

P1650

907.21

2-3



SALAM JUNG STATE TOLU

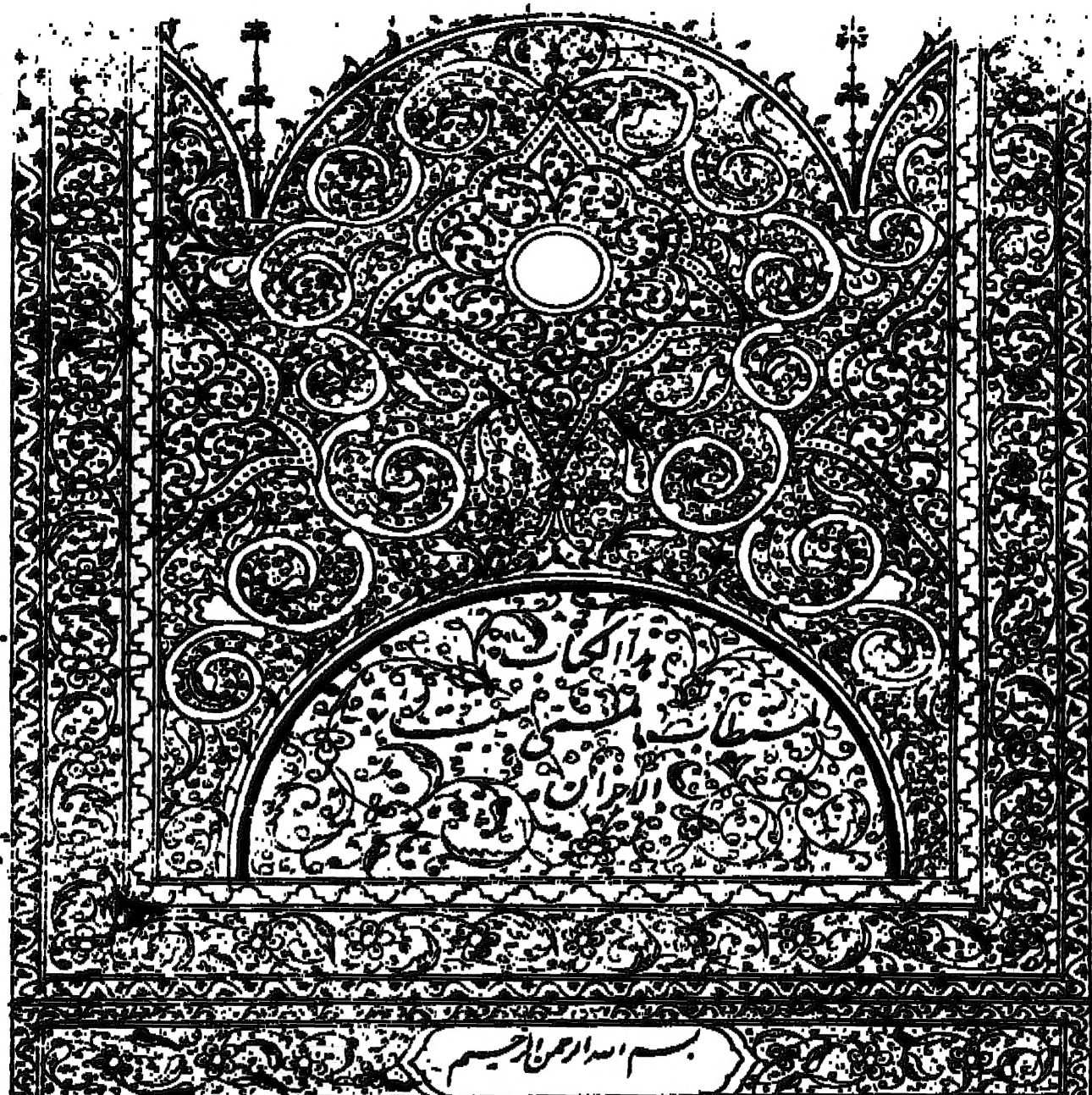
1. Government of India

RUSSIAN BUREAU BOOKS

292

[illegible]

ت
دوین
زمان سلطنت و
وارث باج و
ورش چرخ و دومان گمان
سلطان اسفند یار زم افراسان
غرم السلطان بن سلطان بن سلطان
انجا خان بن بن انجا خان ناصر الدین
قاجار حشکد انیم ملکه و ابه انیم
در و در ار حشکد ملکه طرا
ضانها انیم عجمه شان
در کاخانه شاهان
ماهر



الحمد لله الذي أحسن بلايا الأتبيين، وأحسن نزائنا، وأحسن بنا، المكرمين، والعسوة، والسلام على سيدنا
 النبي، وأمينين، وعلى آله الذين هم شادات الشهداء، المصنفين، وعلى محبيهم، وأئبا كبر عظيم آية الآيين، وكنة الله على خلقه
 في كل آن، وفيه **أما بعد** چنین گوید بنده عاصی میدوار بکرم خداوند رحیم عبدالحق بن عبد الرحیم
 بندگی الاصل مشدی مسکن سکناها الله فی جنات النعیم که چون علم غزیه آل طه و حسن علمی میداند شریف چنان
 بعد از آنکه نظر عنایت حضرت باری جل شانه العالی و حضرات اهل عصمت علیهم السلام بآن چند وقت از اسباب
 عظیمه حاجات متبر حواس و در این زمان بخار معتبره آنرا دید که بعضی از رجال بکند بیای بسیار مخلوط نموده بودند
 لهذا بر خود لازم و محتمل بود که با عانت خداوند جلیل و برکات اهل عصمت صلی الله علیه و آله جمیع کتابی در این باب نوشته
 شد که مشتمل باشد بر اخبار معتبره و آورده در مناقب و مصایب این بزرگواران جلیم السلام تا اثرات آن در نظر اهل نظر
 و پیشتر تمام و اعمل بوده باشد و شکرت الله رب العالمین که بزرگواران عظمی بعضی اخبار کنگنی مشتمل بر کثرت و در مورد و جمایب
 غریب از متضلل و مناقب و معجزات و مصایب که میسجی مصایب انحصور این است بر علم این نا قابل جلدی نگردید و چون
 ضعیف و اگر چه قابلیت تصنیف مثل آن کتاب مستطاب نبود و لیکن بکثرت فضل الله یوتیه من یشاء اللهم اجعله خالصا
 لوجهک الکریم بنی از آنجا که بسیاری از فارسی زبانان از اختراع بدان کتاب محروم بودند جمعی از ارکان و حیان رضیه
 رضویه علی مشیر قبا آلف الحقیقه که باین خاکر وید این آستان قدس لطیف داشتند در بایک محاور و مشرف بودم
 بمبانی و از حد که را خندند که بزبان فارسی برای ایشان در این باب کتاب مختصری نوشته شود از جهت اتمام این

[illegible]

دعای ائمت را تا بر آنجا بصلوات نرسیده متحاب میفرماید و در دست نه صلواتی که رسیده است که روزی هجرت نمود
جیل آن و عرض کرد که امر و ز امر غیر می باشد که در دم و آن ایست که در وقت نزول آسمان گذارم که کوفت افتاد و در بخا
آواز ناله و فریاد و جگر سوزی شنیدم و دانستم که محنت زده ایست که بآن زبان میسالد و در مانده ایست که با نیت
میفرستد از عقب آن ناله رفتم فرشته را دیدم که پیش از آن اورا در آسمان بطلعت بر چه تماشای فرموده بودم که بجای زور نشسته
و بمقادیر از فرشته در خدمت او صف زده می ایستاده و چون نفس میکشید از نفس او طایفه خلق میشد پس او را دیدم بادل خسته و با
شکسته بر زمین افتاده چون ز حال او استغفار نمودم گفت در شب مجرای من بر سخت خود نشسته بودم که حضرت محمد مصطفی صلی الله
علیه و آله بر من گذشت و من از برای او تعظیم لایق و تکریم شایسته بجا نیاوردم و لهذا بدین محبت گرفتار شدم و از بلندای فلک
بهیستی خاک افتادم و احوال تو شیخ من شود و نزد حضرت ذوالجلال مرا شفاعت کن پس من بعد گاه احدیت تضرع بسیار کردم
و حق و مغفرت او را درخواست نمودم تا آنکه خطاب از حضرت ربنا لا ربنا رسید که اگر مغفرت خطبه خود را بخوانی
جیب من صلوات فرستد تا بمقام قرب خود برگردی پس من صورت حال را با آن بخشیدم بال کفم و بر جاش انصاف
صلوات فرستادم و حال را با ایهای قبال گرامت او در دیده اندک صلوات فرستادم بر جاب شما از بیستی خاک بکنید
و بمقام قرب خود رسید و توفیق گوید که از این حدیث معلوم میشود که هر کس از منصبی و مقامی عالی افتاده و دست شده باشد
اگر بعد از امت بر صلوات نماید بمقام عالی خود خواهد نمود و بعضاً در آن سال از کتب اهل سنت و اکر است که برین
خدا فرمود که حق سبحانه و تعالی بیکر آفریده است که در بال دارد یکی در مشرق و دیگری در مغرب و سر او در زیر غرس است و از برای
براست بعد و همه خلایق از امن حق و حیوانات و حشرات و دریا و بعد و غنای همه ایشان و قطرات باران و درختان و شایگان
آسمان و در کیمای پادان و چون یکی از امت من بر من صلوات فرستد حق تعالی با فرشته امر فرماید که در نزد فرستاده
فرود رود و پروان آید و خود را بنشیند پس از پروان هر قطره فرویزد و خداوند از هر قطره از آن ملک خلق فرماید و همه آنها را بر
فرماید که تا روز قیامت از برای آن بنده استغفار نمایند و در بعضی از کتب است که آن ملک که از فرستادن صلوات خلق را
میشود عرض میکند که خداوند صلوات فرستد بر این بنده مادام که بر حبیب تو صلوات میفرستد و در کتاب محل اشرف
از حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام روایت کرده است که حق سبحانه و تعالی حضرت ابراهیم را تحلیل نمود که دانید برای
برسید انبیا و آل طاهرین و صلوات بسیار میفرستد و در کتاب روضه العلماء و مجمع الطایفه روایت شده است که حق سبحانه و تعالی
موسی را فرمود که یا موسی بنحو ای من جو تو نزدیکتر باشم از کلام تو بزبان تو و از دیدن تو بچشم تو و از شنیدن تو گوشت تو را
تو بیدن تو و از اندیشه و خیال تو بدل تو حضرت موسی عرض کرد که چه بسیار طالب تقی و تقی که خوانان چنین قربانی
خطا نمائند و رسید که اگر چنین کرامتی را طالبی و اینگونه سعادت را راغبی بر حبیب من خای محمد مصطفی بسیار صلوات
فرستد زیرا که صلوات بروی رحمت و نوره و ایت است و در کتاب شفا الاقوام از اهل سنه روایت کرده است که خای اقدس
متعالی حضرت موسی را فرمود که یا موسی من در وقت سخن گفتن با توده هزار گوش برای تو آفریدم تا کلام مرا تو هستی شنیدی و هزار
زبان تو را زانی داشتیم تا تو هستی که جواب مراد او با اینهمه زبانت که تو عطا فرمودی هر وقت که بر حبیب من محمد مصطفی صلوات
فرستی نزد من محبوب تر و نزدیکتری و در کتاب محاکم الاخلاق و جامع الاخبار از نبی اخبار روایت کرده است که آنحضرت فرمود
که نزدیکترین مردم بمن در هر موطن در روز قیامت آنکلی است که در دنیا بر من بیشتر صلوات فرستد و در حدیث دیگر است
که آنحضرت فرمود که در روز قیامت اول کسی که بر او صلوات بیشتر پوشیده شود پیرم حضرت ابراهیم باشد پس کسی که در
راست عرض نموده و مرا بر آن نشانده و بر او سلام علی بن ابی طالب علیه السلام در پیش موسی من بایستد و تمام نعمت بد
سر من بایستد تا تفاوت درجات هر بنده که بعد از نماز فرستد بر من آن من ده مرتبه صلوات بفرستد و در نزد من
جایی دهنده که من او را بهیسم و او مرا بهیسم و در وی او مانده شب چهارده بدخسته و در کتاب جامع الاخبار

[illegible]

خداوند پیش از و کسی را مخلد کرده اند بود و او را نیز مخلد میکرد اند فتنای بنام غیر خدایه من فاقه الیوم نسیم
کم گفته اند پس در میان ما تیرهای پرانت هر کس را هر وقت از آن تیر بماند فردا نشانه آن خواهد گردید و اینست معنی
قول خداوند که میفرماید آفرین بهیشت فم نخا اذن یعنی بایان شد نیست یا محمد که تو از دنیا رحلت کنی و دیگران در دنیا
مخدا و زنده باشند در کتاب مناقب است که چون آینه دلی نازل شد آن بزرگوار فرمود ای کاش میدانستم که اجل
کی خواهد رسید پس خداوند سوره اذاجاد نصر الله را نازل فرمود و بعد از نزول آن سوره عادت آنحضرت بر آن جاری شد
در میان بیکسره الاحرام نماز و قرائت سکوتی میکرد و میفرمود سبحان الله و محمد ته استغفر الله و اتوب الیه پس کسی از بندگان
سوال کرد فرمود که نفس من خبر از حال زدنی بمن میدهد ثم بکی بجا شد آید پس گریست آنجناب گریستن شدیدی پس بکی بجا
عرس کرد که ای جناب تو از مرگ خائفی و حال آنکه خداوند گفته و آینه تو را عفو فرموده آنحضرت در جواب فرمود که چگونه
و مثال آنکه باقیست توش مسلط شدن خداوند جلیس بر بنده و توش تنگی قبر و ناری کی بعد و قیامت شد آید آن پس بر جان حال نیا
و نیز زندگانی فرمود عبدالله بن مسعود میگوید که قبل از وفات خود بیکاه همه ما را در خانه خود جمع فرمود پس نظر مبارک را بجناب
ما کرد آینه چشم آنجناب پر از اشک شد و فرمود من خجاکم نجات خداوند بر شما باد و خدا شما را حفظ فرماید و باری که منشی
گرداند و هدایت کند و توفیق عطا فرماید و سلامت دارد و قبول فرماید شمار و روزی شمار او وسیع گرداند و بلند گرداند تمام
شمار که من از برای شما پیغمبری بودم ترساننده از غضب او و بیان کننده دین و دفرموده است که خود را بلند و در خدایا
پست نخواهید در میان بندگان و در شهرهای و در آنجا که میفرماید تلک الذی لا آخرة له بخلها للذین لا یزیدون علوا فی الارض ولا
فسادا و العاقبة للمتقین یعنی مقرر و مخصوص میفرمایم که خداوندیم خانه آخر را بآنجا عتی که اراده ندارد بزرگی در زمین او و
فساد و آزار و عاقبت مخصوص بر پیروکارانست و در جانی میفرماید ایس فی جنة مثوی للذکیرین یعنی آیا نیست در جنة
بایکاه از برای بکر کنندگان پس عرض کردیم که کی است بل شای پیغمبر خدا فرمود که نزدیک شد اجل باز گشت من بختی
جل و علا و سدره استی و جنة الماوی و عرش علا و کاسل فی و زندگانی که او را روایت شده است که آنجناب مکر میفرمود
که لشکر سامه از مدینه بیرون رود و بجبت آنکه مدینه خالی از منافقین شود و امامت مخصوص امیر المؤمنین علیه السلام گردانید
روز جمعه آفراده صفر شد تشریف بجهت آورده بالای خبر رفتند و فرمود ایها الناس اکیروا خلایق منیت در میان خداوند
اصدی چیزیکه باعث خیر بر او شود مگر بندگی کردن ایها الناس بیکس ادعای بخند و آرزوی بخند قسم حق آنکه خداوند بیکه را
پیغمبری فرستاده که نجات یابد عمل کسی اگر آنکه با رحمت خداوند ضم شود و اگر من معصیت خداوند کنم بر روی جنة خاتم
اقتاد پس سه دفعه فرمود که اللهم بل لغت یعنی از خدا یا آیتلیغ رسالت کردم پس بعد از ادای فریضه بخانه تشریف برد
و چون صبح جلال آمد و اذن دان تا طلوع آنحضرت فرمود که یکی از صحابه نماز کند که ناخوشی من شدیدی است یکی از وجبات آنحضرت
فرماید که که اولی نماز کند و دیگری فرماید که که دومی نماز کند پس آنجناب صبحی از او نشیند و در صحن مبارک بر مقصود خود نشان
عنید و دانست که آنکه از لشکر سامه مخلف نموده اند و از برای آنکه یکی از ایشان امامت بخند از جای خود جرت و از صف
نیوانست که راه رو پس بر حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام و قتل بر عیسی علیه السلام و باری که باری که از ضعف بزرگ
کشیده شد تا آنکه داخل محراب شده دید که اولی سبقت گرفته و مشون باز شده پس با نکتش اشاره فرمود که دور شو
چون در شد اعتنا بنمازیکه او کرده بود و فرمود میخیزد تا از سر گرفت و بعد از تمام نماز بخانه تشریف برد پس اقلی و دومی او
و جماعتی از مسلمانان علیه و فرمود که آبا من فرمودم اینکه هر کس از اوید بالشکر سامه عرض کرد علی یا رسول الله پس آنحضرت
فرمود که چرا مخالفت کردید امر اولی عرض کرد که من بسرا لشکر بیرون رفتم و لیکن حاجت کردم تا با جناب تو عهد خود را تاز
کنیم دومی عرض کرد که من بسرا لشکر بیرون رفتم بجهت آنکه خوش نه اشتم که از شما جوانی سوال کنم پس آنجناب سه دفعه دیگر فرمود
که بیرون کشید پیش سامه را پس از گشت تا سطحی غیر آنحضرت را غشی عارض شد پس اندک افاقه شده بعد از آن غشی بزرگ

عارض شد پس سلیس متحول گردید و زمان آنحضرت و اولاد ایشان در زمان میلین هر کس که حاضر بود همه صد امان را بر
بلند نمودند و چون بعد از آنکه زمانی افتاد شد در حدیث که عارف با سر عرض کرد که پدر ما درم خدای شما بود که شمار غنی
داد آنحضرت فرمود که چون من رحلت نمایم از مردان اهل بیت من هر کس من نزدیکتر است مرا غسل دهد و در جیب جاکه پوشیده
مرا کفن کند پس بگیری از اصحاب عرض کند که بر شما غارت اند آه آه که آنجناب از این سوال گریست و فرمود که
مرا غسل بدهد جنازه مرا در کنار قبرستان گذارد و اول کسیکه بر من نماز کند خداوند جبار است که در عرض محبت من صلوات
خواهد فرستاد و بعد از آن جبریل و میکائیل و اسرافیل بر من نماز کنند با کرده و سجده از ملائکه بعد از آن ملک الموت با جلافت
فرشتگان بر من نماز کنند پس ملائکه که بر عرضش آبی احاطه کرده اند بر من نماز کنند و بعد از آن ساکنان هر آسمانی تهریب
بر من نماز کنند و بعد از آن مردان اهل بیت من بر من نماز کنند آنکه زمان ایشان فوج فوج در آیند و بر من نماز کنند
در حدیثی که در وقت اجتماع اصحاب آنحضرت نگاه فرمودید که در خانه مردان بسیار جمع شده اند و در میان ایشان
دو می پس آنجناب فرمود بشناید و بیاورید دو اتی و قلمی کاغذی تا بنویسم از برای شما کتابی و نامه که هرگز بعد از من
گمراه نشوید و وی فریاد کرد و گفت لا اله الا انت لا اله الا انت یعنی بنیاد دیدم و او چیزی که بر آن بنویسد بدستیک
حال او را منقلب کرده و در روایات دیگر است که گفت قلمی بنویس تا کتاب بدهد یعنی بدستیک ایضاً و بعد از آن
سخن پوده میگوید و نزد شاسته قرآن و سنن است و کتاب خدا مولف گوید که بعد از انصاف ملائکه
که از کجاست که در حق کسیکه خداوند متعال مدح او بفرماید که و ما یطیق قری القرآن این توانا و خدی بوی یعنی نظم فیه
بسیار کلامی از روی بود و بر کس و خواش خود نیست کلمات آنجناب مگر از جانب که با و وحی شده است ملائکه
در حق او چنین کلمات گفته شود و روایت شده است که بعد از این کلام که دو می گفت در میان اصحاب خلاف بگریید
و بعضی از منافقین گفتند آنچه را که او گفته بود و بعضی دیگر میگویند که آنچه را که آنجناب فرموده بود بعد از آن پس در میان
اصحاب غوغای عظیمی برپا شد و حضرت روی باز از ایشان گردانید و فرمود که برخیزید و از خانه من بیرون و بیاید
همه رفتند مگر عباس و فضل میراد و بنی بن ابی طالب و اهل بیت پیغمبر و خلائق که از خانه بیرون میروند
میگریستند و با و کس از زندگان آنجناب بودند مولف گوید که بعد از رفتن خلائق آنحضرت امامت امیرالمؤمنین علیه
السلام را ثابت و محقق فرمود و چون روز دیگر شد ما خوشی آنجناب شدت یافت بعد از خلائق اشراف و بی خدمت آنحضرت
مکمل شد و امیرالمؤمنین علیه السلام یک لحظه از خدمت ایشان دور نیست مگر برای حاجت لازمی و چون
حالی آفریند که او را نیکوترین دیده مبارک را کشود و امیرالمؤمنین علیه السلام را یافت پس فرمود اذعوا لی ای
و صلای یعنی بخوانید بجانب من برادر من و صاحب مرا در روایت دیگر است که فرمود اذعوا لی خلیف یعنی بخوانید
بسی من دوست مرا و بعد از این کلام فرمود و خدا دیگر ضعیف آنجناب غالب شد و آنوقت دفعه یکی از زوجات آنحضرت
کسی بجانب اولی فرستاد و دیگری عقب وی فرستاد پس آنجناب روی خود را از ایشان گردانید و جوابی بر سرود
خود کشید هر دو برخاستند و رفتند آنجناب جواب داد کرد و فرمود که اذعوا لی خلیف باز آمد و زن که در آنجا
در دفعه اول کرده بود چون برود آمدند آنجناب نیز کرد آنچه سابق بعمل آورده بود و بعد از آن هر دو رفتند و میگویند که فرستادیم
آنجناب را به مثل است که ما را میطلبید و بعد از آن چنین رفتار میفرماید آنکه زن گفت که آنجناب فرمود اذعوا لی خلیف او قال خلیف این
هر یک از ما امید داشتیم که مراد شما بوده باشد و آنوقت ام سلمه رضی الله عنها فرمود که علی را بخوانید که حضرت غیر از ایشان
کسی دیگر را نمیخواهد پس آنقدر که او را خواست حضرت فاطمه صلوات الله علیها میفرماید که چون جانب امیرالمؤمنین علیه السلام وارد شد
بجست فاطمه ایشان را و بعد از آن خود تمام قامت برخاست و آن بلند مرتبه نزد خدا و رسول او را بر جای خود نهاد
و شروع کرد و بتعلیم علوم فرمودن تا عرق هر یک بد بگیری جاری شد مولف گوید که از این حدیث چنین معلوم میشود که

خداوند اوداده و قدیم نمی پیش از همه مخلوقات بسیار است و آنچه امر او تا به حق تعالی می رسد بر عالم فی الا واه یعنی
و آنچه که مانده است او را از برای آنکه امر کنند و نیک کنند باشند بجانب او و در هیچ عالم خداوند و در سائر عالم
او همه عالم و قرن الا قرات بنو ته یا لا قرات یا بنو ته و قرن فرموده اقرار بنو ته او را با قرار بلا برقت خود و خفته
من بگزیده عالم خفته اخذ من بریتیه و مخصوص گردانید او را بر امت خود با آنچه رسد با آن احدی از مخلوقات او و قوت نقل
ذکات بخاتمه و خفته پس انتخاب بل و شایسته است برای ایتقام بخت آنکه از برگزیده شدگان الهی و خلیل او سیم
آنحضرت که در کتاب ریاض الجنان روایت کرده که با برین جدا شده یکدیگر من خدمت حضرت پیغمبر عرض کردم که این
چیزیکه خداوند جل جلاله از خلق فرموده چیست قتال نور بنیک یا خیار حلقه الله ثم خلق منه مثل غیر آنحضرت فرمود که این
چیزیکه خداوند خلق فرموده است آن نور بنی است ایجا بر پس خلق فرمود از آن هر خیر را پس برپاداشت آن نور را و میانه دست
قدرت خود را شادانده پس از اینجا رقم تقسیم فرمود پس از یکقسم آن عرش اخلق فرمود و از یکقسم دیگر آن که سیر اخلق فرمود و از یکقسم
دیگر آن حلقه عرش خزانه کرسی را خلق فرمود و قسم چهارم از او مقام خبث کا داشت شاه و پسر از اینجا رقم فرمود پس از
یک قسم آن قلم اخلق فرمود و از یکقسم دیگر او را خلق فرمود و از یکقسم دیگر او را خلق فرمود و قسم چهارم از او مقام خبث
در مقام خوف شاه و پسر از اینجا رقم تقسیم فرمود و از یکقسم دیگر او را خلق فرمود و از یکقسم دیگر او را خلق فرمود و از یکقسم دیگر او را خلق فرمود
و قسم چهارم را کا داشت در مقام رجا شاه و پسر از اینجا رقم تقسیم فرمود پس از یکقسم دیگر او را خلق فرمود و از یکقسم دیگر او را خلق فرمود
و از جزوی صحت و توقی را و قسم چهارم از او مقام خبث کا داشت و بعد از آن بنظر نیست با نظری فرمود که آب
شد پس از آن صد و بیست و چهار هزار طره یکدیگر پس از هر طره خداوند جل جلاله روح حق را و روحی را خلق فرمود پس روح
انیا نفس کشید پس خلق فرمود از آن نفس ارواح او را و شد او صاحب روح مولف گوید که از آیه و احادیث که مذکور شد
و آیات و احادیث و زیارات و ادویه بسیار دیگر معلوم میشود که جمیع فیوضات دیگر که از بعد ایا قیام همه مخلوقات پسندید
و خواهد رسید برگشت و واسطه نور مقدس بند کاینات شرف موجودات جناب محترم جدا شده مثل انوار و آله است و اک
بر اشیا و فقه و فخره این است که حق در مرتب این بند کوار ریشنا خفته و بطریق بسیار بود و شریف و حضرت طیفش از تیار ساند
آه آه که کاهی کاهن و ساحر شش اندند و در قی مجنون و کافر شش کشته و شهادت و در کجا و بی شکها و چوبها بدن مقدس را بر فوج
و بخار و دنا شا کما روی نورانی و شش بارکش رعب را آورده گردانید و چندان بخوشش و دل و خاش و داج و با شش
نا نرا کشف و ادیت رسانید که لا علاج از وطن اصلی و محل تولد خود که معتقد و محرم الهی بود بجهت نوده بدنه طلبه تعلیم
یمعت کردم خود در شکست جمیع عالم ملک و حکومت فرموده آخر الامر در آن مکان شریف نیزه چندان با جناب اقرباد و محاسن
و اجابش از تیار رسانید که توان شمع و وصف نمود کاهی در چنان دزدان برکشش شده گردنه و کاهی در میان و میان
گذشته قرار بر قرار اختیار کرده که بکده بست و دشمن را کشش کند و کاهی در کوه و در شش و کوه و کاهش و بده خالی از کوه
خطایند که نباید شترش دم کند و با کاه و از کوه و فطله و مکر و در ششها خواسته که با تنهای برهنه بر جای خواب و شرجه
رفته بدن مقدس را که ارواح جمیع عالمیان بعدی او با دوا پاره پار کشنده و کاه بود که از جهت خط نفس مقدس خود پناه بخار و
و با وجود آنکه جناب محسن الهی مکر را از برای قایلین سببیا مقدان مجلیه خداست نل فرموده بود پس بختی نشدند و دست
حکومت خود بر نهاده و از قتل انتخاب جاشته تا آنکه خداوند این آیه را نازل فرمود که **الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِالْآيَاتِ وَالْكِتَابِ**
الَّذِينَ يُنْفِرُونَ فِي الْأَرْضِ يَقُولُونَ الْإِسْلَامُ أَكْبَرُ مِنْ الْيَهُودِ وَالنَّصَارَىٰ یعنی آنچنان جاهلی که کافر میشود بآیات الهی از
نوریه و انجیل و زبور و قرآن و قبل برسانند یا بر غیر حق و میکشند آنچنان جاهل از جهل که اگر میکشد خلق را برستی و عدل
پس شارت و دهی از جناب محسن و مع ذلک شریف و کفره ای را مت دست ز کفر باطنی خود بر نهاده و بر شرم که بشا از کفر میشد
با نیزه کوا را زیت میرسانید و ازین جهت است که مفر را به نا آوری می خور مثل آو دشت یعنی ادیت کرده شده است

پیغمبری هرگز مثل آنچه من ازیت کرده شدم آخر الامر کارهای رسید که کفر را بخیرتر از هر داند و خداوند شایسته
 تا آنکه آن زمانی شد که وقت شهادت رسید و در هر کار خود را کرده آثار آن حال از وی در غایت از جبین میبیش هر دو جوید که
 و خواست که این میت دانت خود را و دماغ کند فرمود که ای بلال بگو ای ای بنایس یعنی خلق را بسوی من دعوت گویند پس بلال
 بلال بر طال خلق در مسجد جمیع شدند پس آنجای حجاب خود را بر سر بست و برکن خود نیک کرده و بناسیت صنف بر بالای سر پیغمبر
 برده پس حمد و ثنای خداوند حق قیوم را بجا آورده و بعد از آن فرمود که متاثر است از آنی که میگویند گفتیم اگر چه او استقامت میکند
 پیغمبری بودم از برای شما آیا جاد و دشمنان دین کردم در حضور شما آیا شکستنده و دشمنای من آیا خاک پاییده نشسته
 من آیا خون جاری نشد بر رخسار من تا آنکه مرا گرفت بنده ریش مرا آیا صبر کردم بر شدت و بلا از جهل قوم خود آیا اگر شکست
 مسکت قناعت بر شکم بنستم قالا بلی یا رسول الله لقد كنت نبيضا برا و عن منكبر طاهرا الله يا نبي الله فما انت اخبرنا
 یعنی همه گفتند بلی یا رسول الله و تحقیق که بودی ز برای خدا صبر میکردی و از مصیبتی که خداوند منی کرده منع میکردی پس جزا میداد
 خدا از جانب بهترین جزا پس آنجای حجاب فرمود که خدا جزا دهد شما را هم بکردار شما پس بعد از دواعی استقامت روانه خانه نام شده
 شده و میفرمود که رتب ستم الله حقیر من است و نیز غلیم آنجای حجاب یعنی خداوند آنجا را دانت محمد را از آتش و آسان فرما
 ایشان را بر اتم ستم عرض کرد که چه میشود مرا که جانب مقدس تو را چنین شکنج و متغیر احوال ما بد میگیم فرمودی اتم ستم خدا را
 من از دنیا بمن رسیده و در ایضا حجاب پس خداوند ترا محافظت فرماید بعد از من در دنیا قلا تفتحن قلوبنا ایوم صوت محمد
 ابدا پس آنجای شینه بعد از این روز صدای محمد را هرگز اتم ستم گفت یا محمد آه از عجز بنده غم عظیم که پیغمبر عزت آن
 نخواهد رسید در مفارقت مثل جایت مؤلف که چه بسیار بشیاست یا یحیام کلام حجاب سینه است یا علیته سلام که
 و دلیع بر خیم طاهرت آمد و همه خواهران حیران و دقتران گریان و اهل بیت بکس خود را صدانده فرمود که یا اهل بیتی عینک
 یعنی است سلام خدا آخر السلام بذا آخر السلام یعنی ای اهل بیت من بر شما باد از جانب من سلام اینست آخر سلام من و آخر کلام
 من دیگر بعد از این صدای مرا نخواهد شنید پس چون زنان میانان این کلام آقای مظلوم را شنیدند همه صدای را بخود دادند
 کردند و حضرت صادق علیه السلام میفرماید که چون داخل شد شب آخر عمر شریف پیغمبر که در فردای آن از دنیا رحلت میفرمود حضرت
 امیرالمؤمنین علیه السلام و حاضر حسنین با نوه خود طلبید و در بر نشست و حضرت فاطمه علیها السلام را بر دین خود خواند و
 مظلوم را فدای بسیار فرمود و چون را زنده و زنده را طول کشید حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام حسنین را بر پشت از خانه بیرون
 آمده و عقب در زمان نیمه شب است و پیغمبر عرض کرد که یا علی چرا پیغمبر ترا بیرون کرد و با دشمن خود خلوت کرد
 و در مثل اینست حضرت فرمود که من میدانم آنست که با دشمن خود میفرماید و آن بعضی احوال تو پدر تو و صاحبان آن میباشد
 آن زن خواست که بعضی سخنان در میان آورد که حضرت فاطمه آنجا بر اصدان حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام میفرماید که چون داخل خانه شدم
 دیدم که پیغمبر مستقر حال بر خود میسوی پس از ملاحظه خیال چندان گریستم که بخود شدم زیرا که غمناکم است آنحضرت را و حال ما بد
 کنم متوکل است که اگر جانب امیرالمؤمنین با آن قوت است از ملاحظه آنحال رسول خدا از که چه شود آه و غمناکم
 که جانب نبی خاتون و چون و سایر دختران و دکان از ملاحظه فرق با حق شکافته چید و زکوار و جاکر بودن خون از صورت ایشان
 مبارک و پرچه حال شده آه آه و از ملاحظه ششم حضرت امام حق بر سر پشت و صبح زدن پاره های جگر مظلوم در آن برچه
 بر چاه حال شده آه آه و مهیبت و دوا خفا که از ملاحظه بدنه های چاک چاک که همه میریزد و ریکهای که هم که بلا افتاده بودند
 حیوانا شده بودند و کسی متعرض زن و کفن نشانیست آیا برچه حال شدند پس حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که نظر پیغمبر
 بر من افتاده فرمود یا علی نیت با اذان بگذا و قد خان الفراق یعنی و نیکب یعنی علی ای زمان وقت گریستی و در وقت
 آن نیست پس بدستیک نزدیکه مفارقت میاید منی تو پس دایم میگم ترا ای برادر من منی حق که خیار فرمود و برای من پسند کارهای
 که در خزان خود خسته فرموده یا علی گریه من و غم من و عز من از برای است و این دختر مظلوم بعد از من نشسته اند

ظنم یعنی تحقیق که اجتماع کردند بر ظلم کردن بر شما من شمار خدا پرستم و او قبول فرمود شما را برادانتان زمین را میخواستی بسیار
کرده ام هر چه تو بگوئی او را تصدیق کن که او را است کوست پس فاطمه را در بر کشید و سر او را بوسید و فرمود خدا کت او کت یا فاطمه
یعنی فدای تو شود و در تو ای فاطمه پس صدای گریه آن مخلوق بلند شد پیش فاطمه دیگر فاطمه را در بر کشید و فرمود بخداوند عالم
قسم که جناب من این انتقام میکند از عالمین تو و غضب میفرماید بجهت غضب کردن تو فاطمه ای تو را اولی الامر علی الناس
آنحضرت چنان گریست که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که والله نه دهم که پاره از بدن من آب شده از شدت گریه آنحضرت
زیرا که چشمهای آنجناب پراز اشک شده بود و مثل باران اشک جاریه تا آنکه ریش من را کشید و جگر من را ترشید و حضرت
فاطمه را محکم در گریه بود و میگردد و در آنحال سر مبارک آنحضرت بر سینه من بود و حسین بن قاسم آنحضرت را بوسیدند و بوسیدند
بنده گریه میکردند و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام میفرماید که اگر بگویم که جبرئیل در آنوقت در آنجا بود و آنکه آنحضرت
صدای گریه و غوغای طبعی که هرگز نشنیده بودم و شک ندارم که همه آنها صدای گریه و ناله طانکه بود و یقین که بنوع جبرئیل که
در مثل چنین شبی از خدمت رسول خدا عارف گند و توفیق محزون گوید که چه بسیار شبیه است با مجلس آنوقت که جناب
حوضان را و احوال الفضا با فرق با حق شافنده محراب مسجد کوفه افتاده بود و خون بر پیشانی و چشمها و صورت و روی مبارکش جاری
بود و حضرت امام حسن سر او را بر سینه گرفته بود و جناب سید الشهدا علی را در آغوش بوسید و جبرئیل در میان آنها میگردید
و طانکه ناله میکردند و صاحب فخر میفرمودند آه که رسول خدا بجست ظمیر من بود که فرق شافنده او را بر سینه گیر دآه و آخر آه
که حضرت فاطمه حاضر بود که بنوع ناله عزاداری میآید آه و مصیقه بغضی غریبی و بیکی مظلوم گریه شوم که در روز شهادت
بند بزرگوار و پدر عالم را با پای ایشان را بوسید آه که در روز عاشورا هر چند پای خود را بر خاک کر بلا با لید از شدت
تشنگی آب طلبید چه کجای فدا از آب گام آنشید زمانید و از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شد که در حال
اختصار رسول خدا گریه از حضرت فاطمه دیدم که چند اشتم اینک همه آسمانها و جمیع زمینها گریه میکنند بر احوال آنخلوق پس چنان
پیغمبر فرمود که یا ابته الله فطش علیکم و هو خیر فطیقه یعنی این قدر گریه من خداوند خلیفه هست بر شما و او بهترین خلیفان است
و قسم حق آنخداوندیکه مرا برستی بر حق فرستاده است که الله انبی را بهیچ عجزی ایستاده و نخواهد آمد از آنکه او را استراحت
و از جناب یعنی تحقیق که گریست بجهت گریستن تو ای فاطمه عرض من خدا آنچه در اطراف آن بود از طانکه و گریستند همه آسمانها و زمینها
و آنچه در میان آنها است و قسم حق آنخداوندیکه مرا برستی بر حق فرستاده که بشت حرام است بر جمیع مخلوقات اینک تو بجز این
شوی بعد از من تو پیش از همه مخلوقات داخل بشت میشوی بر عالمی که بیاس جهان پس برده و بر بوردای عالمه زینت که
و بختیای غیر تنهایی خداوندی تنگ کرده یا فاطمه بنیت ملک یعنی ای فاطمه که او را با در تراختیای جناب من اینی و قسم حق
آنکه مرا برستی فرستاده که چشم من از طبعی خواهر کشید که باقی خانه ملک مغربه و پیغمبر منی که اگر آنکه در جوش میزند پس از این گم
که یا چشم بقول ملک انبارا کنی بر منی و استغفری حق بخور فاطمه بشت خیر من الله علیه و آله ای آنجناب لایق شایسته قدر و لایق
یعنی که چشم من بر مغربه خداوند جبار که بعزت من قسم که ساگر شود و آرام گیرد آنکه بگذرد فاطمه و در حق خود و فرا
گیرد او را که در جباری دزدی قسم حق آنکه مرا برستی بر حق فرستاده که داخل بشت میشوی و حسن و طریقت است تو و حسین طرف
چپ تو و هر این شرف عالمی شد از عرف علای بشت در میان دود بخت محبت خداوند و مقام شریفی عالمی که لایق همه
عدوت منی جناب است و از خلیفای خداوند خلق میشود و در وقت که من ملک دادم و نوم و جلوه و جایزه داد و میره و میره که من
جایزه داد و نوم و قسم حق آنخداوند که مرا برستی بختی فرستاده که اینست و کی حکم در حق من و مسلم حضرت و دشمنی با اعدا و دشمنان تو ای
فاطمه و بر این نام و پیشانی منو خاندان من که غضب کرده اند حق را و طبعی کرده اند و کتبی تمام و صوغ شر و خنای و در حضور
من این را و قیامت بوسی چشم خوانند کشید و هر چه من عرض کنم که انی منی اینی خدا رسد که بجهت بشت زینت و در دست خود
و او دزدین خلاصه از دزدان گشت و جگانشان در جگر خراب بود و توفیق گوید که این بود و بجهت این گشت و این گشت

و داخل شد و اندویدی شک ساطع بود و گفت ایستادم فلان جهت رسول الله پس بدو پیش روی تضرع استاده
عرض کرد ایستادم علیک یا رسول الله آنجناب جواب فرمود که ایستادم علیک یا رسول الله پس گفت یا احمد خدای تبارک
و تعالی مرا فرستاده و مرا فرموده که اگر از این بی تقصیر روح متدلسس نکشم و اگر از ترک اگر ادا داشته باشی حاجت کنم آنحضرت فرمود
که هر چه امر کنم طبعی عرض کرد بلی از جانب خداوند مودع باطاعت جناب تو پس چیریل عرض کرد که یا محمد ان الله تبارک تعالی
قد استأقانی انی انک انت یعنی ای محمد بدو سبب که خدای تبارک و تعالی شتای است بسوی لغای تو پس چون آنجناب بسلام رسانید
که ایملک الموت مشول شو با آنچه مامور شده بآن و در حدیث دیگر است که فرمود ای عزرائیل مرا بسوی تو یکی حاجت عرض کرد
چه حاجت است یا نبی الله فرمود که حاجت مرا است که روح مرا بقصر کنی تا اینکه جبرئیل را نشود و سلام کند بر من و من سلام کنم بر او
پس عزرائیل قبول کرده از خانه بیرون رفت و همین گفت یا محمد پس چیریل در میان هوا باورسید و گفت ایملک الموت ای نبی
که در ای آسمان شوده شده از برای روح محمد پس چیریل را نشد و عرض کرد که ایستادم علیک یا ابا القاسم پس آنحضرت در جواب
فرمود و علیک السلام یا جبرئیل یا حبیب من پیش یا پس چیریل نزدیک آنجناب رفت و آن روز روزیست بیستم ماه صفر و پسین
امیرالمؤمنین علیه السلام را طلیعه و سر مبارک را در دامن آنجناب گذاشت و وقتیکه خود را با آنجناب فرمود پس عزرائیل تیر حاضر شد
و علامتهای حضور آنحضرت ظاهر شد پس آنحضرت را غشی عارض شد و چون حضرت فاطمه آنحالت را مشاهده نمود شروع بناله
و گریه کرد و میگفت ای پدر برزگواراه از غم بزرگ و آه از ناخوشی و مصیبت تو پس چون صدای او در محفل خود را شنید چشمهای او
گشود و فرمود که بعد از این روز دیگر بر پدر تو غمی نیست آه و مصیبتا که پیغمبر خدا را روی بجان عزرائیل کرد و فرمود که ایملک الموت
ایمضی ان ابرئت یعنی ایملک الموت مشول شو بآن کاری که بآن مامور شده و اینکه جبرئیل امضی را شنید گفت که این امر
نزول است بسوی زمین زیرا که مقصود من از نزول خدمت رسیدن تو بود و تو گفت که بید که مراد نازل شدن بر منی می داد و بنا
قراست و گرنه در عادی بسیار است که جبرئیل جدا از کمال رسول خدا بخدمت جناب امیرالمؤمنین و زهر بود باقی اهل بیت
زین آمده و در شبهای قدر و در زمان بخت بخدمت حضرت صاحب الامر و سایر اهل عصمت خواهد رسید و در حدیث دیگر
عزرائیل نزدیک جبرئیل گفت ای عزیز جبرئیل مرا ترس کنی و صیبت خداوند را در حق تقصیر روح محمد پس آنبرگزار شد و زهر خاکی را
بر زبان جاری کرد و بر آنحالت که سر بخاک کشید و از من امیرالمؤمنین بود و جبرئیل در طرف راست نشسته بود و یساکیل در طرف چپ
که عزرائیل روح متدلسس که مظهر آنجناب را بقصر کرد و صاحت فاطمه و صاحت امیرالمؤمنین یعنی پس حضرت فاطمه صیور و صدا
بناله بلند کرد و در همان صدا بناله و افغان بلند کردند و تصور آن شتاب غلیظ و تسخیم یعنی خاک برفق خود میخیزند و هفت
خاوه فاطمه زهرا میگوید که بناله و آه بوده در آن روز که یک و بزرگ مدینه بسیار شد که بیای خلاق و کم شد صبر و آرام
و میانها اخت و بزرگ شد مصیبت آنحال بهترین پیغمبران از برای خویشان و اصحاب و دوستان عزرا و اهل وطن و کایا
بسیار که بیحکایت از مردان و زنان میزدیدی چرا که اشکبار صورت ایشان جاگر بود و صد ناله و افغان از زمین آسمان بالا
مختلف که یک کس بر کس مدینه طبع را بر آنحال ندیده بود مگر روزیکه اسرای کر بلای محقق و شران سیدانیا از اسیری که تمام
خلاص شده بودند و از وطن میشدند زیرا که روایت شده است که چون اهل مدینه خبر ورود اهل بیت را شنیدند همه بیرون
رفتند و با مویهای پریشان و در بیجا خراشان و بر سر و صورت خود میزدند و صدای او و جلا و مصیبتا بلند بود و در
آنحال رسول خدا آه و افراده که چون آنحال سیدانیا میبستند شاکر الموت که گفت خدا پریشان باد و جبهه تندس و زهر
خورد آنحضرت را میان گذاشت میسر و شد که از برای خود اما می بین گشته پس جناب امیرالمؤمنین یا جبرئیل ایمن آنحضرت در آن
و در وقت غسل آنجه که مکرر محرم را بطرف میخواستند حرکت میزدند و موافق حدیث دیگر بودیت رسول خدا
جناب امیرالمؤمنین علیه السلام مامور بود که در وقت غسل اید را حاضر گردانید آنحضرت خود غسل میداد و غسل بر غایت
و چشمهای او خرقه بسته بود و طایفه آنحضرت را حرکت میدادند و بعد از غسل با زینت مخصوصه که در آن روز که آمده

آنحضرت در آن حال

که در آن روز که آنحضرت را غسل میدادند

و حق کردند و حضرت فاطمه بر روی جویوان و در قبر را در گشاید و میگوید و میزند و میگوید این با صبر
 تا قهر من تمام شود و آنجا این لایقتم تا اگر این قرآنی را من قهر نکردم است کسی که بوند تربت احد را و اگر خدایه طول
 روز کار هیچ روی خوشی را نصبت حق متضایب توانا نصبت علی الانام صرفی یا نصبت علی ریخته شد بر روی صحن
 که اگر آنجا بنگه میشد بر روزای عالم چه خوش تار و تار یک میگردید چنانچه در میان آن مشهوره مظهره در
 بخانه بودند و بواسطه تفرقه شغل گردیدند و گوشت اشجار که بد که ای فاطمه طاهره یا اینکه بد و زکارت با بر احترام و حق
 شده بود و چنان که میباید و اما که دی نیستد ام چه میگردی که در صحرای شورا بر سر جبهه پیر پاره پاره میسوزد و چو در یکفن نماز
 بید فن فرزند خود حسین میروی یا چاشش زمان در پی میروند و جناب نبی و ام کلثوم و فاطمه و سیده و سایر اسرار کعبه
 میروند و تسلیه میدادند و از اسیری خلاص میگردانیدند و لا تسبیح الله فاطمه علیها السلام علی محمد و آل محمد و آل محمد و السلام تمام
 شد و خاتمه اول از کتاب بیت الاخوان بودی و ملک المنان

غراخانه دویم از کتاب مستطبات بیت الاحسان

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمین و الصلوة و السلام علی محمد و آل الطاهیرین و اتصایا المستقیمین و نقیة الله علی عبادنا هم اجمعین و بعد
 چنین گوید بنده ذنب و اثم جده الحاقی یعنی من که این غراخانه دویم از کتاب بیت الاخوان است که در قسمت بیان حال شد
 سینه من عالمیان جناب فاطمه زهرا صلوات الله و سلامه علیها و آن ششست بر یکتفه در وقت مجلس فاطمه در شاد
 بایات و احادیث در این مجالس است مجلس اول در سوزانیدن در خانه آنحضرت راست و در آنست خلیه و آن
 دان جنم لوح هم اجمعین و حدیث کرد رسول الله علیه و آله و امیر علیه اسلام و فاطمه و اصحاب شریفه و دیگران و احادیث
 بحشر و خلیفه شدن اولی و دومی و خیر و سوزانیدن در خانه آنحضرت و خیمگاه و دعا شورا و اذیت های دومی با آنحضرت و حمایت که دلی میر
 و حامی داشتند و شران در روز عاشورا و سطر محسنی بودند و امیر با مسجد و شمشیر کشید و بر امیر زمانه حسین از بی یاری و میا
 بودند و شید که بلا بعد از اشد دلی زد و بجناب و شمشیر زد و قوم را بدو تسبیح داد و امیر علیه اسلام حسین را بدو زد و بدست
 از قبر پیغمبر و خطاب با اهل و اقربان پیغمبر و او در دامن امیر علیه اسلام با بختان و بخود و او در مجلس بید و بخت خدایه
 و تمام حدیث در روز عاشورا و بحشر مجلس دوم در تفرقه داری خودی سینه و لباس است از برای سینه و لباس منی الله

[illegible]

بشود باقی راست پس سلمان سلام داد و محاسن کرد حضرت پیغمبر را بعضی و سائیه چون آنکه مخصوصه که جناب پیرش
را با همی خود برخواست و چادر خود را که دو اندوه موضع آنرا بطیف خرماد صلف فرموده بود بر سر کرد و چون آنجا رسید و حق تعالی
آورد و نظر سلمان بآنجا افتاد و گریست گفت: اخوانه قیصر و کسری با سبک سینه عزیز پوشیده اند و بیکت فاطمه و خرمه
منجلی پا در کنه از چشم بفرق مبارک انداخته که دوازده موضع آنرا از لطف خرمایه که دستا پس چون آنجا رسید و در روزگار
و ایستاده عرض کرد که یا رسول الله بدرستی که سلمان بخت میکند از چادر من و آنکه بی شکش با حق مای و علی خود خمس چنین
و لا شکت بکثیر غلبه یا شکار بفرقه فاذ کان الغیل افرشاه یعنی قسم حق آنکه او ندیکه جناب تو را برستی و خلق مبعوث
گردانیده که چنان است که نیست از برای من و علی مکر دست که سفیدی که روزگار شتر خود را بدان حلف میبیم و چو شب
میشود آنرا فرستد خود میگردانیم و بدرستی که باشت زیر سوا از دوست است که تویی آن لطف خرمایه است که لاله فرمود که
ای سلمان فاطمه که ایتربن خلق است نزد خراب و شمس آبی پس فاطمه زهره گفت که فدای تو شوم همان پدیده است که چو شب
پس آنحضرت تلاوت فرمود بجهت و شتر خود آیه که جبرئیل آورده بود و چون فاطمه زهره آن آیه را شنید از شدت خوف از
غضب خداوند بر روی او افتاد و مکرر میفرمود که وای بر حال کسی که داخل آتش شود و فتح ستان قتالی آتشی که کشت
لا یلی فاکلوا فی و تروا یله ی و لکم استمع بیکر بشار یعنی چون سلمان فارسی را این آیه و ناله سیده خود حضرت فاطمه
شنید گفت ای کاش که میبودم که شعله از برای من خود پس خود را در دزد کشت مرا و ندانیده و زمر که ده بود و در پشت
و نیشیدم و گراش غضب خداوند و قال ابودریه یا لیت کانت اقمی فاقرة و لکم یله ی و لکم استمع بیکر ان را یعنی او گفت
که ای کاش که مادامی زنی بود که میفرسید و من از و منو له نشدم و منی شنیدم و گراش جبرئیل را و قال عمار یا لیت کانت
طایرانی ایقار و لکم یکن علی جناب و لا یجش و لکم استمع بیکر ان را و عمار گفت که ای کاش که بودم من مرغی در بیابانها
و نیشیدم بر من حیوانی و نه عقابی و نیشیدم و گراش و قال علی یا لیت استماع مرقه فقی و لیت اقمی لم یله ی و لکم
استمع بیکر ان را و حضرت امیرالمومنین و سیده و آقای زاهدین علی بن جابر فرمود که ای کاش که جانوران بیابانها بر من دیده
بودند که شکار میبرد و ای کاش که در مرا میفرانید و منی شنیدم و گراش را پس آنجناب سبک خود را بر سر گذاشته و شریع
بگریستن نموده و سفر خود که از دوری راه و آه از گمی توشه و سفر آخرت اهل محبت میروند بی جنب آتشی غضب خداوند
و تار آتش جهنمای ایشان را ناپیدا میکند بر حالتی که ناخوش حوالاتی چندند که کسی عیادت ایشان نمیرود و بدینا بر نهادن و جبرئیل
چندند که کسی آنها را ندانم کند و اسیر چندند که کسی از قید ایشان را خلاص نمیکند آه که از شدت کسب از آتشی جهنم میخیزد
و از بسیار عطش و تشنگی از آتشی که شامند آه و محبت که از جوشن و خروش آتشی در طبقات جهنم زیر و بالا میزدند
و او خواه که بعد از آنکه در دنیا بدن خود را با بسای نپندرم حادث داده اند در عرض آنها بسای آتشی در پوشند و پس از آن
ما زمان دنیا باز نهایی از شیطانی که از آتش خلق شده اند نزدیکی خواهند نمود و مشهور خواهند بود و توفیق عامی حیران گردان
که یکبار از مثل جناب امیرالمومنین و حضرت فاطمه اگر این نوع سخنان گفته شود و از کار و بزرگان بن و اهل اصحاب حضرت
خانم ائمه اربعین چنین بگفتند صا در که در دنیا نمیکند که ما عیادت به روزگار را چه باید گفت که ای کاش که مراد میانه موجود است
اسمی و رسمی و دیگری نبوده و لکم ان شیتا مذکور تا مذکور آتش غضب خداوند جبرئیل را بگوئی می شنیدم و لیکن آنکه نه رب العالمین که
خداوند بزرگرم جسم را از محبت و دوستان فاطمه زهره مقدر فرموده و مبدی خاست که برکت مخصوصه مخلوق از آتشی غضب خداوند
بجات یافته در رحمتی ابدیه خداوند محله گردیم مگر شنیده اید این حدیث شریف را که در که محاسب المعصومین از رسول خدا
روایت کرده ام که فرمود چون روز قیامت شود فاطمه دختر من باقی از باقیای حبت باشد که اطراف آن ناله زیت داده شود و بیج
جنت و افسار آن از لاله باشد و پامای آن از زمره سبزه دم آن از شک مطر و چشمها آن از یاقوت احمد و بر آن ناله باشد و این
نور که دیده شود و ظاهر آن از باطن آن و باطن آن از ظاهر آن و اندرون آن مخلوق است از حضور در کار و پیرودن آنرا طالع گردان

امیر بقی انظوم چار کرد و در خرقا داد و در نعل گرفته بود و در حیفا نادر و خاق میگردید و کسی نبود که بفرماید ایشان رسد
و لاجول دلا قرة الانا با فقه العقی عظیم متکلف که بد که صانع مجرب از برای مفتح شدی بر نجات یافتی شیعیان و امیر کریمانی
و سرور طربشای مناسبت گفت که تمام حدیث کفایت دارد و شدی خاق و در جزا بر عرش ذکر شود و آن بدینگونه است که بعد از
آنکه جمیع اهل شریعت احترام آتیز را در چشمهای خود را پوشیدند آن بر گردیده خدا و بدین عین با عزت و جلال از بر صوفی
بگذرد تا محادی عرش حلیت در درگاه رسد و از راه تیر بر آید و عرض کند که ای خداوند من و دای سینه و آغای من بگو فراه
میان من و این جماعت که بر من عظم دستم کردند و حکم فرمادید میان من و قاتلین و اولاد من پس از انجذاب حضرت ذوالجلال
رسد که ای بیکله من و این قریب من هر چه خواستی بگو تا عطا کنم و هر که خواهی شفاعت کن تا قبول کنم این طایفه بزرگ جلال خود
قسم میدهم که در این روز از عظم هیچ عالمی نخواهم گذشت و انتقام هر مظلومی را از ظلم کشته بر او خواهم کشید بدین طایفه عرض کند
که ای شیخ از جناب تو میخواهم فدیه خود را و شیعیان خود را و شیعیان فدیه خود را ای مولای من از تو سوال میکنم که در دنیا
مراد دوستان فدیه مرا بمن بختی پس در آنوقت از جناب قدس الهی خدا در رسد که گویا بدین فایده فاطمه و شیعیان او دوست
و دوستان فدیه او پس بآن ندای خداوندی بعد در یکطرف عرش جمع شوند و ملائکه رحمت در اطراف ایشان طایفه خواهند بود
جناب فاطمه زهرا پیش فقه و عبادت جناب روانه شوند تا آنکه داخل جنت شوند الحمد لله الذی جعلنا من جن جنات
و در دنیا عظیم آلاء ایقنه و آشناء محاسن و قیوم و تقوی و ای سیده الشانیه بنی هاشم که الله علیه قایم
الحمد لله الذی کان و لم یزل یزید برکته و جلاله الذی لا یغترک ثم الحمد لله الذی جعل بنی ائمه ائمه و اولاد و اولاد
و سبب از خود ما مضافی با آیات و توحید انبوت علی نبی رب علیه و علی آله آلاء ایقنه و علی بنی هاشم که الله علیه قایم
و علی آله شهم و اثر الثنائیت و دایم شایع الشائعات و آلائه و یعد در کتاب حواله از ابن عباس وایت میکند که از
حضرت امیر مومنین علیه السلام شنیدم که میفرمود در روزی رسول الله داخل شد بر فاطمه زهرا و دید که آنحضرت بسیار غمخوار
پس فرمود که ای دختر من چه باعث غم تو گردیده است ایشان عرض کردند که سبب غم من آنست که بخاطر آوردن روز قیامت
و برای نیک شدن خلائق را و از روز بر من پیش تضرع فرمود که ای دختر از دست عظیم لیکن خبر داد مرا میرزا از جناب پروردگار جلیل که
اذل کسی که بر اینکشته شود و از من باشم پس بدین حضرت ابوسعید پس شوهر تو علی بن ابیطالب پس جناب قدس الهی را بفرمود
میرزا با بهشت هزار ملک که تا بر سر قبرت هفت هزار بر پاخته پس سر فاطمه امر فرماید که سه خط از نور برای تو بیاورد و بر بالای
سر تو بایستد و عرض کند که این طایفه و شریعت بر خیز از جای خود برای عرش پس بر خیز در حالتی که ایمن باشد صورت تو و امیر را
سه خط را بنود و دو قامت مبارک خود را با نیا پر شانه پس بیاورد و دو قایل یکی از طلا که مغیر است از برای تو شری از نو که
افزا داد از مردار به تازه است و بر آن بود جلیت از طلا پس تو بر آن سوار شوی و دو قایل چهار هزار بکشد و در پیش مندی
راه رود و بقاد هزار ملک که در دستهای ایشان باشد و از برای شمع چونکه شروع بر وانه شد فاطمه چهار هزار حوزیه بر آید
کند و بعد از آن فرج و شادی کند بسبب ملاحظه جمال و کمال تو بوده باشد و دست هر یک از ایشان مجری از نو که از آنجا که
حد خط هر شود بی انگاشتی در آنجا بوده باشد و بر فرق هر یک از ایشان باقی بوده باشد که کلن باشد بر سر و از طرف راست
قواره مدند و چون اندکی از قبر خود و ریش و بایستقبال نیم پس میرم با بهشت و هزار حوزیه بایستقبال تو آیند و از طرف چپ قواره
روند پس بعد تو خدیجه بنت خویله که آن اذل نیست که ایمانی بخدا و رسول آورده باشد با بهشت و هزار حوزیه که در دستهای ایشان بود
بگیرند و باشد تر استقبال نمایند چون نزدیک عرش آید حورا که سر کرده حورا بخت است با بهشت و هزار حوزیه با آیه نیست
مرا هم بایستقبال تو آیند و در اطراف تو راه رود و چون میان عرش آید در حالتی که چند خلوقات بجا ایستاده باشند ندای از
جانب خداوند جل جلاله از زیر عرش حلیت ندائی کند که جمیع عسکریان بشنوند که اینها حق هستند خود را بر همه گذارید که اینک فاطمه
محمد مصطفی با بهشت و استقبال کنندگان بگذرد و اینها عسکریان هستند خود را بر همه گذارند که حضرت ابوسعید و علی بن ابیطالب

مجلس ششم
در بیان احوال

که نظر بسوی تو داده و در آنوقت حضرت آدم بطبقت خود آید پس او را با مادرش خدیجه بیاید که وی پیش روی تو و او میروند
موقوف در سوخته گوید که هر وقت که اینگونه احترامهای خداوند جلیل را بنحاطر میآورم و در حلقه میخیم که منافقین گویند و شام از کرم
تا شام چگونه با ولادای آنمصرف میگویند بخیرم سوراخ سوراخ میشود و آشکم اختیار جاری میکرد و از این جمله دختران
و کوکان را که داخل کوچه میکردند اهل کوچه تمام از برای تماشای ایشان از شر کوچه بیرون آمدند و بودند همه باب سکا فخر و دوستی
حضرت کرده و صدای آنجند و وقفه بلند کرده بودند آه که این زیاد طعن چون خواست که اهل بیت را از کوچه روانه
شام کرد و آنحضرتین ثعلبه عادی لعنه الله را بطبیعه و هزار سوار به همراه او کرد و زاده را در خانه سفر بسیار آنچه باو حاجت داشتند
آمد و مکرم و تسلیم ایشان نمود و سرای شداد و دختران حضرت فاطمه هزارا با سپرده با او امر کرد که گذارد و ایشان را که روی
خود به پیشند فلک را در گسی ایشان را با سحر که خود را با آن ستور نمایند و امر کرده بود که هر شهر و دیار که میرسند با انواع
سازد و دست و پا اهل آن شهر را ایشان را استقبال کنند و آن معون آنکو که تا شام همین دستها لعل سلوک نمود و مسلم اندین طریقی
تخلی این دوستان و دیگر کینه کان بهیمن احترام اولاد فاطمه زهرا را به اشد بکشتی و اهل این خزانم آنمصرف نمودند
نیز گاه نه اشد و بعد از آنحال رسول خدای دانا را شتر خوشند و کشته ای کاش گفتا بگفتن که ده بود و بکشد که خواهی پولود
آن محبوسه ای و پاره تن محمد پر شکسته و حق او را غضب کردند و او را نسبت بدو نمودند و عورت آنقدر کرده خداوند
ظاهر بذلت مبتدل کردند پس آنمصرف و در که به واری و غرادر بی برادر بزرگوار خود بودند و از دنیا رحلت نمود و مجلس فرادری
انتخاب بر خاتم انبیاء از این حدیث ظاهر میگردد که در کتاب عالم از وقت بن جمله است میگوید که سالی در طواف خانه
خداوند بودم که ناگاه دیدم جاریه که کم کوبیده شیرین کلامی که در اطراف خانه میگرد و میگفت ای خداوند من که حاجت
بیت محرام و خطه کرامی از تو توالی میکنم که مرا مشور فری با سادات ظهیرین من و آبا ایشان که با ایشان است علامت می بخاست
بندگاری و برکت آگاه باشید ای اهل حج که منم خدمتکاری از خاندان برگزیده شدگان از میان همه خیار و ابرار که بلند تر است
و منزلت ایشان بالعبه به قدر و منزلت و بندگان است اسامی مقدس ایشان در جبهه شهادت و بیاند صاحبان همه مقدس و در بن جبهه
میگویند که بان کنیزکم که گمان من است که توانم در میان خاندان نبوت باشی گفت بی گفتم کیستی و نام تو چیست گفت منم فاطمه
فاطمه زهرا از خرم حضرت پس با دگفتم که بسیار شتاق بودم کلام تو بودم و میخواهم از تو مسئله سوال کنم میشود که چون از طرف
فایغ سوی دیوار طهام فروشان با تو خلوت کنم تا مسئله خود را سوال کنم گفت بی و دعه که پس از فایغ از طرف او را آنگاه
دعه کرده بودی اقم و اول فایغ دیدم باوادم و بعد با دگفتم که خبری می از احوال سینه و خاتون خود حضرت فاطمه که او را
چگونه داشتی در وقت وفات او و بعد از آنحال پدر بزرگوارش را و میگویند که چون فایغ فایغ فایغ را از من شنید احوالش شنید
و چشمهای او پراز اشک گردید و نامهای اختیار از جگر بر کشید و گفت ای مرد غم و اندوه قلب را اینجا میگذارد و که در سینه
مرا ظاهر کردی میرد جواب خود را بشنود که چون رسول خدای از دنیا رحلت نمود و گریه در ساز برای او هر پیر جوان و بسیار شعله
و داری و افغانی و کم شد صبر در تقرب عالمیان و عظیم شمرند و بنوعی محبت آنجا را خویشان و اصحاب و دوستان و اهل و عیال
و غریبان و اهل وطن و بی بی شام و در غرادرای کار بگانی رسید که هیچ مردی و زنی را نمیدیدی مگر آنکه در خانه میگرد و اشک
رخساره او جاری بود و لیکن ای مرد به آنکه در تمام روی زمین حید را ندیدم که حزن و اندوه و ناله و گریه او مثل خاتون من فاطمه بوده
باشد و در پیش اندوه و ناله او که یک چرخ خرم را در گریه و چرخ از زبان محبت رسول خدای زیاد میکند حزن و اندوه خاتون
من زیاد میشود و در گریه او اشتداد بهم میرسد و بافت بدو متعلق از برای تفریه و آزار از خانه بیرون تشریف نیاورد و علی السلام که
ناله نمود و هر روز زیاد اندک شده افغان میفرمود موقوف آنجا که گریه فاطمه را باو بود و آنکه او بیت غامبری رسول خدا
مخبر بود زهر خورده و بشو و در خواب رفت رحلت فرمودی پس گویا ناله او که بیا و غرادر بیا و بجان آنجناب که در دنیا
اگر در زمین که لا یجود و فرزند خود جناب سینه الشهدا علیه السلام را میباید که جمیع کسان بکند و وفاتش قهر و سرش از پ

دیگر چنانچه حال از آنحضرت که در جواب فرمود که گفت آن بود که هرگاه آنحضرت مظلوم در محراب عبادت بر بندگی الهی قیام و
 اقدام میفرمودی نور آنجانب میدرخشید از برای اهل آسمان چنانکه ستاره درخشانده میدرخشد برای اهل زمین مؤلف گوید که
 خداوند ترین جزا را جزا بدین شایسته ایست را که در آنجا که خداوند آن نور مقدس را خاموش گردانند و بپوشانند
 از رخ آلوده و آلوده سازند پس آنحضرت در هفت شبانه روز در محراب طاهره و بازم تقوی داری بر پدر بندگی او مشغول بود و چون
 روز هشتم شد با جمیع اهل بیته با گریه و نوحه روانه جانب مرقد رسول الله شد فتنه خادنه آنحضرت روایت میکند که چون خاتون
 نزدیک مرقد پدر بزرگوار خود رسید با آه و ناله بعد از بیست و هفت روز که ای پدر جان از ارتحال تو بیطرف شد از خانه بیرون
 حیرتیل و آوردن آیات شریفه قرآینه از جانب پروردگار جلیل و متغیر کردیم محض نزول میباید منتظر شد بعد از تو ای پدر جان همه
 اسباب و اساس من بجهت درهای درهای کشود بسته شد بر روی من پیشل برکنده شد دام زدنی و تا جان در بدن من
 مفارقت تو خواهم گریست و علی الله و ام زیاد میگوید و غم من و زیاده میشود شوق من بجهت زیارت تو پس فرمود
 این قرنی علیک غرق شدند و قادی و آنکه خفت فتنه یعنی پدر است که غم و اندوه من بر جانب تو در نهایت شدت است
 و قلب من در محارقت تو دانه و غایت اضطراب و ترس است کل یوم یزید فتنه بخونی و گفتناید علیک بقیست
 ای جان پدر هر روز که زبیران تو میگرد و سوزش قلب من افزوده میشود و غم دوری تو چیزی نیست که فراموشش کردنی باشد و اندوه
 پر دهن رود بکل خطی قیام حق عزالی بکمالی فی کل وقت جدی آه که اندوه و غم من بزرگ شد و آنکه مرستی میراد
 قلم را در محبتت آرام میگردد دانه از من جدا شد پس گریه و ناله من در هر ساعت زیاده تر خواهد کرد ای قلب علیک زلف
 او عزالی فتنه بقیست ای پدر جان بدوستی که آنقدر که توان از آن داشته باشد که تواند در محبت تو صبر کند و خود را آرام بدین قلب
 محکم خواهد بود پس بنانه بلند فرمود که یا ابا بهار حال تو منقطع شد از ناخوبیهای دنیا و بر طرف شد صفای آن نیکو آن قرین بود و بزرگ
 تو و تحقیق که تاریکشد روزهای آن دو در میان ظلمات پیدا شد فتنه ای زده و گشادی پدر جان علی الله و ام زیاد خواهم بود تا آنکه فتنه
 کنم جانب ترا و صفای پناه تو چون که هاست بر قیام تا ملاک کند یا ابا بهار که بجای خود که شسته بخت خط جو زنا و مساکین و کراک
 از برای خطای خود ای یوم الدین یا ابا بهار روز را شب میرسیم بعد از تو در حالتی که وضو کرده ایم و همه غلبه را در بر کنده
 در حالیکه از روی خود بر میگردد مؤلف گوید که ایضا طاهره و کجا بودی که بعد از شهادت فرزندت جناب سید الشهدا علیه السلام
 مشاهد کنی که اهل خیال او در همین صغیف شده بودند و خلق از ایشان روی میکردند و اندیشه بلکه منافقین که خود شام دوی با شایسته و
 برای ما سزاگفته سزایش کردن و عباد و لجاج کردن با ایشان از آنجمله در وقت داخل کردن ایشان محنت انجام هر چند لجاج
 کردند که ما را از راهی داخل شهر کنید که فکر کنندگان کمتر باشند تا اینقدر تنگ مرمت نشود و اذیت ما را رسانید چنانکه گوش من
 ایشان نداده بلکه بعد از دروازه ساعت که در آن جهت شتر و اذیت خلق زیاد تر بود داخل شام کردند و فتنه اذیت از کربلا
 تا شام با ایشان رسانیدند که تحریری و تقریری نیست فتنه میگوید که خاتون من فرمود که یا ابا بهار بکرت جناب تو محترم و صاحب حق
 بودیم در میان همه خلق و با ارتحال تو امر بر عکس گردید ای پدر که ام چشت که تواند در محبت اشکهای خود را زبیرد و که ام مرا واه و ناله
 که در این صغیف مشغول و از پاهم باشد و که ام دیده است که تواند بعد از این غم خواب را بگیرد ای جان پدر تو بودی بنیادین و نور من
 پس چگونه دغرای تو که هاست نشود و دریا با بچوش نیاید و زمین ترزلی نکرد و یا ابا بهار عجب نشانه تیر بلای عظیمی شده ام زیرا
 که غم محارقت تو محبت کنی نیست مؤلف میفرماید که اگر جناب طاهره خود را نشانه تیر بکشد و فتنه کند که جناب غیب و ام کلثوم
 که چشمهای خود بدینهای از زمین جوانان و برادران شیرین و دلگویی علی صغیر نشانه تیر با طعنه ای مردان زنا شام و کوفه شد خیره
 بگویند و چگونه ناله و نوحه کنند پس فتنه زهر فرمود که یا ابا بهار در این صغیف غم و غرق شده ام و پدر بزرگوار چشت
 انداخته که از عده آما با این بدن صغیف توانم بر آیم ای جان پدر چنانکه سعادتمند و پشیمان برای تو بگریه در آمدند و بگریه و نوحه و مدام شد
 از میانان رسالت و نوحه و محراب تو خالی انداخته ای مناجات با حضرت عتبات العزت و خوشحال شد قبر محبت تو که محض

مفسرین

لذا چو ای که خضر خدا کشد آنحضرت نظر بصورت حضرت فاطمه کرد و دید که رنگش سرخست و صورتش سفید و چشمهایش آبی
تغیر حرکت برسانیده فرمود که ای دختر این چه حالت است که دروشتا بر یکدیگر عرض کرد که حال به کورت که ماطمی خود ده ایم
اضطراب حسینی را با آنحضرت بیان نمود بعد از اطلاع آنجناب بر حقیقت احوال پسر را لیل حسینی تشریف آورده است و از آنجا
پیدا کرد و یکبار بر آن دست و دیگر بر آن چپ نشاند و در قمر خود را پیشش گذاشت و نشانید دست بگردان داد و پرسید
ای سر منقلب دار و خمره ظاهر شد در پشت سینه آنجناب نشسته و در کف آنحضرت که پس منقلب شده چشمهای خود را بجانب
بنده کرده عرض کرد که ای پروردگار من و این بنده و تو که این بزرگواران را بیست و سه سال که در آن است از آن هر چه می بینی
یکو پس نظر ظاهر را که با خود بر خور و داخل خود نمائند و پس از دو رکعت نماز کفایت خود را بجانب آن جان بلند کرده عرض کرد که ای خدا
من و بنده من نیست من خصلتی میسر تو نیست علی پس عمر میسر تو و اینک حسن و حسین و زاده و فرزند زاده و پسر و پسر و پسر
بر ما مازده از آسمان بچنانکه نازل فرمودی بر بنی اسرائیل پس از آن بفرمود و تو که فرستاده که ما که قربان تویم زیرا که از تو نیام
این جانب میگوید که و الله بنزد عای آنحضرت تمام شده بود که در پشت سر خود خطی از طعام یافت که بنما را از آن تصاحب بود و خوشتر
از مشک بود پس آنحضرت در گاه آبی از او چل کرده و در دست سینه عالم زمین گذاشت و چون نظر حضرت امیر مومنان بر آن افتاد
فرمود که ای فاطمه از کجا آورده و حال آنکه احدی از برای تو خداتی نیافریده در آن حال سول خدا فرمود که یا ابی الحسن خود را از آنجا
کن چند میگویم پروردگار مرا از دنیا ببرد تا آنکه روزی که در آنجا شمر مثل میوه قمر حیران که هر وقت فکر یار او را در آن میشد و در هر حال
خدای حیانت پس میفرمود که ای امیر مومنان خدا از کجا آورده جواب میداد که از جانب پروردگار است ان الله یزکی من یشاء و یمیت
پس سول خدا و امیر مومنان و حسنین از آن تامل فرمودند پس سول خدا روانه مسجد شد و توشه اعرابی را کامل عیار کرده او را روانه
مستطاب فرمود و توفیق گوید که ای دوستان فاطمه زهرا و خنثی او و حسین پس که سینه عالم فرمود که فاطمه یار من است چه میکنی
دوست دارد و دوست داشته و هر کس او را دشمن دارد مرا دشمن داشته و هر کس با او صراحت کند با من صراحت کرده و هر کس با من
کند با خدا صراحت کرده و هر کس او را ازیت کند مرا ازیت کرده و هر کس مرا ازیت کند خدا را ازیت کرده توفیق گوید که ایحسان
مرفعه پیدا کنم که که ای یک از جنه با خالین از امت را که با مخصوصه مظلومه رسانیده اند بعضی شیعیان بر جانم دار برای مرفعه
و دوستانش حسین پس که همان دستها که با هزار عفت و ناز و بد رگه خداوندی نیاز از برای طلیدن مانده و آنکه ده بوده و بنزد
و حال او تمام شده بود که بعد از آسمان نازل شد بعد از آنکه چلی پدر بزرگوارش از صدمه نازیه نهایی مناصبت نماند پیشش شرم
کرده و سیاه شده بود و تاقیامت سیسگان باقی است و باز و چلی بیکشش سنگش و عسکر اسطوخودوس که در زمان حبس کاز
عمر شش باقی بود و امم بر سر قبر سول خدا ۲ در حیره ظاهر گردید و نوحه و ناله میفرمود و بگوید که کترا از شدت اندوه و تا که شش میکرد
که نشنیده اند که در حدیث معتبر روایت شده که چون فاطمه از دنیا رحلت فرموده ببال نمودن آنحضرت ترک آن گفتن نمودند
بعد از آنحال سول خدا از برای احدی از آن خواهم گفت تا آنکه زدی حضرت فاطمه فرمود که دوست میدارم که خدا آنروز بدیدم
با دان گفتن بشنوم پس چو آنحضرت ببال چال رسید بر مناره مسجد برآمد گفت که ای کبریا که بر سر چو آنست که ای کبریا که بر سر
آنحضرت رسید زمان حیره پدر بزرگوارش بر خاطر مبارکش غلبه پس تو امت که خود را از کبریا نگاهدار پس چون بر مبارک نظر چنان
از دیده حقیش مبارک و چون ببال گفت که ای خداوند عز و جل آنحضرت فاطمه را از طلب مخوف و بکشد بدو و امانت بخشید
چون حاضران از احوال آنحضرت مطلع شدند همه جدا بلند کردند که ای ببال پاک شود و از آنرا قطع کن که در حق سیر خدا از دنیا رحلت
و از شدت غمی که آنحضرت را عارض شده همه گمان کردند که از دنیا رحلت کرد پس ببال با هزار ببال از آنرا قطع کرده از زمان
آمد و چون آنحضرت از غمی ببال آمد بنما از عین فرمود که چرا ببال نمودن دانی میگوید و او شاره تمام کردی دانی فرمود ببال حرات تمام
نمود و عرض کرد که ای خیر برتر سیرانی که از آنرا تمام کنم بر جان شایعتر هم و خوف آن دارم که شما را تاب نشیند و همه معاندان باشد
پس آنحضرت او را از آن گفتن صامت است و کن خدا از کبریا و ناله و شب و روز تمام میگرفت و گمانش از شهادت آنحضرت را ازین

مفسرین

و ثابت کرد است که آنحضرت فرمود که چون پیغمبر را شستیم و پیراهین خودش را از جسد مطهر آنحضرت بردیم و
 جناب فاطمه علیها السلام را دیدیم گفت و التماس نمود که پیراهین پدر مرا بپوش تا بوی پدرم از آن پیراهین رسد و در وقت گریه
 با و نمودم نظر آنحضرت بر آن افتاد بوی آنجناب شام فاطمه رسید از شدت گریه و بیانی فتنه که در من بود که هم که دیگر از این
 نیادرم خوف گوید که هرگاه در بزمی مرضیه از دیدن و دیدن پیراهین پدر که همان جناب او را بخت غسل داده بود و خوشی نماید
 ایندیند انهم که بر دهن آن او و مجلس دیدید چنانچه که شست آنوقت که پیراهین بر من سوراخ سوراخ پاره پاره بود و خود را دیدند و بجا آوردند
 که غسل آنخلو هم چون دکانی بریده شده و تیر خورده او بود همه سیران پله خود را در آنجا بختن و حبسنا و در آخر پاره و در مطهر و بلند
 که دزدای ناله کنندگان بدینجهت طعنه میزدند از پیراهین پدر و از او بیانی آخر آنجا که کوهش و شوهرش و فرزندش را رسانیدند
 علی الدوام ناله و نوحه میکرد و مکرر فریاد میکرد و فریاد میکرد و فریاد میکرد و فریاد میکرد و فریاد میکرد و فریاد میکرد و فریاد میکرد
 آمدند و مشایخ و بزرگان ایشان بخدمت جناب امیر مومنان علیه السلام مشرف شدند عرض کردند که از شدت گریه فاطمه اهل دین را
 نه شب خواب و نه روز آرام است و بجز گریه و ناله و ناله از جانب فاطمه و پیغمبر اسلام برسان که بخت
 که یککند و روز آرام گیرد و یا روزی که بگریه و ناله و ناله از جانب فاطمه و پیغمبر اسلام برسان که بخت
 نمیکند و هر چند او را تسلی میدهند بگریه ایشان میفرماید پس از برای خاطر امیر مومنان آنکه ناله و ناله از جانب فاطمه و پیغمبر اسلام برسان که بخت
 بدیند را رسانیدند و آنحضرت فرمود که یا علی اهل دین را بفرمایید که فاطمه میکند که اجل من نزدیکست و زیاده از چند روز دیگر من
 ایشان خستیم یا علی و الله نه شب میستندم آرام گیرم و نه روز نا آنگه بیدارم و نمی توانم پس چون آنحضرت این حالت را از آنحضرت پشیمان
 کرد فرمود که ای خیر رسول الله بفرمود که ای مبارکت قرار گیرد و پس از آنحضرت دیدم که در دین پست لاخر از آنحضرت پشیمان
 کرد و چون صبح میشد آنحضرت حسین پیشین که خود میبخت و گریه کنان روایت میبخت و شام در میان نور صبح کرد
 و نوحه میکرد و چون شب میشد حضرت امیر المومنین علیه السلام تشریف برده ایشانرا بگریه و ناله و ناله از جانب فاطمه و پیغمبر اسلام برسان که بخت
 شبان روز از وفات سینه کانات گذشت پس آنخلو به آسپاس شدیدی عارض شد و جسمش ضعیف و بدنش
 نحیف و رخساره مبارکش زرد و چشمانی خونی و کاسه فرود آمد امین و اسکا بخت همین فرمود که جناب امیر مومنان در طلب فاطمه
 پس چون آنحضرت حاضر شد گفت یابن عم زمان مساجت با فرموده و غریب فاطمه را خواهی دید آنحضرت فرمود که از کجا میخواهی
 و حال آنکه وحی الهی از منقطع شده و جواب فرمود که ابا حسن کیست قبل از این چه بزرگوارم و از خواب دیدم که در عصری از دین
 نشسته چون نظرش بر من افتاد فرمود که ای خیر بوی من بشتاب که بی اشتاق لغای تو شده ام پس من گفتم که و الله شوق من بخدمت
 جناب تو زیاده است یا بن عم پدرم فرمود که اشب در نزد ما خواهی بود و او صادق است و هر چه بفرماید و وفا میکند هر چه وعده نماید
 و گفت گوید که چه شدت این حاجت با بگردد و هر چه بفرمودم جناب سینه اشده و عید سلام بر دین خود جناب زنده بود و شکر الله
 زمان نزدیک خاتم طهارت آمد و جناب فاطمه خاتون بر سر بالین پدر بزرگوار خود آمد و گفت ای برادر جان ای حسین بزرگوار
 اعلای دین و بناحقین اینست که چه قدر نزدیک است که از این معلوم کرد که سر مبارک از دایم نمیشد و گفت ای برادر جان اینست که خوابم
 جدم محمد صلی الله علیه و آله را در دین خود زهره برادر حسن محمدی را و پیشین میفرمودند که ای حسین فرزند تو بزرگوار خواهی آمد و چون
 زینب این خواب را شنید سیل غم بر صورت خود زد و صیحه از جگر برکشید و جناب سینه اشده از فرموده که ای برادر جان اینست که خوابم
 کیر و ذبای شامت اهدا و منظرش اهدا بر ما کن پس حضرت فاطمه فرمود که یابن عم چند مطلب در قلب منست بخوانم که بمناسبت
 حضرت امیر مومنان فرمود که ای خیر پیغمبر هر چه بخوانی بفرمای پس نزدیک من بنویس و شریف بده و در دستش را برداشته و بخت
 خود که است و هر کس خواند و پیر من است و من فرمای فرمود که یابن عم در خدمت خود هرگز مرا نیافته و در حکم خدا
 و مخالفت کنند و آنچه امر فرموده آنحضرت در جواب فرمود که معاذ الله یا علی بزرگوار تو را ناری برود و کار خود و عجز تو که است
 تو در نزد خداوند زیاده از حد است و خوف تو از جناب الله قدس العالی زیاده از آنست که من ترا فرستادم تا بگویم که من را

و اینست که

و اینست که

برای اطلاع

کتابخانه

و راج و جبرای باقی احوال غایب است و میانه را نزد خود طلبیده و چستی خود را با حضرت فرمود پس صبری کاملی ساخت و در صحن
از کت است که غسل فرمود پس با سالی بخت عیس فرمود که ای سنا حیرت شد از کافورت بخت برای پدر بزرگوارم آورده و شست آنرا برای خود
خدا فرمود و طی را پس بر عظم علی بن ابیطالب اوداشی را بر من جفا فرمود و آن در خلا موضع است باید و بالای سر من مکه را پس بنا نهاد
که آنصورت فرموده بود پس آنصورت پاکیزه ترین جاها خود را پوشیده و طبعه خود را بر خود کشیده و چون کشتی که گرانجی مناجات
شد و در کتاب صحاح الانوار روایت شده است که چون آنحضرت را وفات شد یکشنبه نظر شدیدی یکی از اطراف خود که پس فرمود اسلام
جبریل اسلام علی رسول الله بعد از آن عرض کرد که ای خداوند من مرا با رسول خود روانه رفوان خود و جوار خود و خانه خود و اسلام فرمای
فرمود که ای خداوند من می بیند آنچه را که من می بینم کی از حاضران عرض کرد که ای خداوند من جان چرمی بی در جواب فرمود که من می بینم جمیع اهل سما
که سوار شده اند با جبریل با استقبال من می آیند و اینک پدرم رسول الله میفرماید یکشنبه خورشید سبوی من که آنچشم من است
بتر است از برای تو و در کتاب دلائل الامامه از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده است که در شبی که خداوند اراده فرمود که
دارد آنصورت را و قبض فرماید روح او را بخوار رحمت خود آن شب آنی روی خود را بطرفی که پس فرمود و علیکم السلام پس سوگند من کرد که گفتی
پس من اینک جبریل هست که بر من سلام کند و میگوید که ای خا که خداوند علی علیه السلام بر من سلام میفرماید یکشنبه خورشید من و ماه و دل
آدم از آنکه طغی شوی بر منیع اعلا و جنة المکا پس که خود را بطرفی دیگر گردانید و فرمود و علیکم السلام پس سوگند من کرد که گفتی
ای پس من اینست و الله میگوید من خبر میدهم پیش خبر جبریل پس بعد از آن فرمود و علیکم السلام پس من می بینم آنچه را که بسیار از منم کشوده
پس فرمود ای پس من اینست حرکت و اینست عزرا بل که کشوده بال خود را بشرق و غرب و او بر جان من است که پدرم او را
من فریاد فرموده بود و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام میفرماید که شنیدم که حضرت خاتم فرمود که و علیکم السلام با بعضی از احوال
تجلی کن و قبض روح من لیکن مرا از آنکه پس شنیدم که گفت بجانب تو می آیم پروردگار من ندیدی آتش غضب تو بر من چشای خود را
بر من کشادت و دستها منم خود را به وجایت خود کشیده و پاهای مبارک را بجانب قبله دراز فرمود و روح من فرشتگان شایسته قدس پیدا
کرد و چنان شد که گویا هرگز زنده نبوده است ثلث گوید که از این حدیث معلوم میشود که در وقت قبض روح آنحضرت امیرالمؤمنین
بر سر بالین او حاضر بوده و آنرا موافق آنچه در کتاب بجا را لا نوار و دیگران از علی را برادر گویند که در اندیشه است که بعد از وفات شدن
آنصورت وقت نماز ظهر و اخل شده و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در آن سجده شد پس منم غلوت فرموده و خانه خود را بر سر خود کشید
و با سالی بخت عیس فرمود که خداوند برای مناجات بجانب جناب قدس اقدس ای تمام کند ای پس بعد از آنکه آنجوان اگر جواب داد که خوب است این که
بزرگوارم می شنیده ام سنا میگوید که من آنجانب را کمال خود که شتم و بعد از آنکه آنصورت را خواندم جواب شنیدم پس عرض کرد که ای خیر
محمد مصطفی جواب شنیدم پس شتم از خیرترین عالمیان جواب شنیدم پس شتم از خیرترین عالمیان جواب شنیدم پس شتم از خیرترین عالمیان
ای خیر آنکس که مخصوص گدیده و دیده الملعون عیال وادی جوابی شنیدم پس مضطرب الحان اهل حجرة طاهره و خلوتخانه مکرر شتم
و طبعه آنکه منور شش بر چیدم دیدم که روح اقدس شایسته قدس عروج کرده و پیر بزرگوار ایش می شنید پس ای پیر من خود را
جاکت داد و کشد و بگریه و ناله و زاری خود را بر سر آفتاب خا و صورت مقدسش را می پوشید و عرض میکرد که چون بخدمت رسول خدا
رسیده سلام مرا با حضرت برسان پس دیدم ناله و زنده او را که او را که دو گوشه عرش اقدس دو سر و بیست و شش رسل ناسی جانبی
دارد خانه شده و فرمودند که ای تمام که کجاست سنا عرض کرد که در شما جواب شده است ایشان فرمودند که ای وقت است هر چه خواهی
داد و نیست سنا هر چه خواست که احوال او پیش از احوالی که تو نیست پس عرض کرد که ای و فرمودند رسول الله با اینکه ما در شما نخواهیم
بلکه از دنیا رخت فرموده پس چون آمد و سر و رخت او را خیر و خشت اثر پوشیده نده اهل خلوتخانه مادر شده و خدا و خدا را و ند که خدا پدید
خود چرخ کشید پس دل مظلوم که بلا پیش آمده و در خود حرکت را پس دانست که از دنیا رخت فرموده پس بر او خود گفت که خانه
ترا جرد و بروفاات در میان من برود و برادر خود را بر سر او در انداخته و فرمود از جگر بر کشیدند پس حضرت امام حسن عسکری
ما بعد کرده و آنرا بر سر او کشید که ای مادر ما من کوی پیش از آنکه روح از منم مفارقت کند و جناب سید الهادی را ای خدا

کتاب جبریل

در وقت قبض روح

ॐ नमो भगवते वासुदेवाय

برای اطلاع از آخرین اخبار و رویدادها

آیا نزد شاهان نیست که سر خود را از چشمانی نامهربان بپوشم چه ام در جواب فرمود که شکایت بکلیت یعنی ایند ترک عتیه تو مثل بیت
قرایت را ننشانی گشت و عتیه امود من الضرب یعنی چون طر کردم دیدم که سر عتیه ام بر جسته است و بدن از سیاه است و غیره
که با مظلوم رسیده بود و فتنه خاد و میگوید که مولای یقینان جده خاتون من فاطمه را حسن و کرم کرده از عتیه کافر رسول خدا و مظلوم را
و میان کنجی آید و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام خود میفرماید که چون خواستم بنده کنن آنصورت را بخدمت جدی بکنم ای ام کلثوم
ای زینب ای یکنه ای فتنه ای حسن ای حسین بشاید بود مع ما در خود و از دیدار آخر او توشه بردارید که انیک زمان جدا و منگ
در رسیده و و حده کاه طاقات در بشت است پس اول حسین روی آورد و دادند و بنده کوار جدی بکنم که دای ز خبر نیک
هرگز روزش آن بر طرف شونده بیت از خوارت جدا محمد مصطفی و جدانی داد و فاطمه زهرا و میکشد که ای جدیست هر وقت
طاقات خردانی جدا محمد مصطفی را از جانب سلام دارا برسان و بختیاب بگو که باقی مانده ایم بعد از تو و تو هم در دنیا خواهی بود
که بد که چنانکه حسین بواسطه ما در خود پیغام بر رسول الله دادند یکسکه خاتون مخزون در وقت جدا و فتنه خود را بر وجه علی امیر است
و او را برداشت و برداشتن خود که داشت و اول را بر او رسیده و فتنه بلبای خود را بر کوی تیره خورده و داد که شت کفایت ایله کرد
علی اصغر بنده محمد مصطفی و جد ما فاطمه زهرا را از جانب من سلام برسان و بخدمت بگو که خواهرم یکسکه شجاعت که در حال خود که کوش مراد
که دند و خال از پای من پس بدن کرد و روی حدیث میگوید که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که چون حسین و از برای مدح نزدیک
ما در رسیده من خداوند را شاهده و کواه یکسکه که ناله شوقی از قلب فاطمه برآمد و فتنه از بکر پرشیده و دود خود را چنان بر کفن زد که از
تا پای کفن کشوده شد و هر دو دست او بلند شد و دو میوه دل خود را شکست برین گفت و ای شاه زار را نیکو که گاه باقی از جانب آسمان
داد که یا ابی حسن حسین نایب دوی فتنه فاطمه بردار که در معایشان مانده بگرید و داد و دهنده طایفه آسمان را و تحقیق که مشتاقی
حبیبی محبوب از این شاه برخواست مشیون از جبهه است چنانکه شکست داشت راه که یکجاست زبکه
نال در دای شد بیاملم بر نی رساند فتنه بلبای من ندا بکوش علی که یا علی حسین باز منده شش بردار تنای عالم اچا در بختی
کندر موقوفه بجا بیدیه پر آب گوید که اگر در دواغ حسین با حید فاطمه و حال آنکه در خانه خود با غربت بود و مثل خجالت بر سر زدن
برنگه اوی و مثل داده بود و حسن و کفن کرده بود و بر مثل غسل دادن بر احوت خوابانیده بود و زیاده از باز و دوی و عتیه شکسته بود
و بغیر از شانه او جاتی سیاه نشده بود و همه طایفه بگریه و دایند میدادند در وقت دواغ آخر زمان و در خزان و دواغ این صحنه صغیره
مظلوم یکسکه با بدن چاک چاک بر خجالت بسته شده از دواغ الف و دواغ با جان پاره پاره میشد و سر بر خاک و خون فتنه
بود و در زیر هم اسبان سمانه بین بود و چگونه طایفه آسمان نالها و دواغ و گریه کرد و من حضرت امیر المؤمنین علیه السلام میفرماید
که چون آنقدر از آسمان شنیدم که من حسین را از روی سینه ما در بر خیزانیدم و اطراف کفن مظلوم را بر هم بستم و این شعار را بخوانم
فراتکب انظروا فتنه بختی و فتنه کب فاطمه آه بی انگولی یعنی خوارت و جدا و تو در نزد من از همه عزیزتر هست و با فتنه من ترا
ایضا بگو بکنر سباب از چون زن فرزند مرده است تا بکنی حسره و فتنه بخوی علی غلبه منی شناسی بیل زود باشد که از روی خیر
کریم دار روی خوش قلب زود کنم چه بجران دوستی که از دست می پرده رفت و راه مرانا بر منزل خودش زد کرد الا یا حقین بگو
و آنست یعنی فتنه دایم آبی منی ایچشم بر علی بن طالب احسان کن و با ادباری و در وقت کن که علی الله و ام دایر صیبت عزت
تا تو اندک بر دودست خود کردی و فاری کند موقوفه عظم نصیب گوید که ای کاش که علی بن طالب در دند عا شورا حاضر میبود و در خزان
و یقین عتیه اندوهی شش بر پاره پاره فرزند خود جناب مظلوم که بجز بیزایند و ایشانرا مثل میزد و از برای تهریب عربانی کفایت
میگردد و داد روی خاک خوی بر میباشی و در حق کفن کردن شعار جا نگذا میخواند روی میگوید که چون حضرت امیر المؤمنین
از غسل و خیر غیر کفن کردی و فتنه شد دید که فتنه خلق به دند فتنه جمع شده اند و گریه میکنند و فتنه که جان فتنه شده و هر د که
برای خاک کشند چون و صفت آنصورت آن بود که فتنه بر او نماز گشته اجده مختار را فرمود که کفنی بگو که کفنی خرق شونده لعا و فتنه
علیه از فتنه فتنه و فتنه که امیر مردم بر روی دند فتنه را دایر فتنه فتنه تا خیر انداختیم من سلباق بر جبهه فتنه فتنه

در کتب معتبره
که در کتب معتبره
که در کتب معتبره

در کتب معتبره
که در کتب معتبره
که در کتب معتبره

در کتب معتبره
که در کتب معتبره
که در کتب معتبره

یار رسول الله بسلا میکه شخص و داع کند با سوز چهران و داع میکند از روی علامت و دستکی پس اگر از خدمت تو مرضی شوم
 از روی ملاقات است و اگر خدمت بمانم از روی بدگمانیت بود که تا یک خداوند صبارین عادت است قسم غیر متعین در کلام
 که اگر متنبه و از دعای حق صحت و کثرت نکات کند کان در امر دنیا و دین هر انیه جای خواب خود را در سر قریه قرار میدهد و اصل از ارباب
 قبر نبوت تو و دیگر دیدم و از بزرگی مصیبتی که بر من وارد شده است از قلب خود تا کانی فرزند مرده از بکر یکشدم انیک حضور
 خداوند است که دختر تو دفن کرده است و خیره دستار وارث ابرو شده است بطلان و شکاه حال آنکه از زنا حیات خاتمه
 نگه داشته است و ذکر اسم مقدس تو در میان مخلوقات کند که دیده است یا رسول الله خبر پرده کار با اقدار کسی ندارم که پناه بر او برم و احوال
 خود را با عرض کنم و همین کلام است تسل قلب من پس صلوات آتی بر فاطمه طاهره و جناب تو باد و رحمة الله وبرکات پس آنحضرت بادل
 پر حشرت همین کلام زیارت رسول ملک علامت چشم کرده دست حسین با گرفته با چند نفر که همراه او بودند روانه حجره طاهره شدند
 مؤلف مخزون کوید که نیدانم که بعد از آنکه حضرت امیر مومنان جاسنین وارد بیتیان و حشر شدند و حجره را از باز در تن رطوبت
 خالی دیدند بر چه حال شدند و چگونه ناله و زاریا کردند و آیتیان چه سخن میگفتند و آنرا که زبان ایشان را تسلی میداد و آه
 و مصیبتا و دوا فرما و این نیز مظلومه و ایلوم مخزون و غیره میفرمود که در این شب بر شما تفرقه کشت یا شب بعد از شما شود که مردان شمارشته
 و نوجوانان شما را بخون گشته و خیمای شما را سوخته و زنان و بچیان شما را از یکدیگر جدا و پراکنده کرده بودند یا آنکه طغیان شوی بود که کانی
 کوفه و شام خلاص شده با بچیان در بدر و زنان و بچکر وارد بیت طیبه که دیدید و منزل برادر خود جناب سید الشهدا و حضرت عباس علیه السلام
 و حضرت قاسم و سایر شهدا را از آن بدینا نازنین خالی دیدید و با حالان ایشان شکست خورین از کلمه جاری کردید و دوا حاجت
 متعده و وارد شده است که چون آن شب صبح شد اقل و دینی متعده که مظلومه را در شب دفن کرده اند و شب را از خبر نگرد و این خبر و
 فرج شد و دروغهای عظیم آمدند و در و کرد و در بخت عین حجاب گفتند که یا علی و الله تو هرگز و نه یکباری تیراندازیهای خود را با بچیان
 و کاراکار نا خوش آید پس میگوید این کلمات و نیت مکرر تا آنکه بنگارم از ما دیدند و در این عمل تو با چه مثل آنست که ما خبر نگرد و در
 خدا با خبر غافلادی جواب فرمود که اگر از برای شما مایه قسم بگویم یا حقیقت قول من خواهد که دیانه کشف علی پس آنجناب بای ایشان
 قسم خورد و ایشان را بر داشته و اهل مسجد شدند و فرمود که رسول خدا من وصیت فرمود که اید در وقت غسل دادن بر او حاضر کنم مگر سگ
 او را و بودم که غسل میدادم آنحضرت را و ملائکه آنرا بر کوهار میگردانیدند و فضل علی بر آب بیدست من میداد و چشمها او را بفرقه بسته بود
 و اما فاطمه پس دانست که من وصیت فرمود که شاد و نغمه را بگذارم که بر جنازه او وارد شود و نگذازم که بر او فدا گنجد و نبودم که فدا لقتل
 مصور کنم پس آنجا در حق شما وصیت فرموده و دینی در جواب گفت که یا علی و الله اگر این خبر فدا را که من این سخن را گوش نخواهم داد و آنکه
 میروم و همه آنقدر را میخاکم و در آنرا از قبر پرورن میگردم و بر او فدا میگویم آنحضرت فرمود که اگر قصه بخاک کنی خواهی انت که پیش از آنکه
 بطلب خود بری سرت از بدن جدا شده است و پیش روی تو بر زمین افشاده است و با تو رفتار میفرمیشم خواهی کرد و در میان آنحضرت
 و او سخنان چنانچه و قال کند که شد پس مجامعین و اصحاب جمع شدند و گفتند که راضی نیستیم که بالنسبه باین هم رسول خدا و برادر او و
 او اما شال امتحان ذکر شود و ایشان را از هم جدا کردند و در آنجا و یکرات که گفت و الله همه بستم ام که دختر سفیر را از قبر پرورن آید
 و بر او فدا کنم پس شیر خدا از سخنان او غضب دانه و فرمود که و الله اگر خواهی این کار کنی استخوانهای تمام جسمم بکنم و بدان که اگر فدا
 از خلاف پرورن و درم در خلاف نخواهم کرد و بعد از کشتن تو چون و اهل کلام با از آن بدینا که ارشید برتسید و بر خود لرزید و ساکت شد
 که میدانست که اگر آنحضرت در کافرم و فرموده است که کار را خواهد کرد و در حدیث دیگر است که بعد از آنکه آنحضرت را در شب دفن کردند
 چون صبح شد خلق مدینه یکدیگر را ملاقات کردند و با هم میگفتند که پیغمبر ما یک نفر را و کار دمیانه انت کند شسته در وقت وفات او خبر
 شدیم و نه نماز و نه در وقت دفن او و نیدانیم که کدام است قرا و اما از بارت گیسیم پس بنگار ایشان تیری که در زمان مسلمانان از این
 جمع نموده که در اطراف قبر او احاطه کنند و زنی در آنجا نه قبر را بنگارند تا جسد مخصوص را پدید کنند و از قبر پرورن آید و بر آن نماز کنند
 آنجناب در شب آن کند که هر وقت که خواهند توانند زیارت کنند پس آنحضرت کوش سید او و می رسید پس جناب آن نغانه پرورن

این حدیث از کتب معتبره است
 و در کتب معتبره است

آورد که از شدت غم چشم آنحضرت قرمز شده بود و شمشیر خود را بر کمر میمالید و در دایه بیعت شده و فرمود
 که اگر یکی از این قبرا دست خورده شود ذوالفقار را در میان شما بیکدارم و همه را بقتل میفرستم پس چون بپایان رسیدند
 همه برخواستند متفرق شدند و خوف گوید که غنچه خفته این است آیا چگونه در روز قیامت از محبت رسول خدا سرافراز گردانند
 خواهند آورد و بکدام دیده پیمانه که دارند خیزانند بجانب آنجا نظر کنند که زیاده از یکده خمر در میان ایشان نگذاشته بوده و با وجود
 اذیت کردند و استخوانهای پهلوی او را شکستند و آنقدر بی احترامیها با آن حضرت فرمودند و او را بر سر گذاشتند که وصیت خود که ایشان را کرده
 بود و غنچه را از او حاضر نگذاشته و خبر نماند و قبر او را با ایشان نشان نمیدادند و فرزند در میان ایشان بیاد نگذاشته بود یکم از بر خرا
 کشیده چون او را از برای وداع قبر خیزند که او را بر سر بردند چنان تیر بر تابوت آن زنند که از تابوت تیرها بر بدن محمدش رسیدند
 آنجا او را با بدن تیسر خورده و دفن کردند آه که فرزند دیگر که کفر در حق او حسین و انا من حسین فرموده و او را اعدا فرستادند
 میکشید و جثت فداکن میگفت او را با اهل و عیال از وطن اصلی خود مجبور و در بلاد غریب او را دیار انحراف رسانیدند و اهل
 و عیال او را اسیر کردند خداوند لعنت کند آنها را که خواستند غافلانه ظاهر را از قبر پرورند و خداوند بدترین خداهای خود
 معذب فرماید آنها را که چون فرزند مقتول مظلومش را در قبر دفن نکرده و در بنای کبریا انداخته اند با او نکرده و او را غریب و مجروح
 و پاره پاره انداخته و همه روانه وطنها و خانها و اهل و عیال خود شدند و گشتن آنده غافلانه اهل و عیال را

عزخانه سیم و مصیبت امیر مومنان علیه السلام

بسم الله الرحمن الرحیم

این عزخانه سیم از کتاب بیت الاضران است الحمد لله رب العالمین و الحمد لله و الحمد لله علی سیدنا و آلائنا و آلائنا
 و علی آله الطیبین الطاهیرین و آلائنا علی و آله و آلنا و آلنا علی بن ابی طالب امیر المومنین و علی ابی طالب
 و سیدنا و سیدنا علی بن ابی طالب و سیدنا و سیدنا علی بن ابی طالب و سیدنا و سیدنا علی بن ابی طالب و سیدنا و سیدنا علی بن ابی طالب
 سیم از کتاب بیت الاضران است که در بیان احوال امیر مومنان علیه صلوات الله علیهم و آله و آلهم و آله و آلهم و آله و آلهم
 مجلس مقدمه در حضرت آیات و احادیث و این مجالست مجلس اقل در آنچه واقع شد فیما بین امیر المومنین علیه السلام و ابن عباس
 علیه السلام و بعضی از احوال آنحضرت است در سبب نزد همایانها و در آنست زیارت و آیه قال تعالی و علی بن ابی طالب و علی بن ابی طالب

چه چسبیده با امیر علیه السلام و نامه آنجناب بچشم رسیدند جواب باین مجمل و کلیات و احکام و با جناب امیر و بیعت گرفتن از
 و سایر مقامات با او و خبر دادن نقل و بدل و در محبت رفتاری و بیعت و بیار شد و او داد و خواستنی گفت اشتراک بیعتی که گزین
 او و اذن ندادن میرویشا و دست خنجر آوردن و بجان زدن را آنچه باین اند و طعن واقع شد و حقن را بیعتی که کرد و نمودن بگوید و ظاهر
 در شب نوزدهم و عبادت او و آن و عبادت جناب سید الشهدا و اصحاب او در شب عاشورا و دو وع امیر با اهل خود و شب عاشورا
 که با در شب عاشورا مجلس دوم در احوال آنحضرت است در شب نوزدهم تا وقت پیرون تشریف بردن از خانه و در آنست خطبه
 و سوره الفکر آنجا شروع شد و در حدیث خود را میریشت و در روز و در وقت شنبه و قیسم الحقه و ائمه بودند او و عبادت او و در شب نوزدهم
 و خواب دیدن و در آن و خواب سید الشهدا و در شب عاشورا و عبادت امیر و در شب و خبر دادن از شهادت خود و باس پوشیدنی
 و از خانه پیرون آمدن و لباس پوشی جناب سید الشهدا علیه السلام و پیروی مدنی و خیمه و نقره و مرفایان در وقت پیرون و در شب
 از خانه و خانه و خزان و وقت پیرون و وقت سید الشهدا برای احوال آنجناب در شب و آن در وقت و در شب و در شب و در شب و در شب
 ام کلثوم و در شب نوزدهم و احوال او و سایر پیران در شب عاشورا مجلس ششم در پیروی تشریف بردن از خانه و در شب
 زدن باین مجمل و در آنست خطبه و آیه کتب علیکم الصیام و حدیث علت می در روز و در وقت این است و جزای آن خطبه رسول الله
 روزه و آداب احوال آن و خبر دادن از شهادت امیر علیه السلام و درستی و حق فرق او و اطراف سید الشهدا و در ذکر بعضی از فضایل
 و بعضی از احوال آنحضرت است در شب نوزدهم و پیروی تشریف بردن از خانه و در وقت شنبه و قیسم الحقه و ائمه بودند او و عبادت او و در شب نوزدهم
 میدان و در شنبه و در آنست خطبه و آیه کتب علیکم الصیام و حدیث علت می در روز و در وقت این است و جزای آن خطبه رسول الله
 شهادت سید الشهدا و تغییر خواب چیزین و خبر دادن از شهادت خود و در محبت با هم حسین کجا نه و اشاره به شهادت او و در شب
 جنود حضرت رضایه علیه السلام و احوال اهل بیت در شب نوزدهم و در خیمه و در روز عاشورا و عبادت امیر علیه السلام و بیعت و اذان گفتن
 فرستادن و در شب نوزدهم و احوال اهل بیت در شب نوزدهم و در خیمه و در روز عاشورا و عبادت امیر علیه السلام و بیعت و اذان گفتن
 و خزان و قبله کشیدن مجلس چهارم در کلمات احوال آنحضرت است در محبت با هم حسین کجا نه و اشاره به شهادت او و در شب
 الحق و الانس و لا یبعد و نه و این که معرفت ذات الهی بذات ممکنیت بلکه بآیات و علامات است و کبرایات محمد و آل علیه السلام و در شب
 و حدیث معرفت نورانی و اینکه مگر ایشان کا فر است و محارب با ایشان شرکت و شوق شدن و فرقا و در اجیرین و خبر کردن
 حسین را و آمدن ایشان بجهاد و کلمات آنحضرت و محارب و امامت کردن و در محبت شوق نشسته و در شب نوزدهم و احوال اهل بیت
 و در حرکت و در شب نوزدهم و احوال اهل بیت در شب نوزدهم و در خیمه و در روز عاشورا و عبادت امیر علیه السلام و بیعت و اذان گفتن
 شدن اهل کوفه بر شهادت آنحضرت و آمدن ایشان بجهاد و در شوق نشسته و در شب نوزدهم و احوال اهل بیت در شب نوزدهم و در خیمه
 و موضع جود او و خبر دادن و ائمه و حسین و اشاره به شهادت ایشان و بعضی از خبر سید الشهدا مجلس پنجم در آمدن اهل بیت
 علیه السلام بجهاد و در آنست خطبه و سوره انا انزلناه و احوال شب قدر و فضیلت جنا و عبادت حق و وانی و اینکه ذات معصومین است
 و در معرفت و محبت ایشان عبادت و شرکت قرار دادن محبت غیر را محبت ایشان شرکت بجهاد و نظر کردن بصورت امیر علیه السلام
 عبادت و در شوق نشسته و در شب نوزدهم و احوال اهل بیت در شب نوزدهم و در خیمه و در روز عاشورا و عبادت امیر علیه السلام و بیعت و اذان گفتن
 و سرایت کردن از هر در و در آمدن اهل بیت بجهاد و در شوق نشسته و در شب نوزدهم و احوال اهل بیت در شب نوزدهم و در خیمه
 خور و خور و عبادت سید الشهدا علیه السلام و شرکت و در شوق نشسته و در شب نوزدهم و احوال اهل بیت در شب نوزدهم و در خیمه
 او و در شوق نشسته و در شب نوزدهم و احوال اهل بیت در شب نوزدهم و در خیمه و در روز عاشورا و عبادت امیر علیه السلام و بیعت و اذان گفتن
 و در شوق نشسته و در شب نوزدهم و احوال اهل بیت در شب نوزدهم و در خیمه و در روز عاشورا و عبادت امیر علیه السلام و بیعت و اذان گفتن
 امیر علیه السلام را و در شب نوزدهم و احوال اهل بیت در شب نوزدهم و در خیمه و در روز عاشورا و عبادت امیر علیه السلام و بیعت و اذان گفتن
 به شهادت آنحضرت و در شوق نشسته و در شب نوزدهم و احوال اهل بیت در شب نوزدهم و در خیمه و در روز عاشورا و عبادت امیر علیه السلام و بیعت و اذان گفتن

[illegible]

و در این زمان که
امیرالمؤمنین علیه السلام
در مدینه بودند

و در این زمان که
امیرالمؤمنین علیه السلام
در مدینه بودند

که تا می کردیم و غیر از جای تو نشاندیم و او را بر تو مقدم داشتیم با امیرالمؤمنین و او فرمود که تا دم پیشان شده ایم پس
آنحضرت امر فرمود که آنرا از رخا که کند و آنکه که خداوند رحمت کند آنجا قرار که اقرار بیکدالت و قدرت آن مقرب خدا
الهی کرده اند و میکنند و بخت بدیهه الهی بخند شود و آنکه که ایضا که آنجا رخصل آنبر که کرده اند و میکنند خصوصاً این مجسم مدوی طنون
که حقوق آنبر که او را بخت نافه و آنبر که جان همه عالم و عالمیان فدای او باد و در جواب جادت شیشه نمود و شیبان و مایات
کریای و نالان کرد و ایند و مجمل کفایت آنچه فیما بین آنحضرت و آنحضرت علیه السلام که شایسته است که بعد از آنکه ایمان حیات عثمان بن
رسیده و در دم با امیرالمؤمنین برحق و خلیفه بالاستحقاق رسول خدا هستی آنچند و آنکه که است که در آنحضرت شایسته محببت بنی نبی که از
جانب عثمان حاکم بعضی از طرفین بود و در مرقوم فرموده و او را از جانب خود حاکم گردانید و این سخن که بسم الله الرحمن الرحیم این
خدا پست از بند خدا امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب بسوی حبیب بن عبدالمطلب سلام علیک اما بعد من چه میکنم خداوند آنجا نیز که اینرا و آنرا
حیث و صلوات بر محمد و آل محمد و فرستاده است و بعد برست که من و ای که دانیدم ترا بهای نظیر که از جانب آنکس که
از من بود و ای بود پس بر سر شغل و عمل خود مستقل باش و بدرستی که من و صفت میکنم ترا اجدالت و میانه رحمت خود و احسان کردن
باهل محنت خود و بدانکه هر کس که دالی شود بر او و آنرا از مسلمانان و عدالت بخند در میان ایشان محو میفرماید و او را خداوند در روز قیامت
در عالمی که هر دو دست او خالی کرده شده است بر کمری او و چیزی او را خلاص میگرداند که عدالت او در دانه و ناپس بر کاره تنویر بریدن
ناشمه بجان آنرا بر هر کس که در نزد من است از اهل بنی و کیم بیت مرا از ایشان و چون بخوشی از ایشان بیت که شغل عمل خود
در دانه و ناپس من و در نظر از ایشان ترا که بوده باشند از خطا و ضحی و حق و حماد و صاحب غم و شجاعت و علم و معرفت و عدالت
بفتح و ضرر خود و بوده باشند صاحب نای و تکیه بر تو و با دو بر ایشان با دو سلام الهی پس فرمان میریزم چیده و هر که در تسلیم علی خود و
او روانه فرمود و چون آن نای محببت رسید اقل آنرا بوسیله و بر چشم و سر خود که است و بعد از خواندن بالا فرستاده و نای الهی را
آمده و صلوات بر محمد و آل محمد فرستاده پس فرمود و اینا آن اس بداند که عثمان از دنیا رحلت نموده و بعد از آن غلبت نموده اند و باند
صلح و اما من صاحب برادر رسول خدا و او را از راست از هر کس با اختلاف و ادست برادر رسول خدا و من غم او و بر طرف کنده
غم او و شرم و خوار و دوستی او و پدر و فرزند او که اسم او علی بن ابی طالب است اما بعد من چه میکنم و بیت او و دخل شدن دعا و حاجت
پس همه گیر و در آمدند و بعد از خود را باند کردند و گفته شدیم و اطاعت میکنم حکم خدا و رسول او و برادر رسول او و دلت بداریم و قبول
کردن این فرمان پس بیت گرفت از جهت ایشان بعد از آن گفت که ده نفر بخوابم از بندگان و شجاعان که در آنحضرت انعام
ببین که مرا بآن امر فرموده است همه کنند بر چشم پس او را اختیار کرد و از میان ایشان یکصد نفر را پس از میان ایشان چهار نفر را و از میان
ایشان سی نفر را پس از میان سی نفر ده نفر را و از میان ده نفر دو نفر را و از میان دو نفر یک نفر را و از میان یک نفر دو نفر را و از میان دو نفر
امیرالمؤمنین علیه السلام شد چون بعد از آنکه شرف شد خدا سلام کرد و در تنبیت و مبارک و خلاف را عرض نمودند
حضرت جواب سلام داد و ایشان را زار می گفت پس این هم از میان نه نفری خود مقدم شینا و در مقابل آنجا سبب است و عرض کرد
که بر تو با دو سهم ملک سلام ای امام عادل با احترام و ایمان و خشنود تمام و شیر علی است بلند مقام و اشباع بر هم درنده با تمام
و ای یکسوار و در پیشگاه از دوام دای بر که که خداوند او را خصلت داده است بر سایر انام صلوات الهی و بر تو و بر آل که اشهاد
میدهم که تو امیرالمؤمنین از مدوی هستی و دوستی و ستودار و بدینکه توفی و حق رسول الله و خلیفه و جانشین او بعد از او توفی و از دست
علم او خداوند هست کند بر هر کس که آنرا کند حق ترا و بلندی مقام ترا یا امیرالمؤمنین این بودند آنچه که در دعائی که امیری بر همه
مسلمانان و محل اعتماد از برای ایشان و تحقیق که مشهور شده است در میان جنت عدالت تو و بر ایشان نازل که دیدم فضل و کرمت تو
پس خوشحال شدم بریدن بخت تو و مبارک باد این مدوی منور و طاعت نپای تو و بر از من و باد این طاعت که بر حاجت تو
پس جنب لب از من چشم خود را کشیده و بجانب او نظر فرمود و در تعالی او را نیز نظر رحمت فرمود و بعد از آنکه خود طلیعه و چو که
نشسته عرض کرد حاکم خود را بخت آنبر که او را داده و چون سر آنرا کشید و طاعت فرمود از من و در تعالی که دیدم و امر فرمود که از برای

[illegible]

[illegible]

مجلس علمیه عالی

بسم الله الرحمن الرحيم

1954

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

مجلس دوم در احوال اخیرت شب نهم ماه ربیع الثانی باوقایع بیرون شهرت این خانه

[illegible]

فرمود که ای عیار برود اهل کوفه را اعلام کن که حاضر شو تا اجرای حکم کنی را مشاهده کن پس چون خلق کوفه آگاهی یافتند بعضی از
ایشان گفتند که آنحضرت چگونه میفرماید مردی از شیعیان و دوستان خود را بنزد خود و امانت خود را باطل کند و این سخن را بهی
گفتند که آنجناب شنید و گفت من عرض جواب ایانی نشد پس آن بزرگوار آمد و انشا نید و بدست او سنگی و چماقی و دو کوفه و دو هزار دینار
فی را به بالای او ریخت و با او بفرمود که بآن سنگ چماق و کوفه بدست خود این چهار آتش بزی پس اگر نوشید و دود و عذاب
با حال من جایش بخوابی سوخت و اگر از جمله مخالفین و انکار کنندگان منی آتش ترا خواهد سوخت و کوفتای ترا خواهد خورد و استخوان
ترا در جوف شکمت پس آن بزرگوار فرموده آنرا کم برقی عمل نموده و شعله آتش را اطراف آن فرو بلند شد و چون شعله های آتش تمام شد آن بزرگوار
و با اهل از میان آتش پسرده ای آمد و بر عید بر جایی میخیزد که پیشیده بود و اصلاح اثر آتش ظاهر نموده بلکه بر جانشاد و دو کوفه و چماق آتش
نفتیده بود پس آنحضرت زیاده از حد اظهار فرج و سود نمود و فرمود که بآن کوفتای و کوفتای بانی و متلا اضا لا یقید یعنی بدو کوفتای آنجا که
از خداوند گشتند و گمراه شدند که اگر ای کسی پس فرمود که بدست که شیعیان ما را اهل بیتند و من تمت کنند جنت و نام و دین و عذاب
کمر رسول خدا خواهد است مثل اینکه این بویه از جسد من بر می آید اگر دست کسی را از آن بگذرد آن بزرگوار آن بزرگوار فرمود که چو نزدیک است شد
تو بمشغول باشی که در حالتی که بر آب میخیزی از نور سوار باشی و بر سر تو باقی باشد که نور آن عوشر را روشن کند و اهل و چشمهای را
خیره سازد پس منادی از جانب بت افرودند که که است خلیفه رسول خدا پس تو جواب دهی که اینک من حاضرم پس آن بزرگوار
داخل کن هر کس که دوست میدارد در بهشت و هر کس که دشمنی میکند در آتش و تو می گفتی که من گفتم که کوفه که در
بر احادی آنجناب که بعضی این اخبار و احادیث معتبره بسیار دیگر با نفع عذابای آتی عذاب خواهد بود و خصوصاً این مهم مراد از آن
و انبیا که در ماه مبارک رمضان کفمت کنند جان و نیز از آن شهید گردانند و خوشا بر احوال شیعیان و جان و کفمت کنند کان
بر آنجناب که بصیرت این احادیث و روایات تواند و کرد و در جات حلیه جان بآن سرخیل سلسله ایان مشهورند و بیاید دست که از اهل
نشانهای اعلام و محبت آنست که در نزد شنیدن خیال و محضات و کرامات و مقامات ایشان خوشحال شود و در نزد اهل طریقه و صاحب
و غمناهای ایشان مصیبت زده و گریان کند و در از جمله و قیامی که درستان بنید او حیا علیة آلاف السنین و دشمنان را بگریه و اندوه و دریا و دریا
احوال شب نوزدهم ماه مبارک رمضان نیز گوار است و بعضی احوال آنحضرت در هشت هجرت که ام کلثوم خاتون خیره دید که در مطهر
شب نماز فرمود تا آنکه پاسی از شب گذشت و بعد از آن شبته مشغول شد به تحقیق پس او را خواب بود و ناگاه مضطرب احوال از
خواب بوجت و امر کرد که همه اولاد و اهل و عیال خود بجمع پس چون جمع شدند فرمود که من و دنیا را از میان شما میروم و دیگر مراد را
خود بخوابید و من احوال خواب پیش از دیده ام و میخواهم آنرا برای شما نقل کنم ایشان عرض کردند که نقل فرما آنحضرت فرمود که
الاحمال بعد از من رسول خدا را خواب دیدم که فرمود یا ابوالحسن تو درین نزدیکی بترد و خواهی که در زیر آنکه برای آنحضرت می شود بجا بست و شقی ترین
از این است و پیش مقدس تر از آن است و یکمین خواهد نمود و الله باطنی من مشتاقم بود و تو در ده آخر انیاء و نرزد و خواهی بود پس
تعیین کن بجا بست که در آنچه ترده است از برای تو بهتر و پانیده تر است پس چون اهل و عیال این سخن را شنیدند و جیسا شروع کردند که بگریه
و از قلب ناله های اختیار و یکشده پس آنحضرت ایشان را قلم داد که صد بگریه بلند کنید پس ایشان ساکت شدند و هجرت کردند
و آنحضرت ایشان را وصیت میکرد و پند میداد و فرمود و از بدیها منع میکرد و گفت که بگریه که فرزند عظیم آنجناب عیبه چنین کرد
حاشا و او را خواب بود و من اختیار از خواب بوجت و اهل و عیال خود را جمع کرده و خواب بر همانک خند را برای ایشان نقل
کرد و خبر شدادت خود را پیشان داد پس ایشان گریای بلند میکرد و جیسا ایشان را امر میکرد که بگریه و امر میکرد و منی از آنکه
و جاب نام کلثوم رضی الله عنها میفرماید که چند بزرگوارم علی الله ام شنب را بنام استاده و شسته و کرم و بگو میگردانید و مکر را بنام
عبادت خود یعنی خانه تشویف میگردانید و کما جرت بطرافت سنان میکرد و دستار لایق فرمود و فرمود که هرگز دروغ نگفته ام و هیچ
که من خیره داده او نیز دروغ نگفته است و این بانی شایسته است که صد گاه است و بعد از آن اعلام رنجی نقل نمائید که در مشغول جادت
و مکر میفرمود و آنحضرت بی دروغ است یعنی خداوند امر کرد بر من مبارک گردانید و مکر میفرمود که تا الله و انما الیه الرجوع و لا حول و لا قوة الا بالله

این حدیث در کتب معتبره است

نور جلاله

اِنَّ بِاللّٰهِ الْعِزِّ الْعَلِيِّ الْعَلِيمِ وَصَلَاتِ بَسْمِ اللَّهِ وَخُشُوعِ قَلْبٍ وَتَوَقُّفٍ عَلَى حَقِّهِ وَتَوَقُّفٍ عَلَى حَقِّهِ وَتَوَقُّفٍ عَلَى حَقِّهِ
آرام وقرار ایشان خلق شده و عطا القدام مضطربا لاجل مشغول عبادت و ذکر اَللّٰهِ و استغفار و پادشاه مراد آتش خواب بیدار
و بیدارم به بیدار که ما ندیم پس قسم جرات پیش نهاد عرض کردم که ای پادشاه چه شده است مرا که درین شب بیخواب
شمار که آنکست استراحت فرماید و بخواب آید نام کسی پس آنجناب در جواب عرض کرد که ای عزیز من ای ام کلثوم بیدار تو شجاعان بسیار
کشت است و در میدان جنگ در محلهای بزرگ واقع شده است و هرگز خونی روی منقلب او مثل آنچه در این شب وارد شد و او در کوفه
پس فرمود که آنانه و آنایه را چون پس من عرض کردم که ای پادشاه پادشاهی خبر مرکب خود را بیاورید و فرمود بیاورید و آنرا
الاقول یعنی ای عزیز من چگونه خوابانند که خود ندیم و عطا القدام مضطربا لاجل مشغول عبادت و ذکر اَللّٰهِ و استغفار و پادشاه مراد آتش خواب بیدار
این سخن بی اختیار بگریه درآمد پس بدیدم فرمود که ای عزیز من صبر کن و آرام بگیر زیرا که من میگویم سخن را که همان که بر آدم رسیده
و عده فرموده است پس بدیدم داخل حجره عبادت شد و مشغول دعا و نماز و بندگی و تقوی و زلای کرد و دیدم فرمود که ای عزیز من
چون صبح نزدیک شود مرا خبر ده پس متوجه وقت گردیدم و چون آنوقت شد که فرموده بود قدری آب وضو برداشتم و غسل کردم
و آنجناب را با خبر کردم و ایندم پس برخاست و تجدید وضو کرد و دعا گفت خود را بر قامت مبارک خود نشاند و از حجره خارج و بیرون شریف
آورد و مؤلف گوید که با سبب پوشی آخر عمر سینا و میانه بخواب ام کلثوم خاتون کسی دیگر حاضر نبود آه که چگونه از آنوقت
که در روز عاشورا جناب مظلوم کربلا را عاقله القدام بلس شهادت بر قامت مبارک خود پوشید و از خواهر خود با سبب گشته
طبیعه و در زیر جامه خود پوشید که در آنوقت همه زنان و اطراف کعبه شریف شهادت آید و با سبب پوشید که در آنوقت همه زنان و اطراف کعبه شریف
و اشک خوین بر گونه نشسته خود جاری میکردند و آنجناب نیز از صدای گریه و ناله جناب خاتون و باقی خواهران گریه
و ناله و در غلغله خود جناب فاطمه زهرا را با آنجا طرب مبارک میکرد و باید پس بیاد زنان حیات جناب امیرالمؤمنین علیه السلام و فاطمه زهرا
جیسا گریه و ناله میفرمودند تا مظلوم از غم بیرون شریف آورده و روانه میدان شهادت شد جناب ام کلثوم میفرماید که چه شد که از
آنجا رسیدن شریف کرده و داخل صحن خانه شد و نگاه با طراف آسمان کرده و خواست که روانه مسجد کرد که نگاه چند مرتبه که
از برای برآمدن حسین بیدار آورده بودند همه با یک خود را بر هم زده فریادکنان و اطراف آن پناه عالیان هجوم آورده بودند و متعاضد
اطراف جامه آنحضرت را گرفته فریاد میکردند و میسج شکسته چنان کرده بودند چون آنرا را از آن مرغان دیدیم که
فرمود که ناگه حقیقتی از اخبار فاجعه فوج انجیر یا خیر الذار شایسته من توجه میکند که حیث و لی آخایه و تقی و
بایست و در حدیث دیگر است که بعد از نوحه مرغیان فرمود که لا اله الا الله صلی الله علیه و آله یعنی این صدای من است که
در عقب آن نوحه میزند خواهد شد مؤلف گوید که آه که کوفه در وقت پرده شریف بدین جناب امیرمؤمنان جناب حسین علیه السلام
اطراف دامن او را میسج گرفته ناله کردند و لیکن در مدحها شورا چون فرزند بزرگوار را در مظلوم کربلا در و راجع آخر خواست که از جامه طرب
روان شود همه زنان و دختران میرمؤمنان و فاطمه زهرا و اولادای کوچک و اطراف او جمع شده بودند و هر یک چنان ناله و فریاد
میکردند که طایفه را سنانا و زمین بنا و روانه جناب ام کلثوم میفرماید که بعد از وضو مرغیان پدید آمدند که ام کلثوم فرمود که چون صبح شد فضا
و عدا القوی ظاهر خواهد کرد و من عرض کردم که ای پادشاه چه چراغال جیبا خود میزنی آنحضرت فرمود که این چراغال بیت هرگز فال بد نیست
و این سخن حقی بود که بنده بان من جاریش پس فرمود که ای دختر این مرغیان را زبانی نیست که سخن گویند و حجاج خود را در وقت که سبک
و تشنگی خواهند پس سخن من بر تو قرار میدهم که هر وقت اینها گرسنه و تشنه شوند ایشان را آب و دانه دهی یا اگر راه کنی و بسج خود
از برای خود نخس آب و دانه کن مؤلف میگوید که جناب امیرمؤمنان و فاطمه علیها السلام حجت مرغیان در خانه آب و دانه
داشتند که دختر خود را امر فرمایند که اینها را ناله و زاری را نشنود و گرسنه نگذارد تا مظلوم کربلا در غریب بیاید و در مدحها شورا آید
داشتند و نذرند که در وقت ناله و عیال و اطراف کوچک خود را بخورند و در غریب خاتون و ام کلثوم خاتون خبر نمایند و هر چند که
خاتون بسیار اولا عرض کردند که ای پادشاه درین صحرای تشنه و گرسنه که بیسج که قیام تر از آنکه خواهد کرد آنجناب کعبه است و بوج

می رود که تشنگی و تشنگی را واجب که مانند ازجت نفع اثر آنچه آنحضرت پس فرموده بود بودی عرض کرد که دست فرمودی پس
 عرض کرد که چه چیز است جزای آنکه منزه داده مبارک رضا را آنحضرت فرمود که هیچ نفعی نیست که در رضا را آنکه ای
 برای خداوند منزه دارد و اگر آنکه خداوند او را بخت جزا حاصل فرماید اول آنکه اگر عوامی غنچه باشند از دنیا بکشد و دوم آنکه
 برعت خداوند نزدیک شود سیم آنکه کفر می شود از برای خدا که حضرت آدم کرده چنانکه آنکه خداوند بر او آسان می شود و برکت
 موت را بچشم آنکه با شایسته او می شود از تشنگی تشنگی در روز قیامت ششم آنکه خداوند خداوند با برات بر او
 از آتش جهنم هفتم آنکه روزی یک روانه خداوند جل جلاله از اربابان بهشت می شود عرض کرد که راست فرمودی آنکه خداوند
 چون از حضرت امام رضا علیه السلام از پدران بزرگوارش از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده است که روزی رسول خدا
 انشاء کرده بعد از آن که منزه که تبارک را گاه باشد که روی که در پیشگاه خداوند بیکت دعوت داده مبارک و رضایت
 که در نزد خداوند بهترین باهاست و روزهای آن بهترین است و شبها آن بهترین شبهاست و ساعتها آن نیکوترین ساعتها
 و آن بهشت که خوانده شده اید در آن رضیقت الکی و گردانیده شده اید در آن زائل کرامت الکی نفس کشیدن شادمان و ثواب
 و خواب شادمان جادست حمل شادمان قبول است و دعای شادمان استجاب است پس از پروردگار خود سؤال کنید بانیهای خالص
 و قلبهای پاک هر یک که توفیق حاصل فرماید شمار بر روزه و قرائت قرآن و بریت که شتی و دعا بقت کیست که هر دم باشد در اینها و اگر
 آتی و یاد آورید بکر سکن تشنگی خود در آن کمر تشنگی تشنگی در قیامت را و نصیحت کنید بر فقر و سادگی و خود را هر کس که میسران خدا
 در رحم کنید بر گردان خود و وصل کنید با رحم خود و غنا بدیدند با غنا خود را و پوستانید شمشیر خود را از هر چه حلال نیست از برای شما
 فقر کردن بر آن و در شای خود را از آنچه باری نیست بپوشیدن آن و هر چه بپوشید بپوشانید و هر چه بپوشانید بپوشانید و هر چه بپوشانید
 و بازگشت نماند بسوی پروردگار از گناهان خود و دستها خود را به جانب کشید و اوقات غارهای خود را که اوقات بهترین اوقات
 بهجت آنکه در آن اوقات خداوند صبران فقر و محنت میفرماید بیندگان خود و جواب میدهد بهشت از هر گاه با او را زی که نیت و دل
 نیکو به هر گاه او را بخواند و استجاب میکند و اندوختن ایست از او و خلاق بدنیهای شما در کار اعمال شادمانه آگاهتا را خلاص کنید
 استخار و چشمه شام سبک شسته است بگمان شام سبک که دانید از ابطال او و عبادت بپایند که خداوند تبارک و تعالی
 عزت خود قسم باینکه خود را که از گناهان و عبادت کند گناهان را و اینکه ترسانند بهشت از آفات و غضب خود و در نزد
 برانگیزه تو نه همه خلاق در محله پروردگار عالمیان یکروزه خلاق هر کس اظهار دهد روزه دار نمونی از شمار او را نه و یا شادمان برای او
 عرض آن تر و خداوند اجر از او کرد و بنده و باعث آمرزش همه گناهان که شسته است پس شخصی عرض کرد یا رسول الله چه
 قدرت نداریم بر اظهار دادن نفعی آنحضرت فرمود که هر روز یک مرتبه از آتش اگر چه با فطرا و ادب و نصف حرف بود یا شربت آب
 دیگر و جاس میفرماید که هیچ افکار کشنده نیست که دارد شود بر توفی که او را اظهار میدهند مگر آنکه حضای آن اظهار کنند تسبیح
 میکند و ثواب آن از برای صاحب غایت است و ملائکه نیندر بر او صلوات میفرستند و صلوات ایشان بر او ملایک فرشتگان
 او پس رسول خدا فرمود که یا ایها اناس کیست خلق خود را در اینها و سبک گردانند باعث آن میشود که انظار بکنند و در قدحها انداخت
 بماند و در یکده های بسیار بفرزد که سبک تحفه و خدمت خود را بر خدا و تبارکش خداوند گسان که اند حساب او را در دنیا
 و کسیکه گناه دارد و شمر خود را از خلق نگاه میدارد خداوند غضب خود را از او در روز قیامت پروردگار کسیکه اگر ارام کند در اینها و توبه
 اگر ارام میفرماید پروردگار بر او دهنده جزا و کسیکه وصل کند با رحم خود در اینها و وصل میکند خداوند با او برعت خود و در دنیا و کسیکه
 قطع رحم کند خداوند قطع میفرماید آن روز رحمت خود را از او و کسیکه نماز نافله میانجا بکشد او را جزیه خداوند از برای او و بزرگوار
 و کسیکه کینه زواری را در اینها بپوشد او را ثواب کسی دارد که هفتاد و نه واجب دعا بکشد و یکبارگی آورده باشد و کسیکه در اینها بسیار
 بفرستد بر من سبک میفرماید خداوند میزان اعمال او را در روز قیامت است میزان اعمال خلاق در آن روز و کسیکه در اینها بکشد
 از قرآن بخواند ثواب کسی دارد که یکم قرآن کرده باشد و دعا بکشد و دیگر که و خلاق بدانی که درای بهشت در اینها بر روی شما کشیده است

این حدیث در کتاب
 فضائل حضرت امیر المؤمنین
 علیه السلام است
 و در کتاب
 مناقب حضرت امیر المؤمنین
 علیه السلام
 و در کتاب
 فضائل حضرت امیر المؤمنین
 علیه السلام
 و در کتاب
 مناقب حضرت امیر المؤمنین
 علیه السلام

چو نایب کار ملازم بود ایت کرد و هست که روزی ابوذر خاری که استم این مطلب است بطلب گفت کای طاعت
 چه نیست معرفت و شناختن امیر المؤمنین علیه السلام بود ایت طاعت در جواب گفت که اینجند بیابویم خصم طاعت
 اندامه علیه السلام باز خود آنحضرت بطلب طاعت که ایسم جذب میگوید که ایسمان و ششم آنحضرت تشریف نه است
 آنحضرت ششم تا آنکه تشریف آوردند پس فرمود که چه مطلب شما را با خدا آورده عرض کردیم که ما ایم تا آنکه این معرفت شما
 بنیاد ایت آنحضرت در جواب فرمود که چرا ای دوستان که با یکدیگر عهد کرده ایم که دین و معرفت خود را بکف کنیم و شما علما
 اینقدر در تحصیل معرفت کوشش میکنید نصیری بر شما باقی نخواهد بود بدانند که شناختن من بنیاد ایت بر اینست بر هر دو طرف
 منته پس آنحضرت فرمود که ایسمان و اینجند بیابان عرض کردند که بنیک ایامیر المؤمنین آنحضرت فرمود که کامل نکرد اندامه
 ایما را تا آنکه بشناسد که معرفت مرا بنیاد ایت هرگاه شناخت مرا بنیاد معرفت پس تحقیق که امتحان کرد و خداوند قلب او را پاک
 ایمان و کثوره است منته او را از برای اسلام پس گردیده از جمله عافین و بیایان و حق ما اهل بیت و کسی که کویای از آنحضرت
 معرفت پس از جمله شاکین و مرآتین پس فرمود که ایسمان و اینجند بیابان عرض کردند که بنیک ایامیر المؤمنین آنحضرت فرمود
 که معرفت من بنیاد ایت معرفت خداوند عز و جل است و معرفت الله عز و جل معرفت من بنیاد ایت و نیست منی بخاطر خداوند
 و قرآن فرموده است که و ما امرؤا انا لیتجد والله یفحص فی الدین ثم یدعی فیما یصلو و یؤتوا الزکوة و ذلک من ایتیة که معنی آن نیست که
 ماور شده اند که بنیاد ایت الله علیه و آله که آن دینی است که از باطل روی گردانیده و حق روی آورده است بواسطه محمد و آل نبوت
 و ذنابت آسانی و معنی برپاداشتن نماز در باطن برپاداشتن ولایت من است پس هر یک که برپا دارد و لا ابر معنی مرا ولی الله حقیقی دانند
 پس تحقیق که برپا داشته است نماز را و برپا داشته حق ولایت من است و ذنابت آنکمال که تحمل نمیشود و او را هر ملک معرفت یا
 بنی بر بل یا نمونی که امتحان فرموده باشد خداوند قلب او را از برای ایمان پس ملک اگر مقرب نباشد و نمون هرگاه محترم نباشد و غیره اگر
 مرسل نباشد تحمل نشود آنرا اسلام میگوید که من عرض کردم که یا امیر المؤمنین کیت نمون و کجاست شما ایمان و چه غیرت شما
 ایمان بیایان فرماتا باشناسیم آنرا آنحضرت در جواب فرمود که ای اسمان نمون معنی آنکسی است که عاهد نمیشود هیچ امری مگر از
 احکام امامت و ولایت بر او که ای که خداوند بیله اندکاش و دیگر داند و او را قابلیت قبول آن عطا میفرماید و شک بر او راه
 نیلایا به بریب نیافت و بدان ای امیر که من بنده خدا و مذم و خلیفه اویم بر بندگان او و ما اهل بیت را قرار میدهد خداوند
 و بگویند در فضیلت ما هر چه بخواهید پس بدینیکه شما توانید رسید بجهت معرفت ما و توانید که با خبر رسانید فضل ما را پس بدینیکه
 عز و جل عطا فرموده ما با برکت و حلیمتر از آنچه تشریف کنند از شما تواند تشریف و توصیف کند یا توانی که از شما و قلب خود
 خیال کنی آنکه را از من هرگاه شناختید ما را با یکدیگر تیرا کنید که ما را بشناسید حق شایسته آنوقت شما توفیق سلمان عرض کرد
 که ای برادر رسول خدا هر کس را داد و عطا کرد برپا داشته است ولایت شما را آنحضرت فرمود که علی ایمان و شادمان قول خداوند
 که در کتاب عزیز خود میفرماید و یسبحون یا نعیم و یصلو و ابنا لکیرة لا علی الا بشیئن یعنی استعانت بگویند بصیر و صلوة و بیک
 صلوة بزرگ و شوار است مگر بر خاشین و بصیر رسول خدا صلوة الله علیه و آله است و صلوة برپاداشتن بولایت منست و در حق ولایت
 من فرموده است که قبولی گردن کن دشوار است مگر بر خاشین و تفرموده است که قبولی سال و ولایت هر دو دشوار است مگر بر خاشین
 و مراد از خاشین شیعیان میایند زیرا که صاحبان قولهای باطل مثل مرجئه و قدریه و خوارج و ناصیه و غیر ایشان را قرار دادند
 به نبوت و رسالت محمد صلوة الله علیه و آله و در میان ایشان در رسالت خلافت منیت و اختلافی که در میان ایشان است در ولایت
 و این خلق آنکه کنند ولایت مرا بکرکی از مخلوقات که خداوند تفریف ایشان را در قرآن فرموده است که ایشانند خاشین
 و قبولی گردن ولایت من بر ایشان دشوار نیست مؤلف گوید که مرجئه نه بجهت آنکه میگویند بنده کار نافع منیت و غیرت
 و شرمند که از عباد صادر میشود کلا اهل خداوند است و قدریه را اعتقاد نیست که هر بنده خالق افعال خود است و در قدرت خویش
 میباشد و مشیت و قدرت الهی را در آن در غایت منیت و خوارج آنجا نمیباشند که در جنگ نهران از طاعت حضرت آنحضرت

این کتاب
 در بیان فضیلت
 اهل بیت است

بسم الله الرحمن الرحيم

[illegible][illegible]

و دریا را به پشت و دفع و عطا فرموده است چنانچه این را خداوند بسبب اسمی اعظم که بنا عطا فرموده است و مخصوص کرده اند و با
 اینست مقامات چیزهای دیگر میباشیم و در بارها را میرویم و بکنیم این عمل را که هر چه در کار خود ما بنده گان بر زمین و آسمان
 هرگز پیش نکرده ایم و فرموده او آنچه میکنیم فرموده او پس میآید و میباید و ثابت و جانشین خداوند بکارهای حق و عبادت گان و آنچه
 که عطا فرموده است با خداوند از فضل و احسان پس فرمود که ای سلطان و ای محمد بن ابی طالب اینست صفت و شایسته حق من بعد من است چنانکه
 در آن مآر شده و هدایت باید پس بدینکه میرسد صدی از شیعیان و بعد از آن تا آنکه بشناسد مرا باین صفت و هدایت پس هرگاه
 شایسته مرا باین صفت و هدایت خواهد بود از پس اینان و درین که سبب باشد بحد کمال که فرموده باشد و حدیث از علم و باطن و شایسته
 برود و از فضیلت و مطلع شده باشد بر سترها از اسرار الهی و بر کج خلقی از گنجهای پروردگاری و توفیق که که او را با او و شایسته
 و خداوند که بر این آیه کاین که حضرت امیر المومنین را داخل الدار باین صفت و هدایت شایسته باشند و مقتضای آن عمل که
 باشند و او بر حرمان آنجا شایسته است از این مقام و هدایت آن کوتاه باشد و فاضل کرده باشند و او ای بر جانشین که از خود راه و او
 یا اگر ضعیف و آفتاب را گردن پس کافر نخواهد شد و صبح از حدیث و زیارت جامع که گوید میفرماید و من بعد من است چنانکه کافر یعنی هر که کافر
 شایسته است که کافر شده و ای و صد هزار دای بر آنکه بخت آفتاب نهد و با او محاسبه کرده و بخت از حدیث شریف و زیارت
 کبیر و شرک نهد و از بخت طالع شده آنجا که میفرماید و من بعد من است چنانکه شرک یعنی کسی که عبادت کرد و با شایسته شد و او را و او را و او را
 بر احوال این طبع شایسته که فرق حدیث پس این بزرگوار را در جواب عبادت و هدایت و هدایت با شایسته بر هر آلوده شایسته و صورت
 و پیش از آنجا که بخت شایسته که قدم پیش نهاد این طبع مردود بقصد شاه برادر تیغ زهر آلود و فقر شیر خدای
 آفتاب چه رسید خدای زنده بر کسی طبع شایسته پس جبریل این که عالم بصر مقامات آن بزرگوار بود و ناله آمد و در میان آن مکان
 عزیز فریاد زد و گفت که خراب شد و الله را گان هدایت و تار یکد و الله را تار آبی گان و شایسته ای تقوی و از هم جدا شده و الله
 دست آورده و حالیان و گشته شد بر عمر رسول خدا گشته شد و حق حق و گشته شد و الله تبارک و تعالی علیه السلام و گشته
 آنجا بر شایسته ترین جهت است و چون آن نذر از اجاب ام کلثوم خاتون میشد و سلی غم بر بعضی برالم خدود و پیر این سلیاتی را چاک کرده
 و بناله بلند گفت و ای ابا و ای احمه و ای سیداه پس بر سر این چنین دود و فریاد گشته و گفت ای برادران از خواب بفریاد که چه
 شایسته شد پس آن بزرگوار از خواب بجهت حضرت امام حسن فرمود که ای بزرگوار که و نا آرام گریه تا معلوم کنیم که این خبر چیست
 یا نه تا محل شایسته و شایسته پس بگریه و ناله از خانه بیرون آمدند شنیدند که شیعیان زود میکنند و اما ما و اما امیر المومنین میگویند
 و از هر گوشه مسجد و از هر طرف ذاتی بلند است تا لان یکی از غش بناری کرمان دگری و بقراری آتش زده و ناله و
 فلک را خون کرده و جسم دل فلک را گشته گشته شده و نیز این غم خرم سلی را آه آه که آند و بزرگوار چون داخل مسجد شده
 دیدند خان زهر طریق سوی آسمان میرفت هزار ناله و بناله بر فغان میرفت چنین مصیبت خلقی ندیده بود کسی که ناله بود و
 و نبود و ادوی و شنیدند که یکی میگفت قتل آله امام جعفر علیهم السلام و شنیدند که آتش آتش بر بنو لایحه یعنی گشته شد و الله امام جعفر
 گشته و جدا گشته که هرگز پیش نمیآید پس شایسته ترین خلق بعد بر شایسته پس چون حسین صلی الله علیه و آله و آله گریه و ناله
 شنیدند آند و بزرگوار چه صدمه کلام و هم انداخته و بناله بلند گشته که و ای ابا و ای احمه و ای ابا که گاه جل رسیده بود و خبر شایسته چه خدا
 نمی شنیدیم و چون داخل مسجد شدند شیعیان از آمد و در جواب جمع دیدند و چون نزدیک شدند دیدند که چه بزرگواران از شایسته خست
 و صدمه من جواب از خاک و خون عاده و قفسه قفسه از خاک بر میآید بر صراحت خود میریزد و این گشته شریف را میخواند که شایسته
 و در میان این گشته و درینا شایسته تار آله یعنی از خاک خلق که دریم شایسته از خاک بر میگردانیم شایسته را و از خاک میرویم شایسته را و
 سرگشته که خاک بر فرقه که بر سر خاک بخت زین مصیبت خاک بر خاک بخت پس فرمود که آند و ناله و ناله هر که در
 صدق فرموده رسول خدا توفیق که که میباید که اگر رسول خدا آید و چه بود و چه ای و فرموده خود بر سر مغرب شریف
 میآید و در آنجا که جان عزیز خود را در آنجا که خون شایسته میگردانید و با فرزند آن خود را در آنجا که شایسته شده و ناله کرد

اینست مقامات چیزهای دیگر میباشیم و در بارها را میرویم و بکنیم این عمل را که هر چه در کار خود ما بنده گان بر زمین و آسمان
 هرگز پیش نکرده ایم و فرموده او آنچه میکنیم فرموده او پس میآید و میباید و ثابت و جانشین خداوند بکارهای حق و عبادت گان و آنچه
 که عطا فرموده است با خداوند از فضل و احسان پس فرمود که ای سلطان و ای محمد بن ابی طالب اینست صفت و شایسته حق من بعد من است چنانکه
 در آن مآر شده و هدایت باید پس بدینکه میرسد صدی از شیعیان و بعد از آن تا آنکه بشناسد مرا باین صفت و هدایت پس هرگاه
 شایسته مرا باین صفت و هدایت خواهد بود از پس اینان و درین که سبب باشد بحد کمال که فرموده باشد و حدیث از علم و باطن و شایسته
 برود و از فضیلت و مطلع شده باشد بر سترها از اسرار الهی و بر کج خلقی از گنجهای پروردگاری و توفیق که که او را با او و شایسته
 و خداوند که بر این آیه کاین که حضرت امیر المومنین را داخل الدار باین صفت و هدایت شایسته باشند و مقتضای آن عمل که
 باشند و او بر حرمان آنجا شایسته است از این مقام و هدایت آن کوتاه باشد و فاضل کرده باشند و او ای بر جانشین که از خود راه و او
 یا اگر ضعیف و آفتاب را گردن پس کافر نخواهد شد و صبح از حدیث و زیارت جامع که گوید میفرماید و من بعد من است چنانکه کافر یعنی هر که کافر
 شایسته است که کافر شده و ای و صد هزار دای بر آنکه بخت آفتاب نهد و با او محاسبه کرده و بخت از حدیث شریف و زیارت
 کبیر و شرک نهد و از بخت طالع شده آنجا که میفرماید و من بعد من است چنانکه شرک یعنی کسی که عبادت کرد و با شایسته شد و او را و او را و او را
 بر احوال این طبع شایسته که فرق حدیث پس این بزرگوار را در جواب عبادت و هدایت و هدایت با شایسته بر هر آلوده شایسته و صورت
 و پیش از آنجا که بخت شایسته که قدم پیش نهاد این طبع مردود بقصد شاه برادر تیغ زهر آلود و فقر شیر خدای
 آفتاب چه رسید خدای زنده بر کسی طبع شایسته پس جبریل این که عالم بصر مقامات آن بزرگوار بود و ناله آمد و در میان آن مکان
 عزیز فریاد زد و گفت که خراب شد و الله را گان هدایت و تار یکد و الله را تار آبی گان و شایسته ای تقوی و از هم جدا شده و الله
 دست آورده و حالیان و گشته شد بر عمر رسول خدا گشته شد و حق حق و گشته شد و الله تبارک و تعالی علیه السلام و گشته
 آنجا بر شایسته ترین جهت است و چون آن نذر از اجاب ام کلثوم خاتون میشد و سلی غم بر بعضی برالم خدود و پیر این سلیاتی را چاک کرده
 و بناله بلند گفت و ای ابا و ای احمه و ای سیداه پس بر سر این چنین دود و فریاد گشته و گفت ای برادران از خواب بفریاد که چه
 شایسته شد پس آن بزرگوار از خواب بجهت حضرت امام حسن فرمود که ای بزرگوار که و نا آرام گریه تا معلوم کنیم که این خبر چیست
 یا نه تا محل شایسته و شایسته پس بگریه و ناله از خانه بیرون آمدند شنیدند که شیعیان زود میکنند و اما ما و اما امیر المومنین میگویند
 و از هر گوشه مسجد و از هر طرف ذاتی بلند است تا لان یکی از غش بناری کرمان دگری و بقراری آتش زده و ناله و
 فلک را خون کرده و جسم دل فلک را گشته گشته شده و نیز این غم خرم سلی را آه آه که آند و بزرگوار چون داخل مسجد شده
 دیدند خان زهر طریق سوی آسمان میرفت هزار ناله و بناله بر فغان میرفت چنین مصیبت خلقی ندیده بود کسی که ناله بود و
 و نبود و ادوی و شنیدند که یکی میگفت قتل آله امام جعفر علیهم السلام و شنیدند که آتش آتش بر بنو لایحه یعنی گشته شد و الله امام جعفر
 گشته و جدا گشته که هرگز پیش نمیآید پس شایسته ترین خلق بعد بر شایسته پس چون حسین صلی الله علیه و آله و آله گریه و ناله
 شنیدند آند و بزرگوار چه صدمه کلام و هم انداخته و بناله بلند گشته که و ای ابا و ای احمه و ای ابا که گاه جل رسیده بود و خبر شایسته چه خدا
 نمی شنیدیم و چون داخل مسجد شدند شیعیان از آمد و در جواب جمع دیدند و چون نزدیک شدند دیدند که چه بزرگواران از شایسته خست
 و صدمه من جواب از خاک و خون عاده و قفسه قفسه از خاک بر میآید بر صراحت خود میریزد و این گشته شریف را میخواند که شایسته
 و در میان این گشته و درینا شایسته تار آله یعنی از خاک خلق که دریم شایسته از خاک بر میگردانیم شایسته را و از خاک میرویم شایسته را و
 سرگشته که خاک بر فرقه که بر سر خاک بخت زین مصیبت خاک بر خاک بخت پس فرمود که آند و ناله و ناله هر که در
 صدق فرموده رسول خدا توفیق که که میباید که اگر رسول خدا آید و چه بود و چه ای و فرموده خود بر سر مغرب شریف
 میآید و در آنجا که جان عزیز خود را در آنجا که خون شایسته میگردانید و با فرزند آن خود را در آنجا که شایسته شده و ناله کرد

و کنگنه پر خون آفتاب را چو نه با اشکهای جاری خود میشت و در حدیث است که چون حسنین داخل محراب شدند و دیدند که با چند
یا جمعی سی گنبد که آنرا بر نیز اند که با مردم نماز کنند و آفتاب نیست و آنکه بر سر حضرت امام حسن می نشسته و سرش را
چراغی در او می گشت پس اشک او بر کنگنه خون آلوده پدید شد پس چشمتان کشود و فرمود که یا یحیی لا تفرح علی اینک
تقدیر الهی است یعنی ای فرزندی من مکن بر پدر خود بعد از این که جد تو محمد مصطفی و علقه تو خدیجه کبری و مادر تو فاطمه زهرا و جدی
بکی منتظر رفتن پدر تو می باشند پس دل فرساده و چشم پر اشک شد و خود را از گریه منع کن پس بدیدند که ملائکه جو صبا آمده اند و صدای
ایشان از زمین با سحان بالا می رسد و آه در حدیث است که هر چند کسی که دزد که آن امام بر حق را از برای امت نماز حاجت بفرستد
نترسانند پس آنحضرت خود را بکنا محراب کشیده و حضرت امام حسن در جای پدر ایستاده مردم افتاد کرده نماز حاجت می کردند
و اما حضرت امیر المؤمنین که با کنا ملائکه ای او کرد پس در گوشه محراب نماز نشسته کرده از شدت الم قدرت بر کعبه وجود داشت
و لکن از کعبه وجود را بطریق اشاره جعل آورده و مکرر بدست مقدس خود از پیشانی پاک نمیکرد و در پیش پر خون آنحضرت آنحضرت
کاهی بطرف راست و کاهی بطرف چپ مایل میکردید مؤلف اشجار گوید که آه مثل آنکه در پیش فرزند شریفش مظلوم گرفتار
برسد نیزه در راه کوفه با دلفریب راست و چپ حرکت میداد و در قرائن و ایزان نگاه بان میکرد و داشت خون بر چهره و دهان
می افشاند و در حدیث است که آنوقت حضرت امام حسن گریهای بلند میکرد و می فرمود یا کاش که پشت شکست ای پدر جان و الله چه قدر
دشوار است بر من که جناب ترا بر این حال مشاهده کنم و جناب سید الشهدا علیه السلام در کنا محراب با چشمان اشکبار و دایمی تشنه آب میشد
مؤلف مخزون و خون گوید که هرگاه بر سر حضرت امیر المؤمنین که ساقده و اسد سواران نبوده بود بجهت گرفتن عالی روید که قدرت بر کعبه وجود
داشت و در پیش مبارکش بطرف راست و چپ می افتاد و نیزه بر فرزند بزرگوارش مظلوم گرفتار آید و تشنه و محروم از حاجت که در پیشگاه
که از دوا و اینجانب بر خاک گرفتار افتاد و قدرت بر نشستن داشت و در آن تنهائی قدری خاک گرم جمع کرده و سر جرحی میسوزید و با بر دامن خاک
کاهی راست میشد و کاهی بطرف چپ و از شدت تشنگی میفرمود که انشالله پیشتر بر من گناه یعنی مرا بکوبند آب بپاشند و بگویند
تشنه مجروح غریب را جواب میداد و میگوید که از صدای گریه و ناله حسینی و اصحاب غرض شدت آفتاب در اطراف کوفه
پس شد پس جرحی کوفه از حیوان و زنان حتی نوحه و سران از بهر پارس و دیدند و همه ایشان با چشم گریان و مکرر پریشان یا ناله و فغان
روان مسجد شدند و در اطراف محراب آفتاب حلقه می زدند و میگفتند پس نگاه کردند و دیدند که سران امام علیان در دامن فرزندشان
حسین که تشنه و خون از صورت پدید پاک میکنند و کوفه را از شرقت شده و بستر مع ذلک خون را از آن مسجد و دامن محراب از خون
آه آه و رنگ آنبر که از از شدت زهر شیر از غده پدید می آید که دیده و بگوشت چشم نظر با طواف آسمان میفرمایند و زبان مقدس مشغول گفتن
سبحان الله و الحمد لله و میگوید اشک یارب الرقیق الایمن یعنی از تو سوال میکنم ای پروردگار رفیع اعلام پس این سخن آنحضرت را بگوشه
مکمل سرور دامن حضرت امام حسن گذاشته و غرضش عارض شد پس حضرت امام حسن را که تشنه و عارض شده و در دامن چهره و دامن چشم و دامن
سجود او را بچسبید پس اشک چشم آفتاب بر صورت پدر بزرگوارش چکید پس چشم خود را کشود و فرمود که ای فرزندی من بر پدر خود جرح کن
و اما آنحضرت که پیش که نشسته و فرزند خود فرمود پس فرمود که یا یحیی لا تفرح علی اینک تقدیر الهی است یعنی ای یحیی
آنحضرت پیشتر بگوشه آنحضرت بگوشه کنا و آیه گاه و آنحضرت یعنی ای فرزندی من بر پدر خود جرح کن و حال آنکه قدرت بر کعبه وجود
بر هر جناح دمانی که مظلومی داشته شود و برادر تو حسین شمشیر خداوندی که او هم مظلوم بوده با عود و دمن میباید پدید آمد و خود را کوفت
که یکبار چون حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را ضرب زدند حسینی و در قرائن و اصحاب بر این آفتاب حاضر بودند چون حضرت امام
حسن علیه السلام را زهر مالک گنبد چشاندند برادرش حضرت امام حسین علیه السلام را با دست اصحاب بر سر ایشان جمع بودند و آه
مکرم از یکسای خاص آنجا مظلوم گرفتار افتاد که در وقت شهادت در اطراف و نیز از عثمان و کنگنه و دیگران میباشند
میکشد بر کشتن او و بزرگ محبت بر قلب او بطبع جایزه و نیزه و هر چند در اطراف خود نظر میکرد و نیز از همه نای باره و ناله و ناله
و اصحاب با وفا کسی را باریان و دوستان ترا نمیدید و بجز ناله و فریادای زنان بکس از خیمه برش کسی بر سر ایشان نینداخت و بنی برین مقام

و کنگنه پر خون آفتاب را چو نه با اشکهای جاری خود میشت و در حدیث است که چون حسنین داخل محراب شدند و دیدند که با چند یا جمعی سی گنبد که آنرا بر نیز اند که با مردم نماز کنند و آفتاب نیست و آنکه بر سر حضرت امام حسن می نشسته و سرش را چراغی در او می گشت پس اشک او بر کنگنه خون آلوده پدید شد پس چشمتان کشود و فرمود که یا یحیی لا تفرح علی اینک تقدیر الهی است یعنی ای فرزندی من مکن بر پدر خود بعد از این که جد تو محمد مصطفی و علقه تو خدیجه کبری و مادر تو فاطمه زهرا و جدی بکی منتظر رفتن پدر تو می باشند پس دل فرساده و چشم پر اشک شد و خود را از گریه منع کن پس بدیدند که ملائکه جو صبا آمده اند و صدای ایشان از زمین با سحان بالا می رسد و آه در حدیث است که هر چند کسی که دزد که آن امام بر حق را از برای امت نماز حاجت بفرستد نترسانند پس آنحضرت خود را بکنا محراب کشیده و حضرت امام حسن در جای پدر ایستاده مردم افتاد کرده نماز حاجت می کردند و اما حضرت امیر المؤمنین که با کنا ملائکه ای او کرد پس در گوشه محراب نماز نشسته کرده از شدت الم قدرت بر کعبه وجود داشت و لکن از کعبه وجود را بطریق اشاره جعل آورده و مکرر بدست مقدس خود از پیشانی پاک نمیکرد و در پیش پر خون آنحضرت آنحضرت کاهی بطرف راست و کاهی بطرف چپ مایل میکردید مؤلف اشجار گوید که آه مثل آنکه در پیش فرزند شریفش مظلوم گرفتار برسد نیزه در راه کوفه با دلفریب راست و چپ حرکت میداد و در قرائن و ایزان نگاه بان میکرد و داشت خون بر چهره و دهان می افشاند و در حدیث است که آنوقت حضرت امام حسن گریهای بلند میکرد و می فرمود یا کاش که پشت شکست ای پدر جان و الله چه قدر دشوار است بر من که جناب ترا بر این حال مشاهده کنم و جناب سید الشهدا علیه السلام در کنا محراب با چشمان اشکبار و دایمی تشنه آب میشد مؤلف مخزون و خون گوید که هرگاه بر سر حضرت امیر المؤمنین که ساقده و اسد سواران نبوده بود بجهت گرفتن عالی روید که قدرت بر کعبه وجود داشت و در پیش مبارکش بطرف راست و چپ می افتاد و نیزه بر فرزند بزرگوارش مظلوم گرفتار آید و تشنه و محروم از حاجت که در پیشگاه که از دوا و اینجانب بر خاک گرفتار افتاد و قدرت بر نشستن داشت و در آن تنهائی قدری خاک گرم جمع کرده و سر جرحی میسوزید و با بر دامن خاک کاهی راست میشد و کاهی بطرف چپ و از شدت تشنگی میفرمود که انشالله پیشتر بر من گناه یعنی مرا بکوبند آب بپاشند و بگویند تشنه مجروح غریب را جواب میداد و میگوید که از صدای گریه و ناله حسینی و اصحاب غرض شدت آفتاب در اطراف کوفه پس شد پس جرحی کوفه از حیوان و زنان حتی نوحه و سران از بهر پارس و دیدند و همه ایشان با چشم گریان و مکرر پریشان یا ناله و فغان روان مسجد شدند و در اطراف محراب آفتاب حلقه می زدند و میگفتند پس نگاه کردند و دیدند که سران امام علیان در دامن فرزندشان حسین که تشنه و خون از صورت پدید پاک میکنند و کوفه را از شرقت شده و بستر مع ذلک خون را از آن مسجد و دامن محراب از خون آه آه و رنگ آنبر که از از شدت زهر شیر از غده پدید می آید که دیده و بگوشت چشم نظر با طواف آسمان میفرمایند و زبان مقدس مشغول گفتن سبحان الله و الحمد لله و میگوید اشک یارب الرقیق الایمن یعنی از تو سوال میکنم ای پروردگار رفیع اعلام پس این سخن آنحضرت را بگوشه مکمل سرور دامن حضرت امام حسن گذاشته و غرضش عارض شد پس حضرت امام حسن را که تشنه و عارض شده و در دامن چهره و دامن چشم و دامن سجود او را بچسبید پس اشک چشم آفتاب بر صورت پدر بزرگوارش چکید پس چشم خود را کشود و فرمود که ای فرزندی من بر پدر خود جرح کن و اما آنحضرت که پیش که نشسته و فرزند خود فرمود پس فرمود که یا یحیی لا تفرح علی اینک تقدیر الهی است یعنی ای یحیی آنحضرت پیشتر بگوشه آنحضرت بگوشه کنا و آیه گاه و آنحضرت یعنی ای فرزندی من بر پدر خود جرح کن و حال آنکه قدرت بر کعبه وجود بر هر جناح دمانی که مظلومی داشته شود و برادر تو حسین شمشیر خداوندی که او هم مظلوم بوده با عود و دمن میباید پدید آمد و خود را کوفت که یکبار چون حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را ضرب زدند حسینی و در قرائن و اصحاب بر این آفتاب حاضر بودند چون حضرت امام حسن علیه السلام را زهر مالک گنبد چشاندند برادرش حضرت امام حسین علیه السلام را با دست اصحاب بر سر ایشان جمع بودند و آه مکرم از یکسای خاص آنجا مظلوم گرفتار افتاد که در وقت شهادت در اطراف و نیز از عثمان و کنگنه و دیگران میباشند میکشد بر کشتن او و بزرگ محبت بر قلب او بطبع جایزه و نیزه و هر چند در اطراف خود نظر میکرد و نیز از همه نای باره و ناله و ناله و اصحاب با وفا کسی را باریان و دوستان ترا نمیدید و بجز ناله و فریادای زنان بکس از خیمه برش کسی بر سر ایشان نینداخت و بنی برین مقام

بنیست من قاتل الخانی و قاتل الخانی قاتل الخانی پس طالب نفسی نفس از برای من و تحصیل گدی که
 بیخ و شهادت دایمی بر طریق مذنب شدن من در جهم و حله شدن دایمی پس چون که آن بیچاره حاضر گردانیدند و مقابل
 امیر خندان و مولای ایشان بر پا نهادند پس چون نظر حضرت امام حسن که سرش شده پدید آمد از منی است با نیتی افتاد و باو
 فرمود که دای بر تو ای ملعون و ایدیشی خدا توئی گشته امیر از منین و بنا نه آورنده امام سلیمان ایلون این بود و خود را بختی به خود
 تو بفرستی که ترا بیا و در مقرب خدا که دایند و از نزد یحیی خود شود و مقدم بر غیر داشت ایلون شتی مگر این بند که او را بختی
 از برای تو که نزد الطاف او را بدینگونه داده راوی یکدیگر یکدیگر اینها اینها ترا شنیده و اصلاً جز خدا پس حضرت امام حسن فرمودند
 پدر را بوسید و عرض کرد که ای پدر بزرگوار اینست قاتل شاکه چون آید بهر دست شده حاضر گردانیده اند راوی یکدیگر یکدیگر که اگر
 جوانی فرمود که با از شدت غصه بجزاب منقه بود و حضرت امام حسن علیه السلام خوش داشت که پدر از خواب بیدار کند پس یک
 مبارک را بجا بخت ایلون کرد دایند و پیش کلمات سابقه را سر زشت کرد پس فرمود که ایلون و ایشی ترین جدا شتی مگر این بند که او را بختی
 بدایمی بود که با او اینگونه سلوک نمودی آن ایمان در جواب این آید و خواهد که آقا شتی بختی از برای یعنی آیا تو خواهی که پدری
 آوری کبر که خود را در آتش میزاید پس ناگاه صدای شیعیان و دوستان بنالید و خود را در جهمان سید و ایشی بختی شد پس
 حضرت امام حسن فرمود که ساکت شوید پس دایمی مبارک را بجا بخت خدیو که دو فرمود که کجا این شمن خدا را دیدی و چگونه برادر
 یافتی خدیو که که ایلوی من بحاکمیت من این ملعون عجب است و کیفیت آن این است که من باز در جهم خود خوابیده بودم و او پدر
 بود که ناگاه صدای خود را شنید که کوبیده میگفت که خراب شد و الله را کان دایت و خاموش شد و الله نشانی راه سعادت
 گشته شد این غم محمد مصطفی گشته شد علی مرتضی گشته شد و ایشی ترین جدا شتی پس از خواب بیدار کرد و گفت ای مرد و جوان
 و حال آنکه امام تو علی بن ابیطالب را گشته پس من با خوف و هشت از خواب بستم و گفتم ای زن خدا دایم تر بختی این هم کلام است
 که میگویند شاید این کلام را شیطان ترا القا کرده یا آنکه خواب دیده این را که بر تو بدینگونه جبر را بر امیر از منین حتی نیست و او بر کسی
 ظلم نکرده و او بود از برای طغیان تیم پدی رحیم و از برای سوره زمان شوهری هر بان مرغ دلک که اقدوست بر قتل امیر از منین
 آنکه او شیرست دیده و شجاعت بلند مرتبه و بخت سوار است در هر سر که پس از جهم منی ملر کرد و گفت ای مرد شنیده ام آنچه
 نشنیده تو میدانی آنچه تو شنیده و مکان آن است که خانه دیکو نه باشد مگر آنجا این صدا که من شنیدم داخل آنجا شد و باشد این
 رسول الله من باز در جهم خود در کفر بودم که ناگاه میوه خیره و صدای جمیعت و خود را شنیدم چون گوش را دم شنیدم که کوبیده میگفت
 که امیر از منین را گشته پس انتم که فتنه و شرعی افکنده پس بشیر خود را از خلاف در آوردم و از خانه بیرون دیدم چون بوسطه
 رسیدم و نظر بطرف چپ و راست کردم دیدم که این شرع با هر طرف میدود که فرار کند را و منی با پس باو گفتم که دای بر تو
 کیستی که در میان راه جهم و راه نیما ایام در مرده چه کسی که با نظرف و آن طرف میگوید و را دانی و نیستی بیدی پس این ملعون خیار
 و کینه خود را گفت پس من گفتم که از کجا میآید گفت از نزد من که گفتم بجهت من که گفتم که با امیر از منین غاصب کنی و بعد از
 حاجت خود بروی گفت بترسم که اگر نظر نماز نماز من بجهت خود گفتم و او بر تو شنیدم که کوبیده میگفت که امیر از منین را گشته یا نا
 در نیاب خبری است یا نه ایلون گفت که نه گفتم چرا با من شنیدم که بگویم که این خبر صحیح است یا نه گفت من حاجت خود دیدم
 که آن اهم است از این پس من چو این کلام را از شنیدم گفتم ای پست بختی هواد و حسن ای تیم ترا از جهم کس حاجت تو بترست
 در نزد تو از بختش امیر از منین و امام سلیمان ای پست بختی اگر اعتقاد تو اینست که گفتم و الله ترا در نزد خداوند سبحان
 نیست پس بشیر خود را در جهم و جاست که بر او غالب شوم و بشیر را زد که پس منی که با یکدیگر مشتعل گفتم دیدم که بادی دایم
 و جای با او از جهم که پس در جهم شمشیر را که مثل آینه میخیزد پس گفتم ایلون که بختی بشیر بر منی چیست که در جهم با او
 که توئی قاتل امیر از منین و است که کوبیده شنیده من است بر من شریعی که گفت ای ملعون بشیر خود را با او
 بشیر از منین بشیر خود را با او که من بشیر را شنیدم که بشیر خود را با او که من بشیر را شنیدم که بشیر خود را با او

این کلام را
 که در جهم
 که در جهم
 که در جهم
 که در جهم

بر روی او افتاد و نفره بلندی کشیدم و خاتم شمشیر خود را گرفته و در اقبال رسانم آن ملعون گذاشت پس اهل حیرت جمع شده مرا
باری که در پیش کنایه ای در ایستادم و اینک او را بخدمت حاضر کرده اند مرا باندای تو کرد و با فعل هر چه رای مبارکت بدان
قرار گیرد چنان کن و چون حضرت امام حسن علی بن علی از زمین بلند قال انما یبذل الله فی صریحاً و یصل صدقه یعنی خداوند آنرا که حضرت را
دوست خود را و ذلیل کرد و اینده دشمن خود را مولف و بکتاب گوید که باندای بچی و بی یاری مای مظلوم جناب سید الشهدا ششم
که بچسبش بی یاری و عین نبود زیرا که قاتل امیرالمومنین علیه السلام را با آنکه کثرت بیش نژده بود چنانکه شنیدی گرفته اند و آه که کثر
شریبا آنکه خمر زده بود و غریب که بار را شنیده کرده بود و کسیر اجرات آن نبوده که با او سخن گوید بلکه از کربلا تا که در شام هجره سیران
بود و علی الله و ام کل عرت و جلالت بود و خدای بلند میکرد و بگو و کاف و اسیران فراع اذیتها میرسانید و اقسام به او بیا
میگردد پس حضرت امام حسن علیه السلام سر مبارک را بر صورت پدر برده روی بخون آلوده و او را بوسید و عرض کرد که ای پندگرا
دشمن خدا و دشمن ترا خداوند بر او تسلط حاصل فرموده آورده و چون آنتر که او را بخواه رفته بود حضرت امام حسن را خوش نیامد که
جناب را از خواب بیدار نماید پس بعد از ساعتی خود بیدار شده چشمش مبارک را کشوده قال انما یبذل الله فی صریحاً و یصل صدقه یعنی خداوند آنرا که
ای ملائکه پروردگار من پس حضرت امام حسن و خدیو که عرض کرد و اینک شمی خداوند دشمن جناب شما ابن محمد است که خداوند تسلط بر او
فرموده و او را بخدمت حاضر کرده اند پس جناب امیر علیه السلام چشمش مبارک را بخواست آن ملعون کشوده و دید که دستها را در اجابت
و شمشیر او بگردن حایل است پس باین کیفیت و صیغه کمال افت و در محنت فرموده که ای مردی که از دنیا کنایه
مترکب شده مگر من بدامی خود را از برای تو که مرا اینگونه جزا دادی یا با تو عهد بنیای بسیار نکرده ام یا ترا بر فرقه من نه اشتراک
آیا بتواضع میارزیده ام یا عطا دای ترا زیاده نکرده اند و تمام با خلق نمی بخشید که این مرد با تو چنین چنان است و من که شمشیر
میندا و مرد ترا بر خورده ام میدادم و انواع احسانها بعمل میآوردم و حال آنکه میباشتم که تو قاتل منی و لکن میزد جناب خداوند
و اشتد که بگو آنکشت احسان محبت کنی و از ضلالت مگرابی برگردی و آخر الامر برای سعادت خود نمودی و مرا بقتل رسانیدی
ایشی ترین جمله اشتیاق دای میگوید که در آنوقت چشمش آن پیا را از تنگ شد و عرض کرد که یا امیرالمومنین آتش نبی من فی النار
آیا میخواهی پس روی داری کسیر که خود میخواهد آتش نبی من باشد حضرت فرمود که راست گفتی پس بخت شد بجانب فرزند خود حضرت
امام حسن و فرمود که ای فرزند ما را کن با این اسیر خود و برادر من کن و احسان و مهربانی کن با منی که چشمش او چو نه بجانب سر او پرید
و از کثرت رعب و خوف قلب او مضطرب گردیده و چون حضرت امام حسن این نوع الطاف و مهربانیها مشاهده کرد عرض کرد که ای پندگرا
قد کفک الله القین الفایرة و آفتابک و آتت تاثر نایابتی به یعنی ای پدر بزرگوار چنین گشت است این بعین فاضل و جبار
و ببرد آورده است و خدا را در صیبت شاد و جناب تو امر میفرماید تا را بدارانی و مهربانی با او آنحضرت و جواب فرمود که ای فرزند ما
اهل بی بیاشیم که زیاد میکنم با هر کس که بی کند با ما مگر کم و خود محبت را ای فرزند ششت از حدت است نه از عادت او
مولف گوید چنانکه فرزند مظلومش جناب سید الشهدا بشکر خود وقت تشکی آب داد و حال آنکه ایشان بیکت آنجناب است و فرزند
و در روز عاشورا صد وقت تشکی با دو نوجوان و اصحاب و اهل میاش فلک از آب فرات نه اند پس حضرت امیرالمومنین
فرمود که ای فرزند من حسن بکن بر تو که او را طعام ده از آنچه خود بخوری و آب ده از آنچه خود میاشی و پا داد و دستها او را داخل کن
مولف اینجا گوید که امیرمومنان را در احوال الفنا با قاتل خود چنین رفتار فرموده آه که این محد پیا بعد از عادت جناب با آنکه جناب
سید الشهدا بدین علیه السلام چار بوده اذیت آنجناب آن ملعون و احدی نرسیده بود و امر کرد که خل جاعله آورده و آن چار مظلوم داخل کرده
بغلاده دست دای او را بچشم فل کرد و از آنکه ملا تا شام خود و بشکران دیافراغ طعام داد و او را بجا آوردند و هجره سیران حتی که مکان
که سنگی و تشکی ناله کرد که میگردم کسی بر ایشان رحم نکند پس حضرت امیر فرمود که ای فرزند من اگر من مردم او را پیش از کثرت
مزی چنانکه او کثرت بهی پیش فرموده میداد آن او را باقی سوزان ای فرزند من گوش و دماغ و همه برت او را قطع کن که شنیدم
از خدمت رسول خدا که فرمود و انما یبذل الله فی صریحاً و یصل صدقه یعنی خداوند آنرا که

سلامت با او فرستاد
با هر چه بخواهد

اینکه در این کتاب
در بیان احوال
و کرامات حضرت
امیرالمومنین
علیه السلام

که ما را در کنار این که فرود آورده است مبارک ان شاء الله فرمود بگویند پس از بلندی که بنزد او رسیدیم بپایان آمدیم و آن مقدار که چشم
 میزد به طبع بود و آن مقدار سیاه بود که با طلع از شب تا بود و از اطراف آن دو دیوار بود و میان این دو دیوار و این دیوار که در آن
 که منم صاحب امر برای بنده گان جناب طای میفرماید که من این را بر منم قدیم یکصنف بلندی ایشان یکصنف بیت فراموش
 دیگر قول ایشان هفتاد فراموش و صنف دیگر ایشان یک کشت از فرش خود دیگر دند و کوشن دیگر الحاف خود دیگر داند پس گفت
 بیاد امر فرمود که بر ما را بگو قاف چون بنما رسیدیم دیدیم که آن که بیت از نزد بنزد بر آن یکی بود بصورت که کس پس چون نظر
 آنکست بهیله المومنین قاف عرض کرد که السلام علیک یا وصی رسول الله و خلیفه پس عرض کرد که یا اذن میجده ملک شاکل کف من حضرت
 سلام او را داد و فرمود که اگر خواهی سؤال کن و اگر خواهی من ترا خبر دهم که چه مطلب میخواهی سؤال کنی پس آنکست عرض کرد که یا امیر المومنین
 سؤال مرا بفرما تا بیت فرمود که خواهی سؤال کنی از من خواهی که ترا اذن دهم که زیارت خضر روی عرض کرد که بلی حضرت فرمود
 که ترا اذن دادم پس آنکست گفت که بسم الله الرحمن الرحیم و تعیل روانه شد پس روانه جانب آنکه شدیم پس آنکست روانه شد که شاکل
 ملک حضرت خضر را زیارت کرد و بهمان خود باز کرد پس سلطان عرض کرد که یا امیر المومنین دیدم ملک که زیارت حضرت خضر رفت
 که باذن جناب تو آنحضرت فرمود قدیم با آنکه آنکه اسما خارا بهیستون بلند کرد و اندک که اگر قصد کند ملک که بقدر زمان قضی از میان خود بگذرد
 دیگر رود تا از من اذن بگیرد از جای خود حرکت نکند که در همین مقام است از برای فرزند من حق بعد از من بعد از اوست حسین بعد
 فرزند از دقتی حسین که نمی بیند تا نیم ایشان است پس عرض کرد دیدم که چه اسم دارد ملک که موقوف است بگو قاف آنحضرت فرمود که
 او تر جانیست پس عرض کردیم که یا امیر المومنین چگونه هر شب تا اینجا تشریف میآوری و مراجعت میفرماید آنخبر گوار فرمود بهیستون
 که شما را آدم قدیم با آنکه اندک که شافنده دانه و پرورش دهنده فطرت است که من چنان ملک حکومت آسمانها و زمینم که اگر شما بر بعضی آن
 مطلع نتوانید تحمل آن خود بدیستی اسم اعظم اتی هفتاد و دو اسم است و در نزد آصف بن برخیا بنزد دیگر کوفت از آن و آنیک حرف فرمود
 خداوند عزوجل بکشت آن یکوفت از برای ادعی الارض فرمود تا آنجا که تحت بطینتی پس آن تحت را برداشته زمین کاشوده شد و او را
 خود بر کردید زود تر از آنکه چشم بر هم گذارده شود و کاشوده شود و قدیم نبات الکی که در نزد اهل بیت هفتاد و دو است و دیگر فرخنده
 اختیار فرموده و در نزد خود در علم غیب خط فرموده و لا حول الا بالله العلیه العظیم شاخت را هر کس که شاخت را را با آنکه
 هر کس که آنکار کرد و را پس فرمود که روانه شدیم پس گاه و جا را دیدیم که بر کوه در میان دو قبر سیاده و نما و یکدیگر پس عرض کردیم
 که یا امیر المومنین اینجا کیست آنحضرت فرمود که او صالح پیغمبر است و این دو قبر یکی از پدر او و دیگری از مادر او است و او در میان آنکه
 مشغول بندگی خداوند است پس چون نظر صالح با آنحضرت شاد و بر حالی شد که نتوانست خود را خط نماید پس شروع کرد دیگر بسینه
 خود اشاره میکرد و بجا امیر المومنین و بعد از آن اشاره میکرد و بینه خود دیگر است پس حضرت امیر المومنین در نزد اوقف فرمود
 از نماز فارغ شد پس با او کشیم سب که توحیت حضرت صالح در جواب گفت که هر روز صبح حضرت امیر بر من میکند و در وقت
 من میشت پس بیست و نه سال آنجانب قوت و نشاط من بر عبادت زیاد میشد و حال روزی که از من قطع نظر فرمود
 و باین سبب مرا مضطرب کرد و اینده سلطان میفرماید که ما از سخن او قنط کردیم پس حضرت امیر فرمود که میخواهید که بیلان بن وادیا
 نشان شما دهم عرض کردیم که بلی پس آنجانب از جای برخاست تا هم با ایشان ریزه هستیم در فیم تا آنکه داخل بستان شدیم که هرگز
 بستان باین نیکوتر ندیده بودیم و در آن بود از جمیع میرا و انگور و نمرای آب و اطراف گنباری بود و در میان شای خای و خشت
 مشغول طرب بودند و در جواب یکدیگر نمیکردند و چون نظر مرغان آنجانب افتاد جمیع آنجا شش آمده و اطراف او پر از میکرو و خفا
 بود وسط آن بستان رسیدیم که با کاه تخی خا هر شد که بر آنجا تپ بر پشت خوابیده بود و دست خود را بر سینه گذاشته بود پس حضرت
 امیر المومنین از جیب خود انگشتی در آورد و در انگشت بیلان بن داد و کرد پس از آنجای خود برخاست و گفت السلام علیک یا
 المومنین و وصی رسول رب العالمین و تو را الله شکر و فارق اعظم بدینکه رستگار شد کسی که چنگل خود را در دامن و بستان
 کسی که مختلف در زیر جناب جیستی که من از خداوند سؤال کردم که در هر یک شای اهل بیت پس حکم کرده شد من حق ملک و سلطان میفرماید

در این کتاب

در این کتاب

که من چون کلام سبلا ترا شنیدم بهتد صای امیرالمؤمنین افتادم و بوسیدم و هر گاه که دم خداوند را بر حلالی نزدک و در راه خانه نبوی
ولایت ال بیت و باقی همدان من کرد و آنچه را که من کردم پس بنوال کردیم تا امیرالمؤمنین علیه السلام از آنچه در آن طرف که خاک
آنحضرت در جواب فرمود که در آن طرف تا فخری چند هست که بان غیر سه علم شایسته کشیم که میدانیم که چنین است پس فرمود که من
با آن طرف آن مثل علم است باین دنیا و آنچه دانست و منم حافظ و گاه بر چنانکه بعد از رسول خدا و همچنین اند و عیسا از اولاد من
پس فرمود که من دانا ترم بر آنکه آسانا از راهها زمین تا نیم اسم کنون مخزون نیم اسای حسنا آنچنانکه هرگاه خوانده شود خداوند
با آنها اجابت میفرماید تا نیم اسای نوشته شده بر عرض و بجهت خاطر داخل فرمود خداوند عزوجل آسمان درین و عرض و کرسی نشست
و دوزخ را و از آن تعلیم کرد و شنید که تسبیح و تهنیت و توحید و تیل و تیکر را و تا نیم اسای که خداوند افاضه فرمود بجهت آنم پس فرمود که
میخواهید که بنمایم بشما امر عجیب را عرض کردیم که بی فرمود که چشمها خود را بر هم بکنید و بپوش چشمها خود را بر هم بکنید و چشمها
ما هم کشودیم پس نگاه خود را در شهری دیدیم که هرگز شهری بان بزرگ ندیده بودیم همه بازوهای آن آهسته و در آن بودند مردگان
که هرگز بدان بزرگ آدم ندیده بودیم که بکنند و دشت فریاد و ندا عرض کردیم که ای جماعت کیستند فرمود که قتیقه قوم عاند که کافران
و ایمان بکنند ای عزوجل نیارده اند خوشش آمد که ایشان را بشناسم هم دارده دارم که ایشان را بلایک که دادم ایشان مطلع
سیند که هلاک خواهند کرد و پیش از آنکه بر کوار دست مقدس خود را بر سینا و بدینکام مالید و کل آنرا چند بیان فرمود که ما نصیحت می نمود
و یکبر سر آن قوم بر گردید تا بمقابل ایشان رسید پس چنان فریاد کشید و میخورد بر ایشان زد که مالکان کردیم که زمین سرنگونی شد
و آسمان خراب شد و همه صاعقه های عالم از دایره نظام او جدا شد که دقیقه بقیه آن قوم هلاک شد و خداوند از ایشان باقی مانده پیش
عرض کردیم که یا امیرالمؤمنین خداوند چه معاصی با ایشان کرد و در جواب فرمود که جمیعاً هلاک شدند و داخل آتش گردیدند پس عرض کردیم
که این مجزئه بود که ما هرگز مثل آن ندیده بودیم و نشنیده بودیم پس بفرمود که می خواهید از این جمیع بشناسانیم هم با یکی از روی
عجز عرض کردیم که بیگیت از راه طاعت مثلاً در مجزئه از این عجیب تر نیست خداوند بر کسی با و که شما دوست ندارید و بیگیت
شما و بلند قدر شما و بزرگ منزلت شما ایمان نیارده پس یکی التماس کردیم که یا امیرالمؤمنین ما را بگویند خود بر کرد و آنحضرت فرمود
که ان شاء الله بر یکدیگر دایم پس اشاره بان دو ایر فرمود و هر دو نزدیک آمدند پس فرمود که هر یک بروید و بجا خود بنشینید و بجا
نیز بر او خود سوار شد مثل اول پس با فرمود که او را بر همه شسته در هر چه چندان بالا برد که ما نیز از بمقدار پوی شاد و دیگر دیم
پس را در خانه امیرالمؤمنین علیه السلام بر زمین گذاشت از آن زودتر که چشم بر هم بکنیم و بپوشیم چشمها و بپوشیم چشمها و بپوشیم چشمها
گفتیم که بخداوند عالم قسم که بسیار عجیب است که ما در کوه قاف بودیم که تا اینجا چنان حال داشت و بعد از چنانچه منزل خود بپوشیم
پس شنیدیم که آنبر که از فرمود که بدستی من هرگاه اراده کنم اطراف جمع دنیا را و آسمانها هفتکانه را اطراف کنم و بجان خود بگردم
در کمتر از زمان چشم بر هم بکنم و در کشتن هر آنکه میخواست که بپوشد آن اسم اعلی که در نزد دست پس عرض کردیم که یا امیرالمؤمنین این
که تو ای عظمای انبی و مجزئه با هر طایفه از بعد از برادرت و این عمت رسول الله ترکت گوید که بعد از آنکه قبیل از قبایل را
خود را شنیدید و خوشحال گردیدید و پر واضح است که بعد از معرفت با جلال آنجانب که مصایب او بشنیدید زیاد و مخزون و عظیم گردید
و نالان خواهید گردید زیرا که لازم معرفت محبت است و لازم محبت آنست که محبت هرگاه محبت مجرب را بشنود و عظیم
گردید و هر چه معرفت او و محبت او زیاد تر باشد بیشتر مصیبت زده و مخزون میگردد و ای دوستان و کیشیان طریقه تقریر و بیان
بر جاب سست و ادعیا و ادخال انداز از جانب عظیم که بجهت آنی و صاحب گمان که در آنجهل عارضین حق آنجانب بود تعلیم
کیرند و ایشان اقدار و سپرد که چنانچه حدیث مشهور است که بعد از آنکه این محرم مرادی علیه السلام بر کمر زده خداوند
در پناه و نماز درین سجدین و در محراب مسجد که در ضرب زد و صورت نور پیشان پاک و خون آلوده نمود و جاب سنین و دهی
در اطراف محراب جمع شده و ناله و گریه میکردند که آنبر که از اثر زهر و شدت ضربت غشی که در جوی بعد از ما عظمی بر پیشانی
فرمود که مرا بجا نبرد و بر جاب من را بجا نبرد پس آنبر که از جگر و در دلهای خود با نیند و دیگر از آنحضرت امام حسن بر دوش کشید

بعد از آنکه
ناله و گریه

بانی آنکه

مقدمه سزاوار که دیدیم که مدام بگریه مشغول است و پشیمانی نورانیش شروع نمود و برق کرد و آنجا بپشت خود یک
 یکبار موافقت کرد که آه آه چویم از احوال حقنا مظلوم که بلا که عرق پشیمانی سوراخ شده اش مخلوط بود بخون که از تیرا بگویند
 طبعی بر آن جبهه نوردار شده بود پس چون خواست که آنرا زاپاک کند شقی دیگر سسکی بر چهره اش زد که بر خیزد و بگریه
 دیگر افتد حضرت امام حسن میفرماید که من عرض کردم که ای پسر من که در می چشم که بدست شریف عرق پشیمانی خود را پاک میفرماید
 آنحضرت در جواب فرمود که ای فرزندان از بدت رسول خدا بشنیدم که فرمود که چون مرگ بر من نازل شود و وفات از من بگذرد
 پشیمانی او عرق میکند و نیز از حضرت امام حسن علیه السلام روایت شده است که پشیمانی پدرم چون مردار بدتر عرق کرد و ناله و بیقراری و آوازه
 گرفت پس بنده ضعیف فرمود که ای حسین ای یونس یحیی از اولاد خود را از کویک و بزرگ جدا و چون یکی جمع شدند شروع کرد
 بدعا کرد و این آیه را در هر یک از طریق که لایق او بود و دعا میکرد و دیگر میفرمود که الله خلقنی علیکم و استودعکم الله یعنی خلقت
 خلیفه من بر شما و شما را بخدا می سپارم و محمد بن خلیفه میفرماید که در انبیا پدرم نماز نشسته بی ای درود چون از نماز و دعا و دعا
 فارغ شد باز هم مدتی خود را با جانبش گذراند فرمود که الله خلقنی علیکم و استودعکم الله و بعد از آنکه ای که میفرماید که بر او هم حضرت امام حسن
 عرض کرد که ای یونس پدر شما را چه میشود که چنین دعاها و ناله میفرماید و طلبای همه را با مخرج داری در جواب فرمود که ای فرزندان که پیش
 از اینک این دنیا نیست من و سجدت رسول خدا را در جواب دیدم و از اویت امت و این که فرماید یا که بر من آمده است شایسته که هم
 آنجانب فرمود که یا علی صدق ایشان دعا کن پس من گفتم که ای خداوند من بپا ایشان بدتر از من مقدم فرما و از برای من بهتر از ایشان
 نصیب فرما پس بدت فرمود که خداوند دعا می تراستجاب کرد این بعد از صد شب دیگر نزد ما حاضر آمد ای فرزندان حال به شک نیست
 پس فرمود که فرزندان من ای حسین ای یونس بصیرت میکنم شما را بجز و شما را از عید و من از شایم پس بگو خود را با جانب اولاد که نیز حضرت
 فاطمه داشت که ده فرمود که وصیت میکنم شما را با یکدیگر گفت کنید با اولاد فاطمه پس فرمود که ان شاء الله نعم ان شاء الله و اما بعد از آن
 شما را که میان شما میروم و اینک شب آخر عمر من و طریقی میباید خود را تصدق بچنانکه و عدد فرموده است با من گرفت
 که بد که در شب عاشورا مظلوم که بلا نیست با مثال اینک است وصیت کرده و دعا فرمود که من فرقی این بود که بعد از آنکه حال سید اولاد
 آنجانب همه در خانه خود کرم و مغزده و مقرر شده است و سه روز و دوستان و دشمنان از مردان و زنان و بزرگان ایشان میآمدند و در
 اهل بیت آنحضرت بجای خود بخت بود و اما بعد از شهادت غریب بدست کرب و بلا پس اهل جود و جفا و کوفه و بیجا و دشمنان بجای
 بر چنانا خشنود و از برای ایشان ساسی و بجا گذاشته و نه عزت و احترامی مخلوق داشته بلکه در عرض تقریر و تفسیر و تبارک و تعالی
 زنده بجای آنکه بپا ایشان روند و امر بصیرت میکنند میان نه چنانی است و از آتش زنده و خود را از عبادت بزرگوار حضرت علی علیه السلام
 فرمود که ای فرزندان من کسی قوی و هر نفسی که در حق من بگوید که از بدت رسول الله زیاده آن را زکاف و بیست است که جبرئیل آنرا
 بخواهد و عدد و آیت و کرامت که جبرئیل بعد از آنکه از آنجا که فرمود از جنت کافرا تا زاده آورده و در حدیث دیگر است که بعد از کافران
 حضرت را حوطله و ندیس فرمود که ای حسین بعد از آن که بگذارم را بدت من و کسی مقدم تا بدت مرا بگوید که خود بدت شود شما عقب تا بدت
 بگیرد بر جا که مقدم او بود و شما را بجای کنید پس در هر موضع که مقدم آن بر من میاید و فراتر از این که آید که آنجا موضع قربت
 موافقت آنجا که بگوید که بعد از خیری و یکی مظلوم که بلا شوم که اهل و عیال او را فرصت ندادند که سید و سحر او را خود غسل دهند و اگر فرصت
 میدادند آب نموده بودند که تواند غسل داد و از برای آن یکس کافری بود که خاک که بلا و تا بگویند که چوب نیستند و آنجا بپا کفنی بود
 بجز یک یا بنا خداوند لعنت کند اهل که نه شام را که اگر آن بدن پاک چاکر اکفن نکردند با کاش که از لباسی که پوشیده بودند بر نه
 میکردند و در میان مدیباان نمیدانستند و چون آنجانب معلوم است بدست که الله و دین او چه جفا و خونسازد و بیست از امور
 مذکوره باطل و عیال خود وصیت فرمود پس حضرت امیر المؤمنین فرمود که ای فرزندان ایمن تو خود بر منی اگر گشت بجز و بد آنکه غایت
 بجز از برای احدی جایز نیست مگر بر آن مردی که دعا خواند از آن خواهد که اسم او حضرت قائم هدایت که از اولاد برادرت حسین است
 که او جبهه گیمانی حق ماحصل دعاست خواهد نمود پس بپا نماز تمام کردی ای حسین با تو ترا از موضع خود بلند کنی خاک آن موضع را از زمین

این دعا را هر روز بخواند

این دعا را هر روز بخواند

این دعا را هر روز بخواند

[illegible]



و اینج کس پیش تو چیزی نبود که لایق شکست شوی و توانی که بر او حکم کنی را جاری کنی هر صاحب قوت با شکست و در نزد
ضعیف و ذلیل بود و حکم خداوند را بر همه جا که میفرمودی و هر کس را میخواستی بدو قوت اجرائی حکم کنی و در نزد تو یکسان بود و فرق
میان ایشان نبود و همیشه شان تو حق و مدارا دادستی بود و قول تو حکم و حتم بود و امر تو بسط و حکم کاست و در نزد تو هر چه
بود در هر چه میخواستی و تحقیق که تو روشن و واضح کردی همه را بهای ظاهر و باطن و آسان شد جمیع مشکلات دنیا و دین و عالم و
شعب و خراج انسانی غنم و تو عدل و مستقیم شدی و قوت گرفت ایمان و تو بر جای خود باقی ماندی اسلام و آرامی که قند و نون
ما علی جبار از تو دیگران پیشی گرفتند بر جاعت تو منین پیشی گرفتند عیب و تقب و مشقت انداختند ایشان را بقبشید پس در کشت
بید ایشان از زندگانی و عظم شد مصیبت و عزا داری ترا داد آسمان و در هم شکست غم داد و در مصیبت تو بدنیای چه خطر این خبر
گفت که آنقدر دانا ای دراجون با ضعیف شدیم تحقیقا کنی و تسلیم کردیم امر او را پس بشی خداوندی هم که هرگز میلانان مثل تو بر نگذاشتی
از برای خود نخواهند یافت زیرا که پناه حکمی بودی از برای تو منین صاحب خشم و درشتی بودی بر کافران پس غی غم و خداوند ترا
پس غیر خود امید داریم از خداوند آنکه هر دم که داند ما را از اجرة و مرده که از برای شیعیان و دوستان و عزا داران تو عزا فرماید
و کمره که داند ما را بعد از شهادت تو و چه خلق پاک بودند و کوش بکلمات انتخاب میدادند تا آنکه کلام او با عزت رسید و درین
ای کلمات خود میکشید و صاحب رسول خدا میکشید چون کلام او قطع کردید عیب شد و هر چه خدا را تقصیر کرد و دنیا شد
مؤلف گوید که بعد از آنکه بعضی از ضعیف و منافق حضرت امیر ترمان را و اخلاص انداختند که گفتی غسل دادن و حوط نمودن کفن
کردن و بیاب تربت ظاهره بدون جاز و مقدس انتخاب شود و اقد اجنبی حضرت خضر صاحب و دوستان آنحضرت بعضی
عظم نموده و مستعد و آماده گریانیدن و گریستن پس بد آنکه در کتب معتبره از معتبرین گفته روایت شده که میفرماید که مادرش متوجه
تجیر پدر بود که او را می شنیدم باین نوع که برادرم حضرت امام حسن غسل میداد و برادرم حضرت امام حسین آب میرجست مؤلف گوید که آه
آه معلوم کرد که در گذشته دشت فقه و طای آب آورده و پدر بزرگوار را غسل داد و کفن در دشت فاشورا نه کسی او را آب بخت و نه کسی او را
دا که پدر مرگش در حیات ظاهری نموده و در دشت فاشورا میزدند که آب غسل برای او آورده نشد و گریه و پاره پاره
و غسل نماده و بیابان کربلا افتاده است بنده انحر بر چه حال میشد و چه میکرد و چه ترس جنت میگویی که در وقت غسل دادن حاجت آن بود
که کسی آنجا نرفته و مقدس را حرکت دهد بلکه هر طرف انداخت و چه که برادرم خواست غسل دهد خود حرکت میفرمود و در بهتر از این حرکت
و عزیز زانی مایل بود و در کتاب فرحات اندکس پیدا کرده که در وقت غسل دادن شتر داری نقابت پیدا شد و با شتر آب
دهان جگر برده آنحضرت را با آب بشست و چون خواست روانه شود حسنین او را قسم دادند که نقاب از روی خود بکش تا به نجف می
پس چون نقاب کشود و پدر بزرگوار شانت و چون از غسل فایع شد حضرت امام حسن صد اند گفت ای ابرار این بس که
کشم حاضر کنی بقیه کافری را که جدم رسول خدا برای پدرم معین فرموده پس نقاب بپوش و دید و آنرا حاضر کرد و ایند چون بر
آگاه شد و جمیع خانه ها که چاه و طرق و شوارع که از دشت بوی آن میطرشد مؤلف گوید که همین نقاب خاتون و دقتا مطهره
بجز ما که کافری بر آن برادر خود میارشدند و باین سبب اشک خویش از دیده بارید و روانه دیار اسیر و یکی که دیدم
شیر آب شرب رعایت کرده که آنرا بر کوه و در وقت ارتحال فرزند آن خود حسنین صیت فرمود که چون من از دنیا رطت کنم در کربلا
سرمین خواهید یافت کافری را بشت و سکنی از استبرق بشت پس بعد از غسل ما با کافران حسنه و باین قطعها کفن غایب
چون حضرت امام حسن از غسل دادن فرغ شد در کربلا که نقاب طبعی از طلا دید که در آن پنج گره از کافور جنت و قدری زعفران جنت بود
پس جسد پدر بزرگوار را با کافور حسنه و باین سبب مطهر فرمود پس پنج نقاب طاعت کرد و بجان طریق که امر فرموده بودند و بابت
کتابت مؤلف دلجاک که بدید که ای کاش که حضرت سید الساجدین را هم میگذشت که در دشت فاشورا با جسد مقتول مجروح چه رخ
جانب سید الشهدا و عجمی ملک و در دشت فاشورا با جسد مقتول مجروح چه رخ و در دشت فاشورا با جسد مقتول مجروح چه رخ
باشد آه که جانب سید الساجدین را در دشت فاشورا با جسد مقتول مجروح چه رخ و در دشت فاشورا با جسد مقتول مجروح چه رخ

کافور حسنه و باین سبب مطهر فرمود پس پنج نقاب طاعت کرد و بجان طریق که امر فرموده بودند و بابت کتابت مؤلف دلجاک که بدید که ای کاش که حضرت سید الساجدین را هم میگذشت که در دشت فاشورا با جسد مقتول مجروح چه رخ و در دشت فاشورا با جسد مقتول مجروح چه رخ

[illegible]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مدرسه شریعہ اسلامیہ

مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران

بسم الله الرحمن الرحيم

Figure 6

[illegible]

مذهب دارند و در حدیث دیگر است که دنیا بانی بر وی سکنی نداشت و مرغی بر او مسلط و دام بر او وارد میشد و با چنگ
 زنده است با متاع خود سرافراز از بدن جدا میکند و میخورد و پرواز میکند پس مراجعت میکند و تا کمر او را چسبن میکند و پرواز
 و باز بر میگردد و تا آخر او را میخورد و پرواز میکند و ایضا بر میگردد و اوراقی میکند و علی الدوام با او همین رفتار میکند و پس از بد کردن
 کرد و اندین بنی هم خیش بخانه قاصد طوطی فاسق ریخته و خانه او را خراب و ویران کردند و خود را شمشیر را ریزه ریزه کردند و در
 کوفه او را سوزانیدند امید که خداوند قهار را اندوختند و در دستاورد و بخت را و آنرا که راضی شدند با خیال ایشان بزرگوار
 دنیا و آخرت خلاص نگردانند بلکه علی الدوام قذاب ایشان را محسوس کردند و در مقابل آن بر شیعیان و ده سالی و گریه کنند
 بر امر خرمانی علیه السلام و سلام صلوات و رحمت نازل بر حق تعالی و الهام برین بجز متعنه ابا کلامه

غراخانه چهارم از کتاب پیت الاخران و در بیان پیت و ستاد حضرت امام حسین علیه السلام

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمین و الصلوة و السلام علی محمد و آله الطاهیرین و علی جمیع المؤمنین و المؤمنات علی قدر ما یقیم الیه
 و بعد چنین گوید اقل الخلق جدائی حق یعنی الله عزه که این غراخانه چهارم از کتاب پیت الاخران است که در بیان احوال قریه اموی
 مصطفی و میوه قلب مرتضی و پاره جگر صید تکیبری حضرت امام حسن عسکری است و آن مشتمل است بر مقدمه و چهار مجلس معتبره
 و قدرت احادیث این مجالس است . مجلس اول در اذیتها و ذل و دوا و در آن حضرت امام حسن قبل از شهادت آنجا بخت
 خلبه و درخت حسینی در جنت و دوست داشتن غیره که هر خود را با ایشان تقسیم کند و شهید کردن منافقین ایشان را و جنگ
 در کوفه و بیعت چهلزار کس و مقاتله با معاویه و خلف کد و اهل کوفه و تیرا خا ختن با و در میان راه و رسیدن الشهادت و احوال و درین زمان

[illegible]

وإذا تيسر زهرا وادنا حضرت امام حسن عليه السلام
محمد التاوي لادع الأخرين وانشكر لله الذي جعل من أشبه سيد الرضويين من أشبه علي بن أبي طالب
السلام صلوات الله عليهم أجمعين المصنف على الأمايين الباقين أسيد بن أسيد بن الرضويين أسيد بن الرضويين أسيد بن الرضويين
الگویتین لادع الرضويين وانشكر لله الذي جعل من أشبه سيد الرضويين من أشبه علي بن أبي طالب
شيئا في الكونين وكتبه الله على قضاة شافعي في كل مرة في سنة
کرده ام که میگوید سال بعد از آنکه من در مسجد رسول خدا پیش دیم آنحضرت زکوة فرستادم و در ده طرف و در ده

۱۰۰

۱۰۰


با حضرت دوست و انجمنی مناقصه را در میان آن گذاشت پس چون آنجا رسید بر آنجا که ای میرزا بفرمایند و اتفاقا شکر خود را بفرمایند
و برای تمام جهت یکی را جمع کرده فرمود که میدانم که شما با من در مقام محرمید و لکن محبت خدا را بر شما تمام میکنم فردا صبح من عرض میکنم
و نقض بیعت کنید و از صحبت الی برتسبید پس ده روز در آن موضع که در آن فرمود توقف فرمود و زیاده از چهار روز نرفت و چون آنجا رسید
آنجا بر قبر برآمد و فرمود و عجب عالم را تو میگردانی که نه جاده دارند و نه دین و ای بر شما بفرموده اند عالم قسم که معاذیر آنچه را که در عهد خود نیست
که در صورت کشتن من بشاید و تو خود اجداد من عبادت پروردگار را تا اینجا تمام کردی و لکن خواستم که شما را بدین خداوند هدایت کنم
و شما را وی من نکرد و اینها اناناس بگذراند و عالم قسم که چون من این امر را بجا میآورم که شما هرگز در دولت نبی امین صریح و شادی نخواهید
کرد بلکه با قلع خدا بجا میآید خواهید کرد و بدین پیغمبر اولاد دای شام را بر دوا و اولاد ایشان استاده اند از آن طعام مطبلین
و بایشان میدهند و بگذراند اقسام که اگر یاور میباشم که در اینجا بگذراند ششم زیرا که خلاف بر این است و حرام است آنرا بر شما بادای بگذراند
دینا که بر مندی عزای اعمال خود را خواهد داشت پس آنحضرت از اصحاب خود میفرمود شده و جهت الی بر خلق تمام شد و اگر میخواست
که با قوت امامت جفا کند شیعیان که در اصحاب بودند که ششصد و بیست و نه نفر بودند و آنکه در محضر آسمانی که برای آنحضرت بود حاضر صلیع شدند
لذا نامه در جواب معاذیر علیه السلام و بیعت که من میخواستم که حق را از آنکه در باطن را بر اینم و کتاب الی و سنت نبی را ظاهر
که اناناس در مردم میرا بگذراند و لابد با تو صلیع میکنم بشروط چند که میدانی و با شما خواهد بود که در دین این پادشاهی شاد باشی که حق و سبب
پیشانی خواهی شد مثل دیگران که حسب حق با اهل بیت کردند و الحال پیشانند و سودی ندارد و من صلیع نمیدانم عبادت نوشته
بسم الله الرحمن الرحیم صلیع کرد حسن بن علی بن اعیان با معاذیر بن اعیان علیه السلام و نیز آن که متعرض آنکه در بشر و آنکه
کند کتاب خدا و سنت رسول و طریق خلفای شایسته آنکه در حق خود را در این امر مقیم کند و خلق و دیگر جاک عالم که باشند از شر او این
باشند و اصحاب علی بن اعیان و شیعیان او در جان مال و زن و فرزند از او این باشند و آنکه حسن بن علی و برادرش حسین بن علی
اهل بیت و خویشان از کفر و اذیت ظاهر و باطن و این باشند و آنکه اعدای او را ترسانند و حق بر صاحب حق را برسانند و آنکه هر ساله از خر
و ارباب جرد و پنجاه هزار در دهم با آنحضرت برسانند و آنکه سبب امیر المؤمنین علیه السلام کنند و در قوتهای غایب از سزا با آنحضرت و شیعیان بگذراند
چنانکه میگفتند و بر این نامه خدا و رسول و جمعی از خلق را که از قتل و چون صلیع بدست معاذیر آمد بر داشته روانه کردند و در مدینه
جمعه در نزدیکی کوفه خلیفه خواند پس گفت ای انا اس من با شما جاد و کردم که شما ناز کنید یا روزه گیرید یا زکوة دهید بلکه بای آن که در کوفه
امیر باشم و خدا این داد اگر چه شما میخواستید و شر و علی چند با حسن کرده ایم و همه آنها زیر پای من است و با شما عمل نخواهم کرد پس اهل کوفه
شد پس از چند روز حضرت امام حسن را امر کرد که بنیر رقا قرار بیعت بگذراند آنحضرت بعد از حمد و ثنا الی و در دو رسالت ناپی
فرمود که ای انا اس بدین که بهترین زیر یکا فتوی و بر نیز کار نیست و بدترین امور محقق و محبت الی است ای انا اس اگر ملک بید
در میان جابلقا و جاسامویر که جز من رسول خدا باشد و بدین شش فقره رضی باشد غیر از من و برادر من حسین نخواهید یافت خداوند شما
محمد هدایت کرد و شما دست از اهل بیت او برداشتید معاذیر میفرمود که با من در امر که من شایسته آن بودم و چون باوری نیافتم
دست آنان برداشتم بیکت خط و نانی امت و صلاح ایشان شما با من بیعت کرد و بگوید که با هر کس که من صلح کنم صلح کنید و با هر کس
جنگ کنم جنگ کنید و من صلحت را در این دیم که با او صلح کنم و خط و خوارا بر تو میگذارم و من عرض من اصلاح بود و آنجا
که در حق است بر هر کسی که در کتب این امر شود این مناسبت برای مسلمانان و قطع قلی است برای منافقان تا آنوقت که خداوند حق
غالب گردد و اسباب را از معاذیر فرای پس معاذیر برخواست و خلیفه خواند و سزا بآنحضرت این گفت پس حضرت امام حسین بیعت
که متعرض جواب شد و حضرت امام حسن است و اگر قتل نیند و خود برخواست و فرمود ای آن یک که علی را یا و یکی و من را سزا بگوید
منم حسن و پدرم علی بن اعیان است و تو میفرمودی و بدست محضات و مادر من فاطمه است و مادر تو زینب است و جد من رسول خدا
و جد من رسول خداست و جد تو عرب است و جد من خدیجه است و جد تو قیلا است پس خدا لعنت کند بر کسی از من هر که گفت
باشد و جبر است بر باشد و کفرش قبیح تر باشد و حقش بر اسلام کفر باشد و تقاضی بیشتر باشد پس اهل مسجد حضرت محمد صلیع شدند

آمین و کن چون آنز که از اتفاق اهل کوفه میاید است و دید که اگر مصالحه واقع نشود در میان امت عسفه خیم میشود و لا علاج است
پس از وقوع مصالحه معاویه علیه السلام و حضرت امام حسین علیه السلام معاویه فرمود که او را کاف
بما که بیت یکتا نگشته شود و او گشته نشود تا اهل بیت او گشته نشوند تا اهل شلم با گشته پس معاویه علیه السلام
بعما از اتفاق مصالحه با لشکر شامت خاتمه روانه شام شد و حضرت امام حسین را برادر و قلی از خواص اصحاب و ملازمین معاویه
و مؤمنین متعین که در خدمت تمام سعادت آنفرزند زهره لعالمین باقی مانده بودند روانه مدینه طیبه شدند و معاویه علیه السلام و بعد از چند محضر
بر آنکشف که بر جمعی از شیعیان شیون زده چهل نفر از ایشان را بقتل رسانیدند تا آنکه آنحضرت را مضطرب کرد و اینده از مدینه روانه شام
و از آنملعون شکایت نقص عصبه برهم زد و صلح نمود آن بیا حذرهای دروغ آورد و لابد آنجناب از راه موصل روانه مدینه طیبه کرد و بعد از مدتی
و در خانه شخصی که ادعای محبت میکرد منزل فرموده پس معاویه صاحب خانه را فریفته کرد و گفت که زهر برای او فرستاده پس آنشاهی دین را بدین
سر مرتبه آنز که او را بچیل زهر داد و آنجناب را حاکم کرد و خداوند شهادت داد و بعضی از ایرانیان بر عمل آنملعون طمع شده و او را بکینه و اهل خود و دیگر
بجمله حیل و نالان روانه مدینه طیبه شدند و در آنجا ساکن گردید و علی التوام از معاویه و اصحاب فتنه و فحشه او را پسندیدند و بفرزندش تیز را
جید کرد و بشیعیان را بخار از تیر می رسید و بی ادبیا میکردند و نامزاد و سخنان لایق میگفتند و دروغهای بسته و کجی اقامه میکرد
بر آنز و دروغهای انت خیر البشر می گفتند و آنضا بر حقیقتی شتای حرم و صبر و پیکار را رعایت میفرمود و بسیار کم از منزل خود
تشریف میآورد و در تمام منظر امر پروردگار بود تا آنکه ده سال معاویه بزرگی کرد و آن یکس مخلوم بکوشه نشینی سپهر مرد و آخر الامر معاویه
که از برای سرملون خود نیز علیه الله و العذاب شدیدی بهمت از امت بگیرد و دید که وجود منبع الو حضرت مرقی امام حسین علی نبی
بر آمدن مطلوب است زیرا که حق و باطل مانع رونق یکدیگرند و چاره را آنحضرت دید و زهر داد آن تیز کرد و پس تا مدتی سلطان روم و شمس
قدری زهر خواست ملاک کشنده ملک روم و جواب نوشت که در دین روا نیست که با باعث قتل کسی شویم که او را با ما متعلقه
ست پس دفته دیگر فتنه و دیر بسیار از برای سلطان روم روانه کرده و با دوش که زهر را از برای پسر آنز میخواستیم که در مدینه
بود و ادعای پادشاهی و پیغمبری میکرد و حال که او فوت شد است این پسر خروج کرده و او را ملک پدرش را میکند و خواهم باین زهر بفرستد
مگر و حیل او را ملاک کنم تا شمر و مردمان از فتنه او فارغ شده و در راحت باشند پس ملک روم آنچه میخواست برای او روانه کرد و گفت
دار شده است که آنملعون آنز را با صد هزار درهم برای جبهه که کوفه ملعونه زود حضرت امام حسین که مشهوره با شمس روانه کرد و با چنان
داد که اگر آنحضرت را بدین زهر شنید کسی ترابعه نیز میسر خود و خواهم آورد و در مدینه و یکراست که معاویه علیه السلام را زهر برای جبهه ملعونه زهر را
و زینما و اهل کما بسیار در مدینه و کوفه خفا من شد پس آنکاره خدا را بطمع و عدای دروغ معاویه آنز را موافق بکشد و طعام کرد و با
حضرت خوراند و موافق حدیثی دیگر است که آنحضرت در کاه آبی دوزخ بود و پیرایه کرد پس چون وقت افطار میشد معاوی از شیرین
افطار آنحضرت آورد و آنز را در آن داخل کرده بود پس آنشیر را با فقر زهر خورده آتشا ناید پس آنحضرت با فرمود که ای دشمنی که شیری را
بکشد خداوند ترا و الله آنچه خداوند ترا زود داری خواهی یافت و معاویه ترافریب داده و دهنده دروغ فرموده خداوند ترا و او را زود کاه
خواهد راند و نا امید خواهد گردانید و مطلوب خود خواهم رسید و موافق روایت دیگر است که در عمل آنچه با مخلوم خوراند و آنجناب
از خوردن آن بنگار شد و در تعالی آنشبی که در در شکم میکشید و میسج شد خدا را بفرج مقتدر جد بزرگوار خود رسانیده و شفا یافت
و در حدیث دیگر است که قدسی از آن زهر را بر طبعی آورده کرده آنجناب را زهر داد و اینده بخوری و مضطرب بملوم زیاده بود و از شتر
تا صبح ناله و فریاد نمود و چون صبح شد خود را بدر انشای جاذبه رسانیده شفا یافت پس از اسامی ملعونه بدکان شد و چند مدتی بکجه تیر
و بعدا بموصل تشریف برد پس مردگاری از منافقین با خود گفت که هیچ بهتر از این نیست که بموصل بقیه و طرح دوستی با آنحضرت اندازم و بوقت
فرصت در ملاک کنم پس حشای خود را زهر آب داده روانه شد و علی التوام در موصل بنابر آنحضرت حاضر شد و احادیث میشنید و میگفت
تا زهری آنحضرت در ملاک شمول حدیث گفتن بود که آمد و حشای خود را بر پشت پای آنحضرت گذاشت مثل کسی که گویا بفریاد باشد و خدا
فشاری دلو که پای خدا سر اید و سرانجام و مجروح گردید پس مخلوم کی کشید و بپوشش شد و پای با کش در هم کرده خون از آن جاری شد

نخستین مایه زهر

پس فرمود که پشت را برده بشنود و خود کریت و کزیه تنیدی پس بر عرض کردم که مرا عظمی را حضرت مرا عظمی فرمود پس
دیدم که خسل انتخاب قطع شد که توانست سخن فرماید و رنگ منزه شد و شد بتوحی که من رسیدم که بر عظمی باید که ناکا برام
عظمی خباب سید الشهدا ابوالاسود دارد شد پس حضرت برام خود را با حال بدید و بر اثر کوا و انداخت و سر و پشانی را
بوسید پس در زمانه داشت و با هم آهسته نغمی چند گفت پس شنیدم که ابوالاسود گفت انا لله وانا الیه راجعون زیرا که آنحضرت صلی الله علیه و آله
خود را برام خود داده و او را منی خود کرده اند و حدیث دیگر است که حضرت امام حسن فرمود که ای برادر یحیی مرا و من خود را بر
و کافی است برای من مثل تو و منی پس و صایای را بشنود و خط کن ای برادر چون من از دنیا ولت نمودم تو خود مرا غسل ده و خط
کن و کفن نماید و بر من خاک کن و مرا بتو فرمدم رسول الله صلی الله علیه و آله با آنجانب تجدید عهد کنم پس برابر سر مرده مطهره را بلند برادر با ابوالاسود
کنم پس برابر گردان بوی صبیح در آنجا و فغان کن و تلف تو بجزا که بد که خباب امام حسن چون در وطن شنید شد و مثل خباب شنید
برادری داشت و بعلم امامت میدادست که قادر است که در میان آنجا را بصل آورد و لذا بنویسند بدو و منبت فرمود و برادر صلی الله علیه و آله
بجمله همه با بجای آورد آه و اعرانه بخدای عزیزی و عظمی خاسر آل عباس شوم که چون علم امامت میدادست که کسی او را غسل
نخواهد داد آه و غسل او بخون رگهای گردن مذبح در گهای باره باره بدن عمر حشر اید و آه آه و حوط او کرد و عبا خاک کرد
خواهد بود که از جرم ستم ستوران منافقان خواهد بود و توبه از نجات آه آه و کفن او در یکمایی که بلا خواهد بود که از زمین باده بکشد
بدن مقدس خون گوده اش جمع خواهد شد آه و مصیبتا و میدادست که بدن خارشش را تا نگرزد و در خواستند انداخت و بی
خود خواهند رفت آه آه و او را در غریبه و میدادست که دیگر قبر مرده و در خود خواهد رفت ازین جهت بیک ازین جهت بیک
حلیل خود خباب سید الشهدا صلی الله علیه و آله بنمود بلکه من قدریت فرمود که ای فرزندی چون بید شدیم سی سلام مرا بفرست و ما در چشم
و بگری دردم مجاد و صوای که با گردید آه و اعرانه و بشیما نمدها برسان که شهنشانی ازین شریتم ما و غلبه کردنی او بشیما
بفریب او شنید ما و بفریب کشتن تویم خاشاک و بخت خاشاک کشت آتشش لعلی فایز از آن بختی یعنی ایشیما
هر وقت که آب خوشکاری بخورد از شش بای که بلا یاد آید هر جا که غریب یا شنیدی شنیدی از بر شنید که بلا نود کند
ای فرزندی که ایشیما صلی الله علیه و آله میگوید که ای صاحبش در روز عاشورا لبه حاضر میوید و میدید و میشنید که چگونه که چگونه از برای لعل خود
علی اصغر که زبان آب میبلیدم و این طایفین سر باز زدند که بر من رحم نمایند فلاحی و لا قوه الا بالله العلی اعظم و در حدیث
که حضرت امام حسن صلی الله علیه و آله فرمود که همه خواهران و برادران و اولاد و زوجات و اهل بیت مرا جمع کنید و یکشنبه یکشنبه را
و دایع کنم پس چون در آنجانب حلقه تمام زدند گاهی بجانب هر یک انداخت و اطفا و لطفی بر یک نموده و هر یک را جدا جدا
فرمود و لایکاب میشود از آتش و دایع یارب که بر فتنه جهان رسم نطق پس فرموده بجانب حضرت قاسم السلام
و نماز حسرتی با فرمود و قبل بخت و بخت پس از آن بر دو غلبه و بفرمود و بفرمود پس یکی از حاضران سوال نمود که ای
اولاد خود که امیر کرده است میدارد فرمود قاسم السلام و فرمود که این چنین بخت آنکه او از جمله فدائیان برادر حسین است
فرزند خود حضرت قاسم را گرفته بدست شاه یکسان خباب سید الشهدا سپرده و فرمود که فدایا حق جنت کن یعنی ای جان برادر
فرزندم قاسم امامت خست و دست خود در حدیث دیگر است که در همان مجلس فاطمه خاتون انتخاب را از برای فرزند خود حضرت
عمر علیه السلام کرده و دست فرمود که ای که از یکدیگر فرایم و گرفت و لطفه گوید که سرور شنیدن بایست نیست صفت
عاشورا صلی الله علیه و آله برای پشای خیمه جدا کرده و جری سینه خیمه فرمود دست خود را بر پست و مالود داد و لکن از خیمه ای و جدا کرده
و نه از جری ترا پس امام دست عرض را سر داده و میگوید که قال بناد چون سرور شنید ان بنی حواله آه و نه فرمود و فرمود
یا دلنی آتش بر نیکبختی آنحضرت صلی الله علیه و آله ای فرزندی آیا بیای خودی بیکر کشته شدن بیکر پس آن فرزند که بدست دیگر بیکر
کرده چندان ناله کرد که فرمودند که هر دو نفر کشته افتادند و آخر الامر کوفیان بر جنازه قاسم امامت میخواستند که در این وقت
و پایال هم شوران نمودند اما فدا و انا الیه راجعون و شرح صدوق در کتاب امانی برادر کرده است که چون حضرت امام حسن صلی الله علیه و آله

[illegible]



10

مجلس چہارم در بوسیدن شوال خدا و امان حضرت امام حسن و معلوم جناب سید الشہداء

که یقیناً او که میبایست مژگن کند آید و صحبت میداند و در حضرت ظاهر نماید و در حاشیای آن خورشیدی که از فرق شادمانه
پیشانی سوراخ شده بعدی خیزد و مگر خورشید بادی شده بود پاک کند و در استی و این فاس میگوید که هر چند حضرت ظاهر فرزند
گرمی خود را تسلیم نماید و بر کبریا و صافند و بگوید که از شدت که تا حضرت ظاهر میگردد و آمد و فرمود که یا فرزند من تو را میبخشیم
لایق آنست که یقیناً بینی و چشم من وای که دل من چه باعث گریه تو شده است خداوند هرگز ترا نکند مژگن فرزند کهید که
خداوند لعنت خود را بر او نهد و خداوند بر آنجا که در روز عاشورا بر چشم خود چشم ظاهر نماید و بر او نهد و در دل خود حضرت
النساء نیزه و فرزند و آنجا که از اسب و در ظاهر بدین حضرت ظاهر فرمود که ای پاره دل من آیا خبر میدی یا در خود را که هر چند
ترا بگریه در آورده است و ابداد که مادر جان بخیر است پس آنطور ملاحظه کرده فرمود که ای فرزند من بر تو بختی چه بدست که مرا از نیست
خود خبر دهی پس آنحضرت عرض کرد که یا امانا کان جنبی یعنی منی که در نزد تو بود یعنی منی که در نزد تو بود و بدست که مرا از نیست
گویا آنجا بپوشیدم و مرا که بدست ایشان در دم پس آنحضرت فرمود که یا نبی یا نبی یعنی ای فرزند این سخن را از کی میگویی که گفت
مادر از اینجا میاید که من گفتم که میایدیم زیرا که بدست خود من در دست ایشان سپیدیم و در میان یکدیگر و صاحبان خدمت ایشان
بودند پس بر درم حقی با اول طلیده و بر ران عادت خود نشاند و بعد مرا طلیده و بر ران چپ خود نشاند پس پانچان مادر حسین که گفت
حتی قبل از آنکه من در قفسه طایفه آنکه پس بدندان برادم حسن با طول داد و بدین دندان پس بعد از آن روی بیا که ای صاحب من
گردد و آخرش عجب نبی و یقیناً در قفسه و از پس بدندان دندان بر روی خود را گردانید و حلقوم مرا بوسید پس اگر زشت بیند بهشت مرا
بوسید مرا مثل بوسیدن برادم مژگن گوید که نمیدانم رسول خدا بر چه حال بود و چه خیال میکرد و در وقت بوسیدن و بدین دندان حضرت
برادم حسن و بوسیدن حلقوم جانب الشهادت ادا و حالا خدا و حال آنکه بوسی الکی میدهند که بعد از آنکه او بر سر هر یک چه فرمود
آن پس فرمود که ای مادر یا دان مرا بگو کن معلوم شود که بوی میدهد که در دم را از آن ناخوش آید یا نه پس ظاهر زهر فرمود که والله ای فرزند
دندان ترا بوی نیست که بعد ترانا که آید و نه آنجا که یک از خود از غرض او را و پس معلوم کرد که حاضر بود که اگر ای میدهند بهشت چه چیز است
و در قفسه آنحضرت جواب فرمود که ای فرزند و الله که ترا بدست کورت میدهند ام که میفرمود حسین از دست در میان که با شکر
هر کس از دست که حسین الشهادت که بدست ای فرزند که ای که بدست ترا بر دوش خود سوار میکرد و میفرمود که الا من اصاب حبت حشمتی
اجتنبی یعنی ای یحیی اگاه بشنید که هر کس بدست دار حسین را پس حقی که مراد دست داشته و الله ای فرزند و روزی در کوره که میگویی
که بدست کورت داخل حرم من شد و فرمود که یا فاطمه بیگنایان که از دینی یعنی ای فاطمه طاهره حسین را ناساک کن که گریه و ادب
میکند مژگن گوید که ای دوستان جانب سینه داشته اند اگر که آنحضرت در وقت تشریح اگر باعث اذیت رسول خدا باشد
نمیدانم چگونه حیدر حال آنجا که اگر بپای روز عاشورا میفرمود که در دوح با جناب فاسم و با فرزند جوان خود جناب علی اکبر
و دوح آنحضرت با یاران حرم و نرم چندان حداد با دوح ادا و بلند شد که ملائکای آسمان بتجلی آمدند پس جناب ظاهر فرمود که ای فرزند
و روزی که میگویی بدست فرمود که ای فاطمه حسین از گریه ساک کردان که گریه و ادب میکند ملائکای ای فرزند و در زمانی ترا مرغان
شد بدست از پیکر تو بدی بدست شقای تو خواش نمود ای فرزند یا خاطر داری از تو فک که تو بر ادبت حسن حضور بدست کسی میگویی
و ای فرمود که ای حسن که حسین را من عرض کردم که ای پند یا نه که ترا جرات میدی بر کفن کو چکر جواب فرمود که ای فاطمه اینک جبریل
ایستاده و میگویی که حسین پس ای فرزند یا اینده هر با چه که بدست از تو طول شده باشد یا با نام بدست بدست
رویم تا حقیقت و الله ما معلوم کنیم پس آنحضرت دست فرزند خود را گرفته و گوشه چادر محض بر زمین کشید و اشکای آنحضرت
بر رخسارهای ایشان جاری گردید و این عباس میگوید که چون ایشان داخل مسجد شدند جناب صاحب جمه اترام آنحضرت بر خاسته و شایسته
مسجد فرار کردیم مگر حاجن ایجاب مژگن گوید که نمیدانم چه خواهد بود حال آنجا که در تنگ حرمت آنحضرت بودند و بعد از آنکه
رسول خدا را که بایان و نالان بدست و بازوی شکر در وقت از دحام فقه و فقه و بدست در مسجد اذیت کردند و او را بدست
دارند و حتی او را خنجر کردند و با نواح با دیوار دار خانه خود نمودند آه آه این عباس میفرماید که چون نظر آنحضرت بجناب فاطمه

این سخن را که در این کتاب است
در حدیث صحیح است

شدن حضرت ابراهیم و اسمعیل و موسی است بر بعضی از صحایب سید الشهداء و در آن وقت خطبه و حدیث قرائت و آن خداوند
خرج نصرت ابراهیم را و هر صبح او بر قتل فرزند خود اسمعیل را بدست خود و جوهر حضرت ابراهیم بگر بلای مملی و مطلع شدن بر شهادت
آن بطلوها و قاضی حضرت ابراهیم از اسب و گشتن بکوشش از سر او و اتفاق سید الشهداء از ذوالحجاء با جراحت بیشمار
کردن حضرت ابراهیم بر قتل آنحضرت و آیین گفتن اسب و لحن کردن ذوالحجاء و توال کردن حضرت اسمعیل آنکه سفید از صیبت
و علف بخورد و آن نهاد لحن کردن حضرت اسمعیل بر قتل آنحضرت و اطلاع حضرت موسی بر دخالت که بسبب افضلیت است و در شهادت
و ثواب تقرب و هر چنان و اینکه هر قطره اشکی ابر مرد شیده است و وحی الهی جل از احوال ما شورا را حضرت موسی و ثواب بجاد و بجاد و بجاد
مجلس ستم در خارج فرمودن خداوند جل جلاله است حضرت خاتم انبیاء بر شهادت جناب سید الشهداء و جوهر آنحضرت بر زمین کمال
و دانات خطبه و آیه عالم الغیب فلا یظهر علی فیها ضل و انیک علم غیب را کسی نداند مگر بتعلیم الهی مثل وحی بر شهادت سید الشهداء
کلی از فردوس و سر راه آنحضرت برای قرینت و شدت کرد آنحضرت و جوهر که در آنحضرت بر زمین کمال و جوهر آن حضرت
و آنجناب صاحب مایه جل از صحایب آن مظلوم داخل بیت او و در اجابت میدیدند و در حق نبی با بالای خبر و در بیای ایشان و احتیاج
احوال به علم در روز قیامت محبت چهارم در جوهر کردن حضرت عیسی و جناب امیر المؤمنین است بمرکه بلاد و اطلاع ایشان
جناب سید الشهداء و دانات خطبه و آیه است بمرکه و احادیث حدیث برویت و نبوت و ولایت گرفتن در عالم قدس از اهل عالم
و آیه ان الذین یؤمنون بعد الله و آیه او فایا لصد حایة میروند فتم الله و حدیث سخن گفتن گشت و تجدید عهد کردن و دیدن عرض و کثرت
بلکه شهادت بر عالم بدلت حدیث جوهر کردن حضرت عیسی و حارین بمرکه بلاد و حدیث ثیم تا رد بیان آنکه در عالم واقع میشود چه شد
سید الشهداء و در زمین با ذلای سیاه و سرخ و زرد قطرات خون و کوفت آفتاب و وقت شهادت آن مظلوم و کردیه ذوالحجاء و در میان
و دیگر در روزها شورا و جوهر کردن حضرت امیر و ابن عباس که بلا و غش کردن آنحضرت و غش کردن سید الشهداء با قاسم در وقت اطلاع
و غش کردن فاطمه زهرا در وقت غارت زمان و بستن امیر و ابن عباس و چنانچه را بر زدن خود و خون شدن آن نهاد و ظاهر شدن و در غش
و قطرات خون زهرا و دیدن در روزها شورا محبت پنجم در اطلاع سید انبیاء و سید الشهداء بر شهادت سید الشهداء
پیش از تولد او و دانات خطبه و آیه و در حین الانسان و حدیث اینکه در ظاهر حاتم و در باطن خاص جناب سید الشهداء و جوهر کردن
جبرئیل شهادت او را پیش از تولد او و پیغمبر و آنجناب بفاطمه و حاضر شدن و با کراه و وضع حمل بخودن بکراه و احوال او و دانات علم بر پدر
شدن تاریکی شب بخود و در دم تاریکی شبها اولاد او از کربلا تا شام و ذکر تسبیح او در رحم و در شب عاشورا و خشک شدن آن
و آن و تسبیح خوردن آن در روز عاشورا و خواب دیدن فاطمه خرا بیل و میکائیل و جبرئیل با و تغییر پیغمبر و خدمت کردن جبرئیل فاطمه
در دم و کاهوار و در گرفتن ادبکاف و آنجناب را و خاک بر سر کردن او در قتلگاه و متولد شدن او و آنچه در آنوقت جبرئیل و غیره آمدند
و بهشت کردند و رفتار کردند و نیکو انداخته و بیکر آنها و خبر آوردن جبرئیل اینکه بدترین گشتنا گشته شد و احوال فاطمه و مادر و بهشت شدن
و دانات بیکر آن و در فداق و تسبیح خوردن علی اصغر و فداق محبت ششم در اطلاع با فقر چه و مادر بر شهادت آن جناب
در حین تولد آن مادر و کفایت شیر خوردن آن مادر و دانات خطبه و آیه و در حین الانسان و کرم رعایت والدین جسد یعنی چه و مادر و مادر
یعنی حمای جنتی یعنی اهل عصمت و حدیث آنکه و حق آنکه از آنکه و اینکه مراد از همان حدیث این آیه در باطن جناب سید الشهداء است
والدین والدین او و داناتی ملک در دنیا و حکم و دقت تولد آن مظلوم و آوردن او و تربت ظاهر و برای پیغمبر و اهل بیت و حق
و خون شدن آن در نزد اتم سلمه و خردادی و عدیدینه و نگین کردن او و زمان و شصت و دو سال و مویشا خود را بخون کشید و در آنوقت
از خون کاهل ذوالحجاء و اجساد شهادت احوال قلم در صلوات و شیر دادن و شیر و حقی با عینا و در شیر دادن و شیر دادن
و شیر خوردن و از زبان جبرئیل و شیری که در اقل عمر و آنکه بی فدا در درختها شهادت و کاهم تر کردن و باز بانی چه و در آنوقت
با بفرات که بدست جده و شیر خوردن و با کشت جده و نیتش و در شیر خوردن و در شیر خوردن و در شیر خوردن و در شیر خوردن
شدن و در قطره قطره شدن و با حال پس از آن شدن و در شیر خوردن و در شیر خوردن و در شیر خوردن و در شیر خوردن

سینه اینها بر شهادت سید الشهدا و در کوی مظلوم و تضاجی گردن آنحضرت از جناب امیرالمومنین و جناب فاطمه با هم
 جداوند و هر آنست خطبه و حدیث بزرگ گردن مظلوم که بلا در کوی بر ناف بند خود و بالادستی او بر دوش آنجناب و برین باران
 او از ده جناح در عا شورا و داد و شدی و دوازده هزار انگشت بیک جمع ملائکه از برای خبر شهادت و قریه و تسلیه حدیث و عاگردی
 پیغمبر بر دفع شهادت از بطریق جهت شرافت و کلمات آنجناب در وقت دفعا گردن و الدین و بر شهادت او که بر بیاضی فاطمه شهادت
 گشته شدن و بر پیکر گردن او حاضر بودند و در آنوقت و خبر دادن آنحضرت که مظلوم را از شکرگاه و خیمه و باران از دهنش مظلوم
 مددقت رفتن شکر در شب عاشورا گشته شدن باقی ملائکه در دندان و سوزانیدن چهره و گردن احوال و آنکه کسی جز مظلوم نباشد
 نشده و در یک گشته کان بر او در آب زایرین او که سینه مظلوم و تسلی دادن و پدید آورده دست کشیدی بر قلب چشهای ملائکه
 مظلوم را غسل جنوط و کف و ناز و دهن بود و بدن مقدس او صاحب و اما سر و دهان با قافیه بود مجلس ششم در دواغ حرم
 خاص آل خبا قبر حرم و اما در بر او در وقت بیرون شریف بودن از مدینه و دواغ با محمد حقیقه و در آنست خطبه و آنکه از این
 آنحضرت و حکم گردن بر خطبه و خطبه با بهجت که رفتن از جناب سید الشهدا و قبولی نکردن آنحضرت و اما در قریه برین و جاسا و در کوی
 گردن آنحضرت را و دواغ آنحضرت با قبر حرم و مناجات او در خواب دیدن و جدا و گردن و خزان از سینه آنجناب و گردن و غسل گردن
 و زینب خاتون از سینه آنجناب و در شب عاشورا و دواغ گردن جناب سید بن جعفر با قبر خیر و دواغ مظلوم که با قبر مادر و برادر و
 خفیه و گردن هر دو ملائکه است و نبودن محمد بن حقیقه و دواغ آنحضرت و دواغ شورا و دواغ و خزان در وقت سوگوار از مدینه و بیاضی
 بعد از عاشورا و دواغ ای دل مدینه و دواغ آنحضرت و دواغ بیرون شریف بودن از مدینه و دواغ آنحضرت و دواغ آنحضرت و دواغ آنحضرت
 دواغ گردن آنحضرت با اتم که در وقت بیرون شریف بودن از مدینه و دواغ آنحضرت و دواغ آنحضرت و دواغ آنحضرت و دواغ آنحضرت
 با ایشان و از ایشان است و هر چندی در قیامت بیاب است الا حشری که بر آل علی گردن و یک قطره اشک بر ایشان موجب خلود و در کوی
 و ایشان دوست میدارند و جاسا و در کوی بقدر بال کس که از آنحضرت میگذا اگر چه زیاده از کف دریا باشد و جزای یک قطره
 اشک غمخه شدن در جنت است با مظلوم که بلا در کوی ای دل مدینه و دواغ آنحضرت و دواغ آنحضرت و دواغ آنحضرت و دواغ آنحضرت
 آنحضرت با و خبر دادن شهادت خود را با و اینک کسی مثل مظلوم گشته نشده و دواغ آنحضرت و دواغ آنحضرت و دواغ آنحضرت و دواغ آنحضرت
 و شهادت اطفال مثل محمدا و صفرو و کوی دیگر و حیدر بن الحسن بنید و قید با مقید شدن و دواغ آنجناب و نمودن که با و ایا و دواغ آنحضرت
 با و دهن شدن آن در روز عاشورا و عزاداری او و دواغ آنحضرت و دواغ آنحضرت و دواغ آنحضرت و دواغ آنحضرت و دواغ آنحضرت
 دواغ ایند و بزرگوار از مدینه مجلس ششم در دواغ گردن خاص آل عبا با و جی از ملائکه در وقت بیرون شریف بودن
 از مدینه و دواغ آنست خطبه و آنکه از این مجلس شریف و احادیث استخوان ملائکه برای شیعیان در دواغ ای ساقی قهر و دواغ آنحضرت
 عرش ملائکه حاطین آن و دواغ حاطین و دواغ حاطین و دواغ حاطین و دواغ حاطین و دواغ حاطین و دواغ حاطین و دواغ حاطین
 شیعیان و دواغ آنست خطبه و آنکه از این مجلس شریف و احادیث استخوان ملائکه برای شیعیان در دواغ ای ساقی قهر و دواغ آنحضرت
 گردن آنجناب از دواغ آنجناب و دواغ آنجناب و دواغ آنجناب و دواغ آنجناب و دواغ آنجناب و دواغ آنجناب و دواغ آنجناب
 اشکها و از اینجای ملائکه بر پیکر آنحضرت و دواغ آنحضرت و دواغ آنحضرت و دواغ آنحضرت و دواغ آنحضرت و دواغ آنحضرت
 انی و از ضربت حاطین و دواغ آنحضرت و دواغ آنحضرت و دواغ آنحضرت و دواغ آنحضرت و دواغ آنحضرت و دواغ آنحضرت
 گردن ملائکه عرش و زیاده بودن گردن ملائکه از همه چیز و خشک شدن آنجناب و دواغ آنحضرت و دواغ آنحضرت و دواغ آنحضرت
 مجلس نهم در بیرون شریف بودن آنجناب از مدینه و دواغ آنحضرت و دواغ آنحضرت و دواغ آنحضرت و دواغ آنحضرت و دواغ آنحضرت
 و گردن آنحضرت و دواغ آنحضرت و دواغ آنحضرت و دواغ آنحضرت و دواغ آنحضرت و دواغ آنحضرت و دواغ آنحضرت
 و عراضی اهل کوفه و جواب آنحضرت با مسلم و سیت گردن فلق با و دواغ آنحضرت و دواغ آنحضرت و دواغ آنحضرت
 بگو و در دواغ آنحضرت و دواغ آنحضرت و دواغ آنحضرت و دواغ آنحضرت و دواغ آنحضرت و دواغ آنحضرت و دواغ آنحضرت

مسلم و برین سید الشهدا پیش از آن بر مسلم و حمیه و صفی کردن مسلم از مجاهده و امان آمدن از برای او و صفی کردن مسلم
 که بلا و امان نیامد و تیسر روز بر او و بر دین مسلم را بحضور این یاد علیه الله مجلس دوازدهم در شهادت جناب مسلم
 و باقی بن عمرو و حلیه البرق و در آنست خلبه و بر دین مسلم را نزد این یاد و آب خوشتر و آتش کرد و جواب دادن اشقیای محمدرحمت
 و کرم و آب دادن عمرو مسلم نیایش پیدا و دخول مسلم بر این یاد و سلام کردن بر او و تهدید کردن آن ملعون و اقلع
 و حیت کردن و دهنان میان ایشان را سزاگشتن انشقی و ویدر او و جناب سید الشهدا و امیر المؤمنین و آنرا قتل او و کرم و
 سر بر دو شام و در کوه و باران کرد و نیدن ایشان را و اذیت کردن آن ملعون و غیره و بر دین سید الشهدا و مجلس سیزدهم
 در حیرت آنحضرت از دین علییه و که مصلحت بجانب کوفه و مصلحت شدن شهادت مسلم و در آنست آیه و اذ اخذنا قتلکم و حدیث
 اگر اذیت کنند چنین علیا اسلام بود است و سپردن شریف بودن سید الشهدا از مدینه و دخول در کوفه و باطل کردن
 و خلاف کردن ایشان مدت توقف آنحضرت مدتی و نزول آنکه حضرت و خلبه وقت پروان آمدن آنکه و کلمات محمد صریح
 در جواب آنجناب و منازعه آنحضرت بالشکر عمر بن سعد بعد از پروان آمدن خواب آنحضرت در تعلیه و کلام جناب علی اکبر رضی
 و حدیث ابی هریر در علت محبت و نامیه مسلم و جواب آنحضرت و در حقن حدیثی صحیح و فرستادن فد و اطلاع حضرت بقتل او و
 این با جمع و بهار و با جمعی نف و خبر دادن آنجناب شهادت خود و مطلع شدن قتل مسلم و باغ و شکار آنحضرت و تسلی دادن
 او و مسلم را و تسلی دادن کسی و او را آنحضرت را و شنیدن قتل عبد الله قیصر را و دعا کردن برای شیعه و خلبه آنحضرت و در حقن ضعیف و
 در آنوقت شب عاشورا مجلس چهاردهم در آمدن تحریر ائمه علیه است بر سر راه جناب سید الشهدا و در آنست خلبه و حدیث
 بیان شب و ابی هریر و آمدن خبر بر سر راه و آب دادن آنحضرت و شکر و حیوانات او را و تشنه گشته شدن او و دل آنحضرت و شکلی
 حیا او و نماز کردن هر دو لشکر را و شکر و اظهار کردن هر خبری از آنجا می کوفه و سر راه کوفه و با آنحضرت و قبول کردن حضرت
 رفتن نزد این یاد و ممنوع شدن آنجناب از رجوع به مدینه و داخل کردن آنحضرت را و کوفه و ساکن کردن ایشان در مدین و آب علیا
 مجلس پانزدهم در ورود جناب سید الشهدا و داخل شدن اهل بیت بر زمین کربلا و در آنست قصیده و خلبه حضرت در وقت
 نزول کربلا و کلام بر سر و مال برید و جمع کردن آنحضرت اهل خود را و در کسیتن بقدر یک ساعت و مناجات آنحضرت و نامه
 باین زیاده و این جواب و با آنحضرت و در آنست آنجناب و غضب کردن او و فرستادن لشکر کربلا مجلس شانزدهم در آمدن
 عمر بن سعد ائمه علیه است بحرب آن شیخ الائمة و عدو لشکر او در روز ششم محرم در کربلا و در آنست خلبه و آیه عالم لعین و
 احادیث عالم که ایشان را در روز حضرت رسول آل و آقا لعین و علم آنچه که شته است و علم آئینه تا روز قیامت و حدیث ملعون قتل
 تشدد و عجز و ادعای ابی امیر علیه السلام از عمر بن سعد و اینکه او چیت ساز خواهد بود و از آنجا که خبر دادن پس از بعضی مصایب اهل بیت و که
 عقول سید الشهدا خواهد بود و همکار آنحضرت با او خواهد بود و خواهش نمودن این یاد و قتل آنجناب را از او و علت خوشتر و در عیانت کردن
 قوم و کامل او را از آن حکایت کردن کامل و یرایب را برای او و نصیحت کردن او و قتل این زیاد کامل را و قبول او و حرب آنجناب
 و خلبه این یاد و کوفه و زردادن و روانه کردن لشکر ابی هریر و غیره و عدد و آنجا در ششم محرم و در حقن چپ قتل نبی و حدیث و اذیت
 با ایشان یکس حضرت در آنوقت و روز عاشورا و ندای آنجناب و جواب دادن سید اساجید و یکس اهل بیت و پناه بردن ایشان
 به و مکانات این و این یاد و محروم شدن از دین و اذیت قتل او و میمون شدن او و مجلس هجدهم در کسیتن
 ائمت بر روی آنحضرت در روز ششم محرم و آب آوردن جناب عباس در شب و در آنست خلبه و آیه قتل آنستم و قول
 و حدیث عشرت اهل بیت ایشان اگر پس منکلی باشد و در خواص محبت و پست ثمران و مقامات آن که در حیات ایشان حب
 خلاصت و چنین است بعضی صحبت ایشان و اینکه همه نور و اعند و یکیدن رسول خدا اکامال ابان سید مظلوم را و
 و حاکم و در حقن محبت و بعضی و عدد و قتل قاتلین و و قاتل ایشان و جای قتل او و در آنجا و اینکه از قاتلین و این یاد و در حقن
 و در سید الشهدا اول و دوم و سیم محرم برای من آب و حاکم شدن عمر بن عباس بر فرات و کلام عبد الله حسین حضرت و خبری که ایشان او

ده تشبیه کردی شب و روزها شهادت یکیک دیگر در بعضی احوال همان بود که در زمان و در جود و آنست بحالت صحت و آن
 شب عاشورا جهت وداع جادت و پیشانی که محل سجده بود و آن روز نیز خورده بود و دانی که بزرگ آنی حادث کرده بود و از تیر
 مجروح شد و این که مخزن علوم و اسرار بود با سبب تا خلق بر آن مدح می گشته بودند و مستی که میانه بود و مجروح و آنکشت قلع شد
 و از بند دست جدا بود و بعضی از احوال بکینه و اسیر او و وصیت امام حسین بنده مقتضای و مقرر و بشارت بردن آنما و ذوق
 دادن امام زمان را در گریه بر شهادت او منع نمودن شیطان و آداب سواری زنان قبل از روز عاشورا و بعد از آن و در باب اسامی علمیه
 و پیرایه بن پوشیدن عاشورا و بشارت بردن آن و ظاهر شدن آن در شام و در قیامت مجلس شپ و چهارم و در باب
 صبح عاشورا است و در آنست خطبه عاشورا و تیره و خبر دادن شهادت را با صاحب خود بعد از نماز صبح روز عاشورا و بعد
 لشکر آنحضرت و صف آرائی ایشان و آتش را طرف خمیا کردن و طرف صبح و آتش زدن عدائیه را در طرف عصر و صبح
 کردن عدا و دشمنی ایشان و احاطه کردن لشکر بآن سر و مناجات او در میانه دو عسکر و آمدن لشکر مدینه و لغز کشیدن
 شمر علیه القمه و اذن خواستن مسلم از برای تیر زدن او و منع فرمودن امام و موقوف نمودن امام لشکر را و کماله ایشان را بریر و تیر زدن
 با و دستنی دادن امام علیه السلام و صاحب آمدن و بنودن سستی و دهنده در وقت تیر زدن امام مجلس شپ و پنجم
 در تمام محبت کردن آنحضرت بر قوم و صبح عاشورا و بعضی از اقوال و افعال آن ائمه عین و جواب آنحضرت و در آنست خطبه امام
 و تمام محبت فرمودن و با لشکر و صبح عاشورا و جواب شمر شریک کلام دیگر امام و کلام ابن سعد و شمر و کلام دیگر امام و جواب
 اشقت و جواب آنحضرت و مناجات او در میانه میدان و کلام دیگر او با عمر و کلام عمر با لشکر و حمله لشکر بر آن سر و خوردن تیر زدن
 خیمه او و ناله زینب بکیت آن و خبر دادن آنجناب بقیاربان شدن بر خود و شامش مجلس شپ و ششم در تمام محبت
 کردن آنجناب و یزید بن حصین جدا نیست بر لشکر شقا و شاد و دایست یافتن مردان و آمدن او بخدمت آن سر و قبول شدن
 توبه او و در آنست خطبه و آب طلبیدن امام و جواب ندادن لشکر و تمام محبت کردن یزید بن حصین جدا است بر آن قوم و جواب
 ایشان با اینکه حوض عثمان باید آنحضرت تشنه گشته شود و تمام محبت کردن دیگر امام و منب خود و شمشیر و خنجر و شمشیر شدن
 فرق و مجروح و بر تیر شدن سر او و فر کردن او و سپید چرخ و تا سوال از سبب قتل خود و جواب ندادن قوم و فراد با اینکه پدر او سبب
 کثر است و طعنه شمر در وقت شهادت با اینکه از پدرت آب بخواد تشنه میشدند و او خبر دادن و از شدت غصه آب می خورد
 و بر این امت محبت قتل او و سوال قرار عمر علیه القمه و جواب او و کلام عمر با قرة بن عیس و صاحب برین و آمدن عمر بنز و امام و توبه
 کردن او و در میانه میدان و عذر خواهی او نزد امام و خبر دادن امام بقتول شدن توبه او مجلس شپ و هفتم در شهادت آن
 یزید ریاحی و مصعب برادر او و علی پسر او و خمره غلام او علیه القمه و در آنست خطبه دادن جدال خواستن عمر و مرخصی او و رفتن او
 بمیدان و خبر او و تمام محبت کردن او بر قوم و خبر دادن او ایشان را از شدت تشنگی ابل حیت و سر زدن کردن او و قوم با کشتن
 او صفوان و سه پسر او و تیر زدن کردن قوم او و اقل تیر از من عمر بکایت امام و اقدای لشکر با و مجروح شدن امام
 امام قیرا و بر خمره علیه القمه و کشتن او و جیغی او و کشتن او و رسیدن مکه و کربا و و بر خمره و معاذ او و بشارت محبت
 سیدین او و معاذ و بر خاک افتادن او و آمدن او صاحب جدا او را بنز و امام یا تشریف بردن امام و آمدن او و در بلخی فرمودن
 او و اینکه هیچکس مظلومی امام علیه السلام نبوده و اشعار بچا که بلا بر او فرود آید و شهادت مصعب برادر او و علی پسر او و خمره غلام او و
 مجلس شپ و هشتم و در احوال ظهر عاشورا و نماز جماعت که در آنوقت اعیان است با صاحب خنجر و مجروح و مقتول شدن
 حمله از ایشان و در آنست بعضی از زیارت بخیر و فریاد بن حد طعون و ظهر عاشورا برای قاتل سپردن کردن عمر خود را برای امام
 و بر زمینی افتادن او و آمدن امام بر سر او و در آنست شهادت غلام و اذن خواستن برای نماز جماعت ظهر عاشورا و صلت ندادن
 ایشان و نماز جماعت ظهر عاشورا و صلت نه او و ایشان و نماز جماعت کردن امام و آنکال احد و پیش از نماز و فضایل مسلم
 و سیدان و منق و خبر او و کشتن او و پناه فرار او بر خاک افتادن او و تشریف بردن امام و مصعب برادر او و همان امام

[illegible]

و نشسته بودی چو در احادیث فضیلت بوی داد و داخل شدی بجای در زیر جاده و ثواب گریه بر او زیارت داد و بعضی از مصائب و مآل
 مظلوم که با دشمنان و زیر جاده و ثواب گریه بر او زیارت داد و ذی ای بن خدا و درون سر او بعد از بر زمین افتادن و در قول کردن هر
 و نکردن بی نشان و بعضی از مکالمات مظلوم با شمر و داخل شدن است در خانه و زیر جاده و بعد از جستن آنجا بر آنجا نه بعد از شکاف
 فرق و دناهای اهل بیت و صاحب در آغوش گرفتن و جستن با و خوش کردن و داخل شدن در همراه و زیر جاده و مآل و صاحب
 با صاحب گناه و بعضی از مصائب و آلام و جزین در زیر جاده و از اذن و آلودگی که نظیر و بی اذن اخل شدن و شستن و خاتمه
 ملاوت کردن همراه و آوری و در آغوش گرفتن و در زیر جاده و در آغوش گرفتن و در آغوش گرفتن و در آغوش گرفتن
 حدیث گناه مجلس پنجم در بعضی از مصائب حضرت امیر و جناب نه هزاره جستن و در آغوش گرفتن و در آغوش گرفتن
 بر سینه مظلوم که ملا و در آغوش گرفتن و در آغوش گرفتن و در آغوش گرفتن و در آغوش گرفتن و در آغوش گرفتن
 او سبک گریه را بزرگ فضیلت امیر و ضربت خوردن و دناهای جزین و آوردن جستن و در آغوش گرفتن و در آغوش گرفتن
 او درون در بر پلوی او و سقط طفل او و گشتن با زوی او و سیاه شدن بدن او از ضربت و تقایم ایایی آن بار و در آغوش گرفتن
 ملائکه با و در آغوش گرفتن و در آغوش گرفتن و در آغوش گرفتن و در آغوش گرفتن و در آغوش گرفتن
 از دین و مکه و نزول و بکر بلا و بر زمین افتادن و در آغوش گرفتن و در آغوش گرفتن و در آغوش گرفتن
 و وحی در جواب و تن شهادت دادن و در آغوش گرفتن و در آغوش گرفتن و در آغوش گرفتن
 آن و بعضی از مکالمات آنجناب است با شمر و در آغوش گرفتن و در آغوش گرفتن و در آغوش گرفتن
 او در آخر عمر و جواب مظلوم و سرزنش او و کشودن آنکس بینه و شکم خود را با مر آنحضرت و تشییع کردن آن مظلوم را بکشت و خاک
 و خبر دادن باینکه او قاتل است آه و بمل او آنچه را که نمیتوان گفت و شنید و گفتن همه عسکر آنکه البرحمه بر نیزه کردن سر او و سینه
 بخت دیدن آنسر بر سنان و در آغوش گرفتن و در آغوش گرفتن و در آغوش گرفتن و در آغوش گرفتن
 و نقره جبریل میانه میدان جنت دیدن خاتم پیغمبر صلی الله علیه و آله و خواب دیدن تمام سوره آنحضرت را بخار آلوده مجلس ششم
 و هشتم در مراجعت ذوالحجج است بکنجه و در آغوش گرفتن و در آغوش گرفتن و در آغوش گرفتن
 محمود و از برای هر شئی و گریستن ایشان بر مظلوم که بلا علیه السلام مکر بصره و دوش و آل عثمان علیه السلام و اینکه هر چیز چگونه گریسته
 و طریقه عزاداری زنان اهل بیت و آنچه جنتم کردند و قبض روح آنحضرت و این زیاده و این حد و ثواب گریه و آوا شدن حق تعالی
 علیه السلام بان و باعث حشر با آقای مظلومان و جواب دادن شیعیان رسول حوریا و عذاب ثمن ایشان و برودن ایشان
 بجان و در صحت محرم در زمان جاوید و طلبها بر اهل صحت از این امت و احوال موسی بن جعفر و دعا شورا و دعا هر شئی
 صلی الله علیه و آله و آنروز و احوال روزگار و در وقت شهادت مظلوم و احوال ذوالحجج در قتلگاه و ناله او در میان میدان و در
 زمان با آنخوان و غایب شدن آن و نقره زیارت مکه که دلالت میکند بر شهادت آقای مظلومان در حضور زنان مجلس نهم
 در فارت چمنها و زنان است و اینکه اول جناب غایت شده است و در آغوش گرفتن و در آغوش گرفتن و در آغوش گرفتن
 بگریه و ثواب گریه در زیر جاده و نقره حضرت صادق علیه السلام بر اعدا و بی اختیار شدن او و گریه و هنوز زکریا شدن حضرت
 فاطمه علیها السلام و احوال جنم و دریا و در نزد شدن ناله آن مظلوم و احوال ملائکه با حاطین شش در گریه و احوال جناب دوق
 و ابوبصیر در گریه و گریه حسین علیها السلام از برای یکدیگر و گریه آسمان بجا کس و خون و گریه هر چیز حق و چنان و ما همان بجا
 لب تشنه و حاطه دشمنان بر چنجا یکسان و امر کردن ابن سعد علیه السلام بسوزانیدن چمنها با زمین و سرزنش و گریه
 و امر و شمر بجا و زینت زنان و فارت کردن بجزای ایشان حتی کشیدن چادر و متعه از سریشان و احوال فارت
 شدن زمین و استعجاب فخری و در حق فارت و در مجلس نهم و در باقی فارت چمن و گریستن سیرت و در باقی
 شدن کوشش فاطمه و بر روی در انداختن جناب سید ابی جعفر بر روی زمین و بر خیزانیدن او از زمان بعد از با گشتن ایشان

و در آنت خلبه احوال خباب بن الارت علیه السلام در روز عاشورا و عالمی و در سجده و اقامت طلبها و بعضی از طلبهای عاشورا
و غارت خیمه و اول غارت شد خباب بن الارت پاره شدن کوش و اقامت کلوم و با طهر و اراده قتل یار کرد و پس به جانب
سجده آمد و در آن کشتن از آن جهان اسبابها و فرار از آنجا و پناه بردن به کعبه و کشتن گردن و در سجده و نیزه
و آمدن خباب بن الارت و برپا شدن و در دو مسایه بدن خباب بن الارت و در فرار از آن جهان و پناه بردن به کعبه و کشتن گردن و در سجده و نیزه
مجلس پنجم و دوم در روز خیمه و فرار از آن جهان و پناه بردن به کعبه و کشتن گردن و در سجده و نیزه و پناه بردن به کعبه و کشتن گردن
سیر از آنجا و احوال آنحضرت در آن و در آنت خلبه و اینکه نشان کاهترین محب اهل بیت و گریه ایشان است و ثواب گریه
و طول گریه سار کرد و یاد کردن و در راه خود خدا و آب و ذکر او و سجده و طاعت گریه او آید و در قتلگاه و دیده بود از غارت
خیمه و کشتن آن و فرار از آنجا و پناه بردن به کعبه و کشتن گردن و در سجده و طاعت گریه او آید و در قتلگاه و دیده بود از غارت
نکته این و نقل کردن آن چار و در بر آن سیر از آنجا و احوال آنحضرت در آن و در آنت خلبه و اینکه نشان کاهترین محب اهل بیت و گریه ایشان است و ثواب گریه
زینب را مسجدیست مورث شدن کرد و اجتماع اهل بکار مجلس پنجم و دوم در روز خیمه و فرار از آنجا و پناه بردن به کعبه و کشتن گردن
و نقل دادن خباب زینب را مسجدیست مورث شدن کرد و اجتماع اهل بکار مجلس پنجم و دوم در روز خیمه و فرار از آنجا و پناه بردن به کعبه و کشتن گردن
در قتلگاه و سؤال زینب از آنجا و احوال آنحضرت در آن و در آنت خلبه و اینکه نشان کاهترین محب اهل بیت و گریه ایشان است و ثواب گریه
و اینکه زمین که با قطعه زینت است و آنچه در عالم واقع میشود در وقت شهادت او و عذاب عین او و لعن اهل آنست و پناه بردن به کعبه
و قبض خداوند از روح شهید او و ثواب زیارت نقش مهریشانی زیارت کنندگان و ثواب زیارت کنندگان قهرمانی و دو
و اولاد و خردان امیر اسیری زینب را مسجدیست مورث شدن کرد و اجتماع اهل بکار مجلس پنجم و دوم در روز خیمه و فرار از آنجا و پناه بردن به کعبه و کشتن گردن
مجلس پنجم و چهارم در مجرای خیمه و فرار از آنجا و احوال آنحضرت در آن و در آنت خلبه و اینکه نشان کاهترین محب اهل بیت و گریه ایشان است و ثواب گریه
موضع شمشیر از بدن سید الشهدا و زیارت میکنند ایشان را که صدیق و زیارت آتشید ساد و پناه بردن به کعبه و کشتن گردن
و اول زیارت کنندگان اهل بیت او و در آن گریستن و دست و دامن حیوانات از آنجا و زینب و نجات و در مشن و در مشن سرور و اقامت
بهار طرف مجلس پنجم و دوم در روز خیمه و فرار از آنجا و احوال آنحضرت در آن و در آنت خلبه و اینکه نشان کاهترین محب اهل بیت و گریه ایشان است و ثواب گریه
در مشن و در مشن سرور و اقامت سیر از آنجا و احوال آنحضرت در آن و در آنت خلبه و اینکه نشان کاهترین محب اهل بیت و گریه ایشان است و ثواب گریه
ام کلوم بر سر جبهه برادر معصوم و خطاب او به نین و باده پرتی و غیر و عقیده و در مشن خیمه ام کلوم و شب بود و از آنجا و احوال آنحضرت در آن و در آنت خلبه و اینکه نشان کاهترین محب اهل بیت و گریه ایشان است و ثواب گریه
و در آن ام کلوم با جبهه خباب بن الارت و جبهه کردن سیر از آنجا و احوال آنحضرت در آن و در آنت خلبه و اینکه نشان کاهترین محب اهل بیت و گریه ایشان است و ثواب گریه
از قتلگاه و در آن ام کلوم با جبهه خباب بن الارت و جبهه کردن سیر از آنجا و احوال آنحضرت در آن و در آنت خلبه و اینکه نشان کاهترین محب اهل بیت و گریه ایشان است و ثواب گریه
با جبهه در وقت مجرای قتلگاه و عقیده از زبان او و سؤال جواب او با اینکه موکل او بود و در نقل کردن او جبهه برادر معصوم و اقامت
جبهه برادر معصوم و اقامت شهادت اقامت شهادت و در آن ام کلوم با جبهه خباب بن الارت و جبهه کردن سیر از آنجا و احوال آنحضرت در آن و در آنت خلبه و اینکه نشان کاهترین محب اهل بیت و گریه ایشان است و ثواب گریه
بر قبایل و در آن ام کلوم با جبهه خباب بن الارت و جبهه کردن سیر از آنجا و احوال آنحضرت در آن و در آنت خلبه و اینکه نشان کاهترین محب اهل بیت و گریه ایشان است و ثواب گریه
آملون و سیر از آنجا و احوال آنحضرت در آن و در آنت خلبه و اینکه نشان کاهترین محب اهل بیت و گریه ایشان است و ثواب گریه
مجلس پنجم و دوم در روز خیمه و فرار از آنجا و احوال آنحضرت در آن و در آنت خلبه و اینکه نشان کاهترین محب اهل بیت و گریه ایشان است و ثواب گریه
و احادیث فضائل او و اینکه محبت او و محبت چهره و نور و چهره و نور و در آن ام کلوم با جبهه خباب بن الارت و جبهه کردن سیر از آنجا و احوال آنحضرت در آن و در آنت خلبه و اینکه نشان کاهترین محب اهل بیت و گریه ایشان است و ثواب گریه
و قهر و در محبت و حریان گریان برای او و در محبت و اینکه اسم او با حث گریه است و گریه بر چهره حق جبهه از برای او
و سبیل زدن و حریان برای خود و بعضی فقرات منجیه و علامات شهادت او برای اهل بیت المقدس و شهادت حق و در آن ام کلوم با جبهه خباب بن الارت و جبهه کردن سیر از آنجا و احوال آنحضرت در آن و در آنت خلبه و اینکه نشان کاهترین محب اهل بیت و گریه ایشان است و ثواب گریه
و در آن ام کلوم با جبهه خباب بن الارت و جبهه کردن سیر از آنجا و احوال آنحضرت در آن و در آنت خلبه و اینکه نشان کاهترین محب اهل بیت و گریه ایشان است و ثواب گریه

مرغی در مدینه باغ یهودی و شش یا هفت و شش و در قن طراخی از کربلا بجا فاطمه صغری در مدینه و اسرار سکه جواب باطنی و در قن
مردان بنی اسد اجساد شهیدان از اجازت زمان در حضور پیکر بلا و ناله های او و در اجزای طراخی که بلا ناله های شهیدان
و ششم و شهادت پسران مسلم است بدست عارث لعین و در آنست خطبه و تکیه ای که اب و ناله های ایشان در زندان سکه
و خلاصی ایشان از زندان و قن بجا مجوز و در فایت آنکه پسران حضرت را بودند و از لشکر ابن زیاد فرار نموده و پناه مجوز بردند و
معاذت کرده و یکدیگر را دیده و جواب شدند و آمدن عارث و بستن کتفای ایشان و کشتن قدام و پسران ایشان را و بر دوش
ایشان را بر سر فرات و التماس ایشان و کشتن و اول بر ابراهیم و بر دوش محمد سرور و خطبه و ناله های ایشان و ناله های
خون خود را بر سر خود و انداختن بدن ایشان را در فرات و آوردن سر ایشان را برای ابن زیاد و طبع جایزه و امر کردن و قتل عارث
و سوزن او و مجلس ششم و چهارم در خطبه بایسته الساجدین و خواهر مظلومه شرفا طه است مد وقت دخول رکوف و وقت
بعضی از احوال سیران در وقت دخول رکوف و آوردن زنی لباس برای ایشان و احوال پیکر بلا و خطبه او و سخن گفتن که فیان
و جواب او و اشار او و احترام اهل مدینه با شتران ازاد کرده رسول و بی احترامی اهل مدینه با نباتات طول و خطبه فاطمه و کریمه اهل کوفه
مجلس ششم و پنجم در خطبه زینب مظلومه و اتم کلثوم مخرومه در وقت ورود و بکوفه و در آنست خطبه و دخول پیران بر کوفه و زند
و اتم کلثوم برای پیش بردن سر او و تخان پیکر بلا و اهل کوفه و خطبه جناب زینب و ساکت شدن او با مر پیکر بلا و خطبه
اتم کلثوم و اشار او و کریمه کوفیان و خاک بر سر کردن زمان و صدقه دادن کوفیان بکوفه کان و کریمه اتم کلثوم از دست و پا
ایشان و پیدا شدن سینه و حرکت دادن باوریش شهیدان را و کشتن زینب ایشان و خود را و اشار او و مجلس ششم
و ششم در کیفیت رفتار زنی امین است با سر مولا و طریقه ورود و سیران و زمان بر کوفه و کوفیان و معاذت ابن زیاد بر خاند
با آقای همه جناب و در آنست خطبه و رفتار آنملون با سر و در فرات سفید و اطراف آنسر و مقدم بودن آنسر در وقت دخول کوفه
و شام آن و حدیث مسلم که وارد و دخول سیران و پیکر بلا و در کوفه و اشار او و دخول سر او در مجلس ابن زیاد بی بی و شتران
و کشتن ابن زیاد او را و آنچه آنملون با آنسر کرده و رفتار او با زید بن رقیم و حدیث او برای او و ناله او و مجلس ششم و پنجم
در مجلس ابن زیاد و ایمان است با سیران و بردن ایشان از زندان و در آنست خطبه و مجلس ابن زیاد و طبعیدن سر او و از
و آن و دخول زینب بر آن و کلاه مدیانه ایشان و ازاده کردن و قتل زینب و معاذت کردن عمر بن حریث او را و تحمیل نمودن
بیکر بلا او و امر نمودن او و قتل کردن و بردن او را با سیران از زندان و دیدن نکردن ایشان ازادکن مکر کنیزان و ناله های ایشان
در آن مجلس ششم و ششم در بیان بعضی از ادبهای ابن زیاد است که کوفه با سر او و سیران و شهادت عبد الله بن
علیه الرحمه و در آنست خطبه و دخول سر او و سیران در قصر الامانه کوفه و کردانیدن سر آنجا برادر با زار او و قایل کوفه و تلاوت نمودن
او قرآن از نزد عرقه زید بن رقیم و وقت دعا و قن بر دوش و کلاه او با عارث بن کید و از تسمای آنملون سر او و سیران مجلس
و کلمات او بر غیر و کلاه عبد الله حنیف او و امر کردن او و بکفر قن او و بردن تیسره او او را بجا نه و عارث و در خانه با ملازمین آنجا
که در آن دختر او بود بی معنی غذا اگر پیدا و در روز عاشورا و کلمات خمر او و کلمات خمران در روز عاشورا و آوردن ملازمین از بیجا
و کلاه او با آنملون و امر کردن آنملون بشاد است او و حمله کردن آتش بر ابن زیاد و قصر او و صورت او و دوشیدن او و در دماغ او
بعد از قتل او مجلس ششم و پنجم در روانه کردن ابن زیاد اهل بیت را از کوفه بشام و احوال ایشان تا منزل قنبرین
و در آنست خطبه و نامه نوشتن ابن زیاد طویلی بیزید و آنکه کردن سر او و سیران از اشام و کلاه ابن زیاد و بیجا و زینب و قنبرین
بیکر بلا و امر کردن و قتل او و شفاعت حاضران در روانه کردن اهل بیت از اشام با مر ابن زیاد و امر آنملون بپنج مستورین
ایشان بدین راه و تبرع نمودن کسی بر ایشان و نوحه کردن جیشیان و اشار اتم کلثوم و قادیته و اشار دست فنی و وقت
فنی و در و دوش ایشان بنزل تکریت و قنیزه داری جیشیان و اشار و در و دوش ایشان و در و دوش ایشان بر علیک و اشار یکبار
و اشار پادشاه جیشیان و احوال یکی از زاهدان و صومعه را پس یکدیگر و منزل قنبرین مجلس ششم و پنجم در مجوز آشوب

در دیوید و ملاکت تیره و ارباب و داخل کردن سر را و اسیران را در دهانه شام خم فرجام و در آنست خلبه و مفرقه سر در بر سر
 و مسلمان شدن و با قسام و احوال تحلیس سر آمدن و نیا و ملاکت نریایت سر بر سر و سول خدای و کرمیای او و ملاکت مستحقین مکر کفر و
 تا لقب فی و تزییگی شام و حدیث سول در روز و اسیران شام و دیدن سعد سر و اسیریه بروی پیغمبر و کلمات او با یکدیگر و شمس
 او به سر و بدن سر را از میان همه و دو خواهر شام کلوم از شمر و قبول نکردن او و آوردن سر را از میان همه در متعارف در شام
 با شمر طعون و داخل شهر کردن اسیران را با رویای کشوده و سؤال شامیان و جواب یکینه و نگارداشتن ایشان را با ساقی و
 حجت اذن دخول و استن از یزید علیه و جای دادن ایشان را بعد از دخول در جنب مسجد جامع مجلس نهاد و یکم در برون
 سر را و اسیران را بخت یزید است و از ایشان که با آنها رسید و در آنست خلبه و برون اسیران را از یزید و مکالمه پیر مرد با سارک
 و توبه او و احوال یزید در وقت اطلاع او بر آوردن سر را و اسیران و بیکر گفتن شامیان در وقت آوردن ایشان و اشعار
 یغی و بعضی فقرات زیارت بنجه و اشعار پیر را که بلا و استرا کردن مردان حکم لغت نامه سر را و اسیران در دهانه یزید و کتیه جلد بجه
 او و اشعار و وندای مختار بنجه مطلع کردن یزید بر آوردن اسیران و جواب دادن پیر را که بلا یزید او را و زیست دادن یزید
 مجلس خود را و طلیه ن و اسیران شامی شید را و ربا حی آورنده سر و کشتن یزید او را و شمر در وقت ورود یزید علیه و جواب دادن
 با و سپردن کردن او را از مجلس و کلمات یزید با سر و کوب اشارت کردن با و کلمات او و شادی او و شمر او و حدیث فضل
 کردن او بر سر او از برای او و سؤال جواب را از الحالت با و و شهادت او مجلس نهاد و دوم در دخول اسیران را بر یزید
 خواهرش و طعون یکینه و فاطمه و بکیزی و در آنست خلبه و جادات مناجات جناب سید الشاهدین در کتیه و سبن اسیران را
 و وارد کردن ایشان را در مجلس یزید و مکالمه پیر را که بلا و فاطمه با و و کتیه سبن اهل مجلس از سخنان فاطمه و بریدن یسمان از گردن پیر
 و بریدن یزید بدست خود و فلان از گردن پیر را که بلا و مکالمه یزید با یکینه و کرمیای او و کتیه سبن اهل مجلس از سخنان فاطمه و بریدن یسمان از گردن پیر
 که روح از پیشش مفارقت کند و کتیه سبن یزید از گردن او و لغت کردن او بر این زیاد و سؤال کردن او از اسامی بیکت از اسیران
 و سؤال از یکینه و جواب او با و خواهرش طعون یکینه را بعد از کتیه و پناه بردن او با تم کلوم و سبب شدن از برای او و در حق آنفلون
 و بکیزی خواهرش سبن طعون فاطمه و مکالمه یزید با و در این باب و شناختن سرخ مو فاطمه را و لغت کردن او بر یزید
 او و در مجلس نهاد و ستم در بعضی از کلمات جناب سید الشاهدین و جناب غیب خاتون است با یزید علیه و کتیه سبن
 کردن شکران مجلس و واقعه که بلا را برای آنفلون و در آنست خلبه و حدیث سبن یکینه و مکالمه یزید با سارک و ربا حی
 و نصیحت او یزید و اشعار آنفلون و میل نمودن پیر را که بلا سر که سفند را بعد از دیدن سر پیر و کرمیای چاک کردن غیب خود و کتیه سبن
 سر را و کتیه سبن اهل مجلس از نا نا و نا که زنی از بنی شام و مکالمه یزید با و آوردن شراب فقام برای او و پس کردن او و
 طعام و شراب را بر سارک سر ساد و تمذ جناب سید الشاهدین و استرا کردن او و در و قمار با خن یزید علیه و شطرنج بازی کردن
 او و در وقت غلبه بر جریم شراب شامیدن او و در شراب ریختن در پیکو سر بریده او و بعد از فراغ حکایت کردن لشکر مجلس
 که بلا را برای او و برون اسیران را بر یزید و در آنست خلبه و حدیث سبن یکینه و مکالمه یزید با سارک و ربا حی
 و نقل کردن یکینه خاتون خواب خود را برای او و در آنست خلبه و اشارت کردن یزید علیه و کتیه سبن اهل مجلس از نا نا و نا که زنی از بنی شام
 یزید با و و بیان کردن او و احوال اسیران را برای او و اتمام حجت کردن بر او و مناجات یزید علیه و سبن و سبن و سبن
 با و و سؤال او از اهل مجلس که با اسیران چقدر جواب منافق علیه و جواب بشیر علیه و نقل کردن یکینه خواب خود را برای او
 او و امر کردن او برون اسیران را بر یزید و در آنست خلبه و حدیث سبن یکینه و مکالمه یزید با سارک و ربا حی
 زوجه یزید است با آنفلون و خوابش را بیان بر او و در آنست خلبه و اشارت کردن یزید علیه و کتیه سبن اهل مجلس از نا نا و نا که زنی از بنی شام
 و سخنان بزرگ بود با یزید مرد و مسلمان شدن او و کشتن یزید علیه او را و سخنان سول ملک دوم با و و نقل کردن او
 حدیث کتیه حافز را برای او و اسلام آوردن او و کشته شدن او و احوال همه که اول زوجه سید الشاهدین است و بود و کتیه سبن

[illegible]

مجلس اول

کونو مونی

[illegible]

دشمنان ندوی هم پیوسته میآورد و پاکستن قورند خود را بخت خود در راه طاعت من حضرت عرض کرد که بگو قتل فرزند
 برست و دشمنان و پیشوایان مرا بدوی آورد و من نارسید که با ابراهیم بیان که طایفه که گمان میکنند که خود را از است جفا
 محمد مصطفی اندنود باشد که قتل رسانند فرزند او را بعد از او اندوی ظلم و عدوان چنانکه که سفند را می کشد و تهمت این عمل
 سستی میشود لغت مرا پس آنحضرت از استماع اینکلام بخرج و شنج در آمد و قش بداد و شد و ع که در برستین من می آید
 در رسید که یا ابراهیم من خبری را که بر سر سینه می برشیدن گشتن من عین عداوت و حوض قرار دادم از برای آن خبری که بر سر سینه
 بر کشتن فرزند خود را جلیل برگاه او را زنج میگردی بدست خود واجب که دانیدم از برای تو بخت جرج بر شهادت حسین
 بنده ترین درجات آن جا هیچکس را داده میشود در مصیبتها و اینست معنی قول خداوند که فرموده و قد نیا به نبح عظیم و لا حول ولا
 قوة الا بالله العلی العظیم و اینها در حدیث وارد شده است که حضرت ابراهیم که برای معالجه و فرمود در حالیکه بواسطه خود
 سوار بود پس آن اسب پای برزد و حضرت ابراهیم بر زمین افتاد و سر آنحضرت گشت خون از آن جاری کرد و پس آن بزرگوار
 شروح کرد و استغفار کرد و عرض کرد که ایضا و من از من چه گناه صادر شد پس جبرئیل نازل گردید و عرض کرد که ای
 ابراهیم کنای از تو صادر و کنن منشا قتل بسط غم اینستین قتال و کت موافق اید یعنی و لیکن گشتن میشود در اینجا که بر سر شمشیر
 آخر الزمان و فرزند غم و صیام جاری شد خون تو بخت موافقت کردن خون او و خلعت کردید که چون حضرت ابراهیم از افتاد
 یکم وضع از سر او گشت آه و صداه که او تکیه مظلوم که باز در اینجا افتاد مواضع بسیار از سر مبارکش از ضربت نیزه و نیزه شکست
 و او با خون ملون تیری بجانب آنزب شیده انداخت و قطع ستم فی حقیقه فرقه بین حقیقه قتالت ادم علی وجه و لیکن یعنی
 آن تیر بر پیشانی فدائی آنحضرت رسید و چون آن تیر را کشید خون بر صورت مبارک در پیش مقدس جاری گردید آه و صدایا
 که ناری زانل گشته که اسم آن ملون کسب سیرود آمد و بان بزرگوار مظلوم ناسرا گفت و شمشیر بر فرق او نشاند
 که عداوت انتخاب پر از خون شده قال ابراهیم یا جبرئیل و من کیون قاتله یعنی حضرت ابراهیم پرسید که ای جبرئیل کیست کشنده
 جبرئیل عرض کرد که قاتل او نیزه است که ملون است در نزد خدا آسمانها و زمینها و علم بدون اذن الهی لعن آن ملعون را بر لوح
 پس خداوند بقوم وحی فرمود که توحید انکه قبل از وحی من بر دل من زشتی سستی ثانی میج من شده پس حضرت ابراهیم دستهای خود
 بجانب آسمان بلند کرد و لعن بسیار نمود و اسب آنحضرت بزبان فصیح آیین گفت پس آنحضرت از اسب و سنانال کرد که چه خبری
 که آیین گشتی آن اسب عرض کرد که من فکر میکردم سوار شدن شما بر پشت من چون پای بر زدم و شما افتادید بزرگ شد خجالت من
 و چون صیبا بخت از یزید ملعون من بر لعن کردن شما آیین گفتم موافقت کردید که اگر بجهت منم حضرت ابراهیم اسب را جمل شمشیر خود
 در روزها شورا از رسیدن نیزه و نیزه و عود با هم بدن مقدس من آل جاب و خجالت کشید و بزبان پر زانی چه گفتا که بخیر یزید و لشکر
 شجاعت اثر او نمود و در جرئت که مفضلان پس ایشان آنحضرت از برای برانیدن با عرافت رفوت بد پس از چند روز آن شبان آن
 جرجی کرده که چند روز است که که سفند از این نزد آب بخورد پس حضرت اسمعیل در مقام مناجات و بطیل از صیاب آب بخورد
 که سفند از سنانال کرد پس جبرئیل نازل شد و عرض کرد که یا اسمعیل اگر سبب آزار اخی از که سفندی سنانال کن تا خبر ده ترا چون آنحضرت
 جبرئیل کرد و بزبان فصیح در جواب گفت که حاجت من می شده که فرزند تو حسین بسط غم مصیبتی در این زمین گشتن میشود در حالیکه
 گشتن است پس که سفند از آب فرات می شایم چه خبر من بر آن مظلوم پس حضرت اسمعیل سنانال نمود از قاتل او جاباد که میکشد که
 که جبرئیل آسمانها و زمینها و علم بدون اذن الهی لعن میکنند پس حضرت اسمعیل گفت اللهم العن قاتل حسین علیه السلام و از آنجا که گشت و در پیش
 و او بدیده است که حضرت موسی در مقام مناجات با قاضی انما جات عرض کرد که یا رب یلم قتلت ائمتی علی سائر الامم علیی السلام
 پس بیت فیض عطا فرمودی است محمد را باقی آنها پس می دیکه خلیف و او نام بخیزد و خلعت پس حضرت موسی عرض کرد که ای
 آری و خلعت از من نمی انزال را که بجای آوردن جواب در رسید گشتی از زکاة و روز و حج و جهاد و نماز و حج و نماز و حج و نماز

معلوم بر زمین با نهایت سرور و خوشحالی بجهت شرف شدن زیارت آنحضرت پس چگونه او را مطلع گردانیم که این غیر عظیم و مجایبات
میکنم از اینکه بدیدم قلب متعجبش بجز این جز قتل فرزند او و قیامتش را نماند یعنی کاشتن زل غنیمت بسودن
پس با دیگر دمی آتی در پیسد که ایملک با آنچه دمی کرده ام پیغمبر را مطلع گردان و مختلف از من کن پس آنملک با خشنود
و با لاهی خود را از روی مذلت و پیش روی آنجانب پهن کرد و عرض کرد که یا رسول الله خداوند گواه است که اذن شرف شدن
جانب ترا از پروردگار در خواستم از کثرت شوق زیارت جانب تو ایجا میگی که با نهای من بکشته بود و این غیر مصیبت را از برای
نیا مردم کن مختلف از امر آتی من نیست پس بر این یا محمد که مردی از امت تو که اسم او نیز بهت زاده الله و خدا باقی الاخر
فرزند طاهر ترا که پسند خواهره نت بقتل خواهد رسانید و زندگی خواهد کرد قاتل او مدنی که کی خداوند او را بجزای عیش و نشاط
غضب خود خلع خواهد فرمود و قبیله گشتی بجای آید پس آنجانب بکریست گریستن شدیدی و فرمود که ایملک آیا راست میگوید
امتی که بکشد فرزند مرا و فرزند دختر مرا پس آنملک عرض کرد که هرگز رستگاری نخواهد یافت و در دنیا جلا میشود بخاک و خاک
و در آخرت محنت میشود بنذاب الیم مؤلف گوید که آه که از جمله مطلع شدنهای آنجانب بر شهادت فرزند خود است
که در یکی از سفرها اصحاب دیدند که اسب آنحضرت در بین راه رفتن بر می رسید و پیاده و آنجانب خود فرمود که آه الله دایم
را چون پس از قطرات باران اشک از چشمش میخفت و بعد از ای بلند میکرد پس یکی از اصحاب از علت گریستن
آنحضرت سوال نمود و آنجانب در جواب فرمود که اینک جبرئیل پیاده و میگوید که یا محمد این زمین بکشتا و بدو جز رفیع شهادت
میرسد در این زمین فرزند تو حسین ای اصحاب من که یا مشا به میکنم فرزند خود را که بر زمین افتاده و بر خاک و خون میغلطد و گویا
می پس من قتل و دفن او را مؤلف گوید که آه آمیدام حضرت پیغمبر همین آله الطاهره بوده همه احوال عاشورا را مشاهده فرمود
بر چه حال شده بود آنوقتیکه جلا خط میفرمود که فرزند عزیزش بر خاک گداخته افتاده بود و از شدت تشنگی و جراحت خفگی بسیار
داشت و شمرعین فریاد زد که ایوم چه اتفاق میگذرد و چرا کار او را اینسان میگردانی پسیند که زخمهای کاری چگونه او را جگر کرده اند
و نیز او را از پا آورده و در حدیث که آنملک گفت که ای قوم مادرای شما بجزای شما نبیند از چهار طرف بر او حمله کنید و او را
چاک کنید پس آنملک این از چهار طرف بر آنظلوم غریب که یاد کار رسول پروردگار بود و گداخته و تیرنا بر جبهه شورش میزد پس
آنحضرت فرمود که ای اصحاب من که یا مشا به میکنم که فرزندم حسین کشته بر زمین افتاده و او را دو اقربا و دوستان و کشته شده
و در اطراف بر زمین افتاده اند مؤلف گوید که رسول صادق مصدق دست خبر داده بود با صاحب خود زیرا که در طرفی حضرت
جاسر با دستای قطع شده و شک آب سوراخ شده افتاده بود و در بیجا جانب علی اکبر نوجوان شهید با احضای پاره پاره افتلا
بود و در طرفی دیگر نوجوان تازه داما جانب قاسم افتاده بود آه که گداخته و دیگر فضل شیم حضرت امام حسن که عباد الله نام داشت
و بیاری هم خود میدانیده بود و بر خاک افتاده بود و در طرف دیگر پسران جانب زینب و باقی اقربا و اصحاب او در خاک و خون غلطیده
بودند آه و حدیث که رسول خدا فرمود که و کانی انظر الی استیاء علی آقا یا ای اصحاب من که یای منم که خمر
من اسیر شده اند و بر جازای شتران سوار کرده اند و قد انظری انفسی لیدی فی حقیق الی یزید لکن الله و حقیق که می بینم که چه میگویند
شده است سر فرزند من حسین بسوی یزید لعین و منی خدا قسم که نظر میکنم صدی بسوی سر فرزند من بخوشحالی که اگر خدا او را در نزد
مناقصین محب میگرداند و بنذاب الیم محنت خواهد فرمود مؤلف گوید که کمال کفر و شام عباد از شهادت شد و از شهادت
کردند و زمان و مردان ایشان با سبای ناخوار پوشیده اند و قهقهه میزنند و خنده های صدادار میگردانند و این عمل اهل بیت را
بگریخته که میکنند خاتون در وقت جور از قتلها بجهت مجروح پدر بزرگوار خود میگفت که یا آباء یحیی که قتل فرزند ایشان
و قتل قلوب آنها بین یعنی ای پدر بکشتن تو دشمن شای شهادت کنندگان و خوشحال شد قلبهای دشمنان پس
خیابان محلی معلوم و معروف و معروف از آنحضرت فرمود و در مسجد و بالای قبر شریف بر دو و نور دیده خود حسن و حسین را
خبر داد خود با لای خبر برد و بعد از خلبه و موعظه خلائق دست رست خود را بر فرق مبارک امام حسن نهاد و دست چپ خود را

۱- اینک خبری است که در بعضی نسخ آمده است که آنحضرت فرمود که ای محمد این زمین بکشتا و بدو جز رفیع شهادت میرسد در این زمین فرزند تو حسین ای اصحاب من که یا مشا به میکنم فرزند خود را که بر زمین افتاده و بر خاک و خون میغلطد و گویا می پس من قتل و دفن او را مؤلف گوید که آه آمیدام حضرت پیغمبر همین آله الطاهره بوده همه احوال عاشورا را مشاهده فرمود بر چه حال شده بود آنوقتیکه جلا خط میفرمود که فرزند عزیزش بر خاک گداخته افتاده بود و از شدت تشنگی و جراحت خفگی بسیار داشت و شمرعین فریاد زد که ایوم چه اتفاق میگذرد و چرا کار او را اینسان میگردانی پسیند که زخمهای کاری چگونه او را جگر کرده اند و نیز او را از پا آورده و در حدیث که آنملک گفت که ای قوم مادرای شما بجزای شما نبیند از چهار طرف بر او حمله کنید و او را چاک کنید پس آنملک این از چهار طرف بر آنظلوم غریب که یاد کار رسول پروردگار بود و گداخته و تیرنا بر جبهه شورش میزد پس آنحضرت فرمود که ای اصحاب من که یا مشا به میکنم که فرزندم حسین کشته بر زمین افتاده و او را دو اقربا و دوستان و کشته شده و در اطراف بر زمین افتاده اند مؤلف گوید که رسول صادق مصدق دست خبر داده بود با صاحب خود زیرا که در طرفی حضرت جاسر با دستای قطع شده و شک آب سوراخ شده افتاده بود و در بیجا جانب علی اکبر نوجوان شهید با احضای پاره پاره افتلا بود و در طرفی دیگر نوجوان تازه داما جانب قاسم افتاده بود آه که گداخته و دیگر فضل شیم حضرت امام حسن که عباد الله نام داشت و بیاری هم خود میدانیده بود و بر خاک افتاده بود و در طرف دیگر پسران جانب زینب و باقی اقربا و اصحاب او در خاک و خون غلطیده بودند آه و حدیث که رسول خدا فرمود که و کانی انظر الی استیاء علی آقا یا ای اصحاب من که یای منم که خمر من اسیر شده اند و بر جازای شتران سوار کرده اند و قد انظری انفسی لیدی فی حقیق الی یزید لکن الله و حقیق که می بینم که چه میگویند شده است سر فرزند من حسین بسوی یزید لعین و منی خدا قسم که نظر میکنم صدی بسوی سر فرزند من بخوشحالی که اگر خدا او را در نزد مناقصین محب میگرداند و بنذاب الیم محنت خواهد فرمود مؤلف گوید که کمال کفر و شام عباد از شهادت شد و از شهادت کردند و زمان و مردان ایشان با سبای ناخوار پوشیده اند و قهقهه میزنند و خنده های صدادار میگردانند و این عمل اهل بیت را بگریخته که میکنند خاتون در وقت جور از قتلها بجهت مجروح پدر بزرگوار خود میگفت که یا آباء یحیی که قتل فرزند ایشان و قتل قلوب آنها بین یعنی ای پدر بکشتن تو دشمن شای شهادت کنندگان و خوشحال شد قلبهای دشمنان پس خیابان محلی معلوم و معروف و معروف از آنحضرت فرمود و در مسجد و بالای قبر شریف بر دو و نور دیده خود حسن و حسین را خبر داد خود با لای خبر برد و بعد از خلبه و موعظه خلائق دست رست خود را بر فرق مبارک امام حسن نهاد و دست چپ خود را

آنحضرت فرمود که شرافت تو از بیت و در عاقله از کافیه عرض کرد که شرافت من از آنست که در شیعیان توام و پدرم بر من
 داده است که از دهنی که گم کرد پس از آن بپوشد و در آنجا بنشیند و او را بگفتند که بر او را فرموده است و او را بگفتند که
 مؤلف که یکدیگر را بطلبند و خبر یکدیگر را بپایند بلکه جمیع مخلوقات آسمانی اند و اگر در این باب که احادیث بسیار است از
 خود که تفریه و تفریح است و باید دانست که نه همین بخت و امانت و ولایت است از ابراهیم عرض کرده اند که
 و شهادت ایشان از ابراهیم عرض کرده اند و گفتند که در آن زمانهای گذشته پادشاهان که در آن زمانها که در آن زمانها که
 عالم خوانند که در آن زمانها که در آن زمانها که در آن زمانها که در آن زمانها که در آن زمانها که در آن زمانها که
 و طلب است که در آن زمانها که در آن زمانها که در آن زمانها که در آن زمانها که در آن زمانها که در آن زمانها که
 بسیار است و اما آنجا میگویند و این کتاب بچند حدیث که تا این حد ثابت شود علاوه آنکه قطبای شیعیان بر این و در میان
 ایشان بر این که در آن زمانها که در آن زمانها که در آن زمانها که در آن زمانها که در آن زمانها که در آن زمانها که
 و اطراف زمین سیاحت میفرمود و با حواریین راه میرفت پس جوهرش بر زمین که بلا افتاد پس بدین شیر ذنده را که از جوهرش
 داشت پس آنحضرت پیش تشریف آورد و فرمود که پیش بر سبب مجادین زمین گردیده و نیکو آری که بگذریم آنشیر زبان
 صبح عرض کرد که نیکو دارم شما را بگذرید تا آنکه سخن شنید بریزید قاتل امام حسین حضرت عیسی فرمود که امام حسین او عرض کرد که حسین
 سبط پیغمبر حق و فرزند علی ولی آنحضرت فرمود که کت قاتل او آنشیر عرض کرد که آنطور نیست که بر او لعنت میخورد چنانچه
 و در کاف و ذندقان خصوصاً و امام هاشم را پس آنحضرت هر دو دست خود را بلند کرد و بریزید لعنت فرمود و بر او نفرین نمود و
 بر لعنت و نفرین آنجانب می گفتند پس آنشیر از سر راه ایشان دور شد و آتیز کرد و از آن جانب مقصد روان شدند و هیت
 در آن کتاب از کتاب علل و امالی از جمله یکصد حدیث که در آن کتاب که میگویند که میگویند که میگویند که میگویند که میگویند که میگویند که
 بود که میفرمود که و الله بقل میرسانند این امت طوبی پس پیغمبر خود را در جمعه و محرم و آن روز را دشمنان خداوند از برای خود و دیگر
 میمانند و این مرد را بر این امت لعنت شد و واقع خواهد کرد و دید و از جمله امور است که در آن در علم خداوند جل شانه که شهادت و طلب
 مرا خبر داده است حضرت امیر المومنین علیه السلام و مرا فرمود که چون آنروز را در بقیع رسانند که یکصد و هفتاد و پنج نفر حق جو را
 بیا بیا نهاد و میان دریا و پرتوکان بر او میکشید و بر او آفتاب و ماه و ستارگان و آسمان و زمین و مومنین از آنسر و حق و جمع
 طایفه آسمانها و زمینها و درضوان خازن جهان و ملکات نیل و ملائکه حمله عرش و از آسمانهای خدایان و خاک و خون خواهد
 بارید و هرگاه آسمانها را بر نک خون شاد کنی یقین کنی که آنجا بر اقبل رسانیده اند و میگوید که روزی از هر یک پس و در آن
 آفتاب بر او را مثل جامه رنگین دیدم پس گریتم و ناله های بلند کشیدم و گفتم ای خدای و الله سید و آقای حسین بنی رابع و جعفر
 شهادت رسانیده اند مؤلف گوید که از جمله گریه های آسمانها که آن بود که چون آنطور بر زمین که بلا افتاده بود و
 حسد و زید و خاکهای سیخ و میاد بر فرق عالم و عالمیان بیت و قطرات خون از آسمان بر زمین میخورد و جاعلان که شهادت
 و بر بام خانه و آفتاب کسرت و بودند چون جمع میکردند قطرات خون بر آن شاد میکردند و از جمله گریه های حیوانات آنجا
 که ذوالجناح در میان آنکه در جوارها میگرد و فریاد میکشید که صدای و بیابان که بار بار کرده بود و از آنجا که گریه های آسمان و زمین
 که بیان بود در وقت جوهره خزان از قتلها شنید که از ناله های زمین خاتون و یکصد خاتون در حدیث که آنهمه را نشانه
 کرد که کرده بودند که صورتها و سمها آنها تر شده بود و از جمله آنها که گریه های آسمانها بود که قبل از تولد جناب مظلوم که بلا بدین
 حضرت عیسی در زمین که ملا کرده بودند چنانچه در حدیث معتبر از ابن عباس روایت شده است که میگوید که در حدیث حضرت امیر المومنین
 علیه السلام بودم آنوقت که بخت صغیر شریف میبرد پس چون در زمین خست که یکی از آسمانها که گریه های مظلومات و اوردند و
 آب فرات متزلزل فرمود پس بعد از آنکه فرمود که ای بن عباس یا این زمین همیشه عرض کرد که هم که شهادت میگویند پس جمیع
 علوم و ادب و آخرین فرمود که اگر بشناسی آنطور که من می شناسم از این زمین تو ای که شهادت کردی که یکی مثل که بیان کردی که

در آن زمانها که در آن زمانها که در آن زمانها که در آن زمانها که در آن زمانها که در آن زمانها که در آن زمانها که

در آن زمانها که در آن زمانها که در آن زمانها که در آن زمانها که در آن زمانها که در آن زمانها که در آن زمانها که

این خرم دادم آنجا بفرمود که صدق الله ورسوله و از جای خود برخاست و چون کسیکه هر که که بجانب آنجا شتافت و آنجا
 برده است و بپایان فرمود و اینها همان است که گفته ای بن عباس میدانی که اینها چیست اینها همان سنگهاست که حضرت عیسی
 ابن مریم آنها را بپایان فرمود و اصل حیات آنها اینست که روزی عیسی بن مریم بر این زمین گذشت پس رفتی چند دید که در این
 زمین بدو یکدیگر حبس شده اند و هر یک یکدیگر را میکشیدند و حضرت عیسی با او ایستاد و آنحضرت گریه کرد و او را بر زمین زشت
 کرد و آنحضرت گریه و آمد و وقت نشستن و گریستن آنحضرت را نمیدانید پس عرض کردند که یا روح الله و یا کلام الله چه چیز تارا گریه
 نماد و آنحضرت فرمود آیا میدانید که این چه زمینست عرض کردند فرمود که این زمینست که گفته میشود بر آن فرزند
 رسول احمد بخار که فرزند حرة طاهره که او مادر من حضرت مریم همیشه پاکست و چون حیض آلوده میشود و در این زمین قبر آنحضرت زنده
 میشود و خاک آن از شکست خوشتر است زیرا که چون آنشبه مخلوط است و همچنین تربت باقیاد او و لادینیا ایوا برین
 این آیه همان با من میگویند که مادر من زمین چه میکند از شوق بسوی آن تربت مبارکه و گمان میکنند که این تربت محل امری است
 مرفعت گوید که از کجا انصافست که این تربت مبارکه که از برکت خاص آن محل امری و امان از برای حشیمان محراب بوده
 بوده باشد پیش از آنکه آنجا بفرستد و آن زمین را بشیرت قدوم خود مشرف فرماید و از برای هر کس و هر چیز که بآنجا
 برسد اسباب امن و امان او باشد از فتنای دنیا و آخرت و اشتیاقی برین امت و فتنه فتنه اهل کفر و دشام از برای صاحبان
 تربت و اهل عیال او امان کند و در عایت حرمت ایشان از آنکه مردان و زنان و اطفال ایشان را نکشند و اهل
 ایشان را بفارست و زنان و دختران ایشان را با سیری برودند پس امیر المؤمنین فرمود که ای بن عباس بلکه حضرت عیسی دست
 بر آن سنگها زده و آنها را بپایان فرمود که از خوشبختی علفی این تربت طاهره این سنگها خوشبختی گردیده و ابرو و دکان
 من اینها را بخارای فرماتا آنکه پدر آنحضرت بر این تربت وارد شود و آنها را بپایان و آنرا اسباب تقی قلب او گردان
 و اینها از برکت دعای حضرت عیسی تا حال باقی مانده و رنگ آنها از طول زمان است که زعفران شده ای بن عباس زمین کی طای
 همین زمینست آنجا بفرمود و خود را بجانب آسمان کرد و ایند و گفت ای پسر مریم مبارک گردان بر آنجا که فرزند تو
 در این تربت میگذرد و او را خوار و ذلیل بنواهند این عباس میگوید که آنرا زکرا بعد از انبیا که بیای آنجا بلند کرد و با آنکه بیای
 آنجا که بیای که پسر آنحضرت آنقدر آه و ناله کشید و گریه کرد که بیای بلند کرد که بر آن تربت طاهره افتاد و بدی فتن کرد و مرفعت
 جا افتد گوید که ای تنه زید داران و اینان آداب تنه زیداری و گریستن بر مظلوم که طارا از امیر مؤمنان که مصوم و تحت الطمان
 تعلیم باید گرفت که آنجا بفرستد علم امامت که بر آینه مطلق بود بر آنحال شد که شنیدید و میگذرد که حاضر بود و ملاحظه میفرمود که
 فرزند مظلومش با فرزند زاده اش حضرت قاسم در آن فتنه در میان شیدان است بگردن یکدیگر کرده خان که بیایان
 کردند که هر دو بر سر تربت طاهره افتاده و غش کردند و اگر میدید که هر دو قاسم از ضربت شیده غایبین با گوش پادشاه
 و سر برهنه بر خاک و خون افتاده و غش کرده و جانب زیبای در میان سردار بر دهن گرفته و گریه میکند و آنم که بر حال میشد
 و چگونه گریه و ناله و تنه زیداری میفرمود این عباس میگوید که چون آنحضرت از غش بحال قدری از آن سنگها را بر گوشه زدی
 خردیست و امر فرمود که قیقه آنها را من بر گوشه زدی خود بدم و فرمود که ای بن عباس هر وقت بینی که اینها خون سیاه
 شده و از آن خون سیاه جاریست بدانکه فرزندم ابو جده الله بحسب این در این تربت گشته اند و در آن فن کرده اند این
 عباس میگوید که دانستم من آنها را خط میگردم و متوجه میشدم زیاده بر آنچه متوجه بعضی از اعیان خود میشدم و از گوشه آستین خود
 آنها را میکشیدم که ناکاه روزی در خانه خود خوابیده بودم چون بیدار شدم دیدم که آستین من پر از خون شده و دانستم
 خون سیاه جاریست پس گریه کنان از خواب برخاستم و ششم و ششم و گفتم دانستم گشته است مولای من عیسی دانستم که علی
 مرا خبر داده است هرگز صوغ نمیزد و است و هرگز نفرموده که غلامی مرا خبر داده که عیسی خوابیده و آنجا را بطوریکه فرموده بود
 زیرا که چه خبری دای و از آن معلوم بود که رسول خدا که ایضا بود و در آنجا زاده شد پس این خواب را بخارای فرمود که

و فرمودند که
 اینها همان سنگهاست که حضرت عیسی
 ابن مریم آنها را بپایان فرمود

من که بکشند اورا امت من بعد از من پس جبرئیل عرض کرد که یا محمد پروردگار سلام برساند و بشارت میدهد که قمر خواهد
 در فقیه او امامت و ولایت و وصایت و پس آنحضرت فرمود که الحال راضی شدم پس کسیر ایجاب فاطمه طاهره فرستاد که
 خداوند بشارت میدهد مرا بفرزندی که میکشد اورا امت من بعد از من پس آنحضرت جواب داد که مرا حاجتی نیست بفرزندی که میکشد
 امت تو اورا پس حضرت رسول در جواب زهرای بتول فرمود که خداوند قرار داده است در فقیه او امامت و ولایت و وصایت
 پس آنحضرت چون ستر شاد تر آید جواب داد که الان راضی شدم لیکن چون گشته شدن او را گراه داشت فاطمه شکیبایی نشاند
 اندوی گراه و وضع محل و نمودارندوی گراه و دیدند دیگر آنحضرت صادق روایت شده است که جبرئیل سینه این عیسی را بپوشید
 خدا عرض کرد در ده دقیقه آنحضرت راضی شد پس آنجناب سه دفعه آنرا با میرالمؤمنین خبر داد و آنجناب در ده دقیقه تیم راضی شد پس آنجناب
 سه دفعه آنرا بآنحضرت فاطمه خبر داد آنحضرت سه دفعه راضی شد و در هر یک و دیگر است که حضرت فاطمه میفرماید که پدر بزرگوارم فرمود
 که ای جنتی زود باشد که خداوند تو پسری عطا فرماید که حجت باشد برای این خلق پس چون یکماه گذشت یا فقم در خود حرارت زیاد
 و چون پسر بزرگوارم حال خود را عرض کردم کوزه از آب جلیقه و دهانی بر آن خواند و آب و دهن مبارک بر آن انداختند
 فرمود که یا شام چون شامیدم آنحرارت از من رفع شد چون چهل روز بر من گذشت مثل رفتار مورچه در میان بدن من میجای
 در پشت خود حرکتی یا فقم و بر این حال بودم تا ماه دوم تمام شد پس من خود بجهتی حرکت و اضطراب یا فقم که خواهم بطعامی و آبی از بی
 من نماند بود و خداوند جان مرا محاطت فرموده بود و آرا می داده بود که کو یا دانی شیر آشامیده بودم تا سه ماه تمام شد و محاط
 التوام در تنزل خود خیر و برکت یا فقم پس چون چهارم شد خداوند برکت آنفرزند و حشمت بر ابا بنی مبتدل فرمود و چندان شوق
 جودیت و پرستش آتی بر من غلبه کرد که علی التوام در محل نماز و سجده خود بودم و بیدار و نیت کردم که برای حاجتی که لازم میشد
 این احوال ایم بر من زیاد میشد و غلبه میکرد و سبکبار بودم در ظاهر و باطن تا آنکه بخواهم تمام شد پس چون یکماه ششم داخل شد دیگر
 هرگز در شبهای تاریک محتاج بچراغ نبودم و نولف گوید که هرگز خداوند از غفلت و تاراجیهای جنیم خلاص نگردانید
 قلبان کوفه و شام را که احترام فقیه نور آتی را منظور نمیداشت در شب بعد از عشاء و ایش از بی شمع و چراغ به خیمه و اساطین
 اسیر کرده پس از آن تا کوفه شام ایش از او نازل خرابا و مسجد و بیابانها و سرا و تارکی و خوابی مثل اسیران روم و زنگبار نشو
 پس حضرت فاطمه فرمود که ده ششم چون در محلی و محل جهات خلوت میکردم از رحم خود صدای شیخ و تقدیس میشنیدم و نولف
 گوید که خاتم فدای آن زبان و دهان شود که در جمیع احوال عادت بنکر آتی و خدا پرستی داشته بجهتی که در جواب رحم صدای شیخ و تقدیس
 از زبان معجز فطاش نما هر چه میداد میکرد و خداوند معبود که بجز او کسی سستی پرستش نیست دانا و عالم هست که در عالم انوار و آلاء
 و در ایام و لیالی عسر و شرفش چگونه که او جهاد تمامها و مناجاتهای آورده که رکن و اصل و جادیت جمیع ساکنین ملک و ملکوت
 و ملک ملا اعلی و ملا و اخوانه از آنجا که عادت بنکر آتی داشت در عصر تا صبح میراد با جان برابر خود حضرت عباس فرمود که
 ای برادر اگر میتوانی از این قوم بخواه که بانی مقاتله را بنفوذ اندازند شاید که در این شب از برای پروردگار خود نماز کنیم و عبادت
 نمازیم زیرا که خداوند دانا است که من دست میدارم نماز را و قرانت قرآن را و بسیار دعا و استغفار را و چون حضرت عباس حالت
 خواست آتش عاشر را با نماز و رکوع و سجود دعا و استغفار روزی که ببرد و او ایلاه و وصیها که در روز عاشر از آنان
 مقتدر که محل ذکر آتی بود از شدت تشنگی چنان خشک شده بود که چون زبان مبارکش بر کام شرفش میخورد صدای میگرداد و خدا
 و او ایلاه که آنعام و دهان نه زمین شده و خشک شده بود بیک در حدیث که ابوالمقوق شد به حقوق که خداوند او را با شدت
 خود منتجب نماد تیری بر آندهان مقتدر که آنرا بخرج کرده و خون از آن جاری نمود پس حضرت فاطمه فرمود که چون
 بعد از ماه ششم گذشت مرا خواب بود و خواب دیدم که شخصی آمد و بال خود را بر پشت من کشید پس من پدار شدم و بجهت بدو گفتم
 و در رکعت نماز کردم پس فقه دیگر خواب رخم دیدم که شخصی دیگر آمد که جامه میخند پوشیده بود و بر بالای من نشست و بعد
 بود و وی پشت من کشید پس من با خوف و وحشت از خواب بیدار شدم و وضوئی کامل ساختم و چهار رکعت نماز کردم پس نشستم

سیم خواب دیدم که شخصی دیگر آمد و در پیش من ایستاد و با من هر بانی کرد و قوی می بر باندی می بست پس من چون صبح کردم
 جانم فاخته فاخته و در آن شب سیدانیا در منزل ام سلمه تشریف داشت پس داخل حجره او شدم پس دیدم که پدر بزرگوار
 بر روی من ایستاده و از روی مبارکش علامت خوشحالی و سرور را هر دو پس از ملاحظه آن حال خوف و وحشت از من فرقه
 خود را پس در بزرگوارم عرض کردم پس در جواب من فرمود که بشارت باد ترا این خاطر که آن شخصی که اول ابد از خواب دیدم آن
 جنیل من عزیز ایل بود که موکل است بر رحمتی زمان و آن شخص دویم جنیل من میخائیل بود که موکل است بر رحمتی ایل بیت من و بق
 بنفس خود دیدم که منم که بی پس در بزرگوارم گریست و مراد آفرینش رحمت خود گرفت و فرمود که تا آن شخص سیم حسن
 جبرئیل بود که خداوند او را خادم فرزند تو قرار داده است مؤلف گوید که شاید علت گریستن آن جناب آن بوده که خدمتگاه را که
 جبرئیل در کربلای معلی کرده آنحضرت بخاطر مبارک که را دیده و بی اختیار گریان شده و خداوند جل شانه العالی و رسول او ایل بیت
 مطلقه که جبرئیل در روزها شورا و بعد از آن چه خدمتها کرده که موجب گریه میسر شده بی آنکه بابران مطلق شده ایم و علی الله و امیر بران
 گریان و نا لایم نیست که در آنوقت که همه یاران و همواران و برادران و فرزندان جناب سید اهدامه شید شده بودند و آن
 خود عازم میدان شهادت شد و همه خواهران یکس و دختران نورس و زوجات و کباب و زنان پشاج و در آنجناب جمع شده
 بودند و صفای الوداع الوداع و الفراق الفراق از زمین کربلا با آسمان بالا میرفت که طایفه آسمانها بگریه و ناله و زلزله در آمده بودند
 چون آنغریب یکس خواست که بنزد آنجناب سوار شود کسی نبود که در کباب سعادت آنجناب آنگاه بر آید و آه و افراده که در میان
 وار شده است که مرغی از آسمان نازل شد و با منقار خود رکاب گرفت و آنجبرئیل امین بود الله الله و لا حول و لا قوة الا بالله
 العلی العظیم بد آنکه از جمله خدمتایک جبرئیل نمود این بود که بعد از شهادت مظلوم خزون جناب یث خاتون نزد جناب سید
 الساجدین علیل بیمار آمد و گفت که ای یادگار برادر حمید حسن شخص خوش روی و سفید پوشی دای خیم که در میان قتله شهیدان ایستاده
 و خاک بر سر میکند و گریه و زاری و ناله و بیقراری دارد آن کس که بر ششکان ما فرمایان توجه و گریه میکند آنجناب بیمار فرمود که آن
 جان آن جبرئیل امین که با او در جنابان پدر بزرگوارم حسین است که برشته میخورد و خوشی گریه و نوحه و ناله میکند و در حدیثی
 حضرت فاطمه فرمود که بعد از آنکه پدر بزرگوارم خواب مرگ بر سر فرمود من بخانه خود برگشتم و آرام گرفتم تا آنکه ماه ششم باخبرید
 و چون شب جمعه سیم ماه مبارک شهبان لطمه داخل نورانی و اندر ششها از صدف صحت فاطمه ظاهر و ظاهر و هویدا کرد
 پس خداوند جلیل رضوان خازن جنت را امر فرمود که جنت را زینت نماید و خوشبو کرد و اندکجه کرامت آنرا فرمود و در
 فرمود بسوی حور لمیس که همه زینت کنند جنت کرامت او و وحی فرمود بملائک مقربین که همه بر پا شوند و صفها را از آهسته کنش
 بجمید و تجید و تکبیر آتی بجهت کرامت او پس می فرمود بچیرئیل که هزار قید از طلا که که هر قید هزار درخت است و با خود در آید
 که همه بر آسمانهای رنگین برنگهای یک که همه زین و طلا کرده باشند و بر آنها قضا از در و یاوت بوده با سوار شوند و در اطراف
 آنها طلائع روحانین که در دستها ایشان هر یک از نور باشد راه روند و باین جهت و باین جهت بر زمین نازل شوند بجهت تنبیه
 این فرزندان که از برای جناب محمد مصطفی متولد شده است پس جبرئیل بطریقیکه پروردگار جلیل فرموده بود در جناب حتی تا آنکه
 مؤلف گوید که لعنت آتی بریزد و این زیاد باد که در مقابل استگاه آتی در عین جبرئیل و صفوف ملائک مقربین باین معده افزوده
 امر نمود که صفها از منافقین بد آئین کرد اگر فرزندان جناب خاتم النبیین کشیدند و در مقابل تسبیح و تقدیس ملائک آنجا حث
 فرمود که کشیدند و بجهان نالایق با سزا می کشند و بازای اسباب نجسین و لحام کرده در زمان حیات آقای مظلومان اسباب کبریا
 فطرس کرده زین و لحام نموده بیک آوازه الله الله و صیغه که بعد از شهادت امیر همان اسباب را بر بدن نادرین خویش
 و سایر شهدا تاختند و افراده که قاطرهای رنگ بر رابی زین و لحام و شتران را غر بر رابی جانورهای بیچاره را می کشند و ملائک
 عزیز کرده پروردگار آورده آه آه که در مقابل قهای از در و یاوت قهای از انبابت بودند و میوز اینده آه و او را
 از نظم بن این که بجای سزا کردی ملائک روحانین و اطراف اهل محال سید مظلومان و شامیان بدین و کوفان بدین

این
 خواب
 در
 کربلا
 واقع
 شده
 است

از دو عالم کرده بودند آه و مصیبتی که در دستهای ملائکه از برای کرامت آنحضرت هم پیا از نور بود و بر دستهای مومنان برپا
 محمود و تا زمانا بود اگر یکی از ایشان بر دشمنان خود که بر میگرددند یا در سوار و پیاده روی کوتاهی میکردند آن بکسیان بی پناه را
 میزدند و اذیت میکردند آه که ملائکه با آن قسم از نبیت و جعیت وارد بر زمین شده داخل محفل خاتم المرسلین شدند
 و در کتاب مصیبت المصیرون روایت کرده ام که خداوند علامت بیوسبب جبرئیل امین فرمود که چون بر پیغمبر نازل شدی سلاطین
 با و برسان و با و تنبیت و مبارکات و توفیق مولود و مسود را بگو و با و سخام رسان که من اسم این فرزندان حسین که هشتاد و یک نفر
 جبرئیل با خبر تنبیت و اذیت است هم بگو **وَقُلْ لِّیَا مُحَمَّدٍ یَعْلَمُ شَرَّ اَنْجِلَتْ عَلٰی شَرِّ اِلَٰهَاتٍ قَوْلٌ لِّقَائِلٍ وَقَوْلٌ لِّشَیْءٍ قَوْلٌ**
لِّغَیْثٍ یعنی جبرئیل بگوید که میبخشد این فرزندان بدترین امت تو که سوار میشود بر بدترین چهارپایان پس ایوی برکشند او را بگو
 براننده او یعنی از دیاری بدیاری و ایوی بر حرکت میدهد او یعنی از طرفی بطرفی دیگر من که خداوند از قاتل و سزاوارم و او هم ازین
 سزاوارت و بیسبب گناهی در روز قیامت نخواهد آمد مگر آنکه کشنده این مظلوم گناهیست و قاتل جبرئیل در روز قیامت
 داخل آتش میشود با آنجا که با خداوند خدائی دیگر رشکیت قرار داده اند و پرستیده اند و شایق آتش بخندند و نوری
 تراست از شوق و کستان خداوند بسوی شست و در حدیث که جبرئیل درین منزل بدو نازل افتاد پس او گفت که جبرئیل
 چه شب است و آسمانها که قیامت از برای اهل عالم برپا میشود که این چنین بنحاکمه در عالم واقع شده جبرئیل گفت بلکه از برای شما
 محمد مصطفی است الله علیه و آله فرزند متولد شده است در دنیا و خداوند ما را از برای تنبیت براننده نازل میفرماید پس در آیه گفت که جبرئیل
 بحق خداوندی که مرا در اخلاقی فرموده است که سلام مرا بجا بیاورد برسان و عرض کن که بحق این مولود که از خداوند متعال نیاید که کن
 راضی شود و بالهای مرا بمن رده فرماید و در صفوف ملائکه مرا بجای خود بر گرداند پس چون جبرئیل بر پیغمبر تنبیت و غیرت داد
 آنحضرت را غایب نهاده و او پس منتظر بود که گشت و گفت ای پستی که آمده یعنی یکا شش که او را از آینده بوم و کشنده فرزندم
 در آتش است پس پیغمبر فرمود بلی در آتش است ولیکن اینا طاعت نمیشود مگر آنوقت که خداوند از نسل او امامی هدایت کننده
 خلق فرماید پس رسول خدا صلی الله علیه و آله را برای فاطمه طاهره بیان فرمود پس آنحضرت راضی شد پس جبرئیل خبر داد اهل
 بکدمت آن پیغمبر صلی الله علیه و آله عرض کرد پس آنحضرت فرزند خود را بر روی دست گرفت در حالی که او را در فداقه از پیشمعه بود و دست
 خود را با همان بلند کرده و **قَالَ اَللّٰهُمَّ بِحَقِّ هَٰذَا الْمَوْلٰوِ فِیْکَ لَا اَبْنَیْکَ عَلَیْهِ وَ عَلٰی خَدَّوْهُ وَ اَبْرَاسِیْمَ وَ اِبْرٰهٰمَ وَ اِسْحٰقَ وَ یَعْقُوْبَ اِلٰهَی**
لِّحَسْبِنِیْ و فاطمه خدیجه حق فارض من در دوش و رده خدیجه و معانیه فی صفوف الملائکه یعنی رسول خدا عرض کرد که
 خداوند من بحق این فرزند من حسین بر تو نه بلکه بحق تو بر او و بر اجداد او محمد و ابراهیم و اسمعیل و یعقوب که اگر از برای من
 حسین فرزند علی و فاطمه در نزد تو قربی و حق است راضی شوی از درو اخیل و رده فرما با و بالهای او را و عطا فرما با و مکان او را
 در میان صفای ملائکه پس خداوند بکرت جابستد اشداد او و احواله فدا و دعای پیغمبر را استجاب کرد و اندک و گناه در دنیا
 آمرزیده و او را بتمام خود برگردانید و او در پشت مشهور با زانو که حسین مؤلف گوید که اشیعان از کجا انصاف
 که کسی که او را در فداقه بخیر در دوگاه آتی قدر و منزلت باشد که بکرت ملائکه بهترین آمرزیده شوند اینکه در روز عاشورا از فدا آتیه آن فرزند خیر
 خود را از مادرش گرفته و بر روی دست بگیرد از برای تحصیل آب برای او دشمنان او را آسند و بیکدیگر تیر بکوبند و او را
 هلاک کرد و اند خداوند لعنت فرماید اهل کوفه و شام را که بر کوه بزرگ اهل بیت رحمت کردند اللهم انقم بحق تعاقبت یومام قیامت
مجلس ششم در اطلاع یافتن جد و مادر ابرسداد آن شهنشاه جگر در حق تولد از مادر و سر خوردن او علیه السلام

شَهِانَ اَللّٰهُ اَللّٰهُیْ لَمْ یَلِدْ وَ لَمْ یُولَدْ وَ لَمْ یَکُنْ لَّکُمْ اَحَدٌ وَ سُبْحَانَ اَللّٰهِیْ لَمْ یَکُنْ صَاحِبَهُ وَ لَا وَلَدًا وَ لَمْ یَکُنْ لَّهِ شَرِکٌ فِی الْمَلٰئِکَ
 وَ لَمْ یَکُنْ لَّهِ قَبْلُ مِنْ اَدْنٰی وَ کَیْفَ یُجَبَّرُ **اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی اَوَّلِ مَنْ مَلَکَهُ قَضَائِشِکَ بِطَابِ وَاَمِّمُوْهُ فَاَوْفِلْ نُوْرًا اَمَّیْنِ**
عَالِمِ اَلْاَوَّلِ فَاَوْفِلْ نُوْرًا اَمَّیْنِ فصل اللهم علی اَوَّلِ مَنْ مَلَکَهُ قَضَائِشِکَ بِطَابِ وَاَمِّمُوْهُ فَاَوْفِلْ نُوْرًا اَمَّیْنِ

پیغمبر با فرمود که ای فاطمه جز بپوش مرا خبر داده که از تو فرزندی دیگر متولد میشود پس باید که او را شیر ندی تا من بر تو وارد شوم آنچه
 یکجا طول کشد آنمضموم عرض کرد که چنان خواهم کرد پس آنحضرت شریف بود چون آنفرزند سعادت متولد شد او را منقش شیر
 نهاد و تا جدا نمود از سینه مرا جفت فرمود از آنمضموم سوال نمود که آیا او را شیر داده بانه جواب داد که نه پس آنحضرت قدس سره
 امام حسین را در آنوقت گرفت و زبان بخرنظام خود را در دهان او گذاشت و او یکمید پس آنحضرت فرمود که ای حسین
 اینست این الله یا راوی فیک فی ذلک یعنی بیست بیست بیست بیست خداوند جاری نمیرماید مورا اگر بآن نوع
 که داده او متعلق میگردد اما مت در شان تست و اولاد تو و از جمله احادیث معتبره دیگر ظاهر میشود که آنحضرت فرزند خود را شیر مارد
 باز زبان خود را نکند آب و دانه میدهد که بر بچه خود را با دهان خود مؤلف مخزون گوید که بیدیه اضاف ملاحظه نمایند که
 چگونه احوال جناب شد اشد علیه سلام در اقل حیات و زندگانی مطابق بود با احوال روز شهادت و انتقال و بسری جاودانی
 زیرا که چنانکه در اقل تولد مظلوم را تادقی علت حکمت و اسرار حق تعالیته مادر مرغان با برترین پسران از شیر که در عرض
 و خداست باز داشت و ایام و نیای را به تشنگی و کرسنگی گذرانید همچنین در شبانه روز عاشورا که آخر عمر آنجناب بود تشنگی
 و کرسنگی گذرانید و اینانجه بود که هر وقت غذائی یا آبی از برای فرزند مظلومش جاست میدادند تا بدین میآوردند آنجناب کاین
 آنرا نظر میکرد و میگفت و میفرمود که قبل ازین رسول الله یا عطا عطا یعنی شسته شد فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله
 در حالتی که کرسنگه و تشنه بود و چنانکه در اقل تولد کام آن امام ترشد مگر شیر خوردن از زبان جد بزرگوارش همچنین بزرگوار
 روز عاشورا را افطار فرمود مگر بدست جد بزرگوارش چنانکه در حدیث است که در شب عاشورا بخور و خواب زیبای تو
 فرمود که اینها هر جد بزرگوارم را در خواب دیدم و بمن فرمود که ای حسین باید که روزه فردای تو از آب کوثر در قهر من بستن
 کشوده شود و شاید که از جمله عتباتیکه مظلوم در روز عاشورا بعد از آنکه ذابحی را در میان آب فوات جانید و کفی از آب برداشتی
 که بیا شد و نیاشامید و ریخت این بود که بخاطر شرفش ظهور کرد که در خواب با جد بزرگوارش عهد فرمود بود که روزه آنروز
 باید بست جد خود از آب کوثر افطار فرماید و از جمله احادیثی که در کتاب بحار الانوار در کیفیت شیر آشامیدن آن بزرگوار
 وارد شده اینست که چون آنجناب متولد شد فاطمه طاهره را ناخوشی عارض شد و شیر در پستان او خشک شد و هر چند رسول
 تقصیر نمودن شیرانی را یافت پس آنحضرت انگشت بهام خود را در دهان فرزند خود میکشید و خداوند جل جلاله روزی در آن
 انگشت جاری میفرمود و در آن کتاب روایت کرده است که قال رسول الله علیه و آله لم یضع الحین من فاطمه و لا من ثقیف
 یقوی فی فمهم فیتسرب لبنها یا کفهم یقوی و التلب فیتسرب لبنهم من رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 بمن و به یعنی حضرت صادق علیه السلام فرمود که شیر خود حضرت امام حسین علیه السلام نه از حضرت فاطمه و نه از زنی دیگر و دست
 جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله بر این جاری شده بود که فرمود و میآید پس انگشت بهام خود را در دهان او میکشید پس از آن
 آنقدر که کفایت میکرد او را در روز و در سه روز مؤلف گوید که جمیع میان احادیث است که کاهی انگشت خود را در دهان
 او میکشیده بوده اند و کاهی زبان خود را پس روئید گوشت حضرت امام حسین علیه السلام از گوشت رسول خدا صلی الله علیه و آله
 و خون او از خون او مؤلف گوید که از رحمت خدا محروم باشد آنجا فیکه احرام آن گوشت که از گوشت رسول خدا و خون
 که از خون او پرورده بودند هستند و وطن او را بغرب و عزت او را بذلت بمثل گردانید پس چنان برابری او و عیاش
 بستند که صغیر ایشان از بی آبی هلاک شد و کبر ایشان از شدتش کشتی پوست او بر روی گوشت او کشید و چون پوستی که بر روی
 آتش گذارده شود خود را بر هم کشید آه و اویلاه بلیق را ذلت آنجا نگردد بغرب تیر و نیزه و نیزه و میسر آن کوشتا مانند گوشت
 که سفند قربانی قطعه قطعه و پاره پاره کردند و خونهای ایشان که پرورده از شیره جان اشرف موجودات بود بر خاک هلاک
 ریختند آه و مصیبتا و و اعزاده که کتفا یا نیمه دیشها نگرده آن ابدان مطهره و آن گوشت و خونهای مقدسه را پای
 اسبان نموده و دفن نکرده در آغاب انداخته مشربا و دیار و وطنهای آلوده شدند و ما نیزه بغافل عتاش یمن افشا بیرون

اینست این الله یا راوی فیک فی ذلک

آنچه را که باین فرزند میرسد بعد از من و بعد از تو از اوست و علم و مکر و حیل و طبع از اهل آسمان و در آنوقت که در این عالم بود
آورده باشند که وی که حد و پیشان که یا بعد و دستارهای آسمان باشد که هر یک تبرک میجویند و بر دیگری پیشی میکنند که نشستن
او اید خرقه کو یا بیستم جای لشکرگاه ایشان برادری چنان و بار انداز ایشان را مؤلف جگر سوخته گوید که اگر اندک جا باشد
آن یکبار از ابدارشان خبر داد و لیکن کیفیت رفتن آن بیوفای از لشکر را از او شب عاشورا و کشته شدن را بابت خود را در رو بجا
خبر داد که اگر تا بهما خبر داده بود و دام زندگانی کشتن بجان فاطمه ظاهر و انداخته بود پس چنان غیر حق الله جل و اله فرمود که اگر
گو یا بیستم آن ترتیبی را که بر آن ریخته شود و خونهای ایشان در خون مخلوط و این کلمات را استماع نمود عرض کرد که ای پدر جان
بجاست آنکه اینک فرزندم در آن مستلزم گرفتار میشود و آنحضرت فرمود که اسم آن موضع که بلاست و آنجا نه غم زنده و نه مرگست
بر ما و بر آنه از ما ای فاطمه بسودن میباید اشرار از انت من از مکانهای خود و همه در زمین حسیع میشوند و اینها علم خدایند
که اگر جسمی معطل آسمانها و زمین برای ایشان در نزد خداوند شفاعت کند که گناه ایشان عفو شود شفاعت همچک در باره
آنها قبول نخواهد کرد و دید ایشان در آتش فکند خواهند بود و چون فاطمه ظاهر و کوشش باین مختار بود از روی تحقیر و پریشانی گفت
که یا اَبَتِ فِیْقُلْ یعنی ای جان پدر پس فرزندم حسین را کشته خواهد کرد و این امر نیست که چاره ندارد قال نعم یا فاطمه
فَقُلْ مَا قُلْ أَحَدُكَانَ قُلْ یعنی آنحضرت در جواب فرمود که ای دختر لا اله الا الله فرزند کشته خواهد کرد و کشته شدنی که هرگز احدی از
کشته شدن باین زجر و مشقت کشته نشده باشد مؤلف و لحن گوید که بی و الله از رسول صادق و معتقد است فرموده است
زیرا که هرگز نشیند ایم که هیچ پیغمبری یا وصی پیغمبری یا مؤمن خدا پرستی یا یکی از بندگان الهی خود شش ماهه یا ران و دو سینه را
و برادران و فرزندان و اقوامش کشته و کشته در نصف روز کشته شده باشند و بعد از کشته شدن دست از سر و بدن اهل
و عیال و اموال او برندارند آه و حیده و خراگاه و امثال اینها بعضی آتش زند و حله را غارت کنند آه و بدنه ای بسیار
لباس با مال بسیار کنند و در میان اندازند آه و خراجه و سروای ایشان را با اهل بیت ایشان از برای اذیت و استحقاق
شمار و دیار بگردانند الله الله هیچ بلا و مصیبتی که بر همه انبیا و اولیا وارد نشده باشد آن بر سر مظلوم کمالات ارواح الهیه
دارد و گردیده است اید وستان وای ناله و فو که کتب بجان بداند که در حدیث است که سر رسول خدا فرمود که ای فاطمه که گریه خواهد
کرد بر آفریننده جمیع آسمانها و زمینها و ملائکه و حیوانات و گیاهها و کوهها و دریاها ای فاطمه اگر ازین داده شود دریاها هر چند بار
غرق کنند و یکنفر زنده بر روی زمین باقی نماند از اید فاطمه چون در بهشتل رسانند زیارت او و بر سر قبر او آیند که وی از دنیا
ما که بوده باشد بر روی زمین دان ترا از ایشان بخداوند کسی و هیچکس بر پا ندارد حق اهل بیت با بهتر از ایشان احدی بر روی زمین
مستحق نشود بجانب این فرزند مکر ایشان و اینجاست چراغهای راه هدایت در میان تاریکیهای ظلم و جور و پیشان شفاعت کنندگان
دوستان خود را در روز جزا و ایشانند که فدای قیامت و اید میگویند بر من بر سر عرض کوش و چون وارد شوند من همه ایشان را
از روی ایشان خواهم ساخت و هر اهل بی طلب میکنند پیشوایان خود را و ایشان نیز از طلب میکنند اید بر او ایشانند لشکرهای
زمین و آسمان و برکت ایشان باران نازل میشود پس چون مخصوصه این مطلب را گوش داد و شنید از روی تحقیر عرض کرد که ای
پدر آنا الله وانا الله را چون و شروع کرد بگریستن و گریه های سوزناک بلند خود پس چون سید انبیا صلی الله علیه و آله آنا الله
فاطمه را شنید و گریه های او را دید دانست که قلب مرحمت منزلش را توانا میگردان این صفت عظمی و این ایش که بر سر
پس در مقام تسلی قلب او و جیره کردن شکستگی آن برآمد و فرمود که اید خدایا که اهل جنت شهادتند که در دنیا جانها و کما
خود را در راه خدا و دینش را کرده اند و در عرض جنت را گرفته اند پس در راه خداوند جاد میکنند و میکنند گشته میشوند و اینست
و عده خداوند و عده او حق است و آنچه در نزد خداوند جلیل است بهتر است از دنیا و آنچه بدوینا است قله آهون تر است
اید خرقه شدن آسانتر از مرگ است هر کس از برای اوست شهادت مقدّر شده است از منزل خود روانه محض شهادت
خواهد شد هر کس را این منت سعادت نصیب نیست محقر نیست خواهد فرمود که یا فاطمه بت تحمّل آهون تر است

اینکه هر کس از برای اوست شهادت مقدّر شده است از منزل خود روانه محض شهادت خواهد شد هر کس را این منت سعادت نصیب نیست محقر نیست خواهد فرمود که یا فاطمه بت تحمّل آهون تر است

اینکه تا منم که ایام قضا منم فی ذلک الحقیقه عده انجباب یعنی ایضا طهره و طهره ای دوست میداری اینکه در فردای محبت
 امر کنی با من پس هر چه امر کنی اطاعت کرده شوی در حق این خلق دزد حساب اما ترصیعین آن یکون آنکس منم محله
 العرش آیا خوشنودیشوی اینکه بوده باشد فرزند تو از جمله مرش اما ترصیعین آن یکون آنکس یا خوشنودیشوی اینکه
 اید خرا یا راضی میشوی اینکه در عرض شهادت فرزند تو حسین خلیق بزد پدر تو آیند و از او بخواهند که ایش را شفاعت نماید
 اید خرا یا راضی میشوی اینکه شوهر تو در روز تشنگی بزرگ که روز قیامت دشمنان خود را دور گرداند و عرض کوبد و خود
 خود را سیراب گرداند از آن اید خرا یا راضی میشوی اینکه شوهر تو بوده باشد قتمت گشته باشد که او را بهر چه امر فرماید اطاعت
 پس هر کس را که خواهد از آن نجات دهد و دیگر کس را که خواهد در آن واکند اید خرا یا دوست میداری که نظر کنی بسوی آنکه
 که همه در اطراف آسمانها صف کشیده باشند و بجانب تو نظر کنند و منظر باشند که بهر چه تو امر فرماید اطاعت کنند و نظر
 کند بسوی شوهر تو در آنوقت که او در نزد پروردگار جلیل یا اخلاقی خاصه کند پس آنچه او امر فرماید بفرماید و آنچه
 چه میدانی که پروردگار جلیل چه سلوک خواهد فرمود با کشندگان فرزند تو و کشندگان شوهر تو آنوقت که بخت خود را تمام فرماید
 بر این خلق و امر فرماید آتش را که اطاعت کند شوهر ترا ایضا طهره آیا خوشنودیشوی که اید ترا اینکه بگوید که کشندگان و عرادران
 بر فرزند تو و تاسف خورند بر فرزند تو جمیع ایشان ایضا طهره آیا دوست میداری اینکه زیرین قبر فرزند تو در امان و ضمان
 خداوند بوده باشند و هر کس او را زیارت میکند مثل کسی باشد که حج خانه خداوند رفته باشد و عمره بجا آوری و ده باشد و بعد
 چشم بر هم گذاردن و کشودن از رحمت خداوند دور نباشد و اگر در راه زیارت او میر و میشد مرده باشد و تا او زند است
 ملائکه حاطین اعمال در حق او در گشته علی الله و ام در حفظ الکی و اما ان خداوندی بوده باشد تا روح او مفارقت کند بر جان
 خاتون روز جزا فاطمه زهرا سلام الله علیها از پدر بزرگوار خود شنید که اینچه جزاء در عرض شهادت فرزند او جاست بشود
 علیه السلام است عرض کرد که یا آیه سلت و رشتت و تو گفت علی این یعنی ایجان پدر حال که مرا اینکه و ده دادی و من
 شدم که در شهادت و چنین اجراء و مرز است تسلیم کردم امر و حکم پروردگار را و راضی شدم بر شما او تو منم نمودم بر جان خود
 فتح علی علیه و سلم حیثینا قال لا یله و یحک و انت و انیک فی مکان تقرقنا یک و تقرق فلک پس بعد از آنکه حضرت
 فاطمه اطهار رضامندی نمود رسول خدا دست تکی بر قلب آنحضرت محزون کشید و دست مبارک بر چشمهای اشک آلوده او بگذارد
 و فرمود که ای فاطمه بدان بدستیکه من و شوهر تو و دو فرزند تو در مقام قرب در مکان عالی خواهم بود که روشن شود چشمها تو
 و خوشحال و فرحان گردی قلب تو و در حدیث دیگر است که آنحضرت عرض کرد که ای پسر جان چون فرمودی که این فرزند
 گشته میشود در زمانیکه نه من باشم و نه شما و نه پدرش علی علیه السلام پس ای پدر که او را غسل میدهند که او را حنوط میکنند که
 او را کفن میکنند که بر او نماز میکنند و دو جناح میدهد رسول خدا صلی الله علیه و آله آبی شست و کسیت و فرمود ان یزنی
 من نهی الا شبا و شیا یعنی ای فاطمه فرزند تو بیچاک از اینها را نخواهد دید مولف که بیان مالان کوید که راست
 خبر داده بود رسول خدا صلی الله علیه و آله زیرا که کسی حد مجروح آنشید و غسل نداد بلکه غسل او بخون کردن و در کهای پاره پاره او
 بود و کسی در احتضن نکرد و حنوط و کافور او را در کهای که بر ملا بود و کسی او را کفن نمود بلکه کفن او کرد و بخار مر که قاتل بود که از وزیدن باد
 بر او نشسته بود و کسی از شکر کوفه و شام بر او نماز نکرد و جناح سپرد زیرا که حدیث است که عمر سعد جسها و حینه کشتن خود
 بجناح سپرد و جسد حدیثس مطهر عزیز کرده خدا و رسول ابا سائیکرستان از نسل امیر المومنین و فاطمه صاحب خیار و ابرار را رسد روز رستاخیز
 آفتاب کرم در بیا با آنها انداخته از برای دنیا داری هر یک روانه شهر و دیار خود شدند جز آنهم الله شریک آنها نیست و شریک
 مجلس ششم در و اعیان کن و اعیان است قبر قدود و بر و اعیان است شریف از نیده و و اعیان با محمد حنفیه

ایضا طهره
 ایضا طهره

و یستأنفون فیها فی طلال

که موجب خوشنودی تو در رسول است پس شروع فرمود بگرمی که بیسیا نمود و چون صبح نزدیک شد سر مقدس خود را بر قبر
خبر زندگانه که است چنانکه در زمان حیات سر خود را بر دوش داشته و میگذاشت پس در خواب بر دوش جده عاقله
خود را در خواب دید که با گروهی از ملائکه از طرف راست او بسیاری از طرف چپ او و فوجی از پیشین و از ترس او در
دور نزد آن مظلوم نشسته پس سید انبیا صلی الله علیه و آله آن فرزند گرامی خود را در فضل گرفت و میان دو چشم او را بوسید و فرمود
خوشی تو من است و از آن حق قریب فرقا بدینا که بدو تو یا از حق قریب بگذا یعنی محب من محبین کو یا که می پس من ترا
که در این نزدیکی بجا که خون مالیده شده و گشته شده در میسینی که نام او که بلاست در میان گروهی از امت من افتاده و از دست
تشنگی هر چند جرقه آب خواش نماند تو نه بند و آنلا عین با این نوع سلوک و رفتارشان امید دارند شفاعت مراد در روز جزا
و هرگز نه از شفاعت مرغیب ایشان نخواهد فرمود و محب من محبین بدانکه پدر و مادر و برادر تو یکی در نزد من جمع شده اند
و مشتاق آمدن تو میباشند و بعضی از کتب تقریر است که فرمود که همه ملائکه و جمیع انبیاء نیز مقرر قدم تواند و دیده
که سینه انبیا فرمود که یا حسین این کتب فی النجیان که تبارک لا اله الا الله لا اله الا الله یعنی بدرستی که از برای تو ای فرزند پرست
درجات عالیه چند هست که با نیا میرسی مگر شهادت پس مظلوم در خواب بجانب جد خود نظر نمود و عرض میکرد که یا جداه
لا حاجة لی فی الرجوع الی الدنیا فقل لی انک و اهل بیتک فی قریک یعنی ای جد من که در کار مرا حاجتی نیست بپرگشتن بسوی دنیا مرا
در نزد خود نگاهدار و با خود داخل قری فرما و در حدیث که رسول خدا صلی الله علیه و آله در جواب فرمود که ای فرزند از برای تو
چاره نیست از اینکه بازگشت نمانی بسوی دنیا تا آنکه شهادت نصیب تو شود تا با نعمات عالیه و درجات عظیمه و ثواب
عظیم که خداوند برای تو مقرر فرموده آید از کردی محبین ای فرزند بدرستی که تو پدر تو و برادر تو و عمو تو و عموی پدر تو محسوب میگردد
در روز قیامت در یک دستند تا داخل جنت شویدی پس مظلوم با اضطراب و گریه و زاری از خواب بیدار شده و روانه بیت پدر
گردید و اهل بیت خود را جمع کرده خواب خود را بایشان و اولاد جد مطلب نقل نمود فم کین فی ذلک الیوم فی مشرق و المغرب
قوم آمدند غما من این قیامت رسول الله صلی الله علیه و آله و آله اگر تا یک و یا یک و نیم آه و محسبانه که بعد از استماع خواب مظلوم
بنود را آن روز در مشرق و مغرب عالم قومی که هم مصیبت ایشان زیاده باشد از اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و آله و عالم
پسح مردی وزنی نبود که بیشتر از ایشان گریه و زاری و نوحه و بیقراری نماید مگر آن که بکتاب دیده پر آب که در این بیت
رسول خدا و اولاد جد مطلب از شنیدن خواب مظلوم بر آن احوال شدند که شنیدیم و میبینیم حکوم از احوال جانب فیت خون
دخون در شب عاشورا که چون برادر با جان برایش خواب شب عاشورا گشته شدن فردای خود را برای او نقل فرمود
آن مظلوم محزون بر چه حال شد ایدوستان و دیگر که شنیدگان اینقدر بداند که چون مظلوم یقین کرد که برادر بزرگوارش صفا
که روز عاشورا است گشته خواهد شد ناله های بی اختیار از دل افکار بگوشید و هر چند جناب سید اشهدا و اوستای میدا برشته
گریه او میافروزد و در حدیث وارد شده است که فم لطف علی وجه و هویشالی حبیبنا و مقه و حریت من شیده علما یعنی
پس از شدت حزن و فزع بی اختیار شده سبیل با تم بر روی پرالمه نزد دوست بی طاقی بر دامن سپید این صیری زده آنرا
چاک نمود و بیوش افتاده و می گریه پس مظلوم که بلا قدری آب سیر کرد و ریزه او را بحال آورد و بصلی و ایفه و موعظ شافیه
او را آرام داد پس معلوم شد که مصیبت اهل بیت در شب عاشورا زیاده از مصیبت آن روز ایشان در مدینه بوده مگر آن
اخلاص شاکر گوید که فدای قلب گشته سید انبیا صلی الله علیه و آله و آله و آله که در ایام حیات خود از دست منافقین مرتبه
اذیتها و چه مصیبتها که کشید و بعد از احوال آنجناب در حضور قبر مقدس او و غیر آن چه اذیتها که از فتنه و فخر امت جناب کار
با اولاد و امجاد او رسید که همه باعث جراحت قلب بماند او که دید و چگونه باعث جراحت و شکستگی آن بزرگوار شود و حال
آنکه آنچه در و دوا چاره تنش خاص آنجا علیه السلام خاک شد و دلها بریان و چشما که بران گردید و نیکو دهم بوده با قبر رسول خدا
آه و مصیبتا و ذرا خزان که ام در دست است که دوا چاک بگویند و بی اختیار رو گشته نشود و شکس جاری نگردد

محبت که در حقش
خداوند بزرگوار

طاعت که در حقش
انوار برادر

پیشین بدانند که هر دو ملعون جمعی را فرستاد که آن بزرگوار را بگیرند و بتزاد برند آن ملعون بعد از تقصیر از احوال معلوم کردند
 که آن مظلوم پناه بقبر خود بسته اند و پس آن بیچاره در روضه آنجا هجوم آوردند و دیدند که آن مظلوم در نزدیکی قبرش
 نماز است پس آن ایمان بان آنجا حقیقی را در بین نماز گرفتند و نماز او را قطع نمودند و از نزد قبر بر سر پرون میآوردند و گفتند
 با کرمی عرض کرد که اینک آشکونای رسول آئینه ما انقی یعنی بجانب تو یا رسول الله شکایت میکنم از آنچه بر من وارد میشود و خلق
 بدین در اطفال جمع شدند و چندی بعد با بناله و گریه بلند کردند و از ترس هر دو ملعون نمیتوانستند که چاره کنند آه و اخرازه و در وقت
 که آنچه در پیشتر میگذاشتند که روایت شده است که **عَلَّمَهُ جَلَّ جَلَّ بَيْنَ يَدَيَّ الرَّشِيدِ شَمَّةً وَجَاهَهُ آه** و اخرازه و واقعه ای
 که چون آنجا را آوردند و در پیش روی هر دو الرشید علیه العذاب الشدید بر پا داشتند خداوند دان آن ملعون را محمول از قوه جهم
 کند که بآن برگزیده خدا و رسول دشنام داد و بی ادبها و جفا کرد و وسیله القین مخلوقاتی منقلب بنفکون و در حدیث است که
 خاص آل جفا و مظلوم در دشت کرب و بلا و اقرب در وطن مبتلا بعد از وداع قبر رسول خدا و آنرا نرفته مشغول تشنه بقیه بسیار
 اسباب برای بیرون تشریف بردن از مدینه طبع شد آه و اخرازه و اگر باه که چون شب میم شد و دل شب که تاریکی میخورد
 گرفته بود آن شفاعت کنند که گریه کنندگان در محروم و غمخواران و محروم خود بخوار برای وداع روانه جانب قبر مادر و برادر کردند
 در بعضی از کتب تفریه میفرماید که چون بزرگوار را در رسید بصدای حزین گفت که **السلام علیک یا امانه و لکین یومک**
 بود و از آن خروج فیه یا امانه یا آخر الوفا یعنی سلام آتی بر تو باد ای مادر بزرگوار ای مادر اینک فرزند تو حسین و علی میگردد و بدی
 که دیگر در آن بازگشت نیست ای مادر این وداع آخر است بعد از این فرزند تو حسین بر سر تربت تو نخواهد آمد و صدای در آنجا
 شنید مؤلف نالان گوید که بصدای طلب شکت آقای مظلومان و سرور شهیدان شوم که در روز عاشورا در وداع آخر با این
 در بدر و خو اهلان خود بکمرش وداع با مادر و داعی نمود که اهل آسمان و زمین را ناله در آورند زیرا که بدر خیمه سکیان آمده و بصدای بلند
 فرمود که **یا اهل بی عیون بنی السلام یا آخر السلام و یا آخر الکلام یا مستودع فی الدنیا و الدنیا و الدنیا** یعنی ای اهل بیت
 من از جانب من بر شما باد سلام آتی این آخر سلام کردن منست بر شما آه و این آخر کلام و سخن گفتن منست با شما و یکبارگی
 صدای مرا نخواهید شنید پیشین و دیگر و ناله کنندگان چون آن بزرگوار بقبر مادر و سلام کرده و اخرازه از تربت ظاهره مادر
 مظلوم هوش آوری برآمد که حلیت سلام مظلوم مادر و ایشید مادر و عزیز مادر آه و صیبتا که از شنیدن این نجوایان
 گریه بر آن مظلوم غلبه کرد که از شدت گریه و خرن و ناله اصلا نتوانست که سخن بگوید پس از سر قبر مادر بر سر تربت برادر پاره
 جگر آمد و صبح در آنجا مشغول عبادت و وداع بود و چون صبح طالع گردید روانه دولتری شده اهل بیت و اولاد و اقربا
 و ملازمین را اجازت فرموده مشغول تدارک سفر شدند و در حدیث است که ناگاه محمد بن حنفیه بخدمت آنجا مشرف شد و عرض کرد
 که ای جان برادر تو محبوب ترین بیسج مخلوقاتی بسوی من و عزیز ترین همه پیشانی بر من و بحق خداوند که هرگز از خیر تو بچسبم نگذشتم
 و جناب تو سر او تری از همه کس برای آنکه آنچه مصطفی جناب ترا میدانم عرض نمایم زیرا که از لطفه بیک پدر متولد شده ایم
 و تو بمنزله جان من و روح من چشم منی و بزرگ اهل بیت منی و اطاعت تو واجب است بر کردن من زیرا که خداوند جل شان
 ترا برتری و شرافت عطا فرموده ابر من و ترا آقای همه جوانان اهل بهشت کرده است ای برادر حال که نمیکند از نزد من
 فرمائی روانه که محطه شو اگر کنده است که در آنجا با اطمینان بندگی خدا بجای آوردی جان و تو وقت فرما و اگر ملاحظه فرمودی که از مدینه طبع
 و شوازه میگذرد از آنجا روانه بلاد من شو که در آنجا دوستان جدت و پدر بزرگوارم بسیارند و خلق آن یقین اغلب و هر بنده و ملازم
 پر آب و حلف و فرمان پس اگر در آنجا موافق خواهم تو انستی که زنده گانی کنی که خوب و الا ای جان برادر برود و حواریان بر نهیای دیگران
 که باها منزل کن و اگر در کوها و بیابانها نیز ترا اذیت کنند از دیاری بدیاری و از شهری بشهر دیگر برو و در یک مکان آسایش کن تا
 آنکه ببینیم آخر کار این مردم بچا میرسد و خداوند در میان ما و این قوم فاسقین حکم فرماید مؤلف پریشان حال مضطرب الاحوال
 گوید که پیشین و اید وستان و دیگر که کنندگان ملاحظه کنید که نزد یحیی بن یزید بن یحییان صلی الله علیه و آله چه قدر امر را

اینکه در این کتاب
نویسندگان و نویسندگان
و نویسندگان و نویسندگان

اینکه در این کتاب
نویسندگان و نویسندگان
و نویسندگان و نویسندگان

صعب و کار را دشوار کرده بود که آنرا بدو نرفته و اذیت میخواست که در خانه و وطن خود آرام گیرد و زندگانی کند
 آه و مظلومانه بلکه در شرای دیگر و آبا و اجداد میسر نبود که با اهل و عیال آنجا بشنود و بخواهد بماند و بماند و بماند
 باشد آه و وایله که در روزها شور و فرموده ای قوم اگر اینگونه امر را بر من تنگ کرده اید همه بجهت ملک و مال و ریاست و نیابت
 مرا حاجت بیسیک از آنجا نیست بگذرید دست اهل عالم را گرفته پناه بزرگبار و فرنگ برم و آن شقایقهای چای را بفرستید
 قبول نکردند آه و مظلومانه و آخر ماه که از خنای خفته معلوم میشود که آن دو برادر خاطر جمع بودند که در کوهها و بیابانها که کسی
 از سر ما و کربانی اوضاعی ممکن نیست آنرا بدو آن یادگار جدید رکارت و اندام آرام گیرد و از شر اشتراک مخطوب ماند پس
 جناب سید الشهدا علیه السلام در جواب فرمود که ای برادر دانه که اگر تمام دنیا از برای من پناهی باشد و اگر احوالی که من بزرگ
 سر معادیه بیت نخواهم کرد و در کتاب مصیبات المصیبین در حدیث دیگر روایت کرده ام که آنحضرت فرمود که و الله یا اخی
 لاکنت فی جنبه من یومئذ الارض لا تستخرجنی حتی یصلونی آه و مظلومانه و وایله که آن کی کسی باور فرمود که و الله
 ای برادر اگر من بروم در خانه حیوانی از حیواناتی زمین ساکن شوم و آرام گیرم هر آنکه در مقام جستجوی من برآید و طلب بیرون
 آمدن من کند تا آنکه مرا بکشد و در حدیث که چون خفته شیند که آن جهت خداوند قسم یاد فرمود که او را قبل خواهد
 رسانید ساکت شد و دیگر اصلا سخن عرض نکرد شروع کرد بگریستن پس ندو برادر رو بیکدیگر کرده بقدر یک ساعت هر دو گریستند
 ابوحنیفه روایت کرده که محمد بن خفیه عرض کرد که ای برادر مفاقت تو بسیار مرا اذیت میکند ای برادر بختی خداوند که مرا اذیت
 قوت نیست که تو انهم دست بقبضه شمشیر کنم یا نیره بردارم و الله یا اخی ما فرقت بعد از آنکه من بختی خفیه و حال را
 رانی است و فغان نشین شیشه مظلوم یعنی ای برادر بختی خداوند که دیگر هرگز بعد از تو خوشحال نخواهم کرد دید پس آنقدر گریست
 که غشی کرد و چون ببال آمد گفت ای برادر بدینیکه من ترا وداع میکنم و بخداوند میسارم ایشید مظلوم پس ندو برادر بیکدیگر رو داد
 کردند مؤلف دلگشته گوید که اگر محمد بن خفیه بشنید بشنید شدن شمشیر که او بقدر یک ساعت گریست که غشی کرد غم
 در روزها شور و اگر در وقت وداع آنحضرت با برادر با جان برابرش حضرت عباس میبود و بعد از آنکه زمانه او رفته
 و در خاک و خون خفته میدید آه بلکه در هر ساعتی او را با نوجوانان در وداع مشاهده میمود و باندک فاصله همه آنها گریسته
 و پاره پاره معاینه میکرد آه و وایله و مصیبتها و در آخر الامر برادر بزرگوارش را سر از بدن جدا و در بیابان افتاده و غم
 خود میدید آیا چگونه ناله های غریانه میکرد و خاکهای که بلار بر فرق خود میریخت پس خامس آنجاء برادر خود محمد خفیه فرمود که
 ای برادر خداوند ترا جزای خیر دهد زیرا که نصیحت خود را بجای آورد و بهر چه خیر و صلاح میدیستی اشاره نمودی لیکن بد آنکه حال من
 مکه معظمه ام و مدارک سفر خود را دیده ام و برادران و خواهران و برادرزادگان و شیعیان خود را بجمعه خواهم برد آه و غریه
 و مصیبتها که آنحضرت امر فرمود که همه را حاضر کردند پس خواهران و دختران را در آنجا نشاند و جناب سید الشهدا علیه السلام
 و حضرت عباس و جناب علی اکبر و جناب قاسم و اولاد مسلم بن عقیل و سایر اقوام و دوستان و شیعیان و ملازمین و غلامان را
 فرمود که در اطراف همه برسم بنده کان و پاسبمان و خدمتگاران سواره و پیاده روانه شوند مؤلف اشغال شکسته
 پریشان حال گوید که ای اقرنی داران و دیگر گریه کنندگان شرح احوال اوضاع خواهران آنحضرت را و دختران او و غرت و جلال ایشان را
 در وقت پروان آمدن زنده طبعه شنید آه و آخر ماه منداغم که که ام پریشان اوضاعی ایشان را برای دستان ایشان حکایت کنم
 تا قلمها کباب و دیدم پیر آب کرد و آیا احوال شب بعد از عاشورا ایشان را از برای ساقط کنم یا سوخته شدن جنبهای ایشان را
 بگویم یا تنهایی و بکسی و بی پرستاری ایشان را عرض کنم که همه مردان و جوانان و دوستان و ملازمان و غلامان ایشان را گشته
 بودند یا اوضاع شتران را غریه را بهی حجاز و به اساس محمل ایشان را برای شما حکایت کنم یا آنکه حقیقتا و بدو را بهی
 و اذیتها که از دست و زبانی کوفیان و شایعای ایمان که موکل بر آن سیران بودند حکایت کنم یا بی آذوقه بودن سیران
 و تشنگی و بی لباسی و پریشان حالی و گریه و ناله های کویکت و بزرگ آنها در بیابانها و نهرها و دیارها و آوارگی کنم

که دو شام خبره که هر چند ناله و استغاثه کردند کسی که شش باده و ناله ایشان نداد و در حدیث که آن بزرگوار فرمود که ایضا
 میخوابی که بتو بنایم محل شهادت و قبر و خوابگاه خودم را و آنجا نیکو نوجوانان و اصحاب من بر خاک ملاک خواهند افتاد پس او را
 نزدیک خود طلبید و دستهای مقدس خود را بر چشم او کشید و انشاء بجانب کربلای معلای فرمود پس با امر الهی همه مجاری با چشم او
 برداشته شد و در جناست شد تا آنکه با تم سلطه نمود محل شهادت و خوابگاه لشکرگاه و خیمگاه خود را و چون تم سلطه محل شهادت
 آن مظلوم و بنسکانه کربلای معلای را دید که رست گریستی شدیدی و گفت چگونه میسر شد که این امر الهی موافقت که کسی از مثال
 این حادثه مکان نکند که چون میت الهی بر او روشن شد آن نیکو نصایب هر یک قتل گرفته بوده ایشان میور بوده اند و با حق
 قبول شهادت نکرده بودند پس اجری ندارند و اشتیاق بر طلبایک کرده اند گناهی ندارند زیرا که در محل خود بیل حقل و قتل و قتل
 کرده ایم که در طاعت و صحبت هر چه مخلوقات در عالم فردا این عالم اختیار کرده اند و میکنند میت الهی بان قتل میکرد تا هر کس
 هر چه اختیار کرده و میکند ظاهر کرد تا استحقاق او از برای ثواب یا عتاب از برای خود و شرع عالمان ظاهر معلوم کرد و در
 تحقیق این مطلب در اصول نیست نه اینجا پس بدانکه اتم سلطه عرض کرد که ایفرزند گرامی جد بزرگوارت بمن تبری عطا فرموده
 که در شهادت و فرموده که چون آن خون شود علامت آنست که ترا در عراق شهید کرده باشند مظلوم در جواب فرمود که
 ای مادر و الله که چنین است که جدم فرموده و بدانکه اگر من بمراقبم نزوم که مرا خواهند کشت پس آن بزرگوار قبضه از تربت خود
 برداشت و با تم سلطه داد و فرمود که ای مادر این تربت را بهم بربالای تربتی که جدم داده است بر آن نشسته بریز و چون بسپنی که این تربت
 خون شده و دیشب بوش آمده و از سر شیشه خون میجوشد بدانکه در آن روز من کشته شده ام پس او را و دایم کرده و روانه شد
 موافقت محزون و دلخون که یک اتم سلطه در جهران آنجانب و دختران و پسران و اجاب روز و شب تا لای جانگاه میکرد و آرام
 از و قطع شده بود و مکرر بر سر شیشه میآمد و نظر بر آن میکرد و میگفت تا آنکه چون روز عاشورا بر سر آن شیشه آمد دید که نمه آن
 تربت خون شده و از سر شیشه بوش آمده پس تا لای اختیار از دل کار بر کشید و گفت ای دختران عبد المطلب محبوبه
 در عزاداری یاری کنید و بدانید که سیده و آقای شایخ با خاسر آل عباس واکشته پس همه ایشان با بویای ایشان
 و سینهای هزاران بجانه اتم سلطه حلقه ماتم زدند و گفتند که ای اتم المومنین خیر از کجا میدی او در جواب گفت که هرگز پیغمبر آخرت را
 و سید جوانان اهل جان خبر دروغ نداده اند به پسیند که تربت و این شیشه همچون شده است پس آن نشسته را در میان گذاشته
 و همه روتا و مومای خود را بچون در گنیم کردند و مسدا با بوسینه و واغریا و واد و سچا و واه و قولا و اشال این کلمات از غایت
 اتم سلطه بلند کردند پس اهل مدینه جزدار شدند همه پادشاهای عزا بر سر کرده با گریه و ناله بجانه اتم سلطه آمدند و چندان بیاد شدند
 و نوجوانان و دختران گریه و ناله کردند که زبانه اوقات قمر بر دهن علم را یارای تحریر است موافقت محزون گوید که چه بسیار
 شهادت گریه ای اهل مدینه برای وداع حضرت امام رضا علیه السلام با گریه ای که کردند و وقت وداع با جد بزرگوارش
 جناب سید الشهدا زیرا که در احادیث معتبره آنکه در آن وقت که مامون ملعون آدم فرستاد که این بزرگوار را از مدینه بخوان
 آوردند آنجناب از برای وداع روانه فرمود جد بزرگوار خود سید انبیا صلی الله علیه و آله و سلم شد و زیارت و وداع نموده
 بعد از نماز سر مقدس خود را بر آن قبر منور گذاشت و گریه و ناله بسیار نمود چون از جوار جد خود اندک دور میشد باز به حق
 میشد و باناله گریه خود میفرمود که سر خود را بر قبر گذاشته بی اختیار اشک میریزد بعد از آنکه چندین دفعه چنین کرد
 آن عزالامر تا لای بلند به اختیار از طلب محزونش پرده آمد و راوی میگوید که من در آنجا حاضر بودم نزدیک آن بزرگوار چشم
 و سلام کردم و تنیت بجای آوردم دیدم آنحضرت نظرات آنرا بجانب من کرد و ایند و فرمود وای مرد از زیارت کن که دیگر از آنجا
 و بیانی آنحضرت من جوار جدی و آنوقت بی نظیر و آفاق الهی جنبه نمودن یعنی بدرتیک من بیرون میروم از جوار جد
 در طاعت میگویم و دیار غربت و دفن کرده میگویم در جلوی بیرون و در حدیث دیگر آنحضرت فرمود که آنوقتیکه من استند مرا از مدینه
 بیرون کنند داخل شد بجانه دایم و عالم را جمع کردم تا آخرت من آن یکتا اعلیٰ حق استیع یعنی و امر کردم ایشان را که بر من

که به دو کسند نام بگوشت خود صدای ناله و نوحه بر خودم را بشنوم پس دوازده هزار درهم پول در آوردم و بایشان تقسیم کردم
 ثم قلت انما انا في الارض اعمى لا ادرى ما لي بها يعني پس گفتم بایشان که آگاه باشید که من دیگر ازین سفر بسوی حیاال خود برنگی هم کرده
 مؤلف حیران گوید که فرق در میان بیرون تشریف آوردن این دو بزرگوار علیهما السلام از مدینه قطب این بود که جناب سید
 الشهداء با اهل و عیال و جوانان و برادران و شیعیان بیرون تشریف آوردند و در وقت شهادت اهل و عیال داشتند که بایشان
 وداع کنند و بر آتشید ناله و نوحه کنند بخلاف امام غریب در خراسان که از مدینه تنها و بی کسی بیرون تشریف آوردند و در خراسان
 که چون در خراسان زهر دلاوه شد در خانه تنهایی رفته امر کرد که در خانه را بستند و فرمود که کسی بدین من غریب
 نخواهد آمد پس در غم و غم و تنهایی روح مقدسش با شیان قدس پرواز کرد و اهل و عیال و جوانانش در مدینه
 طبقه محفوظ بودند آه و حسرت راه که در حق جناب سید الشهداء را روا خاله الفداء اکتفا باذیت و شهادت خود
 نمودند بلکه همه مردان و جوانان او را بعد از اذیت بشمار رشید کردند و زمان و اهل و عیالش را هر چه توانستند
 اذیت کردند و هر چه کردند نتوانستند که کنند و لا محبتی است با غلامی که اهل الظالمون آتاه و آتاه الیه رحیمون
 مجلس دهم در وداع کردن اسرار علیا علیه السلام با فوجی از ملائکه در ویران تشریف آوردن از مدینه

سبحان الله رب العالمین علی التشریف استوی فقدرته علی ملک غلب و اختوی فصل القسم علی اول من یؤثرک شفی
 قیاس عظیم از توئی بقتله کف الوری و با شیعه غلبت عرس الغنی و ما فی الی التشریف فمقتله من فی الایة
 و الاولی ثم فصل القسم علی اول من یؤثرک شفی فقدرته علی ملک غلب و اختوی فصل القسم علی اول من یؤثرک شفی
 ثم فصل علی الایة الذین یؤثرک شفی فقدرته علی ملک غلب و اختوی فصل القسم علی اول من یؤثرک شفی
 علیه من حوی التشریف لیکر الله بل آخری که طوبی ملائکه ملک الله لا یستلج صریح آیه الله آیه الله استندنا و مولانا
 ابی عبد الله علیه و علی شیعه و حقه الله و علی الایة الذین یؤثرک شفی فقدرته علی ملک غلب و اختوی فصل القسم علی اول من یؤثرک شفی
 بانه من ابیطان الرحیم الذین یؤثرک شفی فقدرته علی ملک غلب و اختوی فصل القسم علی اول من یؤثرک شفی
 کل شیء رفته و علی فخر الذین یؤثرک شفی فقدرته علی ملک غلب و اختوی فصل القسم علی اول من یؤثرک شفی
 هر چند تسبیح میکند بعد پروردگارشان و ایمان میآورند با و و طلب مغفرت میکنند از برای آنجا فیکه ایمان آورده اند و میگویند
 که ای پروردگار ما فو اگر فو تو هر چیز از جنت رحمت و علم پس بیا مرز آنجا فیکه که تو به کرده اند و متابعت نموده اند راه ترا و
 نگاه دارش ترا از عذاب جهنم بد آنکه از احادیث بسیار معلوم که مراد از آن مؤمنینی که ملائکه برای ایشان استغفار میکنند چنین
 محمد صلی الله علیه و آله و سلم و در کتاب تامل الایات از ابی بصیر روایت کرده است که جناب صادق علیه السلام با و فرمود
 که از برای خداوند ملائکه چند هستند که میریزند گناهان را از پشت شیعیان پاچا که با و در وقت خزان برکت از دشت میریزند و آن
 که خداوند فرموده و یستخرون الذین آمنوا پس آنحضرت علیه السلام بانی بصیر فرمود که والله استغفار ایشان از برای شماست
 نه از برای این جنس من فرمود که ای ابی بصیر آیا خوشحال شدی من عرض کردم که بلی و در کتاب زبدة القضا فیغ آورده که در
 بهنم دیانت که حقا او را در هوا آفریده و کودی آن پانصد ساله را و فرشته آفریده که چون بر پا خیزد و برای آنکه بگوید
 باشد و همیشه تسبیح میکند و طلب آمرزش است مروجی بجای میآورد مؤلف گوید که اگر خواهی از احوال عرش و ملائکه
 آن و ملائکه حل آن مطلع شوی بد آنکه خلاصه آنچه از اخبار بسیار و کتب علای بر اطرار میشود اینست که از برای عرش
 چهار درگنج است رکن اول رکنی بیض که همه سعیدیکه عالم از اثر او است و رئیس ملائکه حاطین و میکانیل است
 و دوم رکن صغرات که همه نزد دیهای و حیات عالم از اثر او است و رئیس ملائکه حاطین آن سرافیل است
 رکن خضرات که همه بنرهای و حیات عالم از اثر او است و رئیس ملائکه حاطین آن عزرائیل است چاهم رکن چهارم

که نام قمر بنی هاشم و طاعت عالم از اثر اوست و رئیس ملائکه طایفه او جبرئیل است و از برای هر یک از این ملائکه یکصد و پنجاه هزار
 رکن است و موافق حدیث نبوی سیصد و شصت هزار رکن است و جناب قدس الهی در نزد هر یکی سیصد و شصت هزار ملائکه
 خلق فرموده که اگر از آن میداد بگو چقدر از همه ایشان که فرود بر آسمان میفتانند و زمینهای میفتانند را هر اینه می نمود و همه آنها دریا
 دهان و کمر مثل یکدیگر از رکن که در میان وسیع افتاده باشد پس جناب قدس الهی جل جلاله همه ایشان را می فرمود که ای
 بندگان من بر دارید عرش مرا پس بجای یکبار رقت کردند و توانستند که آنرا حرکت دهند چنانچه جای آنکه بر دارند پس خداوند جل
 با هر یک از ایشان یکی دیگر جبهه اعانت ایشان خلق فرمود پس هر چه قوت کردند عاخر شدند و توانستند که آنرا حرکت دهند
 پس خداوند جل جلاله با هر یک ده ملک خلق فرمود پس هر چه قوت کردند عاخر شدند که آنرا حرکتی دهند پس خداوند با جمیع ملائکه
 از ایشان مثل عدد جمیع ایشان ملک خلق فرمود پس ملا عاخر شدند که عرش را حرکت دهند پس از جانب پروردگار جل
 بایشان وحی رسید که عرش را واکندارید تا من آنرا بید قدرت خود بکنم چنانچه درم پس چون واکنداشتند آنرا ب قدرت کامله خود
 بکنند چنانچه فرمود پس شست نفر از ایشان وحی فرمود که شما را عرش را بردارید ایشان عرض کردند که ای خداوند ما این جبرئیل
 از ملائکه عاخر شدند که آنرا حرکت دهند چگونه ما هست نفر می توانیم که از عهد آن برآیم پس ندانیم بایشان رسید که
 منم خداوند یکم بر دور برانزدیک کرد انهم و هر سرکشی را ذیل بنمایم و هر شایسته را تحقیق میدهم و هر شکلی را آسان میارم چنانچه
 که میخواهم بعل میارم و آنچه اراده من تعلق گیرد حکم میفرمایم ای ملائکه شما را ذکر تعلیم نمایم که بآن چنان زند تا سبکی
 عرش بر شما سبک شود ایشان عرض کردند که این چه ذکر است ندانیم رسید که بگوئید بسم الله الرحمن الرحیم و لا حول
 و لا قوة الا بالله العلی العظیم و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين چون آن شست ملک باین ذکر شست نمودند عرش را برداشتند
 پس هر یک این سخنان شیرین را بر عرش بردوشای ایشان سبک نمود که مثل بکوی بردوش مردی برود پس ندانیم رسید
 عرش را باین شست ملک واکندارید و باقی در اطراف آن طواف کنید و مشغول شوید تسبیح و تحمید و تلیل من و بدین کلمه
 خداوند قادر بر آنچه دیدید بلکه قادر بر هر چه خواهم و در کتاب زبده المصانیف آورده که چون حق تعالی عرش را یافت
 بخاطر فرشتگان رسید که آیا از عرش چیزی بزرگتر باشد خداوند عالم ماری بآفرید که بر دور عرش پیچید و چهار رکن آن را در
 زیاد آمد و او را نهاد و هزار روست و در هر روستی نهاد و هزار زبان و در هر زبانی نهاد و هزار لغت تسبیح خدا میکند و ثواب
 آن از برای شیعیان آل محمد است مؤلف گوید که از آنچه مذکور شد معلوم شد که ملائکه حامل عرش خدا هستند نفرین
 و باقی بر جمل میباشند و بیاید دانست که اصل عرش بآن عظمت و جمیع ملائکه عرش که از بعضی از آنها مطلع شدید و غیر آنها
 از ملائکه کلا از اشعه انوار اهل عصمت خلق شده اند مثل آنکه در کتاب عوالم روایت که عباس عم جناب رسول الله با آنحضرت
 عرض کرد که چگونه است ابتدای خلقت شما آنحضرت فرمود که یکم چونکه جناب قدس الهی جل شان را اراده فرمود که ما را خلق فرماید
 ششم فرمود بخلقه پس خلق فرمود بآن نوزیرا پس تخم فرمود بخلقه دیگر و خلق فرمود بآن روح را پس روح را محسوس فرمود
 پس از آن مرا و فاطمه حسن و حسین را خلق فرمود و بعد پس میگردیم او را در میان میکه بجزا تقدیس کننده بنود پس چون فرمود
 اراده فرمود که مخلوقات را خلق فرماید نوزدها را خلق فرمود و از آن عرش را خلق فرمود پس عرش از نور است و نور من از نور
 خداست و نور من افضل از نور عرش است و شش فرمود نوزدها را درم علی را و خلق فرمود از آن ملائکه را پس ملائکه از نور برادر علی
 خلق شده است و نور او از نور خداست و او افضل از ملائکه است مؤلف گوید افضل بودن اهل عصمت از عرش و جمیع
 ملائکه چنانکه ظاهر این حدیث دلالت کرده و احادیث متعدده دیگر هم دلالت میکند بسیار امر سلی است در نظر عارفین
 باحوال اهل عصمت علیه السلام زیرا که از احادیث بسیار معلوم میشود که ملائکه خدام ایشانند و جناب صادق علیه السلام فرمود
 که عادت جبرئیل این بود که هر وقت بخدمت رسول خدا مشرف میشد پیش رویی بجناب می نشست بآن طور که غلامان
 و بندگان در نزد آقای خود می نشینند و از عادت او این بود که تا آنکه از آن میباید داخل خانه و محضر آنحضرت میشد مؤلف

را
 در
 این
 کتاب

در
 این
 کتاب

و عرض کرد که باین رسول الله شنیدم که کی از حبشیای ز برای تو ناله میکرد و این نوحه را میخواند **فَاتَّقِ قَتْلَ الْغُفَّاءِ مِنْ آلِ**
نَافِثِمْ اقول یه با بن قریش مذلت یعنی بدستیکه مقتول شده در زمین که بلا که ازال داشت از آنجا که بزرگ
قریش است کشته شدن او باعث ذلت کرد و نهانی قریش شد پس همه قریش خواب و ذلیل شدند **حَتَّى تَقُولَ لِقَائِهِمْ**
فَارِحًا ایا انت ضعیف الاثر و جئت یعنی آنرا که از جیب رسول خدات نه شخص هرزه ضایع روزگار است
و ظاهر کرد و این مصیبت آنجناب شاید دلاهای عظیمه بسیار را و چه بزرگ و ناگوار آمدن مصیبت بر دوستان شیعیان
بلکه بر عالمیان پس آنحضرت ملائکه جنتی را مقرر فرمود و اهل مدینه را و داع کرده روانه مکه معظمه گردید و این آیه شریفه را
میخواند که **فَتَجِدُنَا غَافِقًا تَرْتَفُّ** اَل تَب تَجْعَلُنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ یعنی بیرون رفتن آن بزرگوار در حالیکه غایب بود از آنجا
و شمی بتیاقباده بود و میگفت که ای پروردگار من بجات ده مرا از جماعت ظالمین چون اهل کوفه مطلق شدند که آنحضرت بازید
بیت نقرموده و از مدینه هجرت کرده و دار مکه معظمه شده همه نا محار و عراض بخدمت آن سرور روانه کردند بجهتیکه در مدینه ششصد
نامه از ایشان رسید تا آنکه دوازده هزار نامه در نزد آنحضرت جمع شد و خلاصه مضمون بیشتر آنها این بود که ای پسر پیغمبر ما
فرزند علی بن ابیطالب و فاطمه زهرا را بد آنکه ما را بغیر از جناب تو امام و هدایت کننده نیت و اینکه خبرهای جاری و در حقیقت
ما میوه دار و صحرائی ما بنزد چشمهای ما در انتظار و شمشیرهای ما برای شما بر سر دشمنان شما کشیده است پس تمجیل و مایشوی و اسلام
پس آنجناب نامه در جواب ایشان باین مضمون نوشت که **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** این نامه است از حسین بن علی بن ابی طالب
بزرگان و اشراف از مومنین مسلمانان بجهتیکه فانی و سیدنا محاسن شما را بمن رسانیدند و نا محاسن ایشان را خیرترین بخش
نا محاب بود و ما مطلق شدیم بر هر چه در آنها نوشته بودید و خلاصه مضمون بیشتر از شما این بود که از برای امام و هدایت کننده
نیت پس تمجیل و مایشوی و اید و اید و اید که خداوند بواسطه جناب تو همه ما را از اهل حق و هدایت گرداند و اینکه بمن بر و انیکه در
بجانب شما بر اید و پسر عزم و محل اعتماد اهل یمیم مسلم بن حقیله را که چه بمن نوشته بود که همراهی شدند همه بزرگان و اشراف
و صاحبان محل فضل از شما بر آنچه نا محاسن شما بر آن دلالت کرد و من بنسبت نزدی بر شما وارد خواهم کرد دیدن شما را بعد از آنکه
حزوم قسم که نیست امام مگر کسیکه حکم کند بجناب خداوند و رفتار کند بعبادت و جز او در هر کسی با بجزای حق و بخش رضای آتی خود را
عادت دهد بدین حق و السلام پس آنحضرت مسلم بن حقیله را طلید و او را با جمعی از اصحاب بکاتب ایشان روانه نمود و مسلم
نماز در مسجد رسول الله علیه و آله کرده و دوستان خود را و داع نموده و دو نفر راه نمایرد داشتند از مدینه طینه روانه جناب
کوفه شدند و در بعضی از کتب است که از مکه معظمه روانه شدند پس آن دو نفر راه را که کرده یکی از شدت تشنگی ملائکه پس مسلم
آنرا بخال نیک نشود و عرضیه جناب سید الشهدا نوشت که اگر صلاح میدانید مراجعت بنایم آنحضرت در جواب نوشته
که از جدم شنیدم که از ما نیست هرگز خیال به زنده و بیشتر روانه کوفه شود چون روانه شد دید که عتباتی هوئی را کشیده و در راه
او انداخته مسلم گفت انشاء الله ما دشمنان خود را اینطور خواهم کشت و روانه شد چون داخل کوفه شد در خانه فخر و منزل فرمود
پس فرج فرج شیعیان بر او وارد میشدند و مسلم نامه جناب سید الشهدا را با پر فرج میخواند و مردم که میگردند و با او
بیت میکردند تا آنکه چهل هزار نفر با او بیعت کردند و بروایت ابی مخنف ششصد هزار با او بیعت کردند پس مسلم گفت احباب
و بیعت کردن خلق را بجناب سید الشهدا نوشت و در نامه خود عرض کرد که نزدی بکوفه شریف آوردم پس یکی از مومنین
به آئین نامه بزرید نوشت باین مضمون که اما بعد جد شیکه مسلم بن حقیله را و کوفه گردید و شیعه با او بیعت کردند از بر همین
بن علی علیه السلام پس اگر بعد از این ترا بکوفه حاجتی هست روانه کن مرد با قوت باشو کنی را که جاری سازد و اتر او تواند که قوت
کند با دشمنان تو مثل رفتار تو و نهان که الان والی کوفه است مرد صنفی است و او را قدرت بر دفع دشمنی تو نیست و حاجت
روایت کرده است که چون بزرید علیه بر مضمون نامه مطلق گردید و وزیر خود را که شرح نام داشت طلید و از او مشورت کرد و که
روانه کوفه نماید و او گفت این زیاد که الان والی بصره است و او را و ایل بصره و کوفه گردان پس بزرید علیه السلام با مضمون نامه

در جواب نامه

در جواب نامه

این سخن که شنیده ام که مسلم بن قتل بکوفه آمده و از برای حسین عجل از خلق سبقت میگیرد و از تو تیری مدوان ترندیدم که بجانب
 مدین میروند و از آنجا که رسیدن نامه من دفعه روانه کوفه شوی و از من عجل بی مطالب علیه السلام احید را میگذاری که
 روی زمین نهاده و یعنی جسد را بقتل رسانی و مسلم بن حنفی را کوفه بقتل رسانی و او را از برای من روانه کنی و دست سلام و دست
 اوقات نامه از جانب سید الشهدا علیه السلام پیغمبر رسیده بود و باین سخن که بسم الله الرحمن الرحیم این نامه است از
 حسین عجل بی مطالب بداند که خداوند برگزیده محمد را و او را اگر می داشت پیغمبری و بعد او را بجا رحمت خود طلبید و بعد از آن
 اهل او و ذریه او و سر او را ترند از همه کس مقام او پس چندی بود که قومی بر او حاکم کردند و میسر بود و از او مدتی تسلیم و رضا بودیم
 و آنان روانه نمودیم بجانب شام تا آنکه خود را و میخواستیم شمارا بسوی کتاب الله و سنت رسول الله پس بشنیدیم کلام مراد و حاجت
 کنید امر مراد و السلام چنانکه پس این نامه را بهما شرافت خوانند و احدی طهارت را نماند و مکر مردی که اسم او منند بود که دختر خود را
 بعد از این زیاد علیه السلام را آورده بود و هر دو می دانزد و یک بود که او محایت این نامه را باین زیاد بدید خبر داد و رسول انحضرت
 که اسم او دایع بود و برادر رضای انحضرت بود که کوفه بنزد آن ملعون برپس نشی از رسول را بقتل رسانید و او را کوفه
 بود که در اسلام کشته شد پس این زیاد بنسب انصاری لای غیر رفته و برادر خود عثمان را و الی بصره کرده و خلق را از مخالفت او برهانید
 و اقوام خود و شراف بصره را برداشته روانه کوفه شدند چون خبری که کوفه رسید بجای پیغمبری پوشیده و عمارت بسیار بر
 بست و نقابی مثل جناب سید الشهدا علیه السلام بست و چوب خیزرانی مثل چوب انحضرت بردست گرفت و بر قاطری
 مثل قاطر انحضرت سوار شد و در اطراف شهر کوفه توقف نمود تا آنکه شب شد پس از راه نجف بطوری وارد کوفه شد که خلق چون
 غلظت و رود و جناب خاسر آل جناب علیه السلام بودند که آن کردند که او جناب سید الشهدا است پس فی فریاد کرد و گفت الله اکبر
 این رسول الله و رب الکعبه پس در آن تاریکی شب مردم صدای او را شنیدند و از چهل هزار نفر در عقب او افتادند
 همین می گفتند که یا بن رسول الله ما جناب تو را می شناسیم و آنکه جمعی هم اسباب او را گرفته بودند و بجان آنکه فرزند رسول خدا و حجت الله
 و آنکه در محفل پیغمبر و دشت و جمعی می گفتند که هرگاه در آن تاریکی بر او سلام میکردند و می گفتند مرتضی است یا بن رسول الله خوش آمدی
 ای فرزندان رسول خدام و نیکو آمدنی کردی و آن ملعون چون میدید که خلق او را با اسم جناب سید الشهدا علیه السلام شتاب میدیدند
 بر غیظ او می افتاد که ناگاه آن ملعون نقاب از روی خود کشود و گفت من عبید الله زایدم پس خلق چون بر او افتادند و می گفتند
 فراد برقرار خستیا کردند بحدی که پا را بر سر یکدیگر گذاشته می گفتند و آن ملعون خود را با دارالاماره رسانیده و در آنجا آرام
 گرفت و چون صبح طلوع شد منادی بگوید و بازار فرستاد که همه خلق نماز بجا بیاورند و در مسجد جامع بمحل آوند و بعد از آن دوام
 خلافت بر منبر برآمد و پس از خطبه گفت ای گروه خلافتی که با شید که منم شمشیر امیر القاسمین بزیید و او مرا حاکم شهر شما و صاحب
 اختیارش کرد و جادو شما کرد و اینده و من امر فرموده که با من ظلم شما انصاف کنم و با فقیر شما اکرام کنم و با هر کس که سخن بر شنید
 کند انصاف و نیکنوی کنم مثل پدر و برادر و هر کس ترک کند امر مرا و خلاف کند عهد مرا معاطعت کنم با او بازایه و شمشیر بر هر کسی که
 در انجام کار خود تفکر نماید که درست زقاری خبر از حقیقت نیات شما خواهد داد و نه ترس پس را بکنیزانید جمعی را که خلق را
 می شناسند و تا کید بلوغ نمود که هر کس باز بدیعت و دوست دوست تمام او داشت و هر کس دشمن اوست و از اهل خلاف است
 نام او را هم پیغمبر نبویسند و حکم کرد که هر کس که بخاند اهل خلاف برود و مورد سیاست و اهتمام خواهد کرد و بد و هر نویسنده
 که اسم اهل خلاف در دست نویسد و از احوال خلق درست خبر نیاورد و مال و خون و حلال است و از عطا و دغایف بزنند و
 حتی نخواهد بود و هر کس در خانه او بکفر از اهل خلاف باشد و خبر نداده و بدو اگر کشیده خواهد شد بر در خانه خودش و شمشیر
 میفرماید که چون مسلم بن حنفی خبر آمدن عبید الله را بکوفه استماع نمود و محتای بالای هزار داشتند و عهدا که از نویسنده
 و از خلق گرفته است مطلع گردید از خانه خارج گردید و بچانه فانی بن مرده رفت پس شیخ خفه و سنان بدید و خبر
 و با یکدیگر می آمدند و گفتند و از حقیقت روایت کرده است که در آنوقت فانی چندان بیچار بود که نتوانست بر خود و مسلم

مها نفع کند پس سخن این زیاده را بیان آوردند ثانی گفت که این شناس است و در آن خوشی خود خبر میکنم و از او خواهم شناسایت
 میکنم و ترا شمشیری بیدهم و در عقب این جهره مخفی میکنم پس چون آن ملعون آمد نشست بر رویی و او را بکش و اگر تو او را
 بکشی او ترا خواهد کشت پس هر وقت که من عمار از فرق خود بر زمین و بر دشته بر سر گذارم آنوقت بیرون آی و او را قتل کن
 مسلم گفت نشاء الله این چنین خواهم کرد پس ثانی این زیاده را از ناخوشی خود با خبر کرد و این دعا را بر او نازل کرد و فرمود که پس
 خدا را در که خبر از ناخوشی خود بگویم پس بعد از نماز عصر بیرون آمد و در پسروی او نشست و مشغول صحبت شد پس ثانی
 چندین دفعه عماره خود را بر زمین گذاشت و بر سر گذاشت و اشعاری چند میخواند که همه شاره بود و از برای مسلم که بیرون میآید
 بکش و مسلم از عقب جهره بیرون نیامد پس این بیاد چون عمار بر دوشش و شمر خواندن ثانی را دید گفت این مرد بدیاق میگوید
 پس برخاست و رفت پس مسلم از عقب جهره بیرون آمد ثانی گفت سبحان الله عمار او را بکشی هرگز بهتر از این بر قتل او مسلط
 نخواهی شد مسلم در جواب گفت که مرا منع شد از قتل آن آنحضرتی که از امیرالمومنین علیه السلام شنیدم که فرمود ایمانی نیست از برای
 کسی که بکشد مسلمی یا یا مؤمنی ثانی گفت و الله اگر کشته بودی او را کشته بودی با حق کافر بر این زیاده عظام ملعون خود مقتل نام
 طلبیده و با سه هزار درهم داد و با او گفت که تقصیر از احوال مسلم بن عقیل و صاحبان او نماید و چون یکی از اصحاب او را یا جمیع از ایشان
 بپوشی این سه هزار درهم را با او بدو و با او بگو که این پولها را بگیر و بده و توبه اسباب از برای دفع دشمن خود کنسیده و با شایع الی کن
 که تو از دوستان ایشانی و مقل اعتمادی پس آنوقت رازهای خود را از تو مخفی ننماید پس رفت و آمد کن با ایشان تا معلوم کنی
 مسلم بن عقیل را که در کجاست و برو تا او را بپوشی و از برای من خبر آوری پس گفت سلام که بر خود مشغول باشی گفت با او آن پولها را گرفت
 و روانه شد و داخل مسجد اعظم شد و در پسروی مسلم بن عسویه اسدی مشغول نماز بود نشست پس کوشش فرمود و شنید که جمعی میگویند که این
 مرد یعنی مسلم بن عسویه از آنجا حقیقت که با جناب حسین علیه السلام بیعت کرده است پس در پسروی او نشست آنکه از نماز فارغ شد بیرون
 گفت که ای بنده خدا من مردی هستم از اهل شام و خداوند من را غلام فرموده است بحسب اهل بیت را و حجت جمیع ایشان را شنیده
 که دیگر یکم که در آن بدو رخ و بعد از آنکه گفت که ای مرد با منست سه هزار درهم و شنیده ام که یکی از شما من که بیعت با پسر رسول خدا
 کرده است بگوید آمده است و میخواهم این در میان را بخدمت او بدهم و کسی اینها بگویم که مرا راه نماند کند بجانب او و خودم مکان او را
 نمیدانم من الحال در مسجد نشسته بودم شنیدم که یکی میگفت این مرد که تو باشی اطلاق بر احوال او داده آیا این سخن راست است
 و میشود که مرا با او برسانی یا نه پس مسلم بن عسویه اول از او عهد و میثاقهای مختلفه گرفت که اگر او را به نماند بخانه مسلم بن عقیل نماید
 او امر را فاش نکند و بعد از آن باذن جناب مسلم بن عقیل رضی الله تعالی عنه آن غلام را بخدمت مسلم بن عسویه پس آن پولها را بخدمت
 مسلم بن عسویه کرد و خود را در زمره فدویان او در آورد و زودتر از همه کس بر او وارد میشد و آخر تر از همه بیرون میآمد تا آنچه با
 زیاده میخواست که بر آن اطلاق یا بد مطلع شد و این زیاده علیه الله را بخدمت او ببرد و ثانی بن هرده را طلبیده
 ابو مخنف روایت کرده است که چون ثانی بر آن ملعون وارد شد گفت سلام علیک ایها الامیر آنشتی روی خود را گرفته و چهره
 خدا ثانی را ازین رفتار بد آمد و از علت آن سؤال کرد آن ملعون گفت چرا مسلم را در خانه خود مخفی کرده و از برای او اعوان و انصار
 و اسلحه حرب مینا میکنی ثانی گفت معاذ الله هر کس خبر آورده است دروغ گفته است این زیاده علیه الله گفت که آنکس است که ترا از
 پس مقل عظام ملعون خود را حاضر کرد پس مقل بیانی گفت هر شناسی ثانی گفت بلی قوی بخار جلد که پس ثانی فرمود که آن جناب بدو
 بنموده بلکه دیده بان این زیاده بوده پس این زیاده علیه الله با او گفت که مسلم بن عقیل را تسلیم من کن و گرنه والله که در آن ترا خواهم زد و ثانی
 در جواب گفت که و الله آنوقت شکر و در خانه ترا خواهد گرفت این زیاده گفت وای بر تو مرا بکش و دوستان خود و قریبانی
 و اهل مکان که در که اقوام او را باطن خواهند شد پس فریاد زد که ثانی را بترس و آید چون نزدیک بدید چوبی که در دست داشت
 بسیار بر پیشانی و صورت و مایه او زد تا آنکه داغ او شکست و خون بر صورت و پیش او جاری شد و گوشت از پیشانی و صورت
 او کنده شد و بر روی و پیش افتاد و آنقدر آتش بر او زد که شکست پس ثانی دست برده قبضه شمشیر کی از طراز زمین بردار گرفت

این مرد بدیاق میگوید
 پس برخاست و رفت
 پس مسلم از عقب جهره بیرون آمد

و خواست که بشیر او حمله کند بر عید الله انما اذم کند است و ابو حنیفه روایت میکند که ثانی ششیری همراه خود داشت و برین
 زیاد زد و او را زخم بزرگی عارض شد پس این زیاد فریاد زد که ادا بگیرید پس ثانی دست بالا برد و دوازده نفر از ملازمین ادا
 گشت پس بر سر او حرم آوردند و او را گرفتند و گفتنای دو بیتند و پیش روی بن زیاد علیه القله نگاه داشتند پس اهل
 عموئی از آن بدست داشت بر پیشانی او زد و او را بکشت و در روایت دیگر است که این یازدهم آمد گفت که چون
 تو حلال است پس امر کرد که او را کشیدند و در خانه کرده و در برابر روی بستند و در اطراف پاسبانان نشاندند و چون قبیله
 بنو نجواهی آمدند این زیاد شریح قاضی را نزد ایشان فرستاد که ما او را بکشیم و برای مصطفی او را نگاه داشته ایم پس قبیله او
 متفرق شدند پس شخصی مسلم بن عقیله از آنچه این زیاد با ثانی کرده بود مطلع گردانید پس مسلم اصحاب خود را ندان کرد و جماعت
 بسیار گرد آوردند و یکدیگر مسجد و بازار پر از خلق شد و تا شام مردم جمع میشدند پس امر بر این زیاد بد نهادند و شوار شد
 و جهت او بران شد که در دوازده قصر دارالاماره رهاست و خود را خطا کرد و نبود نزد اهل ملوک آنوقت زیاد از سی نفر از
 سی نفر از بزرگان و حوال او پس این زیاد و کجند جمع است و تا مردم را برسانند از سیاست یزید پلید و آمدن لشکر
 از شام چون مردم بخلاص میشدند ترسیدند و شروع کردند متفرق شدن تا آنکه چون وقت نماز مغرب شد و نزد مسلم
 زیاد از سی نفر مانده بود و چون مسلم سوختن کو فیا ترا دید روی بجانب در کند که از مسجد بیرون رود و آنوقت دید که
 زیاد از بیت نفر در نزد او نیست و چون از مسجد بیرون آمد یک نفر را با خود ندید که آن فریب را راه نمانی که بجانی و اگر شخصی فاد
 شود دفع او کند پس بلا بد و لا علاج مضطرب شده پناه برد خانه سیر زنی که اسم او طوعه بود برود و سلام کرد و آن زن جواب
 داد پس از او آب طلبید چون او آب داد گفت چرا میاشی گفت آسمانم گفت بر خیز و بجان خود و نزد اهل حوال خود
 مسلم جواب نداد و آن زن دفعه دوم بخلاص را مکرر کرد و مسلم گفت برو مسلم جواب نداد و آن زن فیه تیم گفت سبحان الله ای بنده
 خدا بر خیز و بجز و حاجت بجان خود برو که صلاح نیست که در خانه نشینی من حلال اندام مسلم را بجز خواست و گفت این زن
 من عسیریم و در این شهر مرا اهل و حوالی و قبیله نیست و من مسلم بن عقیله که این قوم هرگز کذب کردند و فریب دادند و از خانه خود
 بیرون نکردند و آن زن گفت که تو مسلمی آن فریب فرمود که بی آن زن نیک حاجت عرض کرد که داخل خانه من شو پس او را داخل خانه
 فرش کرده پاکیزه کرد و بر او عرض نمود و او را فرمود و او را برای آن زن پس بود که اسم او بلال بود چون از بیرون بخانه
 دید که مادرش بجز دیگر آمد و رفت بسیار میکند آن پرس گفت ای مادر چه میشود که تو اینقدر رفت و آمد میکنی مگر در اینجا شب
 خبر تازه است آن زن گفت که ایفرزند از این نوال در که آن پرس گفت از آنچه هست خبر ده آن زن گفت تر با این امر حاجت
 پی کار خود رو پس امر را از حد گذرانید مادر گفت که اگر دیگر از خبر کنی ترا مجاز کردانم آن پرس گفت که بدیکران خبر دهم آن زن
 گفت پس مرا قسم داد و او قسم خورد که دیگر را خبر بکن پس آن زن خبر مسلم را بفرزند خود گفت آن پرس خوابیده و آرام گرفت و چون خبر
 شب شد و مردم از اطراف مسلم از مسجد و کوچه و بازار متفرق شدند و بجایهای خود رفتند ابو حنیفه که دید که چون صبح شد آن زن
 طرف آید را از برای آورد و گفت استب ندیدم که بخوابی مسلم گفت که بخواب فتم و در خواب دیدم که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
 بمن فرمود که تعیل کن تعیل کن و بنودی بنده ما بیا و من بکمان میکنم که این آخر روز من است از دنیا و اول روز من است از آخرت
 و در حدیث است که این زیاد علیه القله جاسوسی فرستاد تا از احوال مردم برای او خبر آورد و چون خبر آورد که مردم از اطراف مسلم
 شدند اهل ملوک مردم و از دارالاماره با خواص اصحاب خود و بزرگان سیر و در مسجد بر قبر برآمد و گفت که منادیان ندانند
 که بر دست از دهنه ما هر مردیکه از سر بکمان و بر بکمان و که خدایان و سواران و جاکشندگان که نماز حق را در مسجد نکند
 راوی میگوید که بعد از یک ساعت بیشتر نگذشت که مسجد پر از خلق شد پس امر کرد و ندا داد که آقا منم و در اطراف پاسبانان
 ایستاد بودند و او را محاطت میکردند و چون از امامت نماز جماعت فارغ شد بر قبر برآمد بعد از خطبه گفت که آقا بعد از یک
 پس عرض کنم فهم و جلال اهل آورد آنچه را که دیدید از خلاف کردن و متفرق نمودن امت پس هر کس که او را در خانه او بیایم و بخواهیم

و این حدیث از
 ابی حنیفه است

از دین خدا برست و هر کس در گرفته بنزد ما آورد بقدر دین او از ما صلوات احسان خواهد دید ای سبندگان از خدا بترسید و بپا
 یزید را بر خود لازم داند و بدینی که با او کرده اند شکسته و کاری کنید که او را بر شما بخت و آردی باشد پس حسین بن غیر طو را
 طلید و باو گفت که ما در تو بفرمای تو نشیند اگر یکی از دودانهای کوفه کشوده شود و این مرد از کوفه فرار کند و او را بنزد من بیاوردی حال
 آنکه ترا تسلط کرد داندیم بر همه خانهای کوفه پس باید که دیده بانان برانگیری بر همه کوفه و خانهای آن و چون فردا صبح شود باید جمع
 خانهای کوفه را تفحص نمائی و همه اطراف آنرا بگیری تا آنکه ایخود را بنزد من آوری پس از بنزد من آمده داخل دارالاماره شد و چون صبح شد
 در مجلس نشست و از آن عام داد که هر کس خواهد داخل شود که نگاه پسر بد که آن پسر زن داخل مجلس افتد اگر دیده و او را از مکان
 مسلم با خبر کرد ایند ابو مخنف گوید که این زیاد از خوشحالی بر جست و طوقی از طلا بگردن آن پسر انداخت و یک سب بسیار خوبی داد
 و او پس محمد بن ثعلب طو را طلید و با هزار سوار و پانصد پیاده داد و گفت که همراه این پسر میروی و مسلم را بکشد یا پسر کرده
 بنزد من بیاوری پس مسلم علیه الرحمه چون صدای تهم اسبان و نعره منافقانرا شنید زره خود را پوشید و کمر خود را محکم بست
 و شمشیر خود را کشیده روی ایشان آورد و آنجا حاکم بنی نذر او بختند پس آنشمار نامه از بنزب شمشیر آید از آنجا حسین ای چنانکه خان
 باطنی ایمان ببرد و ن بودند از خانه ظاهری نیز بیرون کرد و باز آن مشران دقت و بگره خانه او هجوم آوردند پس آنشیر مشیه ایمان
 به ایمان را زد دیگر باده از خانه بیرون کرد پس میانه او و طو نیکی اسم بخس او بکبر بن حمران حمیری بود و وضرب زد و بدل شد پس بگر
 نا بجا وضربتی بر آنز که از زد که لب بالای او قطع شده وضرب او سرایت کرده لب برین آنضرب حمرین را قطع کرد پس هر دو لب
 جدا شده بر زمین افتاد پس مسلم علیه الرحمه چشم آمد وضرب شدیدی بر فرق آغلون زد و وضرب دیگر بر گردن او زد که نزدیک بود
 که بیاطن آغزود و فرود و پس میزد و میکشت تا آنکه موافق روایت ابو مخنف یکصد و پنجاه نفر را بدر که باز فرستاد پس چون آن
 شمران بی ایمان دیدند که حریف آنشمار نامه از خستند از اطراف با هم خانه برآمده آنضرب یکس را سبکباران کرده و دستهای راستش
 میزدند و بر فرق او میزدند و میکشتند و گفت دلسوز که کید که خداوند هرگز اهل کوفه را غایب نرود که از آنچه با مسلم کردند و دلیر شد پس
 در روز عاشورا آنوقت که فرزند رسول خدا جناب سید الشهدا را و احاطه الله در زمین کرد بلا افتاده بود و هر کس میرسد بنظر
 ضربتی میزد آه و مصیبت آه که حضرت باقر علیه السلام میفرماید که جمعی از بی ایمانان بودند که حربه بند داشتند و داشتند خود را بر اینسخت
 کرده بودند و بر جسد شریف و عنصر لطیف آنجناب میزدند رباعی مؤلف مسلما که در اطراف بنسخت رسید نیک
 بنکر تو کجا بدین شاه شید آنچه بر جان تو آمد دل اجاب شکست لیکن آن پرده اسرار خداوند دریده آه و آخر قلم آه
 و ایلام که چنانکه از اطراف دستهای بی را آتش زده بر مسلم رحمة الله میزدند پس از شهادت جناب مسال عباد را و احاطه الله
 در اطراف چنهای اهل بیت آوردند و حمرین بعد حمران زده فریاد زد که با هر کس در دوست آتش زند ای شمشیر وای که
 کنندگان مسلم بن حقیل اگر چه تنها و بیکی بود لیکن بکفر و مرد شجاع بود و قدرت داشت که خود را از آتش بجمه نگاه داشت و ای که
 و محافظ نماید لیکن در چنهای بزرگان یکس و کوه دکان نورس و جناب سید الشهدا بدین بجا کسی نبود پس چون آتش از اطراف شعله
 کردید آن یکسان پنا در زمین چنانکه بجز ناله و آه کاری نداشتن بر نیامده لاجل و لا قوه الا بالله العلی اعظم آتش شعله زد
 بر جان فرزند حقیل شعله از چنهای بزرگان و بر حقیل زاحق جان مسلم هر که مسلم بود سخت نهشتان چنهای عرش
 خداوند جلیل و در مدیشت که چون مسلم دید که در خانه حمرین بر او تنگ شد شمشیر خود را کشید و از خانه بیرون آمد و چون شمشیر
 غضبانک بر آنملا حسین میاک حمله کرد محمد بن شمسین فریاد زد که ای مسلم خود را بقتل رسان که ما ترالمان دادیم و آتبر که او بر خون
 خدا را حرم جسد نمیشد و برایشان حمله میکرد و در جوی اند و مکرر آوهای قوی میکل و میگرفت و بر بام خانها میاندخت تا آنکه
 چهارده سوار دیگر را هم قتل رسانید پس محمد بن ثعلب طو فریاد زد که ای مسلم با تو دروغ میگوئیم و ترا فریب نمیدهم و با تو حمله
 میکنیم اینقوم همه بی احمم تواند و قاتل نیستند و با تو خلاف نخواهند کرد و حجت با ایشان قاتل کن و آرام گیر و در آنوقت
 بنزد که از اکثر مقامه دیگر و در جراحات بسیار بر بدن شمران رسید بود و ابو مخنف روایت کرده که از بسکه تیر

اینکه در کوفه
 از بنزب شمشیر
 آید از آنجا حسین
 ای چنانکه خان

و او را بر قاطری سوار کرده از برای این زیاد و عرازا میسر دهند و حدیثیست که چون آن عزیز مجروح را در حضور انبیا
 رسانیدند تشنگی شدیدی بر او غلبه کرد و دید که آب سردی نزدیکی انداختند فرمودند که استقوی من هذا الماء و انحرأ علی الله
 در سوره یعنی قدری زایمی آب من بیاشامانید و خدای شما از جانب خداوند در سوال است که نگاه مکنیک اسماء و مسلم بن
 بود و بعد از آنکه آنرا با آب تر و نه لایق و نه شایسته ندانستند و در حق آنرا چیزی نگفتند و در حق آنرا چیزی نگفتند و در حق آنرا چیزی نگفتند
 نه حق خداوند است که از آن قطره خواهی چشید تا آنکه از آبهای جویشده در آتش جهنم بیاشامی موقت که اینان گوید که
 عجب مطابق است این خبیث مسلم با آنچه از برای سید و سرکار من جانیست ایستاده علیه السلام روی داد و در آنوقت که از پشت
 خود ایستاد بر زمین افتاد پس از شدت عطش فرمود که یا قوم استقوی من هذا الماء فانی قلیل یعنی اگر ده کوزه و شام کجاست
 من بیاشامانید که بسیار تشنه ام پس طوی که خداوند است که در آن اورا حلقه از جیم جیم فرماید در جواب گفتند و بعد از آنکه
 گفت که لا تذوق الماء حتی ترده فیما بینة فیرث من جهنما یعنی هرگز آب نخورای تا شامید تا آنکه در جهنم شوی و از آبهای چشیده
 در آن بیاشامی را وی سیکوید که آنحضرت در جواب فرمود که من دارم در جهنم و جیم جیم شدم بلکه دارم در جهنم بر جبهه کرام
 در جنت و میاشامم از آبهای خوشنود که او را در حدیث دیگر وارد شده است که مسلم علیه السلام روی کرد با غفلت که او را آب
 ندادند فرمود که وای بر تو تو کیستی گفت منم آن کسی که حق را شناختم آنوقت که تو انکار کردی و شنیدم سخن را آنوقت که تو شنیدی
 و حیل کردی و اطاعت کردم او را آنرا ندانید که تو مخالفت کردی منم مسلم بن عمرو با بلی پس مسلم بن حنبل علیه السلام در جواب فرمود
 که ما در تو بعضی تو شنیدیم که عجب جفاکار و بد خود وقتی استبلی می پیر بلی تو سرادار تری از من با آبهای جهنم و غلبه بود و آن
 پس جواب مسلم ویرا از آن جنبه که داند و از شدت ضعف و تشنگی بر زمین نشست و بدو یار تکیه کرد پس مردی که او را
 عمرو بن حریث می گفتند غلام خود را فرستاد تا بسوی بزرگی از آب آورد و بر روی آن دستمال پوشیده بود پس قدح را برآورد
 کرد و به مسلم داد و گفت بیاشام چون خواست بیاشامد آنطرف پر شد از خون و دهان او در توانست که بیاشامد پس طرف دیگر را
 دادند آنهم مثل طرف اول شد طرف سیم را دادند و خواست که بیاشامد و دهانهای او را قطع ریخت پس گفت الحمد لله لا کرب
 آب از درونی قسم شده بود و غیب من بود و آشامیده بودم پس سوال این زیاد و بنده آمد و گفت مسلم را داخل قصر و انبیا
 نموده و اگر کسی بد پس یکی از پاسبانان با او گفت که چون وارد شوی سلام کن بر امیر المؤمنین و چون وارد شد گفت السلام
 علی من اتبع الهدی و خوشی و غایت از وی و اطاع الملک الا علی یعنی سلام بر کسی که متابعت کند هدایت را و بر سر از جانب
 و اطاعت کند پادشاه اعلی را که خداوند است این زیاد و بنده چون این قسم سلام کرد و از ایشان بگذشت یکی از پاسبانان قهرضا
 پرسید که چرا گفتی السلام علیک یا امیر المؤمنین که نمی بینی که امیر بر روی تو میخورد مسلم در جواب فرمود که مرا امیری بغیر از حضرت
 امام حسین علیه السلام نیست و کسی بر این زیاد و بنده این طور سلام کند که اگر گشته شد بر سر و در حدیث دیگر است که در جواب فرمود
 که اگر از گذشته شدن من دارد چه فایده دارد که بر او سلام کنم و اگر از او نذر و بعد از این سلام بسیار خواهم کرد و در حدیث
 دیگر است که فرمود پس کن وای بر تو و الله که او امیر نیست و این یاد خود بخلاف را از او شنید پس گفت که نفسی بحال تو ندارد
 خواه سلام کنی خواه کنی زیرا که لاحاله گشته خواهی شد مسلم گفت که اگر تو مرا بخشی خبر تازه نیست زیرا که بدتر از تو کسی را که
 از من گشته است این زیاد علیه السلام گفت ایضا که در گذشته دای خلاف اندازنده بینات خروج کرده بر امام خود و گفت
 انداختی در میان فرقه یاخیه مسلم بن سعید و پس او نیز مسلم در جواب گفت که اما فتنه در میان مسلمانان از این بزرگتر است و بدست
 زیاد بن عبید که غلام طایفه بنی حلاج بود از قوم شقیف و من امید دارم اینکه خداوند مرا شاد و نصیب فرماید و دست
 مخلوقات این زیاد گفت که یگان عزیز خودم که گشته خواهی شد مسلم فرمود که البته حکم چنین است این زیاد و بنده گفت که علی
 چنین است مسلم گفت که پس مرا آفتد فرست ده که بعضی از توام خود وصیت کنم بکن پس آنمظلم فرمود پس آنکه که علی
 آن پس نشسته بودند و دید که عمر بن سعد بن ابوقحافه علیه السلام نشسته است فرمود که ای عمر میان من و تو خویشی است و مرا

از حدیثی که در
 کتاب آمده است

تو حاجت است و از برای من بر تو واجب شده است که بعل آوری و میگویم که آنرا آستانه بگویم هر کس استماع کرد که برود و بگوید
 گفت که چرا استماع میکنی که از پسر عورتی خود بشنوی پس هر چون از این بن زیاد را خید برخواست و با مسلم دگر ریشت
 بطوریکه این زیاد علیه الله هر دو را امید پس مسلم باو گفت که اول وصیت من اینست که الله الا الله الله و ان محمد رسول الله
 و تیم اینست که مراد کو که فرضی هست که از آن روز که بگو فدا شد ام فرض که تمام و آن مقصد در هم است و تو شمشیر و زره مرا بپوش
 و آن فرض مرا داد کن و بستم آنکه بعد از گشتن من چند مرا از این خوش کن و دفن کن و چهارم آنکه قاصدی بکانت جاب الحسین
 علیه السلام روانه کن که بر کرد که من بخیرت نوشته ام که خلق کو فدا با آفتاب بپاشند و میدانم که حال او در راه است و بگوید
 و بر او وارد میشود آنچه بر من دارد شد پس چون وصیت مسلم علیه السلام تمام شد عمر بن زیاد گفت که چنین چنان وصیت کرد
 این زیاد و بعد گفت که صد روی تو را سیاه کند با امانت داری تو و الله اگر تهیست من وصیت کرده بودم هرگز وصیت او را نپذیرفتم
 حال که تو چنین آدمی سیاحتی منرا داشت که تو خود بیکت حسین بروی و بعد از آن گفت که انا اقرب شما و من پس با هم اقربا بان
 دریم و انا مال و پس از برای خودش باشد و اطمینان نیست و ما باغ میخیم که بهر مصرف که خواهد برسد و انا جسد او و بعد از
 آنکه ما او را کشتیم با جسد هر چه بپوشاید ما را باکی نیست و انا حسین پس اگر او قصد ما نمکد ما قصد او نخواهیم کرد و در حدیثی است
 که گفت انا مال و پس اگر خواهم ادای دین او خواهم کرد و الا فلا و انا حسین پس لابد است که بر ما وارد شود و او را بکشیم و در حدیثی
 او را خفتا بهمیم بالایی بکشد بکشد پس در میان مسلم و ابن زیاد سخنان بسیار سوال جواب و رد و بدل شد پس ابن زیاد گفت قلنی
 ان تم اقللت قلته لم نقل احدی فی الاسلام من الناس یعنی خداوند بخشد مرا اگر ترا کشتیم گشتی که احدی از مردم بآن نوع کشته
 باشد در اسلام جناب مسلم در جواب او فرمود که تو از همه کس منرا داری که در اسلام بدی بگذاری که هرگز آن بدعت نبوده است
 ای ابن زیاد هیچ کس مثل تو نیست در این حد این کار از شان نیست که بقتل رسانی بدترین قتلها و گوشها و چشمها و لبها را قطع کنی
 بدترین قطع کرد و دنا و رفاری کنی جنبش ترین همه زقار با غلبه کرده باشی بدترین اقامت غلبا پس چون آنجا فریدند شالان
 سخنان از جناب مسلم شنید خشم و غضب آنملون اشتداد یافت و او مصیبتا امید از خداوند شتمن حقیقت است که هرگز دنا
 آن جیای بی ایمانرا از تو هم ختم خالی نکرد و اندر پس آنملون شروع کرد دنا سرگشتن بجناب مسلم و پدر او و حضرت امام حسین و حضرت
 امیرالمؤمنین علیه السلام پس چون جناب مسلم دید که دنا سرگشتن بمقبرین درگاه خداوند ذی الجلال رسید ساکت گردید و دیگر
 نفرمود آه و اویلاه و مصیبتا که آنملون در دنا و آخرت جلا طیلید گفت که او را بجام صبر برید و گردن او را بریزند و او را
 از قصر بریزند ازید مسلم باو فرمود که و الله اگر در میان من و تو خویشی بود مرا بکشی پس ابن زیاد علیه الله گفت که است
 آنمردی که این پسر حقش شمشیر بر فرق او زده پس فرستادند و بکبرن حمران الاحمری ملعون را که از دست جناب مسلم ضرب خورده
 بود حاضر کردند پس باو حکم کرد که تو مسلم را بر بالای قصر بر گردن بزنی پس آن انقدا پنجره آنمردی که زده خداوند کبر را بر او شنید
 قصر بر پس آنمرد درگاه حضرت که در بین راه و جرنی خواند و بعد از آن بگفتن آنکرا که مستقر الله و صلوات بر محمد و آل محمد
 بود و مکرر میگفت که اللهم انکم یستأجرون و من عرنا و کذبنا و کذبنا و کذبنا یعنی ای پروردگار من حکم کن در میان ما و میان تو میکروب
 داد خدا را و نکند یک که دنا ما را و خوار و ذلیل گردانند دنا ما را پس سر آن سرسله چل شدند و عاقله سالار دنا جاننا را
 از بدن جدا کرده و از نام قصر بایدن نازنین و بر زمین انداختند مؤلف گوید تا سرنگند ری جان ندی ایهم ماشنه
 که ترا دوست بخواند مسلم و در حدیثی است که چون ابن زیاد ملعون مردود از شهادت جناب مسلم اعلی الله تعالی یافت و حال
 امر کرد که فانی بن مرده را از مجلس سپردن کند و در وسط بازار گردن او را بر نهد پس ملازمین بد آیین آن بیدین دست آن عاقلی
 بسین را از عقب بسته با خواری و زاری بازار کو سفند فردشان داخل گردید پس او فریاد میکرد و جوانان انصار و سلسله
 خود را میخواند و مستعدا و طیلید و اجرات امداد نمود و میکشید و در جواب دنا خود را از دست آن ملعونی که دستهای در پشته بود
 خلاصی داد و هر چند کسی که دست او بگریزد که با اگر ده شقاوت شکوه نماید بکند خیر نگردد پس ملازمین دین از دحام گردیدند

و بعد از آنکه مسلم را کشتند و سر او را بر زمین انداختند و او را با جام صبر بریدند و گردن او را بریزند و او را از قصر بریزند ازید مسلم باو فرمود که و الله اگر در میان من و تو خویشی بود مرا بکشی پس ابن زیاد علیه الله گفت که است آنمردی که این پسر حقش شمشیر بر فرق او زده پس فرستادند و بکبرن حمران الاحمری ملعون را که از دست جناب مسلم ضرب خورده بود حاضر کردند پس باو حکم کرد که تو مسلم را بر بالای قصر بر گردن بزنی پس آن انقدا پنجره آنمردی که زده خداوند کبر را بر او شنید قصر بر پس آنمرد درگاه حضرت که در بین راه و جرنی خواند و بعد از آن بگفتن آنکرا که مستقر الله و صلوات بر محمد و آل محمد بود و مکرر میگفت که اللهم انکم یستأجرون و من عرنا و کذبنا و کذبنا و کذبنا یعنی ای پروردگار من حکم کن در میان ما و میان تو میکروب داد خدا را و نکند یک که دنا ما را و خوار و ذلیل گردانند دنا ما را پس سر آن سرسله چل شدند و عاقله سالار دنا جاننا را از بدن جدا کرده و از نام قصر بایدن نازنین و بر زمین انداختند مؤلف گوید تا سرنگند ری جان ندی ایهم ماشنه که ترا دوست بخواند مسلم و در حدیثی است که چون ابن زیاد ملعون مردود از شهادت جناب مسلم اعلی الله تعالی یافت و حال امر کرد که فانی بن مرده را از مجلس سپردن کند و در وسط بازار گردن او را بر نهد پس ملازمین بد آیین آن بیدین دست آن عاقلی بسین را از عقب بسته با خواری و زاری بازار کو سفند فردشان داخل گردید پس او فریاد میکرد و جوانان انصار و سلسله خود را میخواند و مستعدا و طیلید و اجرات امداد نمود و میکشید و در جواب دنا خود را از دست آن ملعونی که دستهای در پشته بود خلاصی داد و هر چند کسی که دست او بگریزد که با اگر ده شقاوت شکوه نماید بکند خیر نگردد پس ملازمین دین از دحام گردیدند

و بعد از آنکه مسلم را کشتند و سر او را بر زمین انداختند و او را با جام صبر بریدند و گردن او را بریزند و او را از قصر بریزند ازید مسلم باو فرمود که و الله اگر در میان من و تو خویشی بود مرا بکشی پس ابن زیاد علیه الله گفت که است آنمردی که این پسر حقش شمشیر بر فرق او زده پس فرستادند و بکبرن حمران الاحمری ملعون را که از دست جناب مسلم ضرب خورده بود حاضر کردند پس باو حکم کرد که تو مسلم را بر بالای قصر بر گردن بزنی پس آن انقدا پنجره آنمردی که زده خداوند کبر را بر او شنید قصر بر پس آنمرد درگاه حضرت که در بین راه و جرنی خواند و بعد از آن بگفتن آنکرا که مستقر الله و صلوات بر محمد و آل محمد بود و مکرر میگفت که اللهم انکم یستأجرون و من عرنا و کذبنا و کذبنا و کذبنا یعنی ای پروردگار من حکم کن در میان ما و میان تو میکروب داد خدا را و نکند یک که دنا ما را و خوار و ذلیل گردانند دنا ما را پس سر آن سرسله چل شدند و عاقله سالار دنا جاننا را از بدن جدا کرده و از نام قصر بایدن نازنین و بر زمین انداختند مؤلف گوید تا سرنگند ری جان ندی ایهم ماشنه که ترا دوست بخواند مسلم و در حدیثی است که چون ابن زیاد ملعون مردود از شهادت جناب مسلم اعلی الله تعالی یافت و حال امر کرد که فانی بن مرده را از مجلس سپردن کند و در وسط بازار گردن او را بر نهد پس ملازمین بد آیین آن بیدین دست آن عاقلی بسین را از عقب بسته با خواری و زاری بازار کو سفند فردشان داخل گردید پس او فریاد میکرد و جوانان انصار و سلسله خود را میخواند و مستعدا و طیلید و اجرات امداد نمود و میکشید و در جواب دنا خود را از دست آن ملعونی که دستهای در پشته بود خلاصی داد و هر چند کسی که دست او بگریزد که با اگر ده شقاوت شکوه نماید بکند خیر نگردد پس ملازمین دین از دحام گردیدند

عرض نمود آخرت پس تحقیق داده و خیر و از ایشان عذاب و داری کرده میشوند و در حدیث معتبر است که چون این آیه نازل شد
 بود و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که آیا میخواهید که خبر دهم شمار را آن کسی که شباهت دارند با ایشان از شماست
 من صاحب عرض گردید که بلی یا رسول الله آنحضرت فرمود که قومی هستند از امت من که خود را از امت می شمارند و حال آنکه
 بقتل میرسانند نیکوترین فتنه مراد پاکیزه ترین شاخای درخت مراد تغییر عید بندست مراد شریعت مراد می کنند و فرزند می بینند
 و حسین با چنانکه کشند پیشینان بود و زکریا و یحیی را آگاه باشد که خداوند بر ایشان نعمت فرمود است چنانچه بر آنها نعمت
 کرد است و بر میا نیکو اند بر او لای ایشان پیشین از روز قیامت نادی هدی از اولاد حسین معلوم را که بشیر دستان خود را
 روانه آتش جنت خود فرمود و گرفت که بید که بصیرت این حدیث شریف از جمله بود این امت بر یزید طایفه و اجماع اولاد
 زیرا که جناب سید الشهداء اول از ديار خود بیرون کردند و بعد بقتل رسانیدند چنانچه در احادیث معتبره وارد شده است که چون
 معاویه در نایب جای گرفت و یزید علیه الله و العذاب الشدید قبا حده الولد تراهیه خاصب حق ال بیت علیهم السلام کرد و
 و منصب امامت و امارت بناحق را مستحق شد پس از شهادت یک دشت چنان امر را بر خاس آل جناب سید الشهداء را در خانه
 الله آنکس گرفت که جناب مختلف خود را در جرات از وطن اصلی و مفا رقت از قریه بزرگوار خود و از ترتیب مادر و برادر داشته
 و چنانکه موسی بن جسران از مصر قبا حده و زلفت آنحضرت نیز با خوف از مدینه طایفه با اهل عیال و اهل بیرون تشریف برد
 و این آیه را می خواند **فَرَجْنَا عَنْكَ غَمْمَكَ يَا أَرْثُخِي مِنْ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ** از یکدیگر عاقبتون ریتو یکدیگر خبرید
 لما خرجنا من المدینه تا کان احدی منکم یخافنا و لا یخافنا اهل بیت یعنی چونکه از مدینه بیرون رفتیم بود احدی که خوف و دشمنی دنیا
 بوده باشد از ما اهل بیت پس آنحضرت از راه راست روانه مکه مکه محمله شد پس عبدالله قرشی بخدمت آنحضرت مشرف شد و عرض
 کرد که فدای تو شوم یا بن رسول الله اراده کجا داری فرمود که اراده مکه دارم پس او عرض کرد که خداوند ناصر و حافظ شما باد یا بن
 رسول الله چون داخل مکه شوی در آنجا بجا و در شود با اهلش صبر بانی کن و بسیت خود را از ایشان بگیر و بعدالت با ایشان و قافله
 و از ایشان دفع ظلم نماید و برین بر آنجا بالار و فضایل خود را با ایشان بجهان تابشاند که جد تو محمد مصطفی و پدرت علی مرتضی
 و مادر دت فاطمه زهرا است و اینکه تو اولاد از دیگران از برای خلافت و دیاست و القاس من بیت که بجانب کوفه نزدی
 طایفه می شوم است و در آنجا پدر بزرگوارت را بقتل رسانیده اند بلکه در محرم خداوند مجاد و رشو که اهل حجاز و یمن در خدمت شما باشند
 و از اطراف عالم خلائق بخدمت شما مشرف میشوند و بسیت میکنند و بیلا و حرم جهت ینانید فدای تو شوم یا بن رسول الله
 القاس من بیت که این وصیت مرا قبول فرموده عمل نماید که باعث خیر و سعادت شماست آنحضرت در جواب فرمود که گفت
 ترا جزی خیر دهم پس داخل مکه شده در آنجا منزل فرمود و مردم از اطراف بخدمت مشرف میشدند پس چون اهل کوفه کیفیت
 احوال مطلع شدند عرضیه بخدمت آنحضرت نوشتند باین مضمون که ای فرزندان محمد مصطفی و علی مرتضی و فاطمه زهرا و خدیجه کبری ای شما
 بشتاب بجانب کوفه که بدی جمع نفع و ضرر با جناب تو همراهی میکنیم و امید داریم که خداوند بکرمت جناب تو عهد از اهل و عیال و
 کرد اند یا بن رسول الله بدانکه لشکری از برای یاری کردن جناب تو آماده و مستی و نهروای پارتاب و چشمها جاریست و اگر
 خود توانی تشریف آوری شخصی را از جانب خود روانه فرما از برای که در میانه ما حکم کند بچشم الله و سنت رسول الله و انیت تمام
 بن بشیر و ضرر دارا است و او از برای اجماع و جماعت بجای نیاید و در دوا که از جناب تو تشریف آوری دارا گرفته روانه شدیم بچشم
 و این نامه را با چغاه نامه دیگر روانه خدمت آنحضرت نموده بعد از سه روز دیگر ناگهائی بسیار نوشته روانه کرد که در این
 مضمون که ای فرزندان محمد مصطفی و علی مرتضی سرعت فرما بجانب کوفه که ما را بغیر از جناب تو دیگر کامی نیست و بعد از چند روز همین
 بسیار دیگر روانه خدمت آنحضرت نمودند که ای پسر دختر پیغمبر ما ای فرزندان علی مرتضی را بغیر از جناب تو کامی نیست و همه صحرا را
 سبز و چمنای خرم و درختهای پر میوه و آماده و همه دیدهای ما انتظار تشریف آوردن شماست و چون تشریف آوری دیدیم
 نفع و ضرر ما را شریک نیاشی و السلام **مؤلف** گوید که خداوند هرگز صاحبان اغراض را نیامرزد که یکیش و خیر از آنحضرت است

چنانکه در حدیث معتبره است که چون این آیه نازل شد بود و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که آیا میخواهید که خبر دهم شمار را آن کسی که شباهت دارند با ایشان از شماست من صاحب عرض گردید که بلی یا رسول الله آنحضرت فرمود که قومی هستند از امت من که خود را از امت می شمارند و حال آنکه بقتل میرسانند نیکوترین فتنه مراد پاکیزه ترین شاخای درخت مراد تغییر عید بندست مراد شریعت مراد می کنند و فرزند می بینند و حسین با چنانکه کشند پیشینان بود و زکریا و یحیی را آگاه باشد که خداوند بر ایشان نعمت فرمود است چنانچه بر آنها نعمت کرد است و بر میا نیکو اند بر او لای ایشان پیشین از روز قیامت نادی هدی از اولاد حسین معلوم را که بشیر دستان خود را روانه آتش جنت خود فرمود و گرفت که بید که بصیرت این حدیث شریف از جمله بود این امت بر یزید طایفه و اجماع اولاد زیرا که جناب سید الشهداء اول از ديار خود بیرون کردند و بعد بقتل رسانیدند چنانچه در احادیث معتبره وارد شده است که چون معاویه در نایب جای گرفت و یزید علیه الله و العذاب الشدید قبا حده الولد تراهیه خاصب حق ال بیت علیهم السلام کرد و منصب امامت و امارت بناحق را مستحق شد پس از شهادت یک دشت چنان امر را بر خاس آل جناب سید الشهداء را در خانه الله آنکس گرفت که جناب مختلف خود را در جرات از وطن اصلی و مفا رقت از قریه بزرگوار خود و از ترتیب مادر و برادر داشته و چنانکه موسی بن جسران از مصر قبا حده و زلفت آنحضرت نیز با خوف از مدینه طایفه با اهل عیال و اهل بیرون تشریف برد و این آیه را می خواند **فَرَجْنَا عَنْكَ غَمْمَكَ يَا أَرْثُخِي مِنْ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ** از یکدیگر عاقبتون ریتو یکدیگر خبرید لما خرجنا من المدینه تا کان احدی منکم یخافنا و لا یخافنا اهل بیت یعنی چونکه از مدینه بیرون رفتیم بود احدی که خوف و دشمنی دنیا بوده باشد از ما اهل بیت پس آنحضرت از راه راست روانه مکه مکه محمله شد پس عبدالله قرشی بخدمت آنحضرت مشرف شد و عرض کرد که فدای تو شوم یا بن رسول الله اراده کجا داری فرمود که اراده مکه دارم پس او عرض کرد که خداوند ناصر و حافظ شما باد یا بن رسول الله چون داخل مکه شوی در آنجا بجا و در شود با اهلش صبر بانی کن و بسیت خود را از ایشان بگیر و بعدالت با ایشان و قافله و از ایشان دفع ظلم نماید و برین بر آنجا بالار و فضایل خود را با ایشان بجهان تابشاند که جد تو محمد مصطفی و پدرت علی مرتضی و مادر دت فاطمه زهرا است و اینکه تو اولاد از دیگران از برای خلافت و دیاست و القاس من بیت که بجانب کوفه نزدی طایفه می شوم است و در آنجا پدر بزرگوارت را بقتل رسانیده اند بلکه در محرم خداوند مجاد و رشو که اهل حجاز و یمن در خدمت شما باشند و از اطراف عالم خلائق بخدمت شما مشرف میشوند و بسیت میکنند و بیلا و حرم جهت ینانید فدای تو شوم یا بن رسول الله القاس من بیت که این وصیت مرا قبول فرموده عمل نماید که باعث خیر و سعادت شماست آنحضرت در جواب فرمود که گفت ترا جزی خیر دهم پس داخل مکه شده در آنجا منزل فرمود و مردم از اطراف بخدمت مشرف میشدند پس چون اهل کوفه کیفیت احوال مطلع شدند عرضیه بخدمت آنحضرت نوشتند باین مضمون که ای فرزندان محمد مصطفی و علی مرتضی و فاطمه زهرا و خدیجه کبری ای شما بشتاب بجانب کوفه که بدی جمع نفع و ضرر با جناب تو همراهی میکنیم و امید داریم که خداوند بکرمت جناب تو عهد از اهل و عیال و کرد اند یا بن رسول الله بدانکه لشکری از برای یاری کردن جناب تو آماده و مستی و نهروای پارتاب و چشمها جاریست و اگر خود توانی تشریف آوری شخصی را از جانب خود روانه فرما از برای که در میانه ما حکم کند بچشم الله و سنت رسول الله و انیت تمام بن بشیر و ضرر دارا است و او از برای اجماع و جماعت بجای نیاید و در دوا که از جناب تو تشریف آوری دارا گرفته روانه شدیم بچشم و این نامه را با چغاه نامه دیگر روانه خدمت آنحضرت نموده بعد از سه روز دیگر ناگهائی بسیار نوشته روانه کرد که در این مضمون که ای فرزندان محمد مصطفی و علی مرتضی سرعت فرما بجانب کوفه که ما را بغیر از جناب تو دیگر کامی نیست و بعد از چند روز همین بسیار دیگر روانه خدمت آنحضرت نمودند که ای پسر دختر پیغمبر ما ای فرزندان علی مرتضی را بغیر از جناب تو کامی نیست و همه صحرا را سبز و چمنای خرم و درختهای پر میوه و آماده و همه دیدهای ما انتظار تشریف آوردن شماست و چون تشریف آوری دیدیم نفع و ضرر ما را شریک نیاشی و السلام **مؤلف** گوید که خداوند هرگز صاحبان اغراض را نیامرزد که یکیش و خیر از آنحضرت است

چنانکه در حدیث معتبره است که چون این آیه نازل شد بود و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که آیا میخواهید که خبر دهم شمار را آن کسی که شباهت دارند با ایشان از شماست من صاحب عرض گردید که بلی یا رسول الله آنحضرت فرمود که قومی هستند از امت من که خود را از امت می شمارند و حال آنکه بقتل میرسانند نیکوترین فتنه مراد پاکیزه ترین شاخای درخت مراد تغییر عید بندست مراد شریعت مراد می کنند و فرزند می بینند و حسین با چنانکه کشند پیشینان بود و زکریا و یحیی را آگاه باشد که خداوند بر ایشان نعمت فرمود است چنانچه بر آنها نعمت کرد است و بر میا نیکو اند بر او لای ایشان پیشین از روز قیامت نادی هدی از اولاد حسین معلوم را که بشیر دستان خود را روانه آتش جنت خود فرمود و گرفت که بید که بصیرت این حدیث شریف از جمله بود این امت بر یزید طایفه و اجماع اولاد زیرا که جناب سید الشهداء اول از ديار خود بیرون کردند و بعد بقتل رسانیدند چنانچه در احادیث معتبره وارد شده است که چون معاویه در نایب جای گرفت و یزید علیه الله و العذاب الشدید قبا حده الولد تراهیه خاصب حق ال بیت علیهم السلام کرد و منصب امامت و امارت بناحق را مستحق شد پس از شهادت یک دشت چنان امر را بر خاس آل جناب سید الشهداء را در خانه الله آنکس گرفت که جناب مختلف خود را در جرات از وطن اصلی و مفا رقت از قریه بزرگوار خود و از ترتیب مادر و برادر داشته و چنانکه موسی بن جسران از مصر قبا حده و زلفت آنحضرت نیز با خوف از مدینه طایفه با اهل عیال و اهل بیرون تشریف برد و این آیه را می خواند **فَرَجْنَا عَنْكَ غَمْمَكَ يَا أَرْثُخِي مِنْ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ** از یکدیگر عاقبتون ریتو یکدیگر خبرید لما خرجنا من المدینه تا کان احدی منکم یخافنا و لا یخافنا اهل بیت یعنی چونکه از مدینه بیرون رفتیم بود احدی که خوف و دشمنی دنیا بوده باشد از ما اهل بیت پس آنحضرت از راه راست روانه مکه مکه محمله شد پس عبدالله قرشی بخدمت آنحضرت مشرف شد و عرض کرد که فدای تو شوم یا بن رسول الله اراده کجا داری فرمود که اراده مکه دارم پس او عرض کرد که خداوند ناصر و حافظ شما باد یا بن رسول الله چون داخل مکه شوی در آنجا بجا و در شود با اهلش صبر بانی کن و بسیت خود را از ایشان بگیر و بعدالت با ایشان و قافله و از ایشان دفع ظلم نماید و برین بر آنجا بالار و فضایل خود را با ایشان بجهان تابشاند که جد تو محمد مصطفی و پدرت علی مرتضی و مادر دت فاطمه زهرا است و اینکه تو اولاد از دیگران از برای خلافت و دیاست و القاس من بیت که بجانب کوفه نزدی طایفه می شوم است و در آنجا پدر بزرگوارت را بقتل رسانیده اند بلکه در محرم خداوند مجاد و رشو که اهل حجاز و یمن در خدمت شما باشند و از اطراف عالم خلائق بخدمت شما مشرف میشوند و بسیت میکنند و بیلا و حرم جهت ینانید فدای تو شوم یا بن رسول الله القاس من بیت که این وصیت مرا قبول فرموده عمل نماید که باعث خیر و سعادت شماست آنحضرت در جواب فرمود که گفت ترا جزی خیر دهم پس داخل مکه شده در آنجا منزل فرمود و مردم از اطراف بخدمت مشرف میشدند پس چون اهل کوفه کیفیت احوال مطلع شدند عرضیه بخدمت آنحضرت نوشتند باین مضمون که ای فرزندان محمد مصطفی و علی مرتضی و فاطمه زهرا و خدیجه کبری ای شما بشتاب بجانب کوفه که بدی جمع نفع و ضرر با جناب تو همراهی میکنیم و امید داریم که خداوند بکرمت جناب تو عهد از اهل و عیال و کرد اند یا بن رسول الله بدانکه لشکری از برای یاری کردن جناب تو آماده و مستی و نهروای پارتاب و چشمها جاریست و اگر خود توانی تشریف آوری شخصی را از جانب خود روانه فرما از برای که در میانه ما حکم کند بچشم الله و سنت رسول الله و انیت تمام بن بشیر و ضرر دارا است و او از برای اجماع و جماعت بجای نیاید و در دوا که از جناب تو تشریف آوری دارا گرفته روانه شدیم بچشم و این نامه را با چغاه نامه دیگر روانه خدمت آنحضرت نموده بعد از سه روز دیگر ناگهائی بسیار نوشته روانه کرد که در این مضمون که ای فرزندان محمد مصطفی و علی مرتضی سرعت فرما بجانب کوفه که ما را بغیر از جناب تو دیگر کامی نیست و بعد از چند روز همین بسیار دیگر روانه خدمت آنحضرت نمودند که ای پسر دختر پیغمبر ما ای فرزندان علی مرتضی را بغیر از جناب تو کامی نیست و همه صحرا را سبز و چمنای خرم و درختهای پر میوه و آماده و همه دیدهای ما انتظار تشریف آوردن شماست و چون تشریف آوری دیدیم نفع و ضرر ما را شریک نیاشی و السلام **مؤلف** گوید که خداوند هرگز صاحبان اغراض را نیامرزد که یکیش و خیر از آنحضرت است

خفته یعنی تا آنکه چشمی شربت ناکو از مرگ رها بعد از پیشین غم و غصه بسیار و در حدیقت که از روی شجاعت گفت که
 از روی شجاعت گفت که ای پسر او تراب آیینی تو که گمان میکنی که قدرت بر سر عرض پیغمبر که کوثر است آب میدهد
 خود را پس درین تشنگی صبر کن تا بدست تراب و در آن زمان زیاد تر بودن اذیت مظلوم از کوفت بعد از شهادت و آنست که
 بچنگ که سفید گشتند دست از سر او بر میدارند چون آن بزرگوار را بدیده رفته شهادت رسانیدند انواع بلا و سبب
 آوردند و همین بس که سر مظلوم مقتول را بر تیره کرده شهر بشهر و دیار بدیار گردانیدند و بدن مقدس مبارکش را پایال خیمه
 کردند پس معلوم شد که مراد از حدیث که آنجانب گشته شد چنانکه گفته میشود کوفت محض قتل رسانیدن و کشتن به او بی خود
 نه در کیفیت قتل آن بزرگوار زیرا که اذیت بر آنحضرت را و احوال خدا بسیار از اذیت بکوفت زیاد تر بوده و علی حاکم است که
 معنای دیگر کنیم و آن اینست که قاعده کشتن انسان آنست که غالباً او را شسته یا سباده کردن میزنند و قاعده کشتن که سفید
 آنست که او را بنواهند و کلوی او را کفر قوی میکنند و او را صیقل داده و مظلوماه و او را سباده که مظلوم از کشت جراحت و زخم تراب
 و تیسر و شمشیر با بر زمین که بلا افتاده بود و یکمونه و یکبار آخری یعنی کاهی از ضعف بر زمین میافتاد و کاهی برخواست و کاهی
 میشت آه و آه و اشید آه که شمر طوی آن تقریب یکسان چون کوفت بر زمین خوابانیده و بدرجه رفته شهادت رسانید پس حضرت امام
 علیه السلام فرمود که یا ابن شیب و قتل معمر بن ابی لهیه ثانی عشر رجلاً ما لکم فی الارض من شیب یعنی ای پسر شیب گشته
 با او ز اهل بیت امیر مجده مرد که بنود از برای ایشان در روی زمین شیبی مانند میگوئی که کاید کجا بود مانند ای ز برای حضرت
 عباس که او را ماهی ششم میگفتند که دیده بود در روی زمین مانند علی اگر کسی که شبیه ترین خلق بود و بجناب رسول خدا از جهت
 صورت و رفتار و گفتار ای پسر شیب تحقیق که گریست از برای شهادت او و گفت طبعاً آسمانها و زمینها و چهار هزار ملک آنچه
 نصرت او را آسمان نازل شدند و آنوقت که بر زمین که ملا رسیدند آنحضرت رگشسته دیدند پس آنکه با موی پریشان و بیجا
 کرد و خیار را لوده با کرب و ماله مجاور مرقد متوراکر دیدند و در آنجا خواهند بود تا زمان ظهور قائم آل محمد صلی الله علیه و آله و از یاد آن
 آنحضرت خواهند بود و ذکر ایشان اینست که کایندای طلب کنندگان خون حسین ای پسر شیب خبر داد مراد مردم از چند خود که
 حضرت امام حسین گشته کردید از آسمان خون بارید و خاک سرخ بارید ای پسر شیب اگر گریه کنی بر حسین آنقدر که اشک چشم تو
 جاری شود بر رخساره تو غمناک کنی و تنب آفته صغیراگان و کثیرا عیالان و کثیرا یعنی میا مرز خداوند از برای تو که
 که از تو صادر شده است صغیره بوده باشد یا کبیره کم بوده باشد یا بسیار ای پسر شیب اگر دوست میداری آنکه خداوند را
 ملاقات کنی و بر تو پیغمبر کنایه نبوده باشد زیارت کن حضرت امام حسین ای پسر شیب اگر خوشحالی تو در اینست که در غرض
 عالت جان پیشین پیغمبر بوده باشی من کن بر قاتلان آنحضرت ای پسر شیب اگر دوست میداری که هم در جیاشی با کعبه اگر
 پس هر وقت که آنحضرت را بخاطر آوری بگو ای پسر شیب گشت معمم قافور و قافله ای پسر شیب اگر خواهش ازاری که با او اهل
 بوده باشی در درجات عالت جان محزون و غمگین شو بجهت حزن و اندوه ما و خوشحال و خوشحال شو از جهت فرح و خوشحالی ما و بر تو
 باد بدوست داشتن اهل بیت زیرا که اگر کسی سبکاردوست دارد در قیامت با او محصور خواهد گردید مؤلف کوید مناسب
 محزون بودن بجهت حزن اهل بیت آنست که چون ماه محرم داخل شود خود را از گریه و فزاری معاف نداری زیرا که آنچه از اجابت
 صغیره ظاهر میشود آنست که در مثل همین ایام بود که جناب سید الشهدا با جمعی اهل و عیال و اموال و اصحاب و اعیان با
 حیران و سرگردان بودند و در کتاب بجا رفته است که چون آن بزرگوار وارد منزل و پیغمبر شد با هر دم بخدمت آنحضرت
 مشرف شد و عرض کرد که ای فرزندی پیغمبر چه چیز شما را از مدینه بیرون کرده آنحضرت فرمود که ویکشت یا ای پسر شیب اگر خواهی
 صبر کن و بگفتن ابلی صبر کن و بگفتن ابلی صبر کن یعنی وای بر تو ای ابا هر دم من با سز گفتم و عرض مرا برد پس هر که در
 و عالم را خصب کردم پس هر که دم و خواستند که خونم را برین بچرت کردم و از وطن اصلی بیرون آمدم و بخی خداوند قسم که من
 الامر مرا خواهند گشت پس خداوند ایشان را ذلیل خواهد گردانید و شمشیر ترنده در میان ایشان خواهد گذشت و کسی را از ایشان

مسئله که پیش از او میل کردند مؤلف گوید که ای شیعیان و ای کفری که کفر را در پیش گرفته اند و در میان شما
بر سر راه جناب سید الشهدا علیه السلام آمد و آنرا زور و اهل و عیال و اصحابش را محصور و محبوس کرد و انید و غیبت آنرا و غیبت
اجار معتبره است که چون آنحضرت خواست که در وقت محراب و منزل شرافت روانه شود ملازمین را فرمود که آب بسیار بر باران
نزدیک طرعی منزل فرمودند که ناکا و یکی از اصحاب گفت که الله اکبر پس آنجناب ز عتبت بگریختن سؤال فرمود چرا بداد که سر درخت
خراغان هر کردید جمعی گفتند که هر که در اینجا درخت خرازانید ایم آنجناب فرمود که پس شما چه می بینید عرض کردند که ما
تیرا و کوش اسبان مشاهده میکنیم پس آنحضرت فرمود که من نیز الله سرسینه را و کوش اسبان مشاهده میکنم که ناکا و خراجه را سوار
کر دید و چون آثار تشنگی از صورت های ایشان ظاهر بود آنحضرت فرمود که ای اسبهای ایشان را آب دهند و آب بر دست
اسبهای ایشان بریزند تا آسوده و خنک شوند مؤلف گوید که از کجا انصاف است که آنرا زور و آب بر دست بجا
ایشان بریزد و تا خنک شوند و در روزها سوار صفت و هم پیشه و کینه و کینه و کینه یعنی اطفال که چاکل بیت تشنگی
میرند و بزرگان ایشان پوست بدن ایشان بشکند و مانند پوستی که بر روی آتش گذاری و در اجمع نماید و بکشد شود
و هر چند لطش گویند کسی بایشان قطره آب فرات نداید و در میان لطف و مهر با نیرامشاید و کند که علی بن طلحان مجاری را گوید
در آن روز من در میان لشکر فرودم و آخر از همه لشکر وارد شدم پس چون حضرت با جمعی شدتش تشنگی مرا مشاهده نمود
که شریک آب با داشت خوابانیدند و از مشک آب بر کف دست من آب من پس آنحضرت فرمود که سرش را بر گردان بدار
آب بیا شامی من نهستم که چه باید کرد آنرا زور خود تشنگی کرد و سرش را کشیده و در او آب میریزد و لشکران طرف
میاورند و پر آب کرده جنت خود و حیوانات خود میدهند و بعضی از احادیث وارد شده است که آن فرزند ساقی جمیع لشکرها
ایشان را دست شریف خود آب داد و هر میکوید که چون از منزل فرود آمدیم سه دفعه این ندانیدم که یا خرافه یا نبی است یعنی
بهر قیامت با تو را بخت فرمیکوید که هر چند نخش که دم کسی نماندیم پس با خود گفتم که ما در قرقری و نشیند بکشت فرزند رسول خدا
میرود و بشارت جنت میشود پس چون ظهر شد آنحضرت بجهت من مسروق فرمود که اذان بگو و در روایت دیگر است که آن فرزند
او جمله فرود دیده و پسند خود جناب علی اکبر و روحی الهی فرمود که اذان و اقامه بگو پس چون اقامه تمام شد آنجناب حدیث
از خیمه جلال با بغلیں و در او بیرون شریف آورد و روی مبارک بجانب آن لشکر کرد و بعد از حمد و ثنای الهی فرمود که ای ائمه
من بجانب شما نیامدم مگر بعد از آنکه رسولان شما آمدند و ناهای شما را من ساینده و در آنجا نوشته بود که ای حسین یا امام است
گفته نیست بیا بسوی ما خداوند جمیع فرماید ما و شما بعدایت و حق و راستی و اینک آمده ام بسوی شما پس اگر بر عهد خود
ثابت قدم باشید ما را از خود مطمئن گردانید و عهد و میثاق خود را محکم کنید و اگر از آمدن من منی نیاید بر میگردد و بوطون
خود میروم پس جمیع لشکر ساکت شدند و احدی جواب نداد پس آنجناب بنوا زن فرمود که تمام بگو و بفر فرمود که ای مردم اگر میخواهی
برو و با اصحاب خود نماز کن و عرض کرد که همه بشکر بجانب شما افتد و بکنیم پس جمیع با مقتضای عالمیان افتادند و چون سلام
نماز فرمود و از جای خود بر جفت و عرض کرد که السلام علیک یا بن رسول الله و رحمة الله و بركاته آنجناب فرمود
که علیک السلام ای بنده خدا نام تو چیست عرض کرد که خربزید آنحضرت فرمود که ای خربزید یا ربی آمده یا بیکت عرض کرد که نعم
مرا بیکت شما فرستاده اند لیکن بنایم بر خداوند عالم اینکه در قیامت از قبر پروانیم در حالتیکه پشانه و پای من بر هم بسته باشد
و دستها من بگردن من غل باشد و بر روی در آتش جهنم افتم ای فرزند رسول خدا ای تشریف جبری بر گرد بسوی حرم جنت را
خود و الا شایا بقتل خواهند رسانید پس آنحضرت در جواب شکاری چند فرمود که خبر اگر گشته شدن خود میداد پس وقت نماز
شد و بنوا زن اذان گفت و نماز عصر را با قوم بجای آوردند پس وی مبارک خود را بجانب لشکر کرده و بعد از حمد و ثنای الهی فرمود که
ایها الناس اگر متقی شوید و حق را باطلش و انکارید خداوند را از خود خوشنود خواهد کرد و ما اهل بیت پیغمبر را و انیم از برای اهل
بودن از اینجا حق که مدعی میباشد و اهل آن نیستند و بر شما ظلم و جور میکنند و شما نیز انکار و غلب نمیکند مگر از روی غنا و بنا

در این کتاب
در بیان فضیلت
آنحضرت

در بیان فضیلت
آنحضرت

در بیان فضیلت
آنحضرت
در بیان فضیلت
آنحضرت

آنجا آمدند و بی نوبت یا قوم قرنی و تریقی آه و شوراه قبیله‌ای را در این محبت کباب و چشمای پراست برآیدند
 آنجا که در چو خیال و چه لغو بود که بفکر خاموش شدن ببلان حسین آباد کردی محله و هلاکت کو دکان نورس میزای خود
 فرمود که ای اصحاب من در این زمین دشمنان اطفال کو چاکت را بوج میکنند و در این زمین است ای قوم قرمن و تربت من
 و علو ارباب که کز ناظم خیر و اقامتوا بدو نمائید که را بته فی کل آیه یعنی آنحضرت با اصحاب و داترین نزول اجلال نموده ساکن و مجاور
 گردیدند پس چینیای ایشان را بر پا کردند و در آن غنیمت مشغول گردانیدند و تلاوت قرآن شدند و از پیچشش الفا کین میفرمود
 با تریقی و طلقین لا یحیی پس در آنوقت احاطه کردند بر اطراف ایشان عسکری و سپاهی چند که هزارین خداوند گشته
 بودند و کلا صاحب غیرت و حمت و محبت بودند و با مریزید مخص شده بودند که مطلق العنان باشند و هر چه خواهند کنند کسی
 ایشان را بر گردانای ایشان اصلا محانت نهند و احاطه بولانا الحنین و قویه معقله نفس الضیاء و الالبسته پس آنفسر
 احاطه کردند بر اطراف چینیای آقای حسین و اصحاب و در آن عسکر بسیار بگردانهای خود آویخته تینا و نیزای محبتی شده میفرمود
 نیز کرده را در حدیث که چون آنجا که کیفیت را بدینگونه مشاهده فرمود اصحاب خود را جمع کرده حمد و ثنای الهی را بجای آوردند
 و بعد فرمود که ای اصحاب من کار بجای رسیده است که شاید بپسیند و بدستیکه دنیای در متغیر گردیده و سر باز زده و نیکو نیای
 بر طرف شده و از دنیا صلتی باقی نمانده مگر آنقدر که طرف آیرس بکون کنی و غنمتا در آن نیست مگر مثل کای بهای و سید من
 شده و در کار کاه سیوانات یا ملاحظه کنی کسیه که امر حق بجای آورده نمیشود و امر باطل نهی کرده نمیشود ای اصحاب همه آنچه کتم نموده
 آنست که میل نمومین بدینا بر طرف شود و بکلی ملاقات پروردگار خود مایل گردند بدینیکه من نمی پسندم در این زمان موترا که رجلا
 و زندگانی با مثل اینظالمین را اگر نکالان از دیاد و بال و چون محنت نهادی و نجات یابا رسید زهر برین حمله نه از جای خود بجا
 و عرض کرد که شنیدیم خبر ایشان شمارا اگر دنیا همیشه از برای باقی بود و ما در دنیا فخر میبردیم هر انچه اختیار میکردیم گشته شد
 در رکاب سعادت انشاب ترا از زندگانی دانی پس طلال بن نافع رحمه الله از جای خود بر جست و عرض کرد که و الله اکبر
 خدایم از ملاقات پروردگار خود بدستیکه ما به نیتهای خود بدیده ایم شیک با معرفت خود دوست میداریم هر کس که شمارا دوست
 دارد و دشمن میداریم هر کس که شمارا دشمن میدارد پس بر بره بر بن خضر رحمه الله برخواست و عرض کرد که و الله یا ابن رسول الله
 که خداوند متعال کد اراده ای را بر ما برشته کشا شدن بخدمت مثل تو بر کرداری که در پیش روی تو متعاله کنیم تا آنکه در حضور تو همه اعضا
 ما پاره پاره شود پس بود و با شده فردای قیامت جذبه ز کوار تو شفیع ما خداوند رستگاری ندیده قومیرا که نایع که شد بهر خبر
 پیغمبر و در اوای بر ایشان که در فردای قیامت بچگونه از با با الهی محذب خواهند گردید و چون ما و فرماید که از شدت غم و غم
 خداوند قهار در جنم خواهند کرد آه که بعد از این کلمات خواب منظم گرد با جمع فرمود و همه او را دوراد و اذان اعلی صلیت خود را
 ثم نظر انیم بکلی شانه پس از تحیر و تفکر کاهی همه ایشان فرمود و کسی ندانست که آیا در قلب محبت فخرش چه خیال کرد پس
 شروع نمود بکریستن و نایکاحت یکریست و ساکت نمیشد پس رو ببارک بجانگامان کرده مشغول باجاست حضرت
 قاضی الحاجات شد و کلمات چند بیان فرمود که قلبهای دوستان را کباب و دیدهای ایشان را پراست نمود از آنجکه گفت که پروردگار
 ما نسیم محترت پیغمبر تو محمد مصطفی صلی الله علیه و آله که ما را از خانه‌های خود بیرون کرده اند و با آنقدر از دنیا رسانیده اند که هر چه خود را
 ترک نموده و دنیا با خایران و سکر گردان شده ایم و بنی امیه تعدی و ظلم بر ما کرده اند پروردگار را تو به متهم حقیقی پس انتقام حق را
 بکش و نصرت ده ما را بر قوم ظالمین و انجکایت خا هر دور و روز و نیم ماه محرم واقع شد پس قرآنانه با بن زیاد بدینا نوشت و او را
 از کیفیت نزول آن مظلوم زمین کردی محله مطلق سافت پس آن مظلوم نامه با حضرت نوشت باین عبارت که انا عبد
 یا حسین قد بقی نزلت فی کربلا و قد کتب الی امیر المؤمنین علیه السلام و الله الا اوتشد الی کثیر و لا اضع من کثیر و اوتشد
 بالظلم و الجور و ترجع الی علی و عظم بریدین معاویه و الاسلام یعنی ای حسین خبرنا زلشن تو که بر ما بن سید و تحقیق که امیر المؤمنین
 بریدید نامه بن نوشته است باین مضمون که سر خود را بر بالش نرم نگذارم و از زمان که میسر خودم تا اینکه ترغیب صلح

متن در حاشیه راست به خط نستعلیق و در جهت عمودی درج شده است. این متن شامل تفسیر و توضیحات بر روی متن اصلی است.

سکای روزگار شد و در حدیث که روزی عمر بن سعد بخدمت جناب امیر المومنین علیه السلام مشرف شد پس آنحضرت علیه السلام
با مهند شتاب و نادانی فرمود که چگونه خواهد بود حال تو ای عمر که چنین که واقع شوی و دقتی که مخیر شوی و میان بهشت و دوزخ
پس خستیا کنی از برای خود آتش را آغوشی پس اندیشه و الاخره عرض کرد که معاذ الله ایضا اینک این واقع شود پس آنحضرت علیه السلام
فرمود که بلا شکی اینکار واقع خواهد گردید و از این مسو و حلیه الزمه روایت شده است که روزی با جمعی در خدمت جناب
صلی الله علیه و آله و سلم نشستند بودیم که ناگاه جمعی از قریش بر ما وارد شدند و از جمله ایشان بود عمر بن سعد لعن الله پسر عمر
اینکه نظر آنحضرت بآن به عاقبت افتاد و نکند مقدس تغییر کرد و احوال شریفش بکرون شد این سود میگردید که من عرض کردم
چون شد شمار که چنین متغیر شد یا آنحضرت فرمود که ما اهل بیستم که اختیار فرموده اند از آنرا خبری برائی بر دنیا و آبی از
ما یلقی اهل بیستی من بعدی بزن قتل و ضرب و شتم و سب و ظلم و سرید و آن اهل بیستی بگریه و زاری و گریه و زاری و گریه و زاری
و آن اول رئیس کل علی بن ابی طالب را از اسلام رانند و کوهی چنین از بیستی بگریه و زاری و گریه و زاری و گریه و زاری
سب متغیر شدن حال این بود که بجا طرأ و دردم امضای بی را که وارد میشود بر اهل بیت من بعد از من از کشته شدن و ضربت ایشان
واقع شدن و ناسزا بایشان گفتن و لعن بر ایشان کردن و ایشان را از حق خود منع کردن و از خانه و مادی خود و بدر کردن
و بدستیکه اهل بیت من منع کرده خواهند شد و رانده خواهند گردید و کشته خواهند گشت آه بدستیکه اول سرکه در اسلام
بر نیره شود و سر فرزندم حسین خواهد بود و خبر داد با من بطلب بر ابراهیم جبرئیل از پروردگار جلیل و در حدیث که در آنوقت که سید
انبیاء صلی الله علیه و آله ایضاً جاکند از را میفرمود مظلوم که ملا علی علیه السلام حاضر بود و بگوشت شریف مسجد بر سر نیزه کردند
خود را از جذبه بزرگوار خود شستید خال یا جاده من ثقیلی من الحکام یعنی ای جاده حایقه که یکست که هر یکش از امت تو آنحضرت
فرمود که ای فرزندی یکست تو ابدترین خلق خدا بدست خود آواره فرمودی جناب عمر بن سعد علیه القمه با شیب عاتق صاحب
باین جاریشده بود که هر وقت عمر بن سعد ملعون داخل مسجد میشد و چشم ایشان بر صورت محفل نشی میافتاد یکدیگر میگفتند
که چه افتاد اینک یعنی اینست کشته شد حضرت امام حسین علیه السلام و انشی لعین هر وقت بخدمت جناب اشهدا و مشرف
میشد عرض میکرد که یا اباجده الله ان فی قوتنا انا سائغوا نیر غمونا ان افکاک یعنی بحسین بدستیکه در میان قوم ما
نادانی چند هم میرسد که گمان میکنند که من جناب ترا میدخواهم کرد و آنحضرت میفرمود که و انشیر انتم کینا سائغوا و کینا
انفس قتلوا یعنی بکند او ند عالم قسم که ایشان نیستند نادانان بلکه حاجتی میباشند علما و نادانان یعنی رست میگویند
حقیر تو بر اقبل خواهی آورد دکن بدان و آگاه باشی امیر زود باشد که چشم من روشن شود باینکه از کدم ری خوری مگر کی
و زودی بعد از من کشته شوی و در حدیث که چون تا من بنیاد علیه القمه و کربلای معلی بجا بستند اشهدا و انشیر انتم کینا
و سید و آنحضرت نامه آنملو نرید و رانده اخته جواب نداد و آنخبر در کوفه با نشی ولد زنا رسید صدمه قتل آنجناب گردید و کجا
بکارا انوار ریخته کرده است که چون این زیاد بنیه و قوم خود را از برای جک و جدال با فرزندی پیغمبر صلی الله علیه و آله جمع کردند
بغداد هزار سوار بودند قال انی انما شمس من یقول قتل الحسین و کولایه انی بکده شاء یعنی خطاب باقوم ناکار کرده
گفت ای که و کیت از شما که سر کرده این شکر شود از برای کشتن حسین تا او را در عرض عیانم حکومت بر شهر را که بخواب
بیکس آن کس را جواب نداد پس عمر بن سعد علیه القمه را طلبید و با و گفت که عیسیتو میدارم که تو سر کرده این شکر شوی از
برای کشتن حسین عمر گفت ای امیر الناس من انت که مرا از این خدمت معاف داری و گفت معاف باشم مگر آنکه بآن نامه
که از جهت ایالت ملک ری برآ تو نوشته ایم پس عمر بن سعد را فرزاده گفت مشب مرا صلت تا دنیا اینفیکم پس او را
داد پس عمر روانه منزل خود شد و از اقوام و برادران و معتمدین اصحاب خود مشورت نمود و هیچیک صلاح او را ندانستند
و در نزد عمر سعد مردی از اهل خیر و صلاح بود که کامل نام داشت و از دوستان پدر عمر بود و چنانکه محسن کامل بود خود شتر
مرد عاقل کامل بود پس عمر گفت که امیر چه میشود ترا که مشایم نیگیری و در حرکت واضطراب مگر عمر بن شتر و عمل تانده داری سر

و انشیر انتم کینا سائغوا و کینا انفس قتلوا

عمر بن سعد

در جواب او گفت که سرگردانی این لشکر را اختیار کرده ام از برای جنت حضرت امام حسین علیه السلام و آنجا که
کافران و مشرکین و کفار و کشتن او و در نزد من مثل آساف خوردن بخله است یا آشامیدن بخرطاب و هرگاه او را قتل
نکردی در یاس است و او هم که در ملک دی پس کمال در جواب او فرمود که دای بر تو ای عمر بن سعد اراده داری اینکه قتل را بکنی
حسین را که پسر و خرد رسول خدا صلی الله علیه و آله است آنوقت گفت و نه نیکوترین میثاق بر تو و بر دین تو باد ای عمر که پست
شمرده حق را و باطل را نه دایات را اما گفت که ای عمر بن محمد بن حنیف و درین اثنا ای عمر بن سعد آیا غیبتی که بسوی حرم و جنت که
بیرون میرود و با که بنای مقادیر و جداناری انانته و اما الیه را چون پس کمال فرمود که والله ای عمر که همه دنیا و آنچه در دست من
و همه برای کشتن کنیز از امت محمد صلی الله علیه و آله قبول نخواهم کرد پس تو چگونه اراده داری که قتل را بکنی و آنجا که پسر و خرد
رسول الله را و اما آنکه میگوید که در نزد رسول الله صلی الله علیه و آله اگر با او محاربه کنی و او را قتل کنی و او را قتل کنی و او را قتل کنی
و ای بر تو ای عمر بن سعد چه جواب میگوئی در نزد رسول الله صلی الله علیه و آله هرگاه در فدای قیامت برادر و دشمن در عالمی که کشته
باشی تو فرزند او را و تو چشم او را و میوه دل او را و فرزند بهترین خان عالم را و فرزند سید و صیاد و مال آنکه او است و نه
و آقای همه جوانان عالم بشت او و در زمان با برتر از جدش میباشد که در زمان خود بود و آنکه او را فرما بر داری و بر ما واجب است
مثل طاعت پدرش امیر المؤمنین علیه السلام ای عمر واقع شده و میان بهشت و دوزخ پیش خیار کن از برای خود آنچه که صلاح و
نجات خود را در آن میدانی ای عمر والله که من شهادت میدهم که اگر با او محاربه کنی و او را قتل کنی یا دشمن او را یا برائی او یا برائی او
یا اذیت او زنده نخواهی بود و دنیا مگر کی پس عمر علیه السلام در جواب او گفت که آنجا که ثواب تو خوشتر است یعنی کامل یا بیکر که کشته
شدن مرا برتر است و بدستیکه چون من از کشته شدن و دفع شوم امیر و رئیس خواهم بود بر نهادن هزار سوار و صاحب شصت پیاده
بود در ملک دی پس کمال علیه السلام فرمود که ای عمر کوش و تا از برای تو حدیث میگویم نقل کن که اگر بانی کوشن و بی امید و ارم که بخت
تو در آن بوده باشد عمر بسیار گفت که آن حدیث کمال فرمود که بد آنکه من بایدت بسفر شام میرفتم پس شتر من را قافل و
شد و من راه را گم کردم و در بیابانها سرگردان و گشته میکردم که ناگاه بدیدم راهی که سیدم پس گمان کردم که روانه شدم
و از حیوان خود پیاده شده و بد را پذیرا گفتم که شاید آید یا شام که دیدم راهی که سوار و بر بیرون کرده و بر شتر من
شد و گفت چه میخواهی من گفتم که تشنه ام از راه گفت که تویی از امت آن پیغمبر که قتل میرساند بعضی از آن است بعضی را
مثل سکیا بجهت دوستی دنیا من در جواب او گفتم که من از امت مرحوم پیغمبر آخر الزمان هستم الله علیه و آله یا شام که دیدم راهی که سیدم پس گمان کردم که روانه شدم
که و ای بر شما در روز قیامت زیرا که شما شریترین جماعتی هستید که تقدی و ظلم کردید بر حق پیغمبر خود و اوست از کشته شدن
مترحمای خود آواره گردید و بدستیکه من در آنجا بودم ایضا که شما میکشید پس در حق پیغمبر خود را و زنان او را و اسبهای
و اموال او را بفارست میرید پس من گفتم که ای راهب آیا ما چنین عملهای متجسس میاوریم گفت بلی و گفت بدانید که چون علی
شیخ از شما صادر شود بجهت آسمانها و زمین و دریاها و کوهها و صحراها و بیابانها و حیوانات محرومان و پرند و در هوا و صدای غوغا
بلند کنند طبعت کردن بر قاتل او پس در دنیا کسی باقی نماند از قاتل او مگر زمان قلیلی پس ظاهر میشود مردی که طلب کند خون
او را پس باقی نخواهد گذاشت احدی را که شریک شده باشد در خون او مگر آنکه قتل میرساند او را و هر یک که کشته شوند روح او
کند بسوی آتش جهم پس راهب بلی گفت که ترا خوش میدانم با قاتل آن فرزند طیبت ظاهر و الله اگر من مان او را در میان جانم و در
خدای او را هم که دوستی خود را سپردم با یکدیگر تا بر تری با بر جان من وارد شود و بر بدن لطیف او واقع نگردد پس من گفتم که اگر از
من پناه گیرم بگذارد و آنکه من از جلا کشندگان پسر و خرد رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده باشم راهب گفت که اگر تو قاتل
او هستی مردی از اقوام کشته شده امستی و از برای آنکه چون بختا نصف خدا بپای جهم و بدستیکه عذاب سخت تر و شدیدتر است
از عذاب فرعون و هارون پس از راهب در برابر من بشت و داخل ریخ و زخم مشغول جفا و بد کردار شد و راضی نشد
که مرا آب و دهن من از کشته شدن آن راهب بپوشانم و چون خود را سوار شده حق را صاحب خود شدم پس خود را بپوشانید

گفت که ای کمال کجا بودی چرا از بر کردی و از ما تعلق و نزدیکی و جدا شدنی من حکایت دیر را بهت و آنچه در میان منی اولاد
بود برای بدت فعلی که در من بدت من گفت که مرا هم پیش از تو باین دیر را بهت و آنچه در میان منی اولاد
خبر داده بودی که او است که منو که قاتل فرزند دقر رسول الله صلی الله علیه و آله است و بدت بهت غایت بود که او قاتل
بزرگوار بوده باشد پس کمال فرمود که ای عمر ترا نصیحت میکنم و دو چیز که داختم ازین خیال که در نظر داری ای عمر پس نیز که میگویند
از برای جنگ کردن باین بزرگوار که اگر بروی نصف خدای جنت از برای تو خواهد بود و راوی میفرماید که خبر نصیحت که در
کمال عمر سعد خدا را بگوشتش کفر نیش این زیاد بدید و سید پس کمال علیه السلام در طلب سید و زبان و بار پس کفر و
یک روز یا نصف روز زنده بود پس روح شریفش با شیشه مقدس پر و از کرد و عمر سعد علیه السلام آن شب را به تیر که زنده
و کاهی خیال حکومت ملک ری میافاد و خستیا و قتاله با فرزند حضرت خیر البشر محمد و کاهی که ملاحظه زبانه کاری و دنیا و آخر
و شقاوت و دیرین و محرومی از سعادت نشاتین بایم کرد باین ترک بجا ده را با خود میگذشت آخر لامر حجت دیکه دنی و دیر
ملک فانی را بر سعادت ابدیه ترجیح داده و ضعیف شدن این زیاد بدید و کنعانت و خدمت داد که با فرمان حکومت ری را از کن
یا آماده جاده شوال غفلت از دل و ابد جواب گفت که ترک ریاست تخم مستعد بجا چه چشم زنی شقی که کشد شاه کشور را
که گوشه بوی از کشور خواب بزند پس این زیاد علیه السلام فرستاد که اهل کوفه در مسجد جامع جمع شوند پس خود بر منبر آمد
و گفت که ای ائمه ای من بدستیکه شما امتحان کرده اید اهل ابد سفیاز و یافته اید این را بجا فطوره که دوست و اینک بر تحقیق
شناخته اید و از خوش رفتار و نیکو کردار و احسان کننده بر صغار و بکار و عطا کننده بهر خاکسار و در عهد دولت درگاه
بهردار جهان نوع که بوده است معاویه بدو نیکو رفتار و انیک فرزند او نیز بدید از او اکرام میکند بر بندگانی و حق میگرداند ایشان را
با موال و تحقیق که زیاد که دست بر و طیفنا صد صد و آمر که گوشه که وافر کرد و انیم و طایف با بر شکار و دانه شکار و اینک دشمن چنین
پس بشنید امر او را و اطاعت کنسید پس از منبر فرود آمد و در فرانه را کشود و طلا و نقره میداد بکوفیان بد که در لشکر بدیدند
و من بجز فرزند خیر باشد و همه ایشان را من جمله احوال انصاف و عمر بن سعد را مراده قرار میداد پس اول ضعیفیکه یک روز
شهادت از کوفه بیرون رفت شمر بن ذی الجوشن طعون بود با چار هزار سوار و بعد از آن عمر بن سعد علیه السلام بیرون رفت با چار هزار
سوار و در روایت دیگر است که با هزار سوار پس بر نیکار کاب طعون روانه شد با دو هزار سوار پس حصین بن خیر علیا علیه
روان شد با چار هزار سوار و طعونی دیگر با سه هزار سوار و شقی دیگر با دو هزار سوار پس شیت بن سبی خبیث با جمعی کثیر و آنکه
و در روایتی است که هزار سوار بودند و قبل از او عبد الله بن حصین مثنی شقی روانه شده بود با هزار سوار پس محمد بن شیت بن شقی
علین بیرون رفت با هزار سوار پس این زیاد و معدن فساد و اهل الدوام کی از سکاهای جنت را با کوفه بیرون رفتن فتنه و شارب فرزند
سید را بر روانه نمود تا آنکه در حدیث است که در ششم محرم در نزد عمر ابن سعد علیه السلام بی هزار نفر سواره و پیاده از ایشان
کوفه جمع شد پس این زیاد که مناد نامه عمر بن سعد نوشت با بنی نصر که ای عمر من از برای تو راه سختی و حرفی نگذاشته است
سواره و پیاده پس مردانه مشغول جنگ باشد باید خبر تو هر صبح و شام من برسد آه و اعرانه و دافله ناصره که در دست
شده است که در آنوقت حبیب بن مظاهر مدعی محمد الله چون کثرت لشکر و دشمن قتل اصحاب با هم مؤمنان را حمله نمود پس
بر غربت و یکی آنمردم بسوخت پس بخدمت آن شاه گسیا آمد و باذن آنجناب بجانب قبیلہ بنی اسد رفت و گفت ای قبیلہ
من آدم که شما را دعوت کنم برای انبوت و یاری سپردن و قهر و غیره و که همراه او جوانان و مردان چند باشند که هر یک
از ایشان بهترند از هزار مرد مؤلف و مخدوم که بد که بخدای جو و شریف حضرت طیف آنجناب بنی جوانان و مردان که
در خدمت او بودند شوم خصوصاً مثل جناب بن حسن و حضرت علی اکبر و حضرت عاصم و باقی جوانان و شریف که در میان من است
مردم و بد که از برای سبک از آن بزرگواران در مشرق و مغرب شریف نظری بود پس حبیب بن مظاهر فرمود که ای عمر
عمر بن سعد را در طاعت ایشان ملاحظه کرد و شاهرگاه و از آن کی سید علیه السلام حکایت که در میان من است

سید علیه السلام

عمر بن سعد

زنی که در میان من است

و دماغ و اطراف او را قطع کنند و انعام بچانه از دین خداوند را منعی شد و حکم کرد که این محل را با پاره تن رسول خدا صلی الله علیه و آله
 و فرزند سیدنا و جبرگشته فاطمه زهرا علیها السلام و نوجوانهای فرشته سیاهی شسته و اصحاب بر کزیده او بعل آورند و آنچه
 بشیر و لها و الکباب و دیدار پیراب میکند اینست که آن بدبخت نوشته بود که فاطمه زهرا کتبت فی حقن یعنی ایشان بگویند
 خدا بر استحقاق آن مؤلف که دیدار حال آنکه بجز اکرام و احترام و نوازش خداوند ملک حلام را دیگر راستی نبودند فاطمات
 حبیبنا فاطمه علیها السلام و فاطمه زهرا فاطمه غایت مظلوم اید و ستان و ایگر یکسندگان وای قهریه داران محترم که چگونه نوشته
 این زیاد شد و خدا را که اشد عذاب الهی برای او میا بود از برای شما یک نسیم آه و اخرباه و و اخرباه بشنود و بر این
 لغت کنید و از برای مظلومی آفریب ناله کنید پس بدانید که آنجست نوشته بود که ای پسر سعد اگر حسین بقتل رسانیدی
 که اسب بر بدن وینه و پهلوی او بازی زیر که او مرد سرکش غالی است آه و اخرباه و مظلوما که عمر بن سعد لعین بعد از شهادت
 آن آفریب مظلوم که بعد از کشت و پوست و استخوان او شوم که از لعاب دندان سول خدا پرورده شده بود و امر کرد که در
 اسبهای خود را فضل بازه بستند و بر بدن نازنین زکات او خستند و جسم و جان اهل بیت حصص قطار و از قلبهای شیعیان
 از این اذیت بایقامت در هم شکستند شکستی که از برای آن غلجی نیست بجز اینکه بایقامت و در یکدیگر جمع شوند و ناله کنند و آنچه
 عدم قدرت بر کشیدن این بار مصیبت و عدم تحمل شنیدن این محنت موی مردان و زنان منت بایقامت میخند و شست
 ایشان خشم کرده آه و مصیبه و کتب اللعن و کتب آری آن فدا فی حق فاطمه زهرا کتبت فی حقن یعنی این زیاد محمل بایا از برای
 رفع تشویش از قلب آن مظلومان نوشته بود که اگر آنچه نوشته ام با حسین بعل آوردی و اسب بر بدن او ماضی بعد از موت
 اصلا بر تو ضرری و انتقامی از خداوند نخواهد بود پس ای پسر سعد البته باید که بنوشته ام عمل خانه و چون و کشتی باید آنچه را که با
 فرموده ایم بعل آوردی پس اگر تو بگویم و فرموده ما عمل کردی تو را جز امید بیم مثل جزای آنجا حق که سخن را که شنیده اند و اطاعت
 و فرمانبرداری کرده اند و اگر سر باز زدی از امر و حکم ما ترا از مرده ملازمین خود مفرود کردیم و باید که سرگرد که لشکر را و اگر کسی
 بشیرین فی الجحش که ما امر و حکم و رای خود را با و فرموده ایم و امید اند که چه باید کرد و استلام پس شمر را فراده نامه شتات
 قاتله آقایی خود را برداشته روانه کرد بلای پر بلا شد و بر عمر بن سعد بنحو اند پس عمر علیه السلام روی بخش خود را بجانب شمر
 کرده گفت ای بدبخت وای بر تو امید دارم که بجان خود زنی و مبارک نگردد بر تو کاریکه از برای من فراهم و ده شهر و ده
 کمان من این بود که آنچه را که من باین زیاد نوشته بودم تو نیز سی کنی و با صلاح آوردی میلعون تو زرقه و امر بشیر فاسد کرد
 و راه امید اصلاح را قطع کرده شمر شری علیه السلام و استیعرفت که من اینجا را نمیدانم یا ابن سعد مرا خبر ده که چه در نظر داری
 اگر حکم امیر خود را میشنوی و با دشمن و مقاتله کنی که خوب و الا امر شکر را بمن بکنه از من خود دانم یا ابن زیاد و لشکر او عمر سعد
 گفت ای شمر ما در تو بغزای تو بنشینند هرگز باین منصب نخواهی رسید تو سر کرده پادگان باش که من خود امیر لشکر تو امیر بوی
 و قه پسر سعد علیها السلام حیای جاد با جناب امام حسین علیه السلام شد و اینجاست در عصر روز پنجشنبه نهم محرم اتفاق افتاد
 ثم نادى محمد بن حنبل الله انکبى و انکبى پس عمر سعد علیه السلام بشکر شتات و تر خود بانکت زد که ای لشکر خدا سوار شوید و بار
 فرج و شادی کنید پس اشقیای کوفه و شام و ملاعین با و جام بر اسبها که پیکر سوار و اسلحه حرب بر چسب و خبیثه خود استوار
 با شمشیرهای برآق مسقطی و تیغهای هندی و تیر و نیزهای سندی شادی کنان و صفره زمان بجزم جدال با امام حسن و جان روانه جناب
 جنمای بیما نکر دیدند و در آنوقت امام نجیب و جید پیش روی خیمه سبز انوی غم گدشته و شمشیر خود را حایل اطراف قدحها
 خود کرده و او را خواب ر بوده بود پس چون جناب جنب خاتون و فحون صدای فریادی بسمان و دای بوی شجاعان خندای
 و قهقارای لشکر را از استماع نمود از آنجا که هرگز صدای کوس حرب نشنیده و بجز سراق عصمت و مهارت تا آن زمان معرکه جدال
 و جاد ندیده بود با خوف تمام و اضطراب جمیع اندام که کنان بر سر امام غریبان و پناه یکسان آمده اشک خونین از باطن غریز
 بر جبین برآین جاری نمود و میگفت که یا اخى یا شمع نوره الا فوات قد اقرب یعنی ای برادر با جان برابر و یار و یار و یار

بشود و چون بر خاسته شد و صیبتش شکایت و زیدی و بر هر مسلمانی پیروی بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و آقا با بخت
 لازم است پس در شهادت من هم صبر و شکیانی را بخار خود گردان و اینقدر ناله و نوحه مکن پس این کلمات را بشناید
 خواهر با جان برابر خود را نصیحت و موعظه فرمود و قال لایا اُخاه ایتی اُقتمت فیکت قاتری قتی لاشقی علی حیا و لاشقی
 علی و حیا و لا تدعی علی یا یزید و لشبیر اذ انما ملک ایجان وای ناله و نوحه کنندگان بشنوید آخر و صیبتا آقا علیه السلام
 که در شب عاشورا خواهر خود جناب زینب خاتون را بان وصیت فرمود و بهر نوع که میخواهید ناله و نوحه کنید پس بپسندید
 که سر در شیدان فرمود که ایجان خواهر ترا قسم میدهم و توقع آن دارم که خلاف آن نکنی که چون مرگشته و در خون غشته و بی
 در مصیبت من جامه بر تن ندی و بناخن غم بگلونه خود را بخراشی و صد آخه و با بکشتن و او پناه و دوشواره بلند کنی مؤلف
 و کلباب دیده پر آب میگوید که مظلوم کربلا خواهر خود را قسم داد که جامه بر تن ندی پس جامه بر چه حال میشد اگر حاضر میبود
 میفرمود که بعد از غارت خیمه که دختران روی بیابا بنامانند فاطمه و خرسید الشهدا میفرماید که چون کوشش مرا بجهت کوشاره
 دیدند من خشک کردم و در صحرای فادم چون بحال آدم دیدم که عمامه زینب خاتون سر مرا در دامن گرفته و جامه او پاره
 شده است آه مصیبتاه و مظلوماه که میندازم از صد شکر امیک از منافقین پاره پاره شده بودند آید بستان خامس آل
 جان وای ناله کنندگان بر جناب سید الشهدا شنیدید که آنحضرت خواهر خود را قسم داد که صورت خود را بخراشی و اینک
 حکوم از غنچه اهل کوفه که در وقت داخل کردن اسیران در آنسیر آن مظلوم را بر سر نیزه کرده در مقابل محل آنقدر که در ایندیش
 آن مظلومه از مشاهد آنسیر متعجب چنان بی اختیار شده سر خود را بر چوب محل زد که پیشانی مبارکش شست و در حدیث معتبر
 از جناب سید الشهدا بدین روایت شده است که فرمود که در شب عاشورا چون پدر بزرگوارم وصیتهای خود را بجهت تمام
 نمود دست او را گرفته بچشم من آورد و او را بر سر بالین من نهاد و با و ام فرمود که متوجه چاری و پرستکاری من شود و خود
 روانه آنجا بشد که اصحاب در آن جمع بودند پس بایشان فرمود که ای اصحاب من بفرزیه و خیمه را بر که دیدید بیکر جمع کنید
 و طبایعی خیمه را از میانه یکدیگر بپسرون برید و خود در میانه آنها بنشینید که خیمه در طرف راست و چپ و عقب شما
 بوده باشد که راه رفت و آمد من بر شما باشد با نظری که راه جوهر و ثمر است مؤلف و لسخنه گوید که هر وقت بخاطر میاید که کل
 بیت در شب عاشورا من جناب سید الشهدا سید می آقایی داشتند که برای ایشان پراکنده و اصحاب داشتند که در اطراف خیمه
 ایشان مستحفظ باشند و در شب بعد از عاشورا نه صاحبی داشتند نه اصحابی داشتند و نه خیمه که تواند خود را و اطمان را از نظر
 نامحرمان حفظ نمایند بر حالی میگویم که خود را از گریه نیتوانم منع نمایم و دل کباب و دیده ام پر آب میشود و در حدیث صحیح وارد
 شده است که چون آن بزرگوار امور اهل بیت خود و خیمه و اصحاب خود را مضبوط فرمود رجوع الی مکانی خاتم نیکه گفتا نیستی و غیر
 و تفرقه و تفرق بچشم خود مرا حجت فرمود و من آنشب ابعادت پروردگار قیام و اقامه کرده بلوازم بندگی و خضوع و شوق کینه
 مؤلف استخار گوید که آه و مصیبتاه که آن بدینکه در شب عاشورا بر کوع خداوند جلیل گذرانیده در روز عاشورا در هم
 شکستند و آن پیشانی که جهت اظهار جودیت ملک معبود در شب عاشورا بر خاک نداشت سجود بود در روز عاشورا ایچون
 لعین بتیسر زهر لوده سوراخ نمود و چون آن مظلوم آن تیر را بدست خود کشید آه و مظلوماه و دوا پناه که خون بر صورتش
 جاری گردید و در حدیث صحیح است که آنجا بدستی کاهی دست نیاز بر گاه ملک بنیاز در از کرده برای حقو کنان و جان
 و شعیان و کرب کنندگان استغفار نمود مؤلف جان شارا بخار گوید که بغدادی آن دست شوم که در اوقات قوتی
 نمازهای همه عمر شریف خود را در شب عاشورا بدرگاه معبود حقیقی نقل شانه العالی بلند بود آه و اغریاه و مظلوماه که حال حیا
 بجهت بند زرجامه از بدن متعجبش با شمشیر شکسته جدا گرد آه و مظلوماه و دوا پناه و مصیبتاه آنندان بجز نظامی که در جمیع
 بجز کلام حق و ذکر الهی و استغفار و دعا و ثنا حضور در شب عاشورا چیزی دیگر را بخاری نشده بود و هرگز سخن خلاف رضای
 گفته بود در روز عاشورا از شدت تشنگی خشک بود آه و دوا پناه و دوا پناه که به تیر حصین بر منبر که خداوند هرگز دستگیر او را

در حدیث معتبر از جناب سید الشهدا

در حدیث معتبر از جناب سید الشهدا

در حدیث معتبر از جناب سید الشهدا

در حدیث معتبر از جناب سید الشهدا

در حدیث معتبر از جناب سید الشهدا

در حدیث معتبر از جناب سید الشهدا

در حدیث صحیح
در حدیث صحیح

در حدیث صحیح
در حدیث صحیح

اول در بیکر و سلاسل جنم غایب نگرداند و سوراخ کرد و دید که کس در میان دای مالک است که گمان بداند که در حدیث صحیح روایت شده است که اقربا و اصحاب با وفای آنحضرت نیز اقدار با آنجا نمودند و آنرا چندی خود شده مشغول نماز و دعا و تضرع و زاری کردند و در آن عبادت پروردگار میفرمودند و در حدیث که جناب سید الشهدا با صاحب با وفای خود فرمود که از برای طهارت و تهنیت سحر آخرت جامه و پیراهنای خود را بشوید و نوره بکشید. مؤلف گوید که از این حدیث شریف معلوم میشود که تابش حاشوراء آب داشتند و در حدیث است که در آن شب بر برین حریر میزدند و بعد از آن انصاری در عقب خود آن حضرت ایستاده بودند که چون آنجا باز نوره و غسل فرایغ شود ایشان نوره بکشند بر بر با بعد از آن شوی و مطایبه و مضامیکه میکرد و بعد از آن گفت ای بر این زمان خنده و شوخی نیست بر گرفت که خدا میداند که من در جوار هرگز نایل به ولع نبودم اما از یقوت شوق فایز شدن بر رحمت الهی و لقای حوریان جهان بر من غلبه کرده که از شوق با اختیار شده شوی و مضامیکه میکنم بعد از نوره کشیده بود و غسل نمودن مشغول عبادت شدند و در حدیث صحیح است که در شب حاشوراء از چندی شهادت میدادند عبادت و نمازهای مثل ناله زبور غسل که در کدوی خود ناله میکنند چون لشکر عربین بعد از علی الفتنه حلال امشاده کردند و نوری و نور از ایشان در است یافته حتی با صاحب آنحضرت کردند مؤلف و کتاب گوید که در شب بعد از حاشوراء از چندی ایشان نشانی و ناله از برای افعالت کنندگان زبانی و بیانی و ناله از جهه بدن پاره پاره ایشان پناهی و ناله مازد بود از برای اطفال و زنان و بچه ناله و دفانی ایشیعیان و ایمان شادان و امی که کنندگان بداند که چون حشر حاشوراء شد در وقت معتبره است که غریب از مرض دریه و شبیه زمین قاصد است حضرت خاسر آل جناب سید الشهدا را و حاله انفرادی و اندک کسانی و قلیل خوابی عارض شد پس از خواب بیدار شده فرمود که آیا میداند الان چه خواب میدیدم یا ران بکس عرض کردند که چه خواب دیدید یا این رسول الله آنحضرت فرمود که در خواب دیدم که سکی چند بر من حمله کردند و با ناخواب و خفاهای خود کشت من میکنند و در میان آنها سگ پی می بود که زیاده از همه آنها بر من حمله میکرد و گمان میکردم که قاتل من معونی باشد که پی می بود و مؤلف سوخته جان گوید که آنرا که شمر شیر علیه التبعیر بر سینه آنجا که سخن سر را آبی بود و نشسته بود و فرمود که و لیکن گفت بطنک یعنی املون و ای بر تو سینه خود را از برای من بجا چون شود دید که مانند سگ خوک پس است پس فرمود که حدیثی رسول الله یعنی است فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله املون عرض کرد که حدیث چه فرموده آنحضرت فرمود که در روزی جدم بیدم فرمود که یا علی بقتل میرساند این فرزند ترا طعنیکه پس است و شبیه ترین این خلق است بسک خوک پس چون املون بسخلام را از آن طعنیکه شنید و غضب شد و چندان بی ادبی با آنجا کرد که نه زبانه را را کشتن و نه کوشه را را نشسته لا حول لا قوة الا بالله العلی العظیم پس آنرا بر کوه را ران خود فرمود که خواب دیدم جد بزرگوارم را که با او بودند جماعتی از اهل بیت پس فرمود که یا بنی انت شهید آل محمد یعنی ای فرزندان تو شهید آل محمد ای فرزندان اظهار بشارت میکنند بجهت آمدن تو بجا ما اهل آسمانها و ساکنین آسمانها مؤلف چنین چنین گوید که هر چه اهل آسمانها طلب بشارت کردند زین قانون لحوق و حق و خواهران و شعیبان و دوستان ناله و اعلان کرده اند و تا روز قیامت خواهند کرد یا و کدی و لیکن اهل آسمانها چنین یعنی ای فرزندان کرامی باید که اظهار فرمودای روز حاشوراء می تو نزد من باشد مؤلف اشکبار گوید که احتمال دارد که همین طوطی گرفتن خاتم انبیا جناب سید الشهدا علیه السلام را باعث آن شده باشد که مظلوم که بلا در روز حاشوراء بعد از آنکه دو جناح را جدا قوت جابند و گویی از آب برداشت که طوطی شده خود را بجهت آبی تسلی دهد آبرار بخت و اصلا نیاشاید زیرا که شخص محمد اظهار میکند که در جای که و ده کرده خصوصاً مثل آنرا بزرگوار صفائی در ترویش چنان بزرگوار رحمانی پس جدم فرمود که ای فرزندان کرامی چنین از برای فایز شدن به رجه رفیع شادت تمیل کن که کوتهای مکن که اینک مکی است که از آسمان نازل شده است و ده او شیشه سبزیت برای گرفتن خون تو پس مظلوم که بلا روی مبارک بجا بجا حاضران کرده فرمود که این بود و خوا بیکه در وقت سحر دیده ام و بداند که قیصر آن است که قضا و قدر را بلی با خبر رسیده است و روانه شدن از ارفاقی مبارک باقی نزد مکت کرد

و شکلی دآن نیست پس چون اهل بیت بخواب و تغییر آنرا شنیدند یکی صدا را بانا که دوزخ باند کردند پس از خیمه ها هرات نشان
 ناله و آه سنا و افغان و اذیجا و دو اصطفا و از زمین با سنان بالا میرفت و بعد از بیان خواب و تغییر آن برخواست و شوق علقه
 پروردگار جلیل گردید و حادثاتی را چنان دواغ نمود که دوستی از بهترین دوستان خود دواغ آخرین نماید بیتی از شب انجمن
 فاطمی لهم و لنا بصیرم و ابایکین علیهم السلام حشرنا معهم فی الدنیا و الآخرة بحمت و عتره الطاهره و علی الله علیم و دام الترحمة النخاسة الالهیه

مجلس شپت و دویم در پریشان کونی منابریشان احوالی شب عاشورا

السلام علیکم یا اهل المصیبة و الغراء و البکاء و رجعت الله و برکاته ای کف اشک کز آن جنت حب حسین علیه السلام و خیر ما
 یعنی ای خداوند من چگونه شکر جناب اقدس ترا بجای آورم که قرار داده دوستی حضرت سید الشهدا و خامس آل عبا و کلکون قیامی
 که بلا جناب حسین علی مرتضی را ذخیره دار بقا و روز جزای من و کیف اشک کز آن جنت مغیره الحسین غررة فوادی و چگونه خدا
 بعمل آدم بحمت اینکه قرار داده معرفت امام حسین ابیسی فوادم کف اشک زیارت آن قررت بانگاه و علی بصیری شکر محض
 حضرت است ای پروردگار من که روشنی دنیا و آخرت چشم من مقرر فرموده در کیه و زاری و تفریه داری بر آن امام مظلوم
 مظلوم مظلوم و آنقررت فی شکوک بتیله نظری منت ترا سپردش و بنده من که بیا که دایده و دلی کردن او دوستی
 و محبت آنجناب چشم مرا و کف اشک زیارت آن آنشت قلبی خزانایه و محمد محض جناب است ایستد و مولای دند و دین
 که پر دملو فرموده قلب مرا از غم و دهم و غم بر صایب او و آخرت و بتیله علیک و سپاس مرا ترا سهرت ایستد و دین
 که جاری فرموده از روی خلاص شک چشم مرا در وقت کفر و شنیدن بلا و اذیتها که باجناب رسید و کف اشک زیارت
 آن او غلغلی فی حرب الشایطین و فی حربه الضاریین و منت مرا ترا ای سینه و آقای من بر من جنت آنکه داخل که دایده و دین
 جسمی که جدا از شدت معرفت و اخلاص محض شدن صایب آنجناب نوحه و ناله میکنند و منت ترا که محسوس کرد و دایده و دین
 به اختیار بیرون میاید از قلبهای ایشان در هنگام ذکر طایای اواید و دستان و پیشانی چون محمد کنیم بر اینکه ناله و اختیار میکنند و دین
 او و حال آنکه صادق آل محمد صلی الله علیه و آله میفرماید که اللهم ارحم کلک الشجرة التي من ثمرها شربها لا یجلی یعنی ای خداوند
 من صلوات و رحمت نازل فرما بر آن ناله های بی اختیار که بیرون میاید از قلبهای شیعیان باحتمل خاطر با پروردگار و ترا بحق چای
 محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله قسم میدهم که ایندهای حضرت صادق و ادرحق را که کشند کان و ناله و اختیار کشند کان تنجیب
 فرما اللهم صل و سلم علی شرف الانبیاء و المرسلین فی السابغین و الاطعمین محمد و آل محمد علی الانبیاء و المرسلین ایستد دنیا
 دای بهترین جسم اهل ارض و سما از خداوند سوال میکنم که جزای نیکو عطا فرماید بجناب تو در عرض صبر و مصیبت فرزند مظلوم
 عزیزت جناب سید الشهدا ارواحا لا الفداء و الله میدانم که بکدام زبان و بچه بیان جناب ترا تفریه و تسلیه گویم در مصیبت
 فرزند تو حضرت امام حسین علیه السلام که همه کشت و پوست و استخوان اعضا و جوارح او پرورده شده بود از لعاب شایگان
 معجز نظام تو و دام او را سوار میفرمودی بر کف خود در میان مجاهد و انصار در پنهان آشکارا و از برای زیادهای محبت اختیار و تمام
 محبت بر اشرار میفرودی که خشن منی و اناجین حسین و هو فله کبیری و قره عینی یعنی ای امت بدانید که حسین از منت من
 از حسینم و او باره بگرد و شنند چشم منت ثم صلی اللهم علی شرف الاولیاء المرسلین و اهل الاولیاء المرسلین و شایده
 انقرض المحسنین و یقلی الناصرین علی بن ابی طالب امیر المؤمنین علیه الصلو و السلام فی کل آن و چنین ایستد و مولود امام من خداوند
 جل جلاله اجر جمیل و ثواب جزیل عطا فرماید بجناب تو در عرض صبر و فرمودی در مصیبت فرزند عزیزت که مظلوم است حضرت حسین
 که او نور چشم و ذوق قلب و موده دل و پاره تن تو بود و از جان شیرین عزیز تر بود و در نزد جناب تو ثم صلی اللهم علیه سید الانبیاء
 شفیع تویم و امیر اولادنا فاطمه الزهراء ایستد مظلوم مظلوم مکرر امید از فضل خداوند سبحان است که نیکو مضاعف فرماید
 اجر ترا در صبر و مصیبت و شهنایا که بر فرزند تو و قره امیران بجهت تو جناب امام حسین علیه السلام وارد گردید و حال آنکه او بود و کف

باوقار و شیرینی کلمات و عادت این بود که هر وقت مشتاق میشدم به پیغمبر توبه خود را بشا به جمال با کمال دست میزدیم
آه و اخگر آه و مصیبتاه بعد از صبر تو کردم یا این رسول الله که آن بدن نازنینی را که از جمده سال شب عشا پروردی
اما بر چه حال شب عشا را با او بسر بردی و آنشب ابصر رسانیدی و آه و اغریاه نمیدانم بر چه احوال شدی توفیق آن بدن
پاره را در روز عشا را میخواستی که از خاک و خون بر دشته خود بخی آوری درضا بقضاء است و تسلما لامره خواندی و از این
جته است که جناب صاحب الامر عجل الله فرجه میفرماید که قد حجت من حبیبک ملائکه المسموات و آتته ذابک من کل اعدائک یعنی
ای حجت بزرگوار تحقیق که از شدت محبت تو بخت کرد ملائکه آسمانها و ابر جمیع جبات بود و بجا نب تو نگران بادیدهای گریان و طلبا
چرا ن بیان ای پناه یکسان چون جناب زینب خاتون نخون در شب عشا را طلوع بهم رسانید که فردا عا اکبر شهید خوا شد
ناهای با اختیار از دل پرورد بر کشید آه و مصیبتاه و اخگر آه که چون در روز عشا را از شدت شن خبر کردید بی اختیار
خود را بر سر نقش گشته نوجوان و رسانید پس جناب تو از برای آنچه احترام او دهم شکست نشد و آن فریاد و میانه خاک و خون
که هستی و آن فکته و شکسته حسرت زده با بخت سایه آه و اغریاه و و احتره نمیدانم اگر در عشا شود او را در دست احد از
و خود و ذلیل میشد بر چه حال میشد بی چگونه در مقام خط و حیات او بر میآید آه و اگر در زمان اسیر او را با بانها و در بارگاه
کوفه و شام و در مجلس اهل بنا و مسجد خراب باشد چه میگوید چگونه در انصاف و یار میگردی یا این سوال نه بجم مصیبتاه و اضران دستا
خیج و در دگر که دم زیاد آورده کی کشند و بر آن له و نوحه نمایند پس این بستره خاموش شوند چون شخص متعیر در دریای تضرع و زود
سیلاب گریه غرق شوند و الی الله

مجلس سیم در شبیه کردن شب و روز عشا را با یکدیگر و بعضی از احوال مردان خوب که رویان در

استانم غل اقام غرق و افی فی الحیاة علی مصائب ان رآه فی ایام عشا را در رحمة الله و برنگاه و بختا و بخت
یا این رسول الله که پیانی اخوات فی لیل عشا را و یونیم لا اقدر علی منع نفی عن الکما و انجب انما من صاحبک
و ایفره ندسته انیا و میظوم که با و ایفریب در زمین نبنا و الله الشا به و کفی به شیدا خداوند شا به و گواه است و او کانی
از برای شهادت که بر زمان که بنی عمر میاید احوال جناب تو در شب و روز عشا را و آنذو حالات با یکدیگر خیال میکنم خدای تعالی
یشو که نشویم خود را از گریه و ناله حفظ و ضبط نایم فیه بلقی الشیخ و خیر الشیخ انک انت فی غیبه بکانت الی الله
مشتبه من کفایتهم و کفوفه افعال لیل و اصد و لوداج اهلک و الی اذ و ما اقلک و لولا که لک و لولا که لک و لولا که لک و لولا که لک
در بستیکه من سیه تا در حدیث صحیح و روایت صحیح اینکه جناب تو در عصر تا سوغا پیش از آنکه داخل شود شب عشا را روانه
فرمودی برادرباجان برابر خود حضرت عباس را بسوی شکر شاد و اثر خالید فی کتبه محبت خواستی از برای عبادت پروردگار
و وداع خواهران و نظار و باقی اهل بیت الشجاری پس آن ایامان بد کردار ملت ندانند مگر بعد از اصرار و مبالغه بشما و این ملت
که قرن بعضی از آنشب را بعبادت پروردگار گذرانیدی پس گاهی در رکوع بودی و گاهی در سجود و زمانه با خضوع بودی و او کانی
در خضوع و در بعضی از آنشب دست نیاز بد رگاه حضرت به نیاز دراز کرده قوت میخواندی و انگشت خومین به چهره نورانی حاجی
میفرمودی آه و مصیبتاه و اغریاه که چون روز عشا را شد آن بد نیکه جمه عمر حضور صا در شب عشا را در نماز رکوع و سجود
از کثرت تیرا و تیرا و از صدمه عودا شکسته و مجروح گردیده بود و آنسر که سحر و ملک مجرب و عادت کرده بود و در همه شبها علی
شب عشا را سجدهای طولانی بجای آوردی در روز عشا را از اذیت تیر و سنگ که بر پیشانی تو انیش خورده بود و مجروح بلکه سوراخ
کرده بود و آه و مظلوماه که چون از دوا بخیج و غلطیه قول پشانه با نشانیش زمین کر بلا رسید و از آنجا که بسو و ملک مجرب و عادت
کرده بود و اول سجد نمود آه و مصیبتاه و اسواته آتران و دانه بن بخرنفا یک علی الله و ام بد کردار و ابرای محاسن و شغل بود و از
برای عفوکنان شهادت دادند و در عشا را استغفار میفرمود آه و اغریاه که در روز عشا را

نخواهیم کرد که در شب عاشورا آنند خنک غریز کرده خود را مکرر بمیوسید و میونیدی و گویا از بونته او نوشته تا روزی
بر میباشی و در کمال عزت و احترام بود و گاهی او را در دامن جلال خود مینشاندی و گاهی در آغوش رحمت خود چون
جان شیرین جای میدادی آه که در روز عاشورا در وقت عبور از قلعه شیدان آن طفل در پهلوی بدن مذبح مجروح میرو
تو در میان خاک و خون نشسته بود آه و آخر ماه که گاهی بر کهای بریده کردن مقدست را بمیوسید و گاهی روی خود را بر جبهه
بدن ناز غیبت میمالید و گاهی خون از آن جراحت میگرفت و در و موی خود را با آن خضاب میکرد و ناله های جانکده از از جگر
سوزته بر میکشید که از سوز ناله و نوحه او همه حاضران حتی لشکریان شقاوت بنیان بلکه اسبها و ستران اسبها از چشمها روان میکرد
آه و مظلوماه و اغریا که آن ملعونیکه بر او موکل بود او را اذیت نمود امید از خداوند که منتقم حقیقی است که هرگز دست آلوده
از عملهای جنیم خلاص نگرداند که آن طفل را زد و بر سر او نمره میکشید و جمعی از منافقین بآیین ربا عانت خود طلبید تا آنکه او را بر
از پدر جدا کرده راضی بجا و رت با آن بدن پاره پاره شده او را با سیری بردند تا مولا ی و شیشه نقلی اختج بآیه اکت
اَوْصِيْتُ اِلٰى اَنْتُمْ زَيْنَبُ الْمَلَكُوتِيَّةِ وَ سَابِرَةُ السَّوْدَةِ اَتَقْرَوْنِي بِشِدِّ خَابِرِيْنَ وَ تَجِيْرِيْنَ خَوَالِيْنَ بَعْدَ وَفْوِ هَمِيْرِيْنَ وَ سَوْرَتِيْنَ لَزِيْزَةِ
وَتَجِيْلِيْ اَهْلَ الْمَنَافِقِيْنَ الْمُتَقَالِفِ اَلَا اَقْدِرُ عَلٰى مَنَعِ نَفْسِيْ عَنِ النَّجَسِ وَ الْفُحْشِ عِنِّ اِيْ قَاوَسِيْدَمِنْ هَرُوْقَتِ كَيْ جَا طَرْمِ مِيَا دِ خَلُو
میکند اینکه جناب تو وصیت فرمودی بخواجهت جناب زینب خاتون مخزون و باقی ماه حرم و نخون اینکه مقنن را محکم بنید
و چادرها بر سر کشید تا روی و موی ایشان از نا محو مانده و محفوظ بماند و بجای طرم میاید که در وقت غارت جنینها چادرها و مقننهای
بیکبار از بغارت بردند و منیت تو هم که خود را باز دارم از گریه و زاری و نوحه و بیقراری و اویلا و امیصبتا و ایجاش که همین چادرها
و مقننهای را گرفته بودند و ایشانرا اذیت میکردند امید آنکه خداوند دستهای آن شیخ را از زنجیرهای آتشین خلاص نگرداند که
چندان آن ناز پروردگاری پیغمبر آخر الزما را اذیت و آزار کردند که هر یک پناه بدیگری میردند و در حجب سر میگردیدند و میگفتند
یا محمداه و ندای و اعلیاه و و افاطیه و و حسنه و و حسینه از سوز دل بر میکشیدند و میچک از آن سنگدلان سیاه قلبان
برایشان ترحم نمیکردند کَانَ اللهُ لَمْ يَخْلُقْ فِيْ قَلْبِيْ شَيْئًا مِنْ الرَّجْمَةِ و در حدیث است که آن منافقان ایمان بر عالمی بودند که
گویا خداوند در قلب آن اهل صلاهی خلق فرموده بوده ایفرزند فاطمه زهرا چگونه ما دوستان مخزون و تالان شویم که از برای
ما روایت شده است که در شب عاشورا بخواجهت جناب زینب خاتون وصیت فرمودی که ایخواجهت مصیبت من صبر کن
و بقضای کنی راضی شو و لیکن لا اَشْكُرُكَ مِنْ الْجَارِ و لیکن ترا منع از گریه و زاری نمیکند آه و امیصبتا و و آخر ماه که در روز عاشورا
بعد از شهادت جناب تو عمر بن سعد ملعون بر هر یک از اهل و عیال تو ملعونی را موکل نمود که نگذارند که گریه کنند پس چون چشمهای ایشان
بر سرهای بریده شیدان و کیسوان خون آلوده نوجوانان میافتاد که بجاک و خون آلوده شده و بر نیزهای دشمنان بلند شده و چنان
آه شمر بار از میله انگی بر میکشیدند آن ایمانان بر شاخهای ایشان کعب نیزه میزدند بجهت کتکهای ایشان مجروح شده بودند
مردان و زنان شیعیان تالان و گریان نکردند که شنیده اند که از مدینه تا کر بلا هر وقت جناب زینب خاتون میخواست که سوار
شود که همه برادران و نوجوانان در اطراف او جمع میشدند و با عزت و احترام میبردند و او را در محمل مینشاندند و با اهتمام تمام مشغول
میشول که راندن امورا و بودند آه و مظلوماه و و اغریا که بعد از اسیری از کر بلا تا شام هر وقتی که میخواست سوار شود از
پیری و صدقه گرسنگی و تشنگی و از بسیار اذیت و کشیدن با رحمت و مصیبت نمیتوانست که سوار شود و با طراف خود نظر
میسفرمود و چون از نوجوانان او پیغمبر سرهای بریده نشانه نبود ناله و زاری و گریه و بیقراری میزد پس آن ملعونیکه موکل با مظلومه بود
او را با اذیت و زجر سوار می نمود و احوال برادران بیکس و حقیران تو رس بر زمین متوال بود خصوصا جناب میکند مظلومه که گویا
بود و هرگز به تنهایی سوار نمیخوید بود و بر او ملعونیکه ناصبی و کج خلق بود موکل گردیده بود و علی الدوام او را اذیت می نمود پس
جوانان و ای قای مظلومان و ای سرور شیدان دانند که اگر همه دوستان و یحسان تا قیامت گریان و ناله و فریاد
آه و افغان شوند حزن قلب ایشان بر طرف نکرد و سوز سینه ایشان فرو نشیند زیرا که در روایات معتبره دیده اند و از علی

من بعد از غلبه و سخت گرفتن بر او اجازت علیکم بالصلا و السلام و التماس و تمجید جلال و شرفه زیرا که آنرا از این بچیان در آوردند بر فرزند من تهنیت و نیز برای خود را دای چه بسیار زدند بر بدن نازنین و نیز با شرفای خود را مؤلف گوید که ای خداوندی علی الله و ام عذاب خود را مضاعف فرما بر آن شیعیانی که ظلم کردند بر جناح طاغیه و در طیاره و در محفل و در محفل گردان کردند و کریمندگان بر ایشان و فرزندان و دوازندگان و مردکان و دوستان و محبت را از جمله آنجا عینک شفاعت حضرت طاغیه داخل جنبه

مجلس چهارم در احوال صبح عاشورا

السلام علیکم یا اهل العزاء و الحزاء و العاشوراء و رحمة الله وبرکاته ایستین هر کس دیده باطن او روشن چشم حق بین نور معرفت منور باشد چون صبح عاشورا طالع شود هرگاه نظر در اطراف عالم کند در همه اجزای سموات و ارضین خصوصاً در ظاهر و باطن کاین آثار غریب و عجم و غم از برای مصیبت فرزند فقر عالم و آدم مشاهده خواهد نمود و میطلب از برای روشن شدن این دنیا از شیعیان قطعی بلکه از جمله محسوسات است و از اینجا است که بی اختیار قلبهای دستان بریاء و دیدهای ایشان گریان است خداوند رحمت فرماید شاعر را که میگوید اذ جاء عاشورا انقضا فحضرته لآل رسول الله و انقل غربة یعنی هرگاه تمام عاشورا میشود مضاعف میکرد و حسرت من از برای آل رسول الله و نیز آن میشود اشک چشم من هو الیوم فیه غربة الارض کلها ذجوا عینهم و انما اقصرت زیرا که آن روزی بود که در آن زشتی غم و اندوه همه زمین بخارا لوده و تیره و تاریک گردید و آسمان بر خود بلرزید مضایق سانس کل من کان شیعیاً و لیکن عیون الفاجرین اقربت آه آه میسببی خدا در آن روز و دید که ناخوش گردانید هر کس که مسلم بود لیکن دیدهای مصیبت کاران روشن گردید اذ ذکرت نفی منسبه کربلا و اشداد سادات پناقه قدرت آه آه هرگاه که بخاطر میاید و نفس من مصیبت کربلا را و بر من شهن جساد طاغیه بزرگان دین را در آن اضافت قوادی و شجاعت تجارتی و عظم کربنی هم عیشی آخرت تنگ میشود دل من و معوق میماند امر کسب تجارت من و بزرگ میشود غم من و تلخ میشود عیش و زندگان من از رقت و امان الفاطمین بالکمال فلو عقلت شمس السماء فخرت آه آه ریخته شد خونهای اولاد فاطمه طاغیه آشکارا و علانیه پس هرگاه عقل میداشت آفتاب من بکون میشد بر روی زمین الا یا بی ملک الله و البی فخرت یا ندی کلاب فی الحکم شمرت آه آه بشید که پدرم با فدا ای آن خون منی کردم که جاری گردید بدست سکا سکا بجاگاه ایشان و در جنت بنفشی خود و فی السرا فقرت بنفشی بجوم بالقاء فخرت ایجا نم بعد ای آن رویا نور با که بجاک نایده شد و جانم بعد ای جسمی با که در دنیا کربلا بر من کردند بنفشی دوش خنثی علی القنا الی الشام تهی بایقات الا ایجا نم بعد ای سرانی با که بزرگ بالا کرده شد و بعد به شام روانه شد در حالی که از دندای آنها نور علانیه بود بنفشی شفا و ابلاش من انما و کم خط ایجا نم بعد ای آن لبها که از شدت تشنگی بر مرده شده و یک قطره از آب فرات خشیده بود بنفشی عیون غارت سوا بر الی الماء مننا نظرة بعد نظرة ایجا نم بعد ای آن چشم با که از بخار آب کاشه سرفورقه بود و بر خطه بجاگ ب فرات از تشنگی نظری می نمود بنفشی من الی البی فخرت خایرکم تقدف علیه بمره آه آه ایجا نم بعد ای آن خنثی با که جان و روحانی با که از آل پیغمبر بودند و همه حسرت زده و سر بر نهاده بودند و انداختند چیز که سرانی خود را بان پوشند بنفشی فموا بالیاء و مشو کقطر القوادی من تدافع شمره آه آه که اشکهای جسمی آن خنثی همه بخون لوده بود که شبیه بارانی جلر که از پیش سینه و ناف ریخته شود علی خیر قلی من کول و فیتبه مضایقه آنجا و از آنجا که گرت و گریه ایشان شریک بود که بهتراز همه سیرنا و جوانها بود و آل نبی بودند از بزرگان قویدان در میدان تاضن سببان ریح ایتاسی و آن را مل بکینا تدایس بنفشی من فی کل شجرة پس کریم کن از برای ایشان که بودند منظر گاه و میان و سوره زمان بودند محل درس و تداوت از برای قرآن در همه سحرها و اعلام و بین المصطفی و ولایت و انتحاب قرآن و حج و عمره

فوق هستند که کافرشه و اند بعد از ایمان آوردن پس دوری با دار رحمت الهی از برای جماعت ستمکاران پس در حد و بکر برای
 زیاده ای تمام حجت آنچه الله علی العالمین ارواح و ارواح العالمین را در وی مقدس نموده خود را بجانب ان شقی که دانند و
 بعدای بلند که همه صغری که بزدی پر کار را پر کرده بود و هر دو لشکر شمشیرند فرمود که ایها حجت نسب مرا بیا که نسب و نظریه
 که من کیستم و رجوع کنید بنفوس شریه ملعونه خود و سرزنش کنید خود را بر عمل خود فاطمه و اهل بیعت که قتل و ایتناک حرفی
 آه و مصیبتا که فرمود ایها حجت ملاحظه کنید که آیا صلاح شماست در کشتن من و در هم شکستن حرمت من آیا منم من فرزند پیغمبر
 شما و پیرو منی او و پیغمبر او خاب علی بن ابیطالب که او اول ایمان آوردن مکان بر رسول الله است جمیع آنچه آنحضرت آورده است
 از جانب پروردگار خود آیا نیست خاب حمزه بن عبدالمطلب هم من آیا نیست جعفر طیار که با طاکه در اطراف جنت بود از کندن
 عموی من آیا نیست شریف بکوش شامرسیده آنکه رسول الله صلی الله علیه و آله در حق من و برادر من حضرت امام حسن فرمود که
 بنای سیدنا شایسته اهل بیت یعنی حسن و حسین و آقای همه جوانان اهل بیتند ای قوم اگر قصد بی محبتی مراد آنچه میگویم و حال
 آنکه هر چه میگویم راست است و حق خداوند که هرگز قصد دروغی نکرده ام زیرا که دانستم که خداوند جلیل امیدار است
 خود کرده اند است در و غلور پس چرا با من اینگونه سلوک و رفتار میکنید و اراده شید کردن من را بد و اگر دروغ میپندارید
 کلام مرا بدستیک در میان شما هستند جمیع که اگر از ایشان سوال کنید خبر دهند شمارا بصدی گفته من سوال کنید از جابر بن عبد الله
 انصاری و ابی سعید خدری و عیسی بن سعید ساعدی و زید بن ارقم و انس بن مالک تا خبر دهند شمارا که خود شنیده اند همین حد
 شریف از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله که در حق من و برادر من فرموده مؤلف که یک ای بعدای کلاش شوم قاتل
 یا قوم آگاهی بدان که حرفی شکایت نمی آه و مظلومه و داغریا که فرمود ایها حجت بیا اینهمه سخنان که بشما قلم با عشان نشد که
 شمارا باز دارد اگر کشتن من و ریختن خون من پس بدین سخن فرمودن آن قای همه جوانان اهل جان شمر شریبی ایمان آن
 سر کرده اهل نیران روی به لشکران کرده فریاد کرد و کلامی گفت که ظالمین است که مرا دشمنان باشد که حسین از دین خدای
 رفته و بطرفی افتاده و میخواهد که سخن گفته خود را راست کند و ما بنفهم که چه میگوید پس حبیب بن مظاهر علیه السلام در جواب او
 فرمود که ای ملعون قوی که از دین خداوند بیرون رفته و هر کس مرچه بگوید که ما بت او میکنی و اگر حق و مذنب هم رسد از برای
 دنیا با همه بهرایی میکنی و راست میگوئی که کلمات و سخنان این بزرگوار را نمی فهمی زیرا که بخت کفر تو خداوند قلم ترا سرنگون کرده است
 و بر آن حرکت داشته است و چون آن ملعون این جواب را شنید ساکت شد پس جابیه اشهد الله و ارحم الراحمین و کلام بعد
 بلند که همه کس شنید فرمود که ای قوم اگر شما شک دارید در سخنان من پس معلوم شد که شک دارید و دانید که من پیغمبر شایم و فاطمه
 باین انصاری و انصاری بن خنی غیرتی فکرم و لای فکرم ایها حجت خداوند عالم قسم که نیست در میان مشرق و مغرب فرزند
 و خیر پیغمبری غیر از من نه در میان شما و در میان غیر شما ای قوم وای بر شما آیا میخواهید که مرا بقتل رسانید در عرض آنکه از شما کسی
 کشته ام یا آنکه مالی را از شما تلف کرده ام یا کسی را بحد و جرح کرده ام که قصاص من کشید و حال آنکه بجهت از اینها از من میاوشد
 پس چون ایسلام را از آنجست علت علام شنید نه جمیع ساکت شدند و احدی جواب نداشت و تخرشند نه که چنین گفت و فرمایش ترا
 چه جواب بگویند و چون آنجانب دید که همه ساکت شدند و احدی جواب ندادند و جواب بگویند خود جمعی از زو و بزرگان ایشان را صدا زد و فرمود
 که یا شیش بن بعضی و یا حمار بن بخت و یا بن لاش و یا زید بن کثرت آیا شما با نامه نوشید که همه میبایست بر دوشهای ما بپوشد
 و همه زراحتی ما ببرد و خرم کرده و از برای حضرت و یاری تو لشکری سب و کحل آه و خود و ما بکم که و عدای شما و صدق قول
 قول شما را میگویند که والله هرگز شکوفی بد افصاحت و بلاغت پیش از او و بعد از او شنیده نشده و در کتاب بکار رفته است
 که و است که چون کلام آن بزرگوار به بخار رسید عمر بن سعد لعین فریاد کرد که صاحب خود که اید که حسین بنید سخن بگوید و او را
 جواب بگویند که پس پیش علی بن ابیطالب است فاطمه اگر در میان شما همین طور بگوید و با سید کلام او قطع خواهد شد و از حرف
 نه نه نخواهد کرد پس شمر عرض کرده دم جرات در میان نهاد و عرض کرد و یا حسین بنید حرف بیزنی چه میکنی خوب عالی کن

در حد و بکر برای زیاده ای تمام حجت آنچه الله علی العالمین ارواح و ارواح العالمین را در وی مقدس نموده خود را بجانب ان شقی که دانند و بعدای بلند که همه صغری که بزدی پر کار را پر کرده بود و هر دو لشکر شمشیرند فرمود که ایها حجت نسب مرا بیا که نسب و نظریه که من کیستم و رجوع کنید بنفوس شریه ملعونه خود و سرزنش کنید خود را بر عمل خود فاطمه و اهل بیعت که قتل و ایتناک حرفی آه و مصیبتا که فرمود ایها حجت ملاحظه کنید که آیا صلاح شماست در کشتن من و در هم شکستن حرمت من آیا منم من فرزند پیغمبر شما و پیرو منی او و پیغمبر او خاب علی بن ابیطالب که او اول ایمان آوردن مکان بر رسول الله است جمیع آنچه آنحضرت آورده است از جانب پروردگار خود آیا نیست خاب حمزه بن عبدالمطلب هم من آیا نیست جعفر طیار که با طاکه در اطراف جنت بود از کندن عموی من آیا نیست شریف بکوش شامرسیده آنکه رسول الله صلی الله علیه و آله در حق من و برادر من حضرت امام حسن فرمود که بنای سیدنا شایسته اهل بیت یعنی حسن و حسین و آقای همه جوانان اهل بیتند ای قوم اگر قصد بی محبتی مراد آنچه میگویم و حال آنکه هر چه میگویم راست است و حق خداوند که هرگز قصد دروغی نکرده ام زیرا که دانستم که خداوند جلیل امیدار است خود کرده اند است در و غلور پس چرا با من اینگونه سلوک و رفتار میکنید و اراده شید کردن من را بد و اگر دروغ میپندارید کلام مرا بدستیک در میان شما هستند جمیع که اگر از ایشان سوال کنید خبر دهند شمارا بصدی گفته من سوال کنید از جابر بن عبد الله انصاری و ابی سعید خدری و عیسی بن سعید ساعدی و زید بن ارقم و انس بن مالک تا خبر دهند شمارا که خود شنیده اند همین حد شریف از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله که در حق من و برادر من فرموده مؤلف که یک ای بعدای کلاش شوم قاتل یا قوم آگاهی بدان که حرفی شکایت نمی آه و مظلومه و داغریا که فرمود ایها حجت بیا اینهمه سخنان که بشما قلم با عشان نشد که شمارا باز دارد اگر کشتن من و ریختن خون من پس بدین سخن فرمودن آن قای همه جوانان اهل جان شمر شریبی ایمان آن سر کرده اهل نیران روی به لشکران کرده فریاد کرد و کلامی گفت که ظالمین است که مرا دشمنان باشد که حسین از دین خدای رفته و بطرفی افتاده و میخواهد که سخن گفته خود را راست کند و ما بنفهم که چه میگوید پس حبیب بن مظاهر علیه السلام در جواب او فرمود که ای ملعون قوی که از دین خداوند بیرون رفته و هر کس مرچه بگوید که ما بت او میکنی و اگر حق و مذنب هم رسد از برای دنیا با همه بهرایی میکنی و راست میگوئی که کلمات و سخنان این بزرگوار را نمی فهمی زیرا که بخت کفر تو خداوند قلم ترا سرنگون کرده است و بر آن حرکت داشته است و چون آن ملعون این جواب را شنید ساکت شد پس جابیه اشهد الله و ارحم الراحمین و کلام بعد بلند که همه کس شنید فرمود که ای قوم اگر شما شک دارید در سخنان من پس معلوم شد که شک دارید و دانید که من پیغمبر شایم و فاطمه باین انصاری و انصاری بن خنی غیرتی فکرم و لای فکرم ایها حجت خداوند عالم قسم که نیست در میان مشرق و مغرب فرزند و خیر پیغمبری غیر از من نه در میان شما و در میان غیر شما ای قوم وای بر شما آیا میخواهید که مرا بقتل رسانید در عرض آنکه از شما کسی کشته ام یا آنکه مالی را از شما تلف کرده ام یا کسی را بحد و جرح کرده ام که قصاص من کشید و حال آنکه بجهت از اینها از من میاوشد پس چون ایسلام را از آنجست علت علام شنید نه جمیع ساکت شدند و احدی جواب نداشت و تخرشند نه که چنین گفت و فرمایش ترا چه جواب بگویند و چون آنجانب دید که همه ساکت شدند و احدی جواب ندادند و جواب بگویند خود جمعی از زو و بزرگان ایشان را صدا زد و فرمود که یا شیش بن بعضی و یا حمار بن بخت و یا بن لاش و یا زید بن کثرت آیا شما با نامه نوشید که همه میبایست بر دوشهای ما بپوشد و همه زراحتی ما ببرد و خرم کرده و از برای حضرت و یاری تو لشکری سب و کحل آه و خود و ما بکم که و عدای شما و صدق قول قول شما را میگویند که والله هرگز شکوفی بد افصاحت و بلاغت پیش از او و بعد از او شنیده نشده و در کتاب بکار رفته است که و است که چون کلام آن بزرگوار به بخار رسید عمر بن سعد لعین فریاد کرد که صاحب خود که اید که حسین بنید سخن بگوید و او را جواب بگویند که پس پیش علی بن ابیطالب است فاطمه اگر در میان شما همین طور بگوید و با سید کلام او قطع خواهد شد و از حرف نه نه نخواهد کرد پس شمر عرض کرده دم جرات در میان نهاد و عرض کرد و یا حسین بنید حرف بیزنی چه میکنی خوب عالی کن

۴۱۰

تا بهیم کلام ترا آنز که از فرمود که میگویم از خدا برسد و متقی و پرهیزگار گردید لا تقربن فان لا یحیل لکم قبی ولا ینالکم فخر
 ایشم خدا را میگویم که دست از کشتن من بردارید و حرمت مرا در هم شکنید زیرا که حلال نیست از برای شما قتل من و در کشتن
 حرمت من زیرا که من پسر دختر پسر شایم و جد من خدیجه زوجه پسر شاست و البته بشمار سید است قول پسر شاکه الحسن بن الحسن بن علی
 شتابان بقیل بنی هاشم پس اشعث بن قیس علیه القمه پیش آمد و عرض کرد که ما این بخانرا نمیدانیم و کوشش باین حرفها نخواهیم داد و چون
 بدانکه سخن باینست که دست از زبردگی بردار و در فرمان پسر عم خود راضی شو که او را صاحب او و دوستان
 سخاوند رفاری با تو کرد و مگر ما بطور که موافق خواست است پس آن بر کنیده خلاق زمین و آسمان در جواب ممنون فرمود که والله
 لا اظلمکم بیدای عطاء الذلیل ولا اقرکم اقرار العبد یعنی والله دست بیعت بشما نخواهم داد از روی قلت و خواری و آخر آنچه
 کرد از برای شما مثل اقرار بندگان و عظامان پس سید آمد بنده فرمود که یا خداوند بدستیکه من پناه ببرم پروردگار خود پروردگار
 که شما مرا سنجار کنسید و پناه ببرم پروردگار خود از به متکبری که ایمان نیاورد و در جواب گاه با شنید که اقامه تحت
 بر شما کردم و راه خیر و شتر را بشما نمودم و لکن بدانید که با او جدا نخواهم کرد با این بسیار با اینکه کم است آن ذوقه و صاحب سب
 شعری چند خواند که دلالت بر اعراض از دنیای دنی میگرد پس یکو مبارک بجانب آسمان کرده عرض کرد که ای خداوند من منع فرما
 از ایشان بآردان رحمت خود را و قط کن در زمان ایشان مثل آنکه در زمان حضرت یوسف کردی و سبط کردان بر ایشان غلامانی
 قیاف که زندگانی بر ایشان تنگ کردند و احدی از ایشان باقی نرزد و نگذارد و بقتل رساند ایشان را در عرض آنکه بقتل رساند
 و بر ندایشان را در جزای آنچه بازند و بکشد از ایشان مقام مراد یاران مرا و اهل بیت مرا و شیعیان مرا ای خداوند من بخت
 فریب دادند ما را و دروغ گفتند با ما و خوار و ذلیل گردانیدند ما را و توبه پروردگار ما و برست اعتمد ما و بسوی دست راست ما و بجا
 بست بازگشت ما و پس از فراغ از مناجات با حضرت قاضی الحاجات روی مقدس را بجانب ملائین کرده فرمود که کجاست عمر بن
 علیه القمه که مرا با او شغلی است چون آن شقی را از خواستن آنجانب آگاهی به رسید اگر آه داشت که بخندت آنجانب شرفیاب شود
 بعد از نزدیک شدن آن ملعون با و فرمودند که ایمر تو مرا بقتل میرساند بجان آنکه ترا و الی خواهد گردانید مرا فراده و لاله و لاله
 و بلاد جرجان و الله ایمر که تو باز روی خود نخواهی رسید و اینکلام حمدی باشد در میان من و تو و آنچه میخواهی و میستوی آنجا
 که هرگز بعد از شنید کردن من خوشحالی نخواهی دید در دنیا و نه در آخرت و گویا می بینم سر ترا که به نیزه کرده اند و انفال نیزه
 خود کرده اند پس آن بیایقت از شنیدن این کلام خشمناک گردیده و روی بخش خود را گردانید و بجان خود برگردید و روی بشکر
 شحات از خود کرده بصدای بلند گفت که لا تقربون به ارجلوا باجمکم انما بی الله و اجد یعنی چه انتظار میکشید در حق حسین
 باید جمع لشکر یکده بر او حمله کنید که او بیکدمه شتر نیست آه و مظلومه و واغریا که بختی انشی بایمان همه لشکر شحات
 جیان برانتهای حایمان و مرکز دایره ایمان حمله ور گردیدند و به تیر و نینده و آلات حرب با آنز که او را و صاحبش
 از تیما میرسانند آه و آه و آه و آه که در بعضی از کتب مرانی آورده اند که در روز عاشورا تیری از لشکر اعدا بر سر طوق خیمه جلال
 سر سلسله مظلومان و شنیدان و آتش و جاب بنی خاتون محزون را بر وقوع آن تیر برخیمه آفریدند بشیر نیزه آگاهی و شمع
 بهر سید پس اختیاری ناله غریبان از طلب حیران کشیده و ازین مصیبت رسیده بر کشید بنوعیکه سوز ناله مظلومه محزون
 گویا آتش بیستان باقی اهل بیت انداخته و همه بسوخت پس مظلوم کربلا و حامس آل عبا را و خاله اعدا فرمود که ای جان خواهر
 این ناله از چه بود که همه شادمانی از طعم بود آنکرمه عرض کرد که چگونه ناله نکشم که احترام خاندان حرمت و رسالت در هم شکست
 و کار بجای رسیده است که برخیمه حامس آل عبا تیر نیزند پس مظلوم غریب چون اینکلام از خواهر محترمه خود شنید بی اختیار
 بنالید و فرمود که ای خواهر ازینب اگر بجهت زدن تیری برخیمه برادرت حسین چنین ناله و گریه کنی آه ناله که اگر در آخر این روز غمنا
 و جوان مرا و اولاد مرا و اقربا و دوستان مرا تیر خورده و نینده خورده و پاره پاره شده و شاده کنی چگونه ناله و زاری کری
 و میراری خواهی کرد و ای خواهر صبر کن که خداوند صابران را دوست میدارد و در کلام خود فرموده است که ان الله مع الصابرين

در این کلام
 از حضرت
 علی بن ابی طالب
 علیه السلام

مجلس بیستم

در احاطه محبت فرمودن آنجناب و زید بن حنیس بعد از آنکه بر لشکر شقاوت اثر و هدایت یافتن فرمود آمدن او بعد از محبت و
 قبول شدن توبه او السلام علیکم یا اهل الجنة والولاء و اهل الخیر و البکاء و رحمۃ الله وبرکاته و بعد السلام علی من
 و تحمونه السلام علی من تحبهم السلام علی ابن ولای الله و قرینه علیه السلام علی نور حدیقه الزهراء و نور حدیقه نقیبه
 السلام علی نوح الانبیاء و نور حدیقه السلام علی خیر البریاء و نور حدیقه السلام علی من اتبع الهدی و نور حدیقه السلام علی من
 بقیته آه چه بسیار ناگوار است بر من اینکه بشنوم که جناب توسته شده در حالیکه کشته نشده و در غم و غصه بوده و الله
 عزیز علی من اتبع الهدی و نور حدیقه السلام علی من اتبع الهدی و نور حدیقه السلام علی من اتبع الهدی و نور حدیقه السلام علی من
 من و الله که ناگوار است بر من اینکه داخل شود در آب فوات خوکهای سیاه و سکهای سیاه ظاهریه و باطنیه مثل بل شام و کوفه و جناب
 تو ممنوع باشی از شرب آن و حال آنکه در قبضه قدرت است همه آبهای ظاهریه و باطنیه از دنیوی و اخروی آه و اخرایه بایسته عزیز
 علی من اتبع الهدی و نور حدیقه السلام علی من اتبع الهدی و نور حدیقه السلام علی من اتبع الهدی و نور حدیقه السلام علی من
 بر من اینکه بشنوم که جناب ترا شسته شیده کرده اند در عرض شسته شسته شدن عثمان حال آنکه معادل گویوی جناب تو نمیشود و عثمان
 از انس و جان آه عزیز علی من اتبع الهدی و نور حدیقه السلام علی من اتبع الهدی و نور حدیقه السلام علی من اتبع الهدی و نور حدیقه السلام علی من
 و قرینه انفسیه آه و او بیاید و دوا خرد و آنچه بسیار ناگوار است بر من اینکه جناب قدس الهی شناسانیده بود و لا حول و لا
 و جلالت جناب ترا جمیع ذرات موجودات و اشغای این امت نسبت دادند ترا بضلالت و جهالت نام نهادند ترا شیخ فقه
 حال آنکه خود بودند اسلم و معدن هر فقه الا و صلی الله علیه و آله و سلم و علی و فاطمه و محمد و آل کین علیک و لفته الله علی
 افکاکت و ظالمک و ظالمک خصوصاً علی بن ابی طالب عن شرب ماء الفرات بعد شربه انطس علیک و همین سبب کلام است
 از برای حزن و گریه و ناله دوستان اینکه در کتاب بجا را لا نور روایت کرده است که چون در روز عاشورا تشنگی بر اهل کربلا
 و رجال نشاء و اصحاب مظلوم کربلا شت کرد و آنجناب رداً جانب لشکر عمر بن سعد علیه تغذ شده و از برای تمام محبت میفرمود
 که یا قوم انتم فی شرب من الماء یعنی ای قوم جرعه از آب فوات بمن و دوستانم بیا شامید که از شد تشنگی نزدیک
 بهلاکت رسیده ایم و انظاره بشیرم و جیاه اصحاب متعرض آنرا کوار شده جواب ندادند پس یکی از ایشان که اسم او زید بن حنیس
 بعد از آنکه او پیش آمد و عرض کرد که یا ابن رسول الله اذن میدی مرا که نزد این قوم رفقه ایشان را نصیحت کنم آنجناب او را اذن داد
 پس آمد در مقابل ایشان ایستاد و فرمود ای گروه خلایق بدیست که خداوند عزیز و جلیل بر بخت پیغمبر خود محمد مصطفی صلی الله علیه و آله
 بحق از برای آنکه امر و نهی او را بخلق رساند و بنده کار از بسوی او دعوت نماید و او را چراغ راه هدایت گردانید و دهان او
 الفرات تقع فی خازن السوء و کلابها و قد خلع ثوبه و تین انیم یعنی و اینک آب فوات خوکهای سیاه و جانورهای بران وارد
 میشوند و آب خروشکوار میاشامند و در میان آن و فرزندان و ماع و جایل شده اند پس آن اشتیاق بجا در جواب تغذوی محال
 عاکفند که تا چند امتحان عبت و میفایده میگویند بسکن و امثال اینکلمات که فوالله لیطعن الخنثی علی عاکفان
 قلای یعنی حق خداوند قسم که تشنه شسته خواهی حسین چنانکه کشته شد کس که پیش از او بود یعنی عثمان پس چون مظلوم کربلا و گرفتار
 به ست اشتیاق شنید که دوست آنجا را چنانکه شنیدید جواب دادند او را امر فرمود که ساکت شو و بجای خود بنشین پس آنرا که او را و یاکا
 جدر کرار خود بنفس نفیس از جای خود برخاست و در میان میدان بر پیش خود تکیه کرده و در صورت خود را بجانانگ کرده و شقاوت شکوه
 کرده بصدقه بلند فرمود که انشدکم الله علی تفرقونی یعنی ای جماعت بدعاقت شمار حق خداوند قسم میدهم که راست بگوئید که در میان
 که کیستم قالوا نعم انت ابن رسول الله و نبیه آه و اخرایه و دو صبیانه از شد تشنگی کوفان و شامیان ایمان که فریاد
 کردند و گفتند که بی تریشنا نسیم بگو توفی فرزند رسول خدا و فرزند خرد و دانا و با آنجناب بجهت تا کید و مبالغه فرمود که شمار حق
 خدا قسم میدهم و میداند که حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله است ایشان عرض کردند که خدا را که او میگوید که خوب مطلع و دانستم

نور حدیقه

برای که تو فرزند اختری پس فرمود که شمار بخدا قسم میدهم که یابا ایند که درم حجاب منی بن مطالب نیست است عذر من کرد
که بی جی ندانم که میدانم که فرزند اختری پس فرمود که شمار بخدا قسم میدهم که یابا ایند که درم حجاب منی بن مطالب نیست است عذر من کرد
بخدا قسم که اینها هم میدانم پس فرمود که شمار بخدا قسم میدهم که یابا ایند که درم حجاب منی بن مطالب نیست است عذر من کرد
انت است گفتند بخدا قسم اینها هم میدانم پس فرمود که شمار بخدا قسم میدهم که یابا ایند که درم حجاب منی بن مطالب نیست است عذر من کرد
گفتند قسم بخدا که میدانم پس فرمود که شمار بخدا قسم میدهم که یابا ایند که درم حجاب منی بن مطالب نیست است عذر من کرد
بخی خدا که میدانم پس فرمود که شمار بخدا قسم میدهم که یابا ایند که درم حجاب منی بن مطالب نیست است عذر من کرد
حایل کرده ام گفتند بی بخدا که میدانم پس فرمود که شمار بخدا قسم میدهم که یابا ایند که درم حجاب منی بن مطالب نیست است عذر من کرد
قسم میدهم که میدانم که این عمامه رسول خدا که بر فرق خود که هشتاد و سه سال است بر فرق خود که هشتاد و سه سال است
و شکسته مخزون کوی که خداوند لعنت فرماید بر آن ملائین و علم و دانایان و علم و دانایان و علم و دانایان و علم و دانایان
آن مظلوم غریب که بر زمین که بلا افتاد برخواست و نشست که ناگاه طوفانیکه خداوند هرگز دست او را از غلای بهم خلام نکرد و از
سر آن سر کرده شیدان درآمد و عمودی بر فرق بپاوشش زد که فرق کمرش چون فرق باقی شکافته پدر بزرگوارش حجاب منی بن مطالب
علیه السلام شکافت و همان عمامه رسول خدا صلی الله علیه و آله بر سرش دیده شد و بر از خون شده آه و هیهیت که همین قدر اذیت
اکتفا نکردند و آفتامه را بفارست بردند و آن سر مقدس را بر نیزه کرده بشمار و دیار یا و مجلسها بردند پس آن بزرگوار از برای تمام
حجت فرمود که ای قوم شمار بختی خداوند قسم میدهم که یابا ایند که اسلام پدرم عظیم بن سبط است مقدم است بر اسلام همه سلاطین
و علم و دانایان از جمیع ایشان و علم آنجناب اعظم است از مجموع ایشان و او دلی و صاحب است بر هر مرد و زن و هر مرد و زن
پس آن منافقان و مشرکان فریاد کردند که بی جی خداوند که ما همه اینها را میدانیم و فضل تو بحسب ما با حق و پوشیده نیست قال
علیه السلام فیم تشعرون دمی منقذ خود بگو که یابا ایند که تمام حجت کردن آن غول شود که چون همه اقرار به انجیل او
نمودند آه و اعتراف و دوا صیبتا که فرمود ای قوم بی اگر شما همه اینها را میدانید و بر آنما قسم بذات اقدس الکی یا دیکند پس بجهت
خون مرا حلال میدانید آه که آن بیدنیان میسر و دیا سرای خود را بر نیزه کردند و اصلاح می نمودند زیرا که جواب صحیحی نداشتند
که به هندی پس آنجناب فقه دیکر هم تمام حجت کرده فرمود که ای قوم یابا ایند که پدر بزرگوارم صاحب اختیار و حجت کوش است
هر کس را بخواهد آب میدهد و هر کس را نخواهد مثل شتر حرب دار میراند و از حوض کوثر و در میگرداند و جواب گفتند که ای بیدنیان
مؤلف مخزون کوی که امید از خداوند که غنیمت حقیقی است آنست که هرگز دایان شمر شریر طغوز از آفتاب و از قوم جهنم خالی نماند
نکردند که در وقت شهادت که مظلوم کربلا در شدتش تشکی بود از برای تمام حجت با ملعون فرمود که ای شما اگر از قتل من بگذرید
بدانکه من میبارشتم ام مرا قدر آب یا شامان یا آنکه تشنه شیدم ان ملعون از روی استنزاز و تحریع عرض کرد که ای پدر بزرگوار
آیا نیستی تو که گمان میکنی که پدرت بر سر حوض پیغمبر باقی کوثر است و دوستان خود را آب میدهند پس در این تشکی مبرک را بدست
پدرت آب بگیری پس آن بزرگوار غریب رفته و گرسنه بدو حوضه شهادت عذبه الله الله العذاب الیه این عجزت
علیه السلام از برای ختم تمام حجت فرمود که ای قوم یابا ایند که در روز قیامت لوی حمد در دست جد بزرگوار است پس آنجناب
خدا را بخار جواب دادند که بحسب ما همه اینها را میدانیم و دیکر سخن غیر از این گفت و گفتی تشنه شدم تشنه شدم تشنه شدم تشنه شدم
و لیکن دست آنجان تو بر غیبت داریم آنکه شربت ناکوار قتل و شهادت را بچشی در حالیکه در شدتش تشکی بوده باشی پس چون
آنحجت خداوند دید که هر چند ایشان را موهله و نصیحت میفرماید بر قلبهای سنگین ایشان صلا و مطلقا اثر نمیکند بدست مقدس
ریش مبارک محمد خود را گرفت و در آنوقت از عمر شریفش پنجاه و هفت سال گذشته بود و در مبارک ایجاب آنجان کرده فرمود
که شدید شنبه خداوند بر بود در آنرا که گفتد عزیز میسر خدمت و شید و دخت شد غضب خدا بر نفسا که آنوقت گفتند
میسی پس دست او شدید شنبه غضب خدا بر نفسا که آنوقت گفتند و آنش را بر پیغمبر مذکور شد

کتاب فی الجواهر
جلد اول
صفحه ۲۱۹

الشی بر فوید کشتن پیر خود را فقال وانشه غضب الله علی غیره البصایة الذین یزیدون قتل ابن مقيم یعنی پس از آنکه
فرمود که شدید شد غضب الهی بر آنجا شکله اراده دارند فرزند پیغمبر خود را قتل رسانند و شیخ مفیه علیه الرحمه روایت کرده است
که ضرب زید یا چون بخار از سر سلسله اهل ایمان و جواب آن بی ایمان از استماع نمودن این بود که آن شیخ مصمم
قتل فرزند سید به ما شد هر یک خود را بجانب عربین بعد علیه الله کرد فقال یا عمر اتقابل انت بذال الرجل یعنی فرزند
ایمیر آیا تو مقابله می کنی یا نه فقال ای و الله قاتلا لا اتره ان تسقط الرز و تسقط طمیح الایم عمر به که در جواب حرکت
که علی و الله او بخار تا کی کنم که آسانتر کاری که بشود این باشد که سر او از به نهاجا شود و دستها از نهاجا قطع و جدا کرد
هر ما و گفت که آیا در آنچه حسین شاکست که برگردد بخانه و اشیاء خود در خانه و در آن نیت عمر در جواب و گفت که اگر برگرد
بود راضی میشدم و لیکن امیر شاک این زیاد راضی نمیشد پس چون حرا حقیقت نیت عمر بن سعد علیه الله قطع شد بدینج آب
خود را از لشکرگاه عمر بطرف ملازمین امام مظلوم حرکت داد پس قره بن عیس که از اقوام عرب بودند دیکت او آمد و جواب گفت
اب خود را آب داده گفت زید پس مرده اند و او کمان کرد که حر میرود اب خود را آب به و گفت الله اگر میداشتم که بکند
آنحضرت میرود و همراه او میرفتم پس درین راه بهما جریب اوس بر خورد پس جریب را و گفت که ای عمر میخواهی که بر شکر امام حسین حمله
کنی در جواب و نداده استخوانهای او خان میله زد که کویا صدامیکه و جاب حرکت که ای عمر این چه حالت است که در تو مشایخیم
هرگز ترا برای خات منیده ام حرکت که و الله خود را در میان بهشت و دوزخ می بینم و بخی خدا که بر بهشت چیز دیگر نمایانم
و اگر بندگان مرا از هم جدا کنند و مرا بسوزانند پس تا زیاده بر اب خود زد و از لشکر عمر بن سعد علیه الله خود به هر دو کشتید
و به لشکر حضرت امام حسین علیه السلام رسانید پس هر دو خود را بر سر کشته و بجهنم بلذ عرض کرد که اللهم انک انت
فت علی قد از غث ملوین اولی لک و اولادیک یعنی بار خدا یا بسوی تو باز گشت خودم پس توبه مرا قبول فرما و این
بخشای تحقیق که ترسانیده ام و لک دوستان ترا و طلبای او را پیغمبر ترا پس خود را بخدمت جناب اشهد رسانید و عرض کرد
که فدای تو شوم یا ابن رسول الله صلی الله علیه و آله منم آنکسی که مانع شدم جناب ترا که بوطنی صلا خودم جهت فرمائی و راه را بر شاکم
و کار را بر شاکت کردم و در این زمین آب علف شمارا فرو دادم و لیکن کمان نداشتم که اینجا عت میبرم و جابا شاکان
نوع سلوک و رفتار خواهند کرد و باین شدت بر شاکت خواهند گرفت یا ابن رسول الله و الله اگر میداشتم که این ایماها را
باشما باینجا خواهند رسانید هرگز باشما ابی نمیکردم و سر راه بر شما نمیکردم یا ابن رسول الله حال از کرده خود پیشانم آیا توبه
قبول خواهد شد پس آن فرزند رحمة للعالمین فرمود که ای عمر خداوند توبه ترا قبول میفرماید پس حرا قبول شدن توبه خود فرمود
و خوشحال گردید و با کمال شوق و شغف داخل عسکر و ملازمین فرزند حضرت خاتم النبیین گردید و مشغول خدمت شد اللهم
اجعل خاتمة امورنا خیرا و احشاه نامع محمد و آله الطاهرین و صلی الله علیه و آله و سلم

مجلس پست و نهم: شهادت حرا بن یزید ریاحی و مصعب بن ادر او و علی او غره علام و علیم الرحمة

السلام علیکم یا متحابین ابا کین و رحمة الله وبرکاته و بیه السلام علی اصیل المختوم و متعین الموعود فوالله
و من یوایه فرفیع و علی الذین بدلوا اجمعهم دونه و قد ذاقوا القسم فی ساحة غیر قدسیه فلو انکم خشت قتلوا و منم بدیه
و اذ شوقا لیا اجمع خشت اقصا و منم بخوبیه و شاد و منم بسادیه و استرا و فی طلال حبشیه فممن فی مقصد صدق خد عظیم
مقصدیه فلو ایا اجاب یبید فی الغیة و صفاء الطویه فیا شاکا منم قنور و زحما عظمای حتی تحمروا و منم شاک الله
باک که در احادیث متعدده روایت شده است که چون حرا بن یزید ریاحی علیه الرحمه بعین کرد که ابن سعد بن ابی سرحه
المسلمین مقاتله و مناره خواهد کرد و اسلحه حرا را بر قامت خود استوار نمود و بر مرکب خود سوار شد و بخدمت سوار خود جناب
سینه الشدا و ارمیاله الله مشرفشوزمین دب بوسیده عرض کرد که ای سید و مولای من خداوند جان حرا باشد الهی کرد

این رسول الله صلی الله علیه و آله کسی بود که سر را بر خنجر تودا اهل دیار تو که قهر و کینه اند که وطن اصلی خود مراجعت خوانی و
 اینده منتقم گداین ملاصین با شایان نوح سلوک و بقا را خواهند نمود و حال که مطلع شدم و تو به گروم و تو به من قبول شد حکم
 من آنست که اقل کسی که جان خود را بخدای جان مقدس تو گرداند و جان ناقابل خود را در کاب معادلت قناب خنای
 و باز نه تا در روز قیامت با جبریز گوارت اقل مصافحه کند من با شایان این رسول الله آیا میشود که مرا عرض میدان حجاب خوانی
 خاسم اقل بریم کوی و خا از میدان شرو و سل شمار برسانم بچنان جرم من از همه یاران شاپرست بدنه مرز
 خشک بود بر باران آنحضرت از روی رفت و رحمت فرمود که اگر تو نور رسیده و ایمان یافته ای چگونه ترا ازین جلال هم مرافقه
 ایحاج و التماس نمود که آتیز گردانی کرده اذن جلال گرفت فقال لا اضع فی محکم الله فایده الکت یعنی آنحضرت فرمود که اگر
 خداوند ترا رحمت فرماید هر نوع که دل تو بخواهد چنان کنی پس مردوع کرده با هزار شوق و شغف روانه میدان قیامت و کفرین
 شر را بطنه میخواند آنحضرت بیستی و قیام از آنحضرت که کشته کا لیج المهر پس رو بایل کوفه کرده فرمود که ای اهل کوفه ما مدعی شما
 بجزای شما نیستند و اشکها بر صورت شما خود جاری کنند ایملایان این بنده صالح شایسته بزرگواری را بجانب خود دعوت نمود
 و چون بیدار شما وارد شد او را تنها که اشیته و سخن شایان بود که جانتا خود را بخدای او خواهد کرد حال آنکه او را انصاف است
 که بدو را و جمع شده اید میخواند و او را بقل رسانید و چون مرغ شکاری بچنگالهای خود رسیده او را گرفته اید و اطراف او را بشکری
 خود بسته اید و نمیکند اید که هیچ طرف از اطراف ملک آنی که باین وسعت رسیده بدو در وطن خود شوش و بجای دیگر از شهر
 و صحرای و کوها و مانند اسیری گردیده که بدست شما بجا شده باشد که بجهت قلع و دفع ضرر خود و اصلاح قدرت نهشته باشد
 و حال آنکه او را در آن وقت و آنجا که غارت تجاری بشیر و انبیا و انصاری و آنجوش مرغ قیامت نهاده اند و کلامم و ناختم
 قد صرغم انکاش آه و افریاده و و مظلومه خداوند لعنت فرماید بر اهل کوفه و شام و رحمت فرماید بر هرین بزرگوار که کلامی
 به ایشان بریزد که قضا می نماید ترا قیامت کباب و دیده های ایشان را پر آب دارد و آنچنان است که فرمودی بجا می آید
 هیچ یباید که با او چه سلوک نموده اید همین بس که منع کرده اید او را و زبان در او شریک کوچک او را و اهل دیار او را
 فرات که او را آنی پر از آب جاریست آید و مصیبت او و افریاده که از آن می آید می شود و نصاری و مجوس آن و او را که
 که در آن چرا میکند و میخلطد و کسای سیاه و باندیان و حیوانات که از یهود و نصاری و مجوسند و اینک همایشان ارشد
 تشکی غش کرده اند و چون نخلها از پا در آمده اند و بر خاک پراکنده اند فقال شما طعم محمد او ذریه لا شکلم الله یوم
 الظاهر پس فرمود که ای بجاقت بد عاقبت بد رعایت کردید احوال حمیر خود محمد مصطفی صلی الله علیه و آله را و احوال ذریه و یار و
 و باقی ماند های او را امید آنکه خداوند سیراب نکرده اند شمار او روز تشنگی بزرگ که آنروز قیامت است و در جهز از کتب انجیل
 که چون سر سعد علیه السلام دید که هر دست از یاری او بریده و بخت او آمده مضطرب شد پس صفوان بن یزید را که یکی از شایانان فدا بود
 علیه السلام گفت یزید هر چه بخت کنی اگر قبول نکرد سر او را بیا و در صفوان بن یزید خراشید گفت ای بجز از عقل تو بعد است که دست از یزید
 بر خطیبی بجا نباشد امام حسین رو که از مال دنیا چیزی ندارد و هر گفت که وای بر تو ای فضل از خدا بجز بیزید مر دایت خاستن فاجر و فخر
 امام حسین فرزند نبی انبیا است و خدا را در جنت شده و بجز نعل کاهوار و جنان او بود و رسول خدا او را بیکانه خود
 از کجا رواست که دست او را بردارم و او را از پای خود می خیزد تو نیز این امیه ای که بخت دنیا ترا مانع شده صفوان ایستاد
 از این سخن و غضب شده خیزه خیزه را حمله کرد و خیزه خیزه او را زد که خدا را بداند نموده به خیزه خود او را از زمین بردارد و بر سر دست
 گرفت چنانچه هر دو لشکر دیدند پس چنان بر زمین زد که استخوانهای او در هم شکست پس فغان از هر دو لشکر بلند شد و صفوان
 را برداشت هر سه یکدیگر بر حمله کردند و هر یک از زمین در برد و چنان بر زمین زد که گوش شکست و بر فرق دیگر چنان
 زد که بیهوش شد و نیم فرار کرد و هر چند از او که در از حجت زنده چنان خیزه بر پیش نهاد که از سینه اش جدا شد و از اسب و حلیه
 و جامه های او را در زمین خود را بجاقت حمله کرد و او را زد که در خاک دو عرض کرد که یا رسول الله ای بخت حقین ایملایان

این رسول الله صلی الله علیه و آله

راضی شدی حال نعم داشت فرمود که محمد بن ثابت یعنی بلای از تو را نمی شناسم تویی آزاد در دنیا و آخرت چنانکه ما درت ترانامه
پس عرض کرد که ای مولای من آیا اذن میدی که دفعه دیگر بمیدان رفقه جانم افتد ای تو که منم حضرت اورا اذن داد پس مثل شیر خزان
بفرودشید و بر طرف که روی میکرد از بشاخان و دلاوران برخاک پلاک میزد اخت و اگر شهابیست چنانچه در طرف کوه
روی میکرد لشکر فرار برقرار اختیار میکرد و پس چون لشکر باین دیدند که باین قسم چهار به عریف خرمینند او را از اطراف تیر
موند و انبشع نامه ارسینه خود را سپردا کرده بود و سنی میکرد که انبشع مولای خود باین دیگر نزد که ناکاه عمر بن سعد علیه السلام
خود را بالوای و طلیعه و در زیر آن لوا ایستاد پس تیری دیکان گذاشت و بجانب امام مظلوم خرباخت و بیکر خود گفت
که شهادت دهید که اول کسی که تیر بجانب آنز کو ارا انداخت من بودم پس جمیع لشکرا و با او موافقت کرده تیرا بر یکا میانداختند
بجانب لشکر آنز کو ارا انداختند پس کسی نماد از لشکر آنحضرت که آنکه بجهت آن تیرا مخرج شد و در حدیث وارد شده است که در
حمه پنجاه نفر از اصحاب آنز کو ارا کشته شدند و هزار و شصت و شصت نفر از آن شهید شدند و مشول میباشند
و این رجز را میخواند ای انا انحر و ما وی الضعیفی الضعیف فی غلبه یسینی عن خیرین قبل بلاد یسینی الضعیف و لا اری من یسینی
پس بجهت نفر از آن غلامی کشت و در حدیث دیگر است که چهل سواره و پیاده بدرک اسفل بایر خستاد و علی الله و ام مظلوم
تا آنکه اسب او پانی کرد و پس هر پیاده و عرب میکرد و این شعار را میخواند ای انا انحر و قبل ان یسینی الضعیف و لا اری من یسینی
و کنت یسینی غدا انکری لکنی الیقاف غدا انحر و در حدیث دیگر است که مظلوم میکرد و این شعار را میخواند انکری لکنی
حق اقل الضعیف یسینی غدا انکری لکنی الیقاف غدا انحر و در حدیث دیگر است که مظلوم میکرد و این شعار را میخواند انکری لکنی
و مقام جان شاری مجاهده و مظلوم بسیار نمود که در آن بین راده کرده که دست از مظلوم برشته بخدمت امام برگردانده و ناکاه میشد
که باقی میگفت این تذکره یا انحر یعنی کجا میروی بیکر به آنکه حوریان جان منتظرند دم تو اند و چون خراین آواز میشدند
در همان میان میدان رسو بجا خاتم عالمیان کرده عرض کرد که یا ابن رسول الله بخدمت جدت میروم اگر پیامی داری بفرما
پس امام مظلوم گریان شد و فرمود که ای محمد دل خوش دار که ما هم از عقب سر میرسیم بجهت انکرام فروشن نامه از اصحاب امام است
گرام بلند شد پس هر حمله بر لشکر کرد و چندان میزد که تیرها بر سر شست پس شمشیر از غایم بر کشید و در دیار حرب غوطه در کرد
و بر فرق هر کس که ندی وارد و نمیکردی پس گاهی بر میخیزد و گاهی بر میسوزد و گاهی بر قلب گاهی بر جناح تا حتی و از کشته پشته ساختی
تا آنکه غوطه تیره برین حمله اوزد که بشکافت پس یکبار برای وقت جدل میزد پس و نفر از لشکر شقاوت از چندان فرمود
زدند که برخاک پلاک افتاد پس جمعی از اصحاب سعادت تاب دیدند و انسداد قدر از عرصه قال برشته بخدمت جناب شهاب
آوردند و در بعضی از کتب اصحاب است که چنانکه بر زمین افتاد و فریاد کرده که یا ابن رسول الله اورا کنی پس چون آواز خبر آمد آن پاهیکان
خود مرکب انجخت و بر قلب لشکر ابن سعد زد و آن غلامین را تفرق ساخته فرار در برده نزد اصحاب آورد و نوکف کرد که
خدای عزیزی و انکسار و دلجویی آنجناب شوم زیرا که در حدیث معتبر روایت شده است که آنوقت که بخدمت آنجناب گامی داشت
هنوز از برای وقیل و قیل معنی از حیات بود پس آنسر و بالای سر او تشریف آورده و در بعضی از کتب است که سر او را بر دامن جلال گذاشت
و بستمین رحمت خدا را زد و روی او پاک میکرد و دست بایک خود را بر اطراف سر و صورت او میمالید و مکرر میفرمود که انت خیر
کما تمکنت انک و انت الخیر فی الاخره نوکف دلخواه کرد که و انبشع شیشه مثل باره تن سول
صلی الله علیه و آله جانب پدید آمد و احواله الله بیکر و غریب گشته نشد زیرا که چون آنجناب برخاک پلاک افتاد و دیگر کسی از سواد
باقی نمانده بود که آن بدن چاکا که انجیگاه رساند جلاده آنکه دشمنان هجوم آورده و طوطی که بر بالین آن مظلوم میآید بآنجناب جراحاتی
میرسانید آه و اغریه و مظلوم که از کثرت آفات حرب که بر سر او آنجناب که جانم فدای او شود رسیده بود خون چشمانی آن
عین قدس را طره را بجنب ظاهر فرو کرده بود و هر گاه میخواست که بجانب خیمگاه نظر نماید تا به بند که چه جسمه تزلزل میباید و عیال او
میآید دست بر چشم میگذارد و آن خون را پاک میکرد و دید و پستان وای ناله کنندگان حاجت شیشه خدای را میخواستند

بگویند

از

طرح شده

شهادت نوشیده و از دست ساقی کوثر سیراب گردید و چون آقای غریب و حید که بغدادی و با دو جان هر سیاه و سفید از شهادت
 آن غلام با خبر گردید ای فدای لطف و رحمت او گردم که خود بنفس غنیس بر سر جبهه او شریف آورد و در کوینا زبده گاه حضرت نبی
 کرده و حق او این عا که در که **اَللّٰهُمَّ جَنِّ قَبْضَةَ وَلَيْتَ لَوْ كُنْتُ مَعَ الْاَبْرَارِ وَ عَرَفْتُ نَبِيَّهِ وَ مِثْنَ مُحَمَّدٍ وَ اَلَمْ يَجْعَلْهُ مِنْ**
 کردان روی و ما و نیکو کردان روی و را و محشور کردان و را با نیکان و آشنائی قرار داده در میان او و میان محمد و آل محمد و از حضرت
 امام زین العابدین علیه السلام روایت شده است که آنجا عتیکه شد ای کربلای محلا را و دفن کرده اند آن غلام را یا فقه که بوی مشک
 از وسط طبع بود و ای که کندگان بداند که در بعضی از کتب اصحاب روایت کرده که آن زمان قبل وقت ظهر روز عاشورا بود
 پس ابو تمناض را پی پیش آمد و بجهت امام زمان و معتقدی عالمیان عرض کرد که یا ابن رسول الله جانم فدای تو باد وقت ظهر
 شده و در این وقت که فدای جناب تو میگردم از روی آن ارم که نماز را و ادعای کنم نماز جماعتی که در خدمت جناب تو که کرده شود و چون
 آنقبله عالمیان این غلام شنید از قلب مبارکش آبی کشید و فرمود که نماز را بخاطرم آوردی خداوند ترا از نماز که از بدکان محسوب
 از اینجا عت که آنرا فقه رحمت بخواد که نماز را و ادعای کنم پس او هر چند صلت طلبید و میگفت که ای قوم فرزندی غیر خود را آنقدر
 و بید که با اصحاب خود عبادت پروردگار را و ادعای نماید آنکه و به بیدین بجای صلت انداخته آخر الامر لا علاج شده زهر برین شمس کلی و
 بن عبد الله جعفری رحمه الله علیه جان خود را در پیش روی آنقبله عالمیان سپرد تا و کین را که دایره پیش منقلب است و آنجا از شهادت
 شده بودند صف کشیده در کمال خضوع و نهایت خشوع چنان نمازی کردند که ارواح انبیا و اوصیا و جمیع ملائکه مقربین متعجب در آمدند
 و حال آنکه همه اعضای ایشان مجروح و خونچکان بود و روایت شده است که از برین تیرو نیزه بر بدن آمد و سعادتمند از جبهه رسید
 بود که بخود شده بودند بجهتیکه قبل از آنکه نماز امام تمام شود سعادتمند از پا درآمد و بر زمین افتاد پس دست نیاز زبدر گاه حضرت
 بی نیاز بلند کرده عرض کرد که خداوند آگاه باشد که در حضرت فرزندی غیر تو که تا بهی نگردم سلام مرا به پیغمبر خود برسان و مرا بجا بگرفت
 خود و اصل کردان این غلام را بگفت و جان پاک را بجان آفرین تسلیم نمود و چون اصحاب آن نماز فارغ شدند دیدند که میزده چوبه
 بر بدن مبارکش نشسته غیر از زخمهای بسیار دیگر که بر او بود نمک کوفت کوی که آه آه از مصیبتهای روز عاشورا که چه بزرگان
 دین و چه خیار از صالحین که در حضرت فرزندان خاتم النبیین فداه ارواح العالمین بر خاک هلاک و بر زمین افتادند و از برای پش
 و نجات شیعیان و کما یحاکران کی سعادت دیدان شهادت در رو بودند و بغیوضات ابدیه و سعادت ابدیه کایا گردیدند
 از آنجمله بعد از ادای فریضه مسلم بن عیوبه اسدی عازم میدان شد و از اکابر علای دین عاظم زمانه و جواد امت حضرت سید
 المرسلین بود و از جمله بزرگان اصحاب خامس آل عباس علیه آلاف التحية و الشنا بود و در فضیلت او همین بس که امیر مومنان و مولا
 متقیان و قهر اهل زمین آسمان علیه صلوات الله الملك المنان و را برادر خود خوانده بود و برادر خواندگی آنحضرت معروف بود
 و چند دفعه قرائت از نزد آنحضرت خوانده بود و تعلیم گرفته بود و در شجاعت و جده و عزم و فیر و دهر بود و بی شجاعان و کرد و کشا را
 از نگار و بی ایمانان در زمان جناب امیر مومنان علیه السلام به تیغ بیدین بر خاک ندلت و هلاک انداخته و با سفل استا طین شده
 بود و در میان همه قبایل معروف بشجاعت بود آه آه و اغریه که در روز عاشورا چون خامس آل عباس را غریب و بیا روی بگفته
 آن غلام آمده و زمین ادب بوسید و اذن جدال فدا شدن میطلبید و از برین کوار او را دوست میداشت و او را عمو میخواند
 خود میخواند راضی نمیشد که او را اذن جدال دهد آخر الامر از برین میانه و التماس نمود اذن جدال تحصیل نموده بر اسب خود سوار
 شده و در صحنه قتال را بنور جمال خود متور فرموده و با طرف جوان میگرد و مدح امام و معتقدی خود را با و از بلند بیان میفرمود
 و مبارز میطلبید و احدی جرات مقاتله با او نیکرد و هر چه شجاع میبخت او میآمد متو بید این رسید و بچشم حاصل میشد تا آنکه نگاه
 نظر از شجاعان نامدار را پس از المصیر فرستاده آه و مصیبت که آخر الامر هجوم عام کرده و از چهار طرف بر او احاطه کردند آه آه که
 بر آن عالم کامل عامل زخم بسیار زدند و آنزیر کواشش نفر دیگر هم بدرک فرستاد پس از کثرت جراحت آه آه که از اسب و خطبه
 نترسید و عرض کرد که ادرکنی یا ابن رسول الله پس جناب امام علیه السلام با حبیب بن مظاهر علیه السلام بر سر بالین او شتافتند

این غلام که در روز عاشورا
 شهادت نمود

خبر از شهادت

و هنوز از او متقی باقی بود که بر سر او رسیدند پس آنجناب با و فرمود که **بجای آنکه بایستد فرشت با شما آید و او را نیت**
خدا کند یعنی خداوند ترا رحمت فرماید ایستد که سعادت شهادت رستگار گردیدی و آنچه تکلیف تو بود عمل آوردی و اینک
 با هم غریب و محبت تو می آید و بخدمت جدم رسول الله شرف خواهیم شد **فتح عقیقه** و قال **نیتا لا اقام نیت** نیت ختم و
 قاید ختم یعنی مسلم چشمای خود را کشوده و عرض کرد که یا ابن رسول الله عرض بجای و بایستد که مثل جناب تو و آقای ایشان و فاطمه
 سالار ایشان بوده باشی پس حبیب گفت که ای مسلم بر باد شوار است که ترا بدی حال مشاهد کنیم **لیکن اشیر بانجته اشیر بانجته**
 لیکن میسم بشارت با و ترا بهشت بشارت با و ترا بهشت مسلم با و از صغیر تکلیف جواب داد که چرا آن الله خیر یعنی ای حبیب خداوند
 ترا جزای خیر دهد پس حبیب گفت که ای مسلم اگر می دانستم که بعد از تو زنده خواهم بود می گفتیم که هر وصیتی که داری بکن لیکن یقین دارم
 که بکشتن خود دیگر تو نمی خواهی شد مسلم گفت که وصیت من آنست که دست از یاری فرزند فاطمه ظاهر هر بر داری تا جان خود را فدای
 او کنی حبیب گفت که برت کعبه که چنین خواهی کرد پس مسلم او را دعا کرد و بعد از خود را بجانب بیت اشهد علیه السلام فرمود و چون
 کرد که یا ابن رسول الله زخم قاتل و درو شمشیر و پیر دست بر صانع و مرغ و خوشی بیاور و در این ایام پروا کرد و پس مسلم چون
 پدر رگشته و در خون غش شده دید آه که بیاب شد و از برای خود خواهی خون پدر و بر زمین نهادی با نام او را صد زده فرو
 که ای نوجوان پدرت در راه ماکشته شد اگر تو نیز گشته زنی بدست در این سفر یکس شود **مؤلف** گوید که بعد از این قلب محبت منزل
 جناب سینه اش را شکم که بخت یکس نشاند و او آن نوجوان را تکلیف براجعت از جاد فرمود آه نمیدانم آنقدر که او بر چه حال
 بود که در وقت میدان رفتن فرزندان نوجوان خواهر خود جناب بیاب بیست ترا تکلیف براجعت فرمود و حال آنکه میدانست
 بعد از این و شهادت جناب خودش خواهر را جان برابرش نهاد و بیس میشود آه و از راه آید به حال بود که در وقت رفتن
 نوجوان نور امان خود حضرت قاسم بعد از آنکه او را اذن جاد داد و دیگر تکلیف براجعت فرمود با آنکه میدانست که مادرش و فرزندش
 هر دو یکس بی یار و یار و آه و او پناه آید بر چه حال میبود آنبر که او را که فرزند بلند خود جناب علی اکبر نوجوان را میدید که در دریای سحر
 غوطه ور گشته و عاقبت تیر با و نیز با و عمو و مادر بر جبهه رفته شهادت خواهد رسید و مادر او غریب و یکس بی یار و یار و سیر گوید
 و شام خواهد رفت و نذر این نوجوان را بید از اذن جاد تکلیف براجعت بخواهد فرمود بلکه ترغیب ترغیب بخواهد فرمود لا احوال
 الا بالله العلی العظیم در حدیثی که پس مسلم چون جانست مامور خود را شنید خواست که بفرموده حضرت برگردد و مادرش در عتبات
 سر او دید و فریاد میکرد که ای جان مادر اگر از میدان برگردی جان خود را مثل پدرت فدای فرزند رسول الله کنی بشیر خود را بر تو
 هم کرد و از تو راضی نخواهم شد پس هر روی میدان کار از او فرمود و مشغول جدا شد و مادر نیکو صانع مومن و کنایه رسید آنستاده
 بود و در آنجا ترغیب بجا و میفود و میفود که ای جان فرزند سعی کن که جان خود را فدای فرزند پیغمبر آفران آن تا سعادت آید
 غایب و دستکار شوی آه ای فرزند اگر چه میدانم که مثل آقای مظلومان بسیار شده لیکن آنک زمان دیگر سعی و کوشش نما که امیدوارم
 که آن از دست پدر بزرگوارش ساقی کو شیراب شو پس آن جوان خود را بر لشکر مخالف و بیست نفر ابدیک را فرستاد آه
 که سگان کوفه و شام اطراف او جمع شده او را از پا در آورند و سر او را بریده بجانب در و سوخته شمشیر انداخته آه و فرزند
 که مادر غمیده و شش آنرا زده بریده نوجوان خود را بر دوش و بر ریشه بکشته خود چسباند و بعد از آن بسیار پرسید و بوند و بر
 نگر نیست و زار زار گریست و میگفت که ای فرزند سعادت من آفرین تو بودی که خود را سعادت آید به رسانیدی و مادر خود را آزار
 نمودی و در نزد خاقان جان رو سفید و سرافراز گردیدی پس جناب سید الشهدا از هر کن اطراف پستاده بودند و بر احوال
 و رفتار آن زن و شوهر و پسرش گریستند و جناب حضرت آقا تر از نزد خود طلبیده و او را نوازش بسیار نمود و تکیه و تفریه فرمود و
 بوجه بهشت او را سپرد و گردانید و او را با ثانی محرم محرم سپردند **مؤلف** و سوخته گوید که آه که هیچ اهل بیستی غریب تر
 و یکس تر از اهل بیت خامس آن غلام مظلوم که بلا علیه السلام بود اید و مستعان شنید که سرور و رشیدان چگونه زن مسلم را در عجز
 شوهر و نوجوانش قتل دادند آه که زمان طبیعت را احدی نتواند و جناب تیب قاتل و زار شهادت پسران نوجوانان

کینست آنکه در این

نشدند و در این

و در این

بسیکس تقریر بخت آه و مصیبتا که کسی در حضرت قاسم را در جوانی در شهادت فرزند نواداش نکرده آه و مصیبتا که
ما در جناب علی اکبر را احدی در مفارقت و مصیبت آن نوجوان تپید و تقریر نداد ای کاش که در عرض تقریرت بخت ترا از دست
نکرده بودند و خیام طاهرات ایشانرا بنورانیده بودند آه و اخر آه که کاش مقصدا از مرثیان نشد بودند و با سیری
نبرده بودند و او پناه و مصیبتا ای کاش که سرای نوجوانهای ایشانرا بر سر نیزه نکرده بودند و هم سفر خار در راه و عذاب و غما
نکرده بودند و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و صلوات الله و سلامه علی محمد و آله الطاهرين و علی شیعته المصطفین و لا یسئ
علی الشهداء المکرمین المقبرین و لغت الله علی اهلهم
من الاولین و الاخرین من المحبت و انما کس محمدین

جلسه پنجم در شهادت و جبین مظهر علیه الرحمه است

السلام علی المقبرین و الشهداء و رحمته الله و بركاته و بعد السلام علیک یا ابا عبد الله و علی الارواح النجیة
فیناک و انا تحت یرحمتک علیکم منی جمیعاً سلام الله ابداناً ما یبیت و یبکی الیتیم و لا یجعله الله اخر القتیة فی این زیارت
السلام علی خیرین و علی اهل بیتهم و علی اولادهم و علی اصحابهم و علی من خیرهم علی حبیب بن مظاهر السید القدی و علی
له فی باب الله العلی و رحمته الله و بركاته و بركاته و علی اهلهم و علی من خیرهم و علی من خیرهم و علی من خیرهم و علی من خیرهم
رحمة الله از جمله اجداد اصحاب حضرت خاتم النبیین بود و در خدمت آن حضرت و حضرت سید اوصیا و در ملازمت حسین
عمری که رانیده بود و در علوم دینی و معارف یقینی به درجات عیار و مراتب کماله رسیده بود و در کمال علم و عمل و زهد و تقوی
بود و احادیث بسیار و تمام قرآن مجید را حفظ کرده و قائم لیل و صیام النهار بود و شبها را در مساجد بسر میرود و تسبیح و تهلل
کلام الله مجید میسرود و برخی از شب را در نماز و جلوس از آنرا با محسوس نیاز در روز و نیاز بود و کاهی در رکوع و زمانه در سجود و خیزا
کریه و زاری و مناجات و میفرمود دل از دنیای دنی بر تافته و خود را بر کف آشناساخته چشم از دار فانی پوشیده و
مشغول در باقی بود و در توالی ابرود الوفا میبخت حضرت رسول الله و حضرت آل الله علیه السلام الله محکم کرده بود و بگریستن
از دشمنان ایشان خرم میبود و در آخر عمر سعادت ابی و رایار و یاد کرده و من جمله ملازمین سعادت کین خامس آل عبا جناب
سید الشهداء را و احواله العذاب بود و در سفر حین اثر کربلا معلوم از آنجا که قیام و اقدام میفرمود باین سبب بر آنجا
میروا آه که چون روز عاشورا شد و صفوف کفر و اسلام در مقابل یکدیگر ایستاده و نایره حرب اشتهاد بهر سینه جمعی
به ربه رفیع شهادت فایز گردیده و با علایقین رسیده بودند و بسیار از منافقین مقتول و در اسفل السافلین بعد از یک کفر رفته
بودند که آن سیر دشمن مشرق جان ناری در کانون سینه اش جوان گردیده و مشوق قایم بخدمت نام تشنه کاهل لاف لحنه
کامیاب گردیده زمین ادب بوسه داده عرض کرد که ای مولای من که چه از بار اله شد قایم خرم و بختا لیکن من هم دامم نه ترچه
در کمان که چه اشکم داده بر سیل سیخو سفید لیکن در شرم نباشد آب چو نفوس یزید پریم آیا پر کارم موسم جان فتن
پشتراشد میدان جوهر تیغ کهن از جوانان بیشتر دارم بهر شوق مضنا بیشترین جوهر تیغ کهن در غلاف آمدن تا پریم
رضخت بندم بلکه از فیض شاد و زندگایم ز سر ایملی من جیب اگر چه سیر لیکن در خاک گردیده و حوی و تریل زمین کبریا
ایستد من اگر چه موی سفید در غر غرابم دیب لیکن شرم از بار و فدا و خجندی حمیده بلکه کردم سجده این شهنشاهان حم
کشتادم محرم این کعبه بودم تا که محرم کشتادم چشم اندامم که کرد پریم را دستگیر ای جوان رحیمی باحوال کفر را پریم
پس چون آنقدر نزد عالمین از آن جدال و میل بقبال حبیب الاستماع نمود در کسیت و فرمود که ای کعبه تو یاد را ز خدمت حضرت
رب العالمین بوی پدرم حضرت سید الوصیین را از تو استقام مینمایم ببلاده آنگاه ترا صنفیچ در یافت و قوت محله را با مایه
مصر که قال نداری چگونه قلم راضی شود که ترا از آن جهان چنان نزدش نمیگزیند که که ایستد و مولای من در پیری طبع آن دایم
که سر خط آزادی از تو گرفته باج فرق خود کرده از برای رسالت بخت جد و پدر و مادر و برادر بزرگوارش بختا مگوی

در کمال علم و عمل

سعادتمند و در میان شهادت بر بایم بنده چون پیرشد و در بندگی نیستش چندان چو از زندگی حق خدمت و در آن فانی
 میدهند سر خطا زادگی با این سوال الله میخوانم دید که این سپید غلام زنده باشد و ز جوانان با شصت و هفت بشمار آید بار ملک شوند
 شوق شهادت در این پیش از جوانان است پیران تلاش از جوانان فرو گذارند حرص که با بود طرف شام بیشتر باین
 رسول الله چه میشود که چنانکه مویم سفید است از بخت فدای قدحای توشدن در روز قیامت تیر و نیم سفید باشد اگر چه چشم از بار
 معاصی خنیده و لیکن سید انجم که چون شیده راه تو کردم و در بوم الحساب سر خنابت پیش تو ای هم اندخت ای سید و مولا من چه میشود
 که در میان این همه جوانان سعادتمندان نشاندن شیده پیری هم داشته باشی پس آن پیر روشن ضمیر چندان که وزاری و اهل حق و پیرانی
 نمود که آقای همه جوانان اهل جان و روان جلال مرحمت فرمود پس چون باذن جلال کایاب گردید شادمان و تبسم کنان
 خود را بچولان و داور روی میدان منافقان نهاد آمد میان هر که متنی بخت دیر افتاد و در میان ربه سپوز بهر هر کس
 که دید صرخ زناش بکرفت بسته که قتل حد و باز بفرج پیر پس آن پیر تا توان از شجاعت و قوت ایمان صفت و وفور
 از آن پیر نازا یک نیران فرستاد پس طوطی صرقتی بر او زد از پا داد از زیر یک دست خواست که بر قهر که ناکا حصین بن خیر
 علیه السغیر یعنی بر رق مبارکش زد که برخاک ملک در غلطید پس رو خود را بجانب حضرت امام علیه السلام کرده عرض نمود که
 یا مولای یا ابن رسول الله او کنی پس چون صد آن پیر تا توان بمعشرین امام تشنه بانی رسید مرکب بر آنکسخت و چون
 بر سر آن پیر زمین گیر رسید بر بالین او نشست و با کمال ملاحظت و مهربانی سر او را از خاک برداشت بر دامن مرحمت خود گذاشت
 پس چون جیبشیم باز کرد و سر خود را بدامن مرحمت جیبشیم بیاورد دید زبان عذر خواهی که شود و عرض کرد که آقای غای شیده
 بخدمت جدت روانه ام اگر نه منی داری بفرما مؤلف دکلکاب که دید که آه و الله بکرم از برای عزیزی جناب سید
 ارواحه الفدا خوانست زیرا که هر شیده که برخاک ملک می افتاد پناه بآن پیر که او را بر سر او آن فریاد رسیده حالش بر سر بالین او رفته
 سر او را بر دامن مرحمت گذاشته و از تنش میفرمود و و قیقه خود برخاک ملک افتاده بود کسی نبود که سر غلطوم غریب بر دامن او
 آه که خود قدری از خاک کرم که بلا را جمع کرده سر مجروح خون آلوده خود را بر سر او گذاشته و ذکر میفرمود که آه من قریبی و دوست
 و جونی و عکشی یعنی آه از غربت من و تنهایی من آه از شدت کسستگی من و تشنگی من یا قوم استغفر بفرست من آه من
 شیده بین الماه بینش یعنی ای قوم بپایم که شربت از آب بهید آید و این بیابان بیکره از آب راه توان برد و کسی آنجا را جوی
 نمیداد که تیر و تیر با پس جیب عرض کرد که ای مولای من مت خداوند را که موی سفید خود را در راه و شایان خود خفا کیم
 پس جناب سید الشهدا از دواغ کردن جیب کرمیت و فرمود که ای محب من از رحمت فرماید شایات با درایت بر دست برد که
 ما هم از عقب تو میایم پس چون جیب این شایتر را شیده از شوق جان و قدم آن پیر که ارجا با فرین شکیم که در روح پاکش نشاند
 جیب با دوجان پرواز نمود و الله و اما الیه راجعون پس از شهادت آن پیر و شفیخ جناب امام علیه السلام و اهل بیت کرام و جمیع
 اصحاب که بنیاد عالمی شده بودند منقول است که بیدیل بن جریم عرض فرمود که قاتل جناب جیب علیه السلام بود چون او را
 شهید کردند و او را از بدن جدا نمود و بر کرد و باین صحنه خود او یکجمله روانه که منقطع شد و در آنوقت که آن ملعون داخل شهر که سیر جیب
 بامید آنکه کسی از عراق بیاید و از احوال پدر خود خبری گیرد پدر و دوازده بر سر راه ایستاده بود و از آن ملعون پرسید که از کجا میآی
 سر کسیت آن بد بخت گفت که از کوفه میآیم و این سیر جیب بن مظاہر است که او را در کربلا کشته پس چون آن پیر خبر شهادت پیدا
 از قاتل او شنید سگی بر سر آن ملعون زد و او را بدین فرستاد و سرنا زمین پدر را برداشت و برین گرفت و شروع غاله و نوحه
 پس پیر جیب بعد از گریه و زاری و ناله و غر زاری سید پدری که سیر را برده و در برستان کله منقلب و فن کرد احوال بمقتضی مشهور است
 هزار در اسلجیب و جسد شریف او در رواق کربلای معلای بر در و رفته و در جناب سید الشهدا ارواحه الفدا و دفن در میان
 مؤلف گوید که جناب که در کربلا شهید در بان هزار تنه آنی در او شک پنهان فرموده الله علیه و دام خلود المعتبرین و خلا
 علیه و الله علیه علی قاتله و دام المانی حقین اصل السافلین فی استیغاثت کتب معده فافوز عظیماً ابداً و اما لا یفصل که

در میان جوانان

بنیاد عالمی شده بودند

سرشت دست در آغوش خواهد کردید ای بار و خاوار دای دل بر کنده از دنیا بی اعتبار از کجا انصاف است که در جبهه
 دنیا بی دنی با شما براهی کنم و در این پیا بان بیکس و غیری راضی شوم و اکنون که وقت استراحت جان و مرخصی است
 ترک مراخت من بانی من شهادت مثل تو شوهر جوان زیبا روی نیکو خوی راضی شوم اما بشرط آنکه ما بجهاد خود و تر و خستر
 امام علیه السلام ببر و در حضور آنجناب عهد کنی که بی من داخل جنت نشوی و در آنجا زن و شوهر را از سر کمر هم پس دانی
 و عروس از کام ما یوسن دست یکدیگر را گرفته خدمت آقای مظلومان مشرف گردید ندیس عروس و نکاح را بدیده اینجا عرض
 کرد که یا ابن رسول نه جانهای همه ما فدای جان مقدس تو شود و تعیین دارم که هر کس در راه وفای تو جان خود را فدا
 و در میدان شهادت کوی سعادت در ریاید چون از اسب در غلظت در عوالم جنت منزلت کند و حوریان جان چون روح
 روان او را در آشیانه جان جای دهند و زوجه او گردند و بزوجیت او بر چکان مخاضرت نمایند ای قای پیکان این نوجوان
 که شوهر جنت چند روزیست که بمهر است و سرافراز و کامیاب گردیده ام و هنوز دیدار عزیزش را درست ندیده ام
 و از چمن و جود و مسووش کل مرا پیچیده ام و بعلاده حال باید که بجاک سیاه جیبتش نشینم و در دام فراتش بوزم و ببارم
 و در بهر شش شب و روز بآه و ناله بگردم و در این محراب یاری و نه خویش و تباری نه هستی و نبوده و غمگساری دارم یا
 رسول نه صلی الله علیه و آله از او این توقع دارم که چون بشاغت جد بزرگوارت خواهد که داخل جنت شود مرا فراموش
 نکند و در روضت جان با من ازدواج را از سر گیرد و از جناب شما التماس دارم که مرا با بی محرم محرم خود سپارید تا از
 نا محرمان محفوظ مانم و در زمره کثیران و خیران خاتون جان محسوب گردم و از این مخاضرت بر حوریان جان برتری
 جویم پس سرور شهیدان و زمان و یاوران از سخنان آن زن دلسوخته بگریه و ناله درآمدند پس و هب عرض کرد که یا ابن رسول
 کوه باش که بی مقدم و جنت گذارم و او را اینجا بشما سپردم که با بی محرم محرم سپارید پس آن بزرگوار آن زن را در آید
 خیام طابرات کردند و اما او را از آن جدال او پس از آن یافته بیکر او داع کرده روانه میدان جدال شد و در کنار میدان
 خود ای بر زمین استوار کرده بر آن یکیده نموده که یا میگفت ای میری حیرت نعم الا میر که گفته که تسلیح انبر یعنی امیر و صاحب
 احتساب من حسین علیه السلام و او نیکو امیر و انبر او ملحه نوریت که مثل چراغ در ششمت است پس اب خود را بچولان در آورد
 با و از بلند صبح امیر فرمان و مولای متقیان و فضایل سرور شهیدان علیها السلام را بیان نمود و مبارز بطلبید و هر کس که
 او میآمد آنجا دعوت داد و او را به رک نیزان میفرستاد و بعد از آنکه جمیع ابدار را بر او فرستاد و هب خود را جانی بدست داشت
 که یا آگاه بلی رنشت خج و اعلتیشی یعنی ای مادر با جان برابر آیا از فرزندان راضی شدی و شیر پستان است را بر من حال
 کردی نه شیر زن صالحه در جواب گفت که ای فرزندان کرامی خداوند از تو راضی باشد و بر تو رحمت فرماید ای جان عزیز مادر
 از تو راضی شوم که بیستم جان خود را بدهم و این جوانان اهل جان کرده با و در پیش رو سرور شهیدان و اما مظلومان و جان
 و خون غلیظه با منی پس آن نوجوان سعادت بیان و فدا دیکر با مادر جان و داع کرده خواست که روانه میدان شود که
 ناله با اثر عروس و محرم مرکب جنت او را گرفته بدرخمه عروس آورد و گوش او صد ناله و زاری کرد و بقراری و در شنید
 که یا میگفت که **اللی یل لسنی علیا و جیبتی کفنی و ثوبی بقه ذل ام لا** یعنی ای خداوند من یا این قلب جگر شنید
 الم دیده مرا یکده فدیگر کمال با کمال این نوجوان هر بان که پناه من محل آرزوهای منست سرور و خوشحال خواهی فرمود یا نه
 پس چون و هب امثال این کلمات جنت آیات جانها را استماع نمودند چنانچه رسیده از مرکب برآمد و داخل خمیه
 عروس شده چون دیده رمد رسیده آنخونده بر رخسار پر کرده و جبار شوهر افتاد از جای جنت و دست در آغوش او کرد
 که یا میگفت **مرجعا یفرز الله فی الدنیا و فیک قبل الموت** یعنی ای عزیز خوش آمدی و قدم بر دیکه من که هستی حمد خدا
 که یکده فدیگر روی نورانی ترا من بخود پیش از موت پس عروس و هب امیر عروس را در کنار گرفته اشک چشم او پاک میکرد
 و میگفت **مرجعا یفرز الله فی الدنیا و فیک قبل الموت** و جواب گفت که انصاف من حال اگر غم و فتنه خودم دیکر کی باید خسته خودم پس

و نه میفرستاد

و نه میفرستاد

خداوند تبارک و تعالی را بخواه که بفرستد و الصلوة والسلام علی نبار الوجود و معنی کل فیسی وجود ثم علی من کن فی نعمته فی جود
المستود فصار جوده بامر الملك القدوس ثم علی الایة البیضاء بی انتم الله انتم الله ثم علی اولاد اشی و اولاد
علی الله فی الدنيا والعقبی ثم علی من اجتمعت علیهم کلی و الله علی من انتم و اولی بدوام محکم و لکنی و بعد
اعوذ بالله من شیطان الرجیم و بوالله فی خلق من الماء بشرا فجعله نسبا و صیفا و کان زکات قدیرا تفسیر ظاهر
شریفه است که پروردگار شما آنچنان خداوندیست که خلق فرموده از آب یعنی از آب منی و میرا پس قرار داده در میان
ایشان علاقه نسبی یعنی علاقه پدر فرزندی و خواهر و برادری و امثال اینها و بعضی نسبی علاقه تریج را و در تفسیر باطن و کلام
بسیار بار آورده است که مراد از آب جناب محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله است و مراد از بشر علی بن ابیطالب علیه السلام
و قرار داده پروردگار جلیل در میان این دو بزرگوار علاقه نسبی را زیرا که این عظم یکدیگرند و هر دو از اولاد عبدالمطلب و نسبی
که علی بن ابیطالب علیه السلام داماد رسول خدا صلی الله علیه و آله است پس در میان ایشان است علاقه نسبی و در کتاب
روایت کرده است که انس بن مالک عرض کرد که یا رسول الله صلی الله علیه و آله شماست آنحضرت فرمود علی بن ابیطالب پس عرض کرد
که بیان فرمایند که چگونه برادر شماست آنحضرت فرمود که خداوند خلق فرمود که بی را در زیر عرض غلظت خود پیش از آنکه حضرت
آدم را خلق فرماید سه هزار سال آنرا جای داد و در آن روزی در علوم پناه خود تا آنکه خلق فرمود حضرت آدم را پس آن را
از آن روز جاری فرمود و در سلب آدم پس دانما از بعضی بصلی دیگر نقل فرمود تا صلیع لمطلب پس آنجا دو قسم فرمود نصف
صلیع الله و من آن خلق شد و نصف دیگر را در صلب ابیطالب قرار داد و خلیل از آن خلق فرمود پس من نصف آن نیم
و علی نصف دیگر آن پس علی برادر منست و دنیا و آخرت پس آنحضرت همین آیه شریفه را که گذشت تلاوت فرمود و در کتاب
در تفسیر همین آیه شریفه روایت میکند از ابن عباس که گفت که خداوند جل جلاله خلق فرمود و طفه سفینه مخروبه را پس جای داد آنرا
و صلب حضرت آدم و داماد آنرا از اصحاب طاهره و بارعام طهره نقل فرمود تا صلب لمطلب پس آنرا دو قسم فرمود قسمی در صلب
عبدالله و قسمی دیگر را در صلب ابیطالب قرار داد پس ضعیفی که از صلب عبدالله بود رسول خدا صلی الله علیه و آله را خلق فرمود
از نصف دیگر آن که از صلب ابیطالب بود امیر مومنان علیه السلام را آفرید و اینست معنی نسب که در میان آمد و بزرگوار بود که
خداوند در این آیه شریفه بدان اشاره فرموده است و اما کیفیت پیوند و وصلت که میان ایشان بهم رسیده و جلاله
الهی و این آیه مبارکه بآن اشاره فرموده پس اینست که با هر پروردگار محمد زواجت شده و در میان امیر مومنان کسبیده است
و حضرت صادق علیه السلام فرمود که خداوند حضرت امیر مومنان صلوات الله علیه را خلق فرموده بود از برای حضرت فاطمه که
و زوجهی بود از زمان حضرت آدم تا آخر عالم یعنی بحیات از مردان عالم را قابلیت زوجیت آنمخصوصه بود حتی انبیا و اوصیا
مؤلف گوید که چه خوش میاید مرا که عروسی فاطمه زهرا را با عروسی فاطمه عروس حضرت قاسم در یکجا پس باین نام
تا دوستان و شیعیان بیایند که عروسی لایقشان با بل بیت عسرت و طهارت چگونه است و از ظلم بنی امیه علیم الله چگونه است
بر مظلوم که بلا جناب سید الشهدا تنگ شده که در دنیا عاشر روز خود فاطمه را بچه نوع عروسی فرموده بفرزند برادر خود
حضرت قاسم داد تا طهای ایشان از شنیدن کیفیت عروسی حضرت فاطمه زهرا صاحب دنیا و عرفان کردند و از شنیدن
عروسی حضرت قاسم چشمهای ایشان گریان کردیده پس بدانکه این بقدن آنی جن شانه الله خو هست که در میان توفیق
المیرین ابوحسن امام الحسین علیه السلام اجرائی بیخه عقد مزاجت فرمایند چنانکه در کتاب بحار رسول الله صلی الله علیه و آله روایت
کرده است که امر فرمود که جنتی از مروارید بنا کرد که در دنیا هر دو بار از آن تا دیواری بنا بود و از مروارید و یاقوت
که در میان آنها طلاهای مشبک بود و سقفهای عرفات آن از زبرجد و طلاهای آن از لؤلؤ و یاقوت بود و مطلق یاقوت کرد
بود و در آن جنتها عرفان بنا فرموده بود که کجاست آن از طلا و کجاست آن از مروارید و یک از زبرجد بود که در اطراف جنتها
و از آن چشمها را جاری بود که بر آن منسب باقیان از دوزخ بود که آنها را بر غیر باقی از طلا بهم بسته بودند و در اطراف آن نهادند

و از آن چشمها را جاری بود که بر آن منسب باقیان از دوزخ بود که آنها را بر غیر باقی از طلا بهم بسته بودند و در اطراف آن نهادند

عروسی روح در میان و عطر و طیب بر فرقی حوریان و حبیبان میافشانند و حد زمین که جلای بادای مخالف غبار حبیب
بر قلب عروس و داماد و باقی اسیران میافشانند و خاکهای نیمه سببان معاندین این ابر سر و روی آل طم و پس میخت
و جایبای زخمها و جراحتهای بدنهای دوستان و دشمنان که در اطراف خیمه عروسی افتاده بودند از گرد و غبار معرکه قال
پزینکر آه زنی بتاری بنیای دون و از برفقاری چرخ بوقلمون که از برای زیادی فرج و سرور در جنت عروسی همه جور
جان به نغمهای طرب نشان سورنمایان با صبح میان میخوانند و تیش میبندند آه و احزان و و اجر طلبه که در روزها شورا
در خیمه عروس و داماد زمانه است و سیلیکا عزم بر رویا برالم میزدند و از برای دعوت عروسی یعنی سرک خود را بجانب قبر
جد نزر کو ارجو کرده و از آنجا یکفتمند و بعضی روی خود را بجفت کرده مثال و اعلیاء فغان بر میگشیدند و بعضی روی خود را به
کرده جدّه ماجده عروس و داماد و جناب فاطمه طاہره سلام الله علیها را و بعضی دیگر پدر داماد حضرت امام حسین علیه السلام را برای
مجلس عروسی دعوت می نمودند و با بچه در روز عاشورا بنوعیکه بعضی شیعین و محبان و کرکینند کان رسید پس از تهیه
اسباب عروسی قایم نمودند و سرور شهیدان و پناه یحسان جناب سید الشهدا و ارواحاله القادریست مبارک خود
بقای را که از امام مسموم بیاد کارش داشت بر قامت موزون و سرور و ان داماد نوجوان خود سیار و عظامه آنجا بر ابر فوق
بیمونش گذاشت و دست ید القی بلند کرده بیک دست دست داماد را گرفته و بدستی دیگر دست فاطمه نوعروسین خمر
خود را گرفته و در میان ایشان که رشک حور و عثمان بودند اجرای صیفه عقد فرمود و بنوعیکه خداوند جل جلاله در عرس عسکرت
بربان بی زبانی در میان امیر مومنان و خاتون جهان اجرای صیفه عقد فرموده بود پس همراهی ایشان تشریف برده
و در خیمه طبعه دست ایشان را بدست یکدیگر داده که یکبار پیر و تشریف آوردند حضرت امام علی محمد و آل الطاهرین و آنجا اعدای دشمن

مجلس و دویم در عروسی جناب امیر و فاطمه آدرمیه شبیه عروسی قاسم و فاطمه آدرمیه

السلام علی اهل البیت و آلکاء و لفته الله علی اهل البیت و التخاذ و بعد بر امت مرحومه پیغمبر آخر الزمان
الله علیه و آله و شیعین امیر مومنان و محبان خاتون جهان محقق نمائند که دو فاطمه نام له این عالم عروس شده اند که از شنیدن
کیفیت عروسی یکی قلبهای شیعیان و دوستان شادمان و از بتم و ذلت آنها یاران میگرد و آن کیفیت عروسی یکری سبب ایشان
بریان و چشمهای ایشان گریان میکرد و چه دوست میدارم که هر دورا با هم نگریایم تا از ادخال سرور در قلبهای مومنین عبری عظیم
و از گریانیدن ایشان ثوابی جسیم از خداوند کریم واصل و عاید دنیا و آخرت شیعیان و موالیان گردد اما آنکه موجب
سرور و خوشحالی است پس از شنیدن کیفیت عروسی سیده نسا عالمنا جناب فاطمه زهرا سلام الله علیها و اما آنکه موجب غم
و اندوه و ناله و نوحه است پس آن شنیدن کیفیت عروسی فاطمه و دختر مظلوم که بکلا در روز عاشورا و بیان مجلس از عروسی سیده آنجا
که در کتب معتبره و معتبره آمده که خاتم انبیا صلی الله علیه و آله در خانه اتم سله تشریف داشتند که ناگاه علی را بحضرت نازل شد که
میت سر داشت و در حدیث دیگر است که بیت و چهار رکود است و در هر رکوع هزار زبان داشت که بهر زبانی تسبیح و تهنیت میگوئی
بجای میآورد که گفت تسبیح زبانی بلغت زبانی دیگر شباهت نداشت و گفت دست او کشاده تر بود از هفت آسمان و هفت زمین چون
بصورت جبرئیل آمده بود آنحضرت فرمود که ای جبرئیل تو هرگز باین صورت بر من وارد نشده بودی آنکه عرض کرد که من جبرئیل نیستم بلکه
صلی الله علیه و آله و جناب اقدس ائمه را بخدمت تو روانه کرده و امر فرموده که تیر و کجی نور را بنور آنحضرت فرمود که را بجا و عرض
کرد که جناب فاطمه را بحضرت علی پس آنحضرت دید که در میان دو کتف او نوشته است که لا اله الا الله محمد رسول الله علی بن ابی طالب
مقیم آنجا پس آنحضرت فرمود که ای صلی الله علیه و آله چه وقت است که این کلمات بر بال تو نوشته شده است او عرض کرد که پیش از آنکه
خداوند دنیا را خلق فرماید بدو زده هزار سال و پیش از آنکه دنیا را خلق فرماید بدو زده هزار سال و پیش از آنکه دنیا را خلق فرماید بدو زده هزار سال
آنحضرت داد پس آنجا بویید و از سبب آوردن آنها پرسید پس جبرئیل کیفیت عروسی حضرت فاطمه را در آسمان و کیفیت تهنیت

شد بلی از جلد معافی باطنیه فدا نیت آن که مناسب فهم عوام و خواص است و شنیدن آن باعث صفای قلب و نورانی شدن
باطنهای شیعیان است اینست که در کتاب مجمع از سلمان فارسی رحمه الله روایت شده است که مرا از دو یابی سید اوسینا
در کن اولیا و عباد اقیانوس و قی خداوند بر اهل روضه سما جاب علیه السلام است و دیگری خاتون روضه حضرت سیده انصاریا
فاطمه زهرا است و بمنزله و واسطه در میان ایشان فرخانیاد پیشوا صیفا و شیخ و ارباب جاب محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله
و مرا از نو و مرجان که از آنند و دریا حاصل شدند اما من باین نویرینترین دو میوه قلب رسول الثقلین حضرت امام حسن و جاب علیه السلام
حسین علیهما السلام اند پس باین آیات شریفه اشاره است بواسطه بودن رسول خدا در میان ترویج و طاعات این دو و در میان
از برای خلق شدن نو تو و مرجان یعنی دو کوره عرش عظمت الهی جل شانده العالی که بر ایشان دوستانشان با درجه های آشکار و نهان
و بر منکرین و دشمنان ایشان با درجه های غیر متناهی مؤلف گوید که چه خوش میاید مرا که ذکر غایم بعضی از آن احادیث را که
خداوند واسطه قرار داد سیده انصاریا صلی الله علیه و آله را از برای ترویج فیما بین سیده اوسینا و سیده النسا و در آن من فراموش
احادیث واسطه شدن خامس آل عبا جاب سیده الشهدا از برای ترویج کردن فاطمه کزمره و خرقه خود را از برای جاب فاطمه تمام از برای
بر کیفیت عروسی حضرت فاطمه زهرا فاطمهای دوستان نور معرفت کامیاب شاداب کرد و از آن گاهی بر عروسی فاطمه مهر دانه
عاشورا فاطمهای ایشان کباب و دیدنای ایشان بر آب شود و محمل ابر کفیت هر دو اینست که بعد از آنکه جاب اقدس من تعالی امر خود
که بشت و حورالعین در درخت طوبی و عرش آسمانها را به بهترین زیمنت کردند و امر فرمود که جمیع ملائکه مقربین در بیت المعور
جمع شدند و را حیل که ضیقترین ملائکه بود بر کسی از نو برآمده خطبه که اهل آسمان آن ضاحت خطبه نشنیده بودند خواند و جاب فاطمه
الهی بزبان سینه بانی از جانب کتیر و بنده خود جاب فاطمه زهرا اجرای صیغه عقد فرمود و جبرئیل را امر فرمود که از جانب بنده
خالص او جاب علیه السلام قبول نمود و در یکجاست که جبرئیل علیه السلام را امر کرد که بر زمین آید و پیغمبر را امر فرماید که در زمین
در میان ایشان عقد فرماید و در برای نو را بیکدیگر وصل نماید و در حدیث دیگر است که صلی الله علیه و آله فرمود که این پیام مأمور
فرموده است و در حدیث دیگر است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که روزی فرشته نزد من آمد که پیش از آن نیامده بود
و بمن سختی عرض کرد که هرگز نکرده بود که گفت السلام علیک یا اول و یا آخر و یا حاضر گفت ایست این چه خطاب است
عرض کرد ای پنی اول کسی خواهی بود که در قیامت سزا خاک برداری آخری یعنی آخر پیغمبران و خاتم ایشانی و حاشی بر منی
حشر خلافتی در قیامت تو با شد پس من با و گفتم که چه نام داری گفت محمد گفتم از برای چه نازل شده گفت جنان
بشریج التورین التوریز از برای این نازل شده ام که ترویج فرمائی نور را بنو کفتم که ای که گفت که خداوند سبحان میفرماید که چنانچه
در آسمان میان علی و فاطمه ترویج کردم باید تو هم در زمین واسطه شوی و در میان ایشان عقد فرمائی من گفتم که سمعنا و اطعنا و چون
برخواست در میان هر دو گفت او نوشته بود که لا اله الا الله محمد رسول الله ایضا بعلی و نصریه یعنی نیست خدا مگر خداوند
یگانه و محمد صلی الله علیه و آله رسول دوست و قوت و ادیم او را بعلی بن ابیطالب و یاری کردیم پیغمبر خود را با و گفتم الحمد لله
که این در میان هر دو گفت تو نوشته شده است گفت پیش از آنکه خداوند حضرت آدم را خلق فرماید بر میست و چهار هزار سال پس
رسول زب العالمین در مقام اطاعت امر الکی جل شانده العالی برآمده و فاطمه ظاهره را در خلوت دیده اذن عقد حاصل نمود و با هم سلمه
فرمود که مشغول جهاز و تدارک باش و شود پس آنحضرت جاب امیر المؤمنین علیه السلام را حاضر فرموده و او را باین خبریت اثر شاد و مسرور
کرد ایند پس فرمود که یا علی چه داری که آنرا اصدق فاطمه گردانی تا آنرا صرف زفاف کنی ایشان عرض کرد که در جاب فاطمه
نیست که بغیر از بسی و شتری و یعنی در بی چیزی نیست آنحضرت فرمود که یا علی سب شمشیر از برای جبار تر بجار است و شتر
از برای آب و آذوقه کشیدن لازم است و ترا بزره چندان ضرورت نیست بدون آن برو دشمن غالب میشوی پس آنرا بفرمود
چون آنرا بیا زار بردند اعراب بر خود و عرض کردند که یا علی بچه میفرموشی فرمود پاهند دریم پس آن اعراب دست در آستین
پاهند دریم بداد و زره و لکرت پس چون آنحضرت بخدمت پیغمبر آمده کیفیت را بیان نمود آنجانب فرمود که ای اعراب جبرئیل بود

در حدیث دیگر است که صلی الله علیه و آله فرمود که این پیام مأمور فرموده است و در حدیث دیگر است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که روزی فرشته نزد من آمد که پیش از آن نیامده بود و بمن سختی عرض کرد که هرگز نکرده بود که گفت السلام علیک یا اول و یا آخر و یا حاضر گفت ایست این چه خطاب است عرض کرد ای پنی اول کسی خواهی بود که در قیامت سزا خاک برداری آخری یعنی آخر پیغمبران و خاتم ایشانی و حاشی بر منی حشر خلافتی در قیامت تو با شد پس من با و گفتم که چه نام داری گفت محمد گفتم از برای چه نازل شده گفت جنان بشریج التورین التوریز از برای این نازل شده ام که ترویج فرمائی نور را بنو کفتم که ای که گفت که خداوند سبحان میفرماید که چنانچه در آسمان میان علی و فاطمه ترویج کردم باید تو هم در زمین واسطه شوی و در میان ایشان عقد فرمائی من گفتم که سمعنا و اطعنا و چون برخاست در میان هر دو گفت او نوشته بود که لا اله الا الله محمد رسول الله ایضا بعلی و نصریه یعنی نیست خدا مگر خداوند یگانه و محمد صلی الله علیه و آله رسول دوست و قوت و ادیم او را بعلی بن ابیطالب و یاری کردیم پیغمبر خود را با و گفتم الحمد لله که این در میان هر دو گفت تو نوشته شده است گفت پیش از آنکه خداوند حضرت آدم را خلق فرماید بر میست و چهار هزار سال پس رسول زب العالمین در مقام اطاعت امر الکی جل شانده العالی برآمده و فاطمه ظاهره را در خلوت دیده اذن عقد حاصل نمود و با هم سلمه فرمود که مشغول جهاز و تدارک باش و شود پس آنحضرت جاب امیر المؤمنین علیه السلام را حاضر فرموده و او را باین خبریت اثر شاد و مسرور کرد ایند پس فرمود که یا علی چه داری که آنرا اصدق فاطمه گردانی تا آنرا صرف زفاف کنی ایشان عرض کرد که در جاب فاطمه نیست که بغیر از بسی و شتری و یعنی در بی چیزی نیست آنحضرت فرمود که یا علی سب شمشیر از برای جبار تر بجار است و شتر از برای آب و آذوقه کشیدن لازم است و ترا بزره چندان ضرورت نیست بدون آن برو دشمن غالب میشوی پس آنرا بفرمود چون آنرا بیا زار بردند اعراب بر خود و عرض کردند که یا علی بچه میفرموشی فرمود پاهند دریم پس آن اعراب دست در آستین پاهند دریم بداد و زره و لکرت پس چون آنحضرت بخدمت پیغمبر آمده کیفیت را بیان نمود آنجانب فرمود که ای اعراب جبرئیل بود

فرمود که یا ابنته الیم غلی ذی بلی فان عیشتنا اخرنا و الی الاخره یعنی اید خرم دست از دامن جامه ام بردار و دامن محبت
 شاهزاده نهادم بگذار که ما عروس خود را با حراست اندیشیم و دل ز عیش و خیاں پر خشمم پس آن بانوی مجله عمران با ناله و
 از سوز دل بنالید و اشک حسرت بر رخساره بیاریه و عرض کرد که و نه عروسیم بقیامت میفرماید و از عیش و شادمانی و
 غایم یا بوس میگردانی یا بی شمی اغرقان و بی ای نجان اراک پس بچشمان دیدن قامت ترا بشناختم و هر که نام
 مکان بمشاهده جمالت کامیاب کردم پس حضرت قاسم دست بطاقتی دراز کرده استین پیراهن صوری خود را بدوید و از سوز
 دل بنالید و گفت یا ابنته الیم عیشتی بنده الرزق المطلوبه یعنی اید خرم و اید عروس پر نعم و الم در روز قیامت و
 شیدان مرا باین استین پاره بشناس و در حدیث وارد شده است که چون زمان و ذقران از گشت و شنید عروس و
 و استین پاره کردن آن نوادما و مطلع گردیدند بگنجینه پناه و فاد و ابان و لیل و لیل و استین پاره کردن و استین پاره کردن
 همه آن بیکسان در آنودی حرمان و بجران بی اختیار شده خان باله را از دست داده صدای را مکتب و او بلاء و او شور
 بلند کردند و چندان ناله کردند که آقایی مظلومان و سید شیدان و ملائکه زمین و آسمان را بگریه و ناله و در و در پس آن امان
 سفر جان دست نوع و دس شکت جو را نرا از دامن خود را کرده عروس را در خیمه بیکجی و تنه گذاشته و تخم و تخم و تخم
 دل کاشته و از خیمه بیرون تشریف آورده و روانه خدمت عم میفرموده خود که دید پس چون نظر جناب استیاده علیه السلام
 بحضرت قاسم افتاد که اراده میدن قال ارد فرمود که یا و کدی بی شمی بر بیکجی الی الموت یعنی ای نو چشم بیانی و ای فرزند
 کراخی یا میخواستی که پای خود بی جانب مرک و کشته شدن روی قحاق کتف یا غم و آنت بین لالعه و وحید اخو و لالعه و لالعه
 تخمیا و لالعه قحاق آه و امطلو ماه و اغریاه که حضرت قاسم عرض کرد که ای غم بزرگوار چگونه راضی گشته شدن شوم
 و حال آنکه جناب ترا میبینم که در میان اعدای دین و منافقین بدایتین تنها و بیکس شده و کسی نیست که خود را بفدای تو گردان
 و دوستی نمائند که در خاک راهت جان نثار نماید پس عرض کرد که ای میوه جان روحم بفدای روح تو باد و جانم بفدای جان تو
 مرا مخلص فرما که این جان ناتوان را نثار مقدم شرفیت کردم که زیاد و برای نیستی تو که جناب ترا بدیخال شاهده غایم و دیده
 که هر چند التماس سینم و آنبر زکوارا و اذن میداد و قلب مبارکش راضی بشهادت آن نوجوان ناشمی نمیشد مؤلف گوید که
 بفدای خلاصه ارادت و جان نثاری جناب قاسم شوم که بعد از آنکه دید که عم بزرگوارش و اذن میداد بدو حدیث معتبر
 روایت شده است که آخر الامر لابد و لا علاج شده خشم شد و دوست و دوپا عمو عزیب یکس خود را بوسید تا آنکه این
 جدال حاصل نمود پس مظلوم که بلا که جانم بفدای صبرهای او شود بدست مبارک خود جاسه اشق کرده بگردن جناب قاسم نهاد
 و عمامه او را بدو و ضمه پاره کرده از پیش روی او بخت پس حاجبای و رهپورت کفن بر قامت موزنش باریست نمیر
 خود را بر کمر آن شیرمیهان کارزار بست آه و امصیب و آه و او بلاء که یکدیگر با چنان و باع کردند که از ناله و گریه
 ایشان ملائکه آسمان و زمین بگریه و فغان درآمدند و در کتاب بکار و عالم روایت شده است که حجج و دونه و شمس و شمس
 یعنی آن نوجوان نو داماد چون به تباران صورت درخشان از خیمه مطلق شده و بیرون خرامید لیکن آه و واغریاه که از هر دو
 چشمش چون دونا و دان اشک بر صورت نمود و صد شحاری بود پس عرض میداد شهادت را بشعشع افواج و لالعه با لالعه و لالعه
 گردانید و کان و جبهه قطعه القیر یعنی در حالتی بود که روی نور انیش چو ناله پاره بود و چون قدم جرات در میان محبت
 گذارد این رجز را پشت کرده فرمود که ان شکرتی فاما انی شکرت سبط النبیین المصطفی المومنین و انی شکرتی فاما انی شکرت
 بین اناس لا یحقوا ثواب الفزق پس آنقر زنده کرد رشمیش را بر آرد از نیام کشیده چون شیر خشان در میان آنزوب
 صفیان افتاده با آنکودکی که داشت سی خنجر از آن اشقار ابدک نیران روانه نمود و خود را نزد عمر سعد رسانیده و با او فرمود که
 ای پسر سعد آیا از خطا و نیرتری و آیا جانب پروردگار را خطا میکنی ای کوتول آیا جانبداری سول خدا را بعمل میآوری پس آنخلو
 در جواب گفت که ای جوان ما شمی هنوز شهادت از بزرگی خود بر میداریم و سحر بکند طاعت نیرید نیکدارید پس جناب قاسم

اینکه در این کتاب
 در بیان این
 در بیان این

اینکه در این کتاب
 در بیان این

اینکه در این کتاب
 در بیان این

کتیم با خبر و خبر فرمود سن و ماه و روز و ساعت که آن روز بزرگوار نور و دیده سید انبیا صلی الله علیه و آله و
 ده میوه دلی خاتون روز جزا بوده اند آه که پدرانشان قایمان همه جوانان جهان بوده اند آه و او پناه که عروس و داماد و
 خدمت سحر طویای محبت بوده اند و خداوند عذاب خود را بر اهل کوفه و شام ضایع فرماید که در روزها شور و سرور و شادی
 بفرماید که در روز و آنقدر امر را بر ایشان تنگ گرفته که صلت نداده که یک ساعت و نیمه مجلس با هم بنشینند آه و آخر آه و بگویند
 که در حدیث مقبر روایت شده است که هر چند غلام و خمر مظلوم که بلا الهامس کرد که حضرت قاسم آنکس نامی در خیمه با او بنشیند
 حضرت قاسم جواب میداد که ای خمر عم مگر غلامی نیستی که بگوید که چو آنرا بر غم بزرگوارم سخت گرفته اند ای خمر عم حرف
 آمارم که پدر بزرگوار ترا شنیده کنند و نعمت سعادت شهادت از دست برود پس جناب قاسم از شوق که بشاوت و جانبا
 قدز راه محبوب حقیقی بر سر داشت و خواست که بعد از ای هم عالمی قدر خود شود دست عردن را نگارده روانه میدان کارزار
 گردید و مبارز طلبید پس طویکه او را با هزار سوار مقابل دید و چون چهار پسر و شایع که هر یک را مقابل شجاعان بسیار دیده بود
 یکبار از پسرانی ایمان خود را مبارزت آن فرزندان امیر تومان علیه السلام روانه نموده هنوز میدان نرسیده بدید که پسران سپیده
 پس عالم چشم آفلون بسته و تار کردید پس آنشتی خود میدان بزرگوار آمد پس آن فرزندان سادته او را روانه دارا البوگرید
 متولف گوید که آنچه مشهور است که آنفلون از رقی شامی بود که خود و چهار پسرش دست حضرت قاسم بچشم و اصل شدند پس
 آن غلیصت که مشهور شده است زیرا که کتاب بکار و عوالم روایت شده است که بعد از آنکه قاسم آنفلون و چهار پسر
 بدرک فرستاد و شروع بمقاتله و مجاهده نمود و آنشجاع نامدار و فرزندان بزرگوار در درباری حربه خود را در دیده بهر طرف
 که روی میکرد از کشته پشته میساخت و بهر سمت که حمله در میشد شجاعان و دلاوران را از خاک پلاک میبازداشت تا آنکه اثر
 تشکی کار بر او تنگ شد و زور بازوی جدیدش ضعیف و ناتوانی بمبدل گردید پس او که در کوفه دیگر بخدمت عم بزرگوار
 خود جناب سید الشهدا و الغر براه و احواله اهداء مشرف گردید و آن بین از رقی شامی همراه بر آنقریب مظلوم بچشم و پناه
 گرفت و مانع شد که بخدمت عم خود مشرف گردد و در میان ایشان شدید شد پس غیب بر او متولی شد و غیرت ایشان
 یخوش آمده چون شیر خفاک بر آنشتی حمله کرد و چنان شمشیر بر فرق آنشیر زد که فرش شکافه و بچشم نمگون گردید پس بخدمت عم
 غریب یکسایه خود مشرف شده و او پناه و او را پناه که عرض کرد یا عیها العیال العیال العیال العیال یعنی ای عم
 عالمی قدر آه از شدت تشنگی و او پناه از بی آبی ایمو جان کاشن بجز آب میتوانست راه برد پس آنحضرت او را بصورتیکه
 امر کرد و فرمود که میر کن که خداوند سا بر از او دست میذار و در حدیث که آنحضرت خود را در دنان شجده او که دست و
 یکیدن آن فرمود و در حدیث مقبر وارد شده است که قَالَ الْقَائِمُ قَلْبًا وَصَفَتِي فِي وَجْهِهِ كَأَنَّ تَحْتَهُ قَارُونَ
 وَ الْقَلْبُ الْمَلِينُ یعنی جناب قاسم فرمود که چونکه آنحضرت عم بزرگوار خود را در دنان گذارد چنان یافتیم که گویا چشمه آب در
 من جاری گردید پس سیراب گردیدیم و بجانب میدان قتال وجدال برگردیدیم و پیوسته شد است که چون جناب قاسم در این خیمه
 میدان معاودت فرمود و دست کرده خود را بجلد از عمر بن سعد رساند و او را بدرک اسفل رساند که تیراندازان لشکر شقاوت
 اثر بر او آفرزند سانی کوثر مطلع شدند آه و او پناه و او را پناه که در اطراف آن نوجوان غریب با شکی احاطه کردند و تیر
 بر بدن شریف و عنبر لطیف او زدند و در میان آنجناب خیمه حایل شدند و در کتاب بکار و عوالم از حمید بن مسلم روایت
 کرده اند که میگوید که من در میان لشکر عمر بن سعد علیه الله بودم و میدیدم که این نوجوان در دینا حربه غوطه در کرد و دیده
 و یکسایه من و زیر جانه عربی در بر تنگینی پیاکیده بود و هرگز فراموش نمیکنم اینکه بنده فحشین پای چپ او کشید و او که ناگاه چنان
 سعد از دی پس گفت که و آنه حال مردم و کار را بر او سخت میکردم و با وضعتی میزنم قاتل بنحان نبه و ناظر بنه بکشت و آنه تو قبری
 فابسطت الیه یدنی حمید بن مسلم میگوید که با آنفلون کتیم که سحان نه از این نوجوان غریب چه میخواستی و آنه اگر من ضربت نه
 من دست بجانم و فلان نوجوانم که در آه و او را پناه ایضا شکر و تیراندازان بسیار که اطراف او گرفته اند آخر آنشتی

بنحایت که شش ضعیف او نداده آه و مصیبت و دوا خراشه که شمیر خود کشیده از صفت سرانبر که او بر آمده چنان ضربتی
بر غرق مبارکش زد که چون فرقی نماند شافیه حدش جناب امیر مومنانی شکافت پس از ضربت آن بی ایمان که خداوند بر کرد دست
او را زلزل و سلاسل جهنم فانی نکر داد از اسب و در غلیظه و بر روی زمین افتاد آه و دوا خراشه که در بعضی از روایات وارد است
که چون آنغزیر کرده خدا و رسول بر خاک که بلا افتاد شافیه بن سعد شامی حجتی بی ایمان چنان نیزه بر پشت مبارکش فرو برد که از سینه بیرون
سر بر آورد پس از ضربت نیزه او آن نوجوان نوداد و بر خاک و خون می غلیظه و بندای ضعیف میگفت که یا عم ادکنی یا عم ادکنی یعنی
ای عمو جان وای قلب دایره ایمان وای پناه یحسان فرزند زرد خور در ایاب متوقف کوید که در کتاب مصایب المعصومین
از کتب معتبره روایت کرده ام **قَالَ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَتْهُمُ الْمُتَّقِينَ قَتَلَ الْقَتُوفَ قَتَلَتْهُ أَيْشَةُ الْكُحْبَرِ** یعنی چون او را
آفرین در دریای خون بکوش میزد سلسله شهیدان و پناه یحسان و شیخ کریم و ناله کنندگان جناب سید اشهد ارواح الله الفدا رسید
چون عقاب خشنک روی جرحه قاتل نهاد و صوف لشکر شقاوت شرار در هم میزد و مانند شیر خشنک ناله میکرد و نفره
میگشاید تا آنکه خود را بر سر جبهه خاک و خون غشته آتشید رسانید و شمیری بر عمر لعین که قاتل او زد که دست او از فرق جدا شد
پس آنشتی فریاد زد و از سر جبهه جناب سید دور شد پس لشکر شقاوت اثر از چار جانب خاطر کردند که عمر را از قبضه قدرت آنحضرت
بیرون برند که در میان نیزه حرب اشتعال بسم رسانید و مکرر هجوم جنود نامسود و اطراف آنحضرت میشد و آنجناب شاز
بذوالفقار آید و بدار البواصیر ستاد تا آنکه آنخلایقین که کشته نشده بودند فرار برقرار اختیار نمودند و از ازدحام و هجوم لشکران
و شدت محاصره و محاصره چنان کردند و غبار شده بود که عرصه قتال در دیدن مآثر و تاریک گردیده بود **قَالَ الرَّاهِبِيُّ فَإِذَا بَازِئًا**
قَاتَمَ عَلَى رَأْسِ الْعَلَّامِ وَهُوَ يُضْحِكُ بِرُحْلِيهِ آه و دوا خراشه و مصیبت چگونه اهل اسلام تاب میآورند که مصایب و آفات و زلزلان
وین و دنیا و آخرت خود را باین نوع و باین شدت بشنوند ولی اختیار ناله و نوحه نکنند **مُصَابِئُ سَائِلِ كُلِّ مَنَ كَانَ**
مُسْتَيْلًا وَكَلْبُ عَمْرٍو نَحْوُ نَحْوِ قَرْنٍ یعنی این مصیبت چنان مصیبتهاست که بدر میآورد و در کس را که در او غیرت اسلام است
و لیکن چشای فاسقین و فاجرین و دودهای کوفیان و شامیان بد این از دیدن و شنیدن آن روشن گردید راوی میگوید که چون
کرد و غبار فرو نشست دیدیم که مظلوم که بلا و فاسد آن جناب سید اشهد ارواح الله الفدا بر نفس تمام بستهاده و میگرد
و آن نوجوان غرقه در خون پامی خود را بر زمین میمالد و سایر اعضا و جوارح او پایمال و لنگد کوب اسبها کوفیان و شامیان گردید
بود **وَرَوَى أَنَّ الْحَسَنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ يَقُولُ بَعْدَ الْقَوْمِ قَتَلْتُكَ وَبَعْدَ الْقَوْمِ قَتَلْتُكَ وَبَعْدَ الْقَوْمِ قَتَلْتُكَ وَبَعْدَ الْقَوْمِ قَتَلْتُكَ**
أَنْ تَعُوذَ فَلَا تُجِيبُكَ وَأَنْ تَقِيلَ جِدْلَ فَلَا تُفِيكَ هَذَا وَأَنْ تَعُوذَ فَلَا تُفِيكَ هَذَا وَأَنْ تَعُوذَ فَلَا تُفِيكَ هَذَا و در زیارتیکه از سر و مقبس
جناب صاحب الامر علیه السلام در مجلس آنحضرت برای زیارت شهدا علیه السلام ظاهر کردید میفرماید که در آنوقت جناب سید اشهد
علیه السلام بر سر نفس آن نوجوان میفرمود که دور باشند از رحمت الهی انقوی که ترا شهید کردند و خشم ایشان در قیامت
ست و پدر تو ای فرزند و الله تا کوار است بر عظم تو اینکه تو او را بر اخوانی و او اجابت تو نخواست یا اجابت کند در حالی که نوشته شده
باشی پس ترافع نمیشد ای فرزند و الله این روزیست که بسیار است در آن خون ریزنده ناحق و کفر است و آن ماصومین
قَالَ الرَّاهِبِيُّ وَكَانَ يَقُولُ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَرْزُو اللَّهَ عَلَى عَمَلِكُ أَنْ تَعُوذَ فَلَا تُجِيبُكَ أَوْ يُجِيبُكَ فَلَا يُفِيكَ هَذَا آه
و او بلا و دوا خراشه که راوی میگوید که شنیدیم که آنغزیر یکس که مبارک بجانب جسد دانا و خود حضرت قاسم کرده و باناله
و کرد میفرمود که کجی خداوند قسم که تا کوار است بر عظمی تو اینکه تو او را بر اخوانی و او ترا جواب ندهد یا ترا جواب دهد و آنجا تو نخواست
ترا احانت کند و لیکن ترا از دشمن خلاص نکر داد تا آنکه بدن تو اینگونه مجروح و پاره و در هم شکسته شود پس فرمود که ای فرزند جانم
آنی دور باد آنقوی که ترا شکسته متوقف کریان و نالان کوید که بعد از صبر و بردبار مظلوم که بلا کردم که راوی میگوید که آنغزیر
تنها آن نفس پاره پاره در هم شکسته را از محرمه قاتل از میان خاک و خون برداشت چون جان شیرین بر سینه میفرستد خود جانش
و اشک از دیدن مبارکش چون بر و آید میبارید و روانه جانب چیمای یحسان گردید **قَالَ النَّظَرُ إِلَى رَجُلٍ فِي الْعَلَّامِ فَجَاءَهُ**

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين

ارواخانه الفدا بود که از جنهای طاهرات ندای العرش العظمی بگوشش مبارکش رسید پس از کثرت غمت و حتم توانست که خط
 خود نماید تغییر احوال بر آب خود سوار شد و مشک خشکی بر دوش مبارکش انداخته و نیزه نمود از جای کنده روانه جانب آب
 فرات شد و بر آن شیران بجای حمله کرد و در بعضی از کتب اصحاب است که آن شک خشک شده را سکنه خاتون آورده و گفت که یا حم
 العرش العظمی یعنی ای نعم عالمقدر از تشنگی نزدیک بملاکت رسیده ام پس آن پناه بیکت آنشگر گرفته و روی بجانب برادرش کرد
 و عرض نمود که ای قای لب تشنگان سخنان بخان یکینه مرا کباب نمود و میروم بلکه تو هم آبی برای و تحویل کنم در روانه شریه فرات شد پس
 چهار هزار ملعون پس انداز که موکل آب فرات بودند همه تیریای خود را بجان عدوان گذشته بر آن شقای تشنگان حمله ور گردیدند
 پس آن فرزندان سالدنه چون شیر خنکان در میانه آنجا حمت چکان پاک افتاده میزد و میکشت و میماند اخت و این بر جز را میخواند
 لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُوْلُهُ خَتْمُ الْأَنْبِيَاءِ فِي الْمَنَاصِبِ لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ أَخْرَجَهُمْ مِنَ ظُلُمَاتٍ إِلَى نُورٍ بِإِذْنِهِ وَكَانَ ظُلُمَاتٍ عَظِيمًا
 جادو بالا رود و جادو بملاکت رسیده تا آنکه گشته شوم و خود را در زیر شمشیری صیقلی بزرگ پنهان کنم فَنَقِصُ الْقَبَسَ الْمُسْطَفَى الْقَبْرُوتَا إِنِّي أَنَا
 الْعَبَّاسُ أَعُوذُ بِكَ يَا هَبْهُمَا وَلَا أَخَافُ الْكَرْبُومَ الْمَلَقَى یعنی جان عباس بقدر جان حسین شود که جان او جان محمد مصطفی طاهر مطهر است
 صلی الله علیه و آله ای قوم منم عباس که این روز صبح کرده ام برای آب دادن غیر قسم از فتنه و بلا و پاک ندارم هر روز بجا از طاعت
 اعدا و مقاتله اشقیاس بر آن ملاصین حمله فرموده از گشته پشته میخاست تا آنکه در حدیث که بشا و نفرز آن شقیار ابدار البوار فرست
 و ما بقی فرار کرده و آنسرور اسب خود را در آب غلات جابیده و کفی از آب بردشت که روزه آنروز را بجزیره از آب فخر ریخته و حله
 آتش تشنگی را بنشانده که ناکا جلش برادر از جان بهتر و جناب سینه اش را در وا خالده انداز تشنگی اهل بیت آنجناب التماس
 سکنه خاتون بخاطر شرفش خلور کرد آن آبراب بخت پس مشک را پر آب کرده و بر دوشش است خود انداخته روانه جنبه تشنگان شد
 و چون آن شیران این شجاعان را آنسرور شجاعان دیدند بانگ بر لشکر زدند و از چهار طرف بر او حمله کردند و راه او را از جنهای طغنه
 پس در میانه ایشان جادو و جادال در پیوست که ناکاه نوظل بر از روی حسین از کینگاه برآمده و در دست دیگر است که زید بن ورقای ملعون
 از عقب درخت خرمایی بیرون آمده و حکم بن طفیل او را احاطت کرد پس آه دست راست آن بزرگوار را قطع نمودند مظلوم شکر ادبش
 انداخت و بادست چپ جادو میکرد و این بر جز را میخواند وَاقْتَرِبْنَا مِنْ قَطْمِمْ نَمْنِي إِنِّي أَجَاهِي أَبَا عَفْوٍ نَبِيٍّ یعنی دانسته اگر جگر کینه
 دست راست مرا بر رستیکه من همیشه حمایت میکنم دین خود را و عن امامی الصادق لعنن بحل النبی الطاهر الاپنی و حمایت
 میکنم از امام خود که صادق لعنن است و از نسل پیغمبر است که طاهر و امین است پس آن بزرگوار متعلقه کرد تا آنکه ضعف بر او غالب شد پس حکم بن
 طفیل صراغزاده و دیکین بودند از عقب درخت خرمایی بیرون آمده و چنان ضربتی بر مظلوم زد که دست چپ او نیز قطع شد پس آن بزرگوار
 غریب بعد از افتادن دست چپ این خرد را خواند یا نفس لا تحش من الكفار و ابشری بر حقه الجبار یعنی ای نفس ترسان
 کفار و بیشارت باد بر بخت پروردگار جبار مع النبی استید الجبار قد قطعوا یقینم یاری فاصلیتم یارب خرمای
 یعنی آن زحمتی که با پیغمبر است که او آقای همه عالمیان و برگزیده خداوند جهان است بجهت قطع کردن این ایمانان از سرکشی و طغیان
 دست چپ مرا پس ایرود کار من بجزارت آتش غضب خود بسوزان ایشان را پس آنسرور جو جگر شکر ابد ندان گرفت آه که بگر
 چون دستی نداشت با دشمنی را بنماید با پای خود را بپایانده و با دشمنی را زخم میکرد و کوشش میجو که جرحه آید بجز جرحی که بر دیگران
 سزاوارست مانند آه که ناکاه تیری مد و شکر اسوراخ کرد و آب آن بر بخت آه و مصیبت آه که بعد از سوراخ شدن شکست دشمن
 آب تیری دیگر آمد و بر سینه بیکینه تشنه آن فرزندان ساقی کوثر نشست که راه رفت و آمد نفس ابرار آن فوجان مظلوم بخت و چون تل
 انمی بجز کوی شادان بخت است از جان تا توان در روح روان بشت و بایه آنا الله و آنا الیه راجعون قرین و در محفل رضا علیه السلام
 و تسلیم لامر و منزلت گزین گردیده آه که پای سعادت از کاشیادت خالی و از خانه زین نزول بزمین که بلی میماند فیا تبنا
 کما نمت ففقد بنو نسینا و ارجوا و ابد ایتنا ففوز غور غلما و جته و حریرا اللهم احشرنا معنی الدنیا و الاخرة بر حنک یا ذلهم غلما
 و اگر آمد ابا هر بخت و عمرت طاهر متکرم علیه السلام

مجلس سی و ششم در شهادت سه برادر حضرت عباس و فاطمه و زینب و آمدن مظلوم کربلا

اسلام علیکم یا اباالحسن المظفر و اخیه المصطفى و رحمة الله وبرکاته وبعد چه نیکوست که در اول مجلس زیارت کنیم حضرت عباس علیه السلام را و از فمیدن فقرات زیارت انتخاب محموم و مغموم شویم و پس از آن مشغول تعزیه و نوحه و ناله گردیم باینکه بانه جناب محمور شویم. السلام علیک یا منکنت فی صلب من کان مع سید الانبیاء فی رتبه اقصی و کنی لک بذکر فخر الاسلام علیک یا من ربط الله لفظک فی صلب فی الاوصیاء والاویان و کنی لک بذکر فخر الاسلام علیک یا من فاض الله نیکت فی من سید شباب نبل نجه و کنی لک بذکر شرف و مجد الاسلام علیک یا من قدی خیمه و جده و فخره لاخیه سید الشهداء و افاضه لهدیه و کنی لک بذکر انعام و رحمة الاسلام علیک یا من اعطاه الله النجا من عوز الیدین فطهر مع الملائکه طیر احیاء الاسلام علیک یا من اگر مرگش تبدیل تحمید لاخیه یوم النصاراء درجه یقطعه الشهداء شوقا و ذوقا الا و صلی الله علیک و علی زوجات و جسدک یا ابا الفضل النبی اس و علی زائرک و محاربتک و ابا کرم علیک و رحمة الله و برکاته و لکن الله علی اعداک ظالمات و ظالمات علیک کفایت و انتقامه خداوند رحمت فرماید شاعر را که فرموده: اخی الناس ان یکی علیهم فکی ابکی الخسین مکرر بلاء یعنی سزاوارترین همه خلق برای آنکه گریه کرده شود بر او آن نوحه است که شهادت و بکریه در آورده حضرت امام حسین علیه السلام را در کربلا یعنی اخوه و ابرار و اهل علی ابوالفضل المصطفی بالهدیه و آن نوحه را سروریت که برادر آنجی است و پدر هر دو جناب بن عباس است و او ابوالفضل العباس است که بدن مقدس شک و خون یالیده شد و من و انساؤه لا یشبهه شی و جاد که علی عظیم بناء و جان خود را فدای برادر کرد و هیچ خیر نتوانست که او را از برادرش جدا کند و با آنکه بسیار تشنه بود و پیش روی برادر بجهت آب اعدای و مجاهده و مقاتله کرد و در فضیلت آنجناب همین بس که فرزند برگزیده جناب سید اوصیاء و برادر با جان برابر امام حسن مجتبی و جناب خاس آل عباس بعلاده آنکه در نهایت حسن و جمال کمال بود و او را ماهی ششم میکشند و خطایشان و ندیده بود و چون بر شهباز بزرگ سوار میشد پاهای مبارکش بر زمین کشیده میشد و علوم بسیار از پدربزرگوار و برادر بزرگوار آموخته بود و در نهایت تقوی و پرهیزکاری بود و از کثرت عبادت و خداپرستی سجده خداوندی پیشانی مقدسش بنه بزرگ بسته بود و عطا الدوام در دنیا و اقامت جوارم عبادت ملک عظام قیام و اقدام می نمود و در فضیلت آنحضرت گفتا میگویم بحدیثی که در کتاب جناب امامی رایت شده که روزی نظر مبارک جناب سید الساجدین علیه السلام افتاد بر روی عبد الله فرزند آنحضرت پس گریست و فرمود که هیچ روزی نیست نزد بر رسول خدا صلی الله علیه و آله از روز جنگ حد که در آن کشته و شهید شد عمری ایشان حضرت حمزه پسر عبد المطلب که او را از شجاعت سادته و اسد رسول الله میگویند و بعد از آن روز روزی بود که در آن کشته و شهید شد پسر عمری آنحضرت جعفر بن عباس پس جناب سید الساجدین علیه السلام فرمود که روزی مثل روز عاشورا نیامده که سی هزار نفر در اطراف پدر مظلوم جناب سید الشهداء کمره بودند که هر یک کمان میگرداند که از این هستند و حال آنکه هر یک بخال فاسد خود تبرک میبخشند بکشتن پدرم و رختن خون او و چون پدر بزرگوارم پیشانرا موعظه فرمود و دیدن خداوند دعوت نمود که گوش سخن او ندانند و دین خداوند را قبول نکرند و آنکه آنجناب را از روی سس کشی و ظلم و عدوان بدرجه رفیع شهادت رسانیدند پس فرمود که رحم الله العباس خلقه الله و اخی و قدی و خایه عظیم حتی قطع یداه یعنی خداوند رحمت فرماید غم حضرت عباس که تحقیق که اختیار نمودند کافی پدر ما بزرگوار کافی خود و جان خود را داد کرد و خود را در راه او پاره پاره و کشته نمود و آنکه هر دو او از بدن جدا شد پس خداوند مهربان در عرض آن دو بال با عطا فرمود که با آنها با ملائکه در روضات عالیه جان طیران و پرواز یکدیگر مثل آنکه کعبه طیاره دو بال عطا فرموده و آن لباقی سید خدایه تبارک و تعالی منبره یقطعه بها جنت الشهداء یوم القيمة یعنی و بدستیک از برای حضرت عباس در تر خداوند تبارک و تعالی منزله عالیه که در شک پیر بند درجه رفیع او همه شهیدان در روز قیامت مؤلف امیدوار گردید که ایستاد حضرت عباس اگر طبع اندازد که در قیامت با آنزکوار و آنفرزند حیدر که از محمور شوید در سبب شهادت آنجناب اما از ملک کباب برادرید و

بسم الله الرحمن الرحیم

کنید که خداوند جلیل بار آور دنیا از زیارت و مجاورت او و در قیامت از شفاعت و خدمت او محروم نگرداند و محفل آنچه خیار
از کیفیت شهادت آن مظلوم معلوم گردیده اینست که چون همه اصحاب و یاران و برادران جناب سید الشهدا و سید الشهدا
فایز و رستگار گردیدند و موافق روایت غیر مشهور که شیخ مفید علیه الرحمه در شاد و سید بن طاووس علیه السلام در طهوف و ابن نما در کتاب
خود روایت کرده اند اینست که چون حضرت عباس کشته بسیار از اهل خود دید برادران داری خود که عبدالله و محمد عثمان بودند فرمود
ای برادران مشغول جهاد شوید تا به پنجم که شما را برای خدا و رسول جهاد بکنید و شما را اولاد نیست که باعث گرفتاری شما باشد
شدن در راه خدا برای شما آسانتر است پس اقل عبدالله جهاد شدیدی کرد و بدست ثانی الله الله بدو رفته رفته شهادت رسید
جعفر در جهاد کوشید و بدست همان ملعون کشته شد پس عثمان بخونخواهی برادران بمیدان آمد خلی بن زید اجمعی علیه السلام بر او تیری زد
و مردی از قبیله دارم سلور از بدن جدا کرد و بر چنگ ملغوبه شد و جمعی از منافقین بر جای سید الشهدا و اصحاب آنحضرت حمله کردند
و تشکی برایشان غالب شد پس آنحضرت نفس نفیس خود بر شتر آگوش سوار شده بجانب بفرات روانه شد و حضرت عباس
ملازمین در پیش روی شتر آنحضرت میدوید و فرزند ساقی کوثر برای تحمیل آب بجانب فرات میرفت پس لشکر عمر سعد برشان
سرا راه گرفتند پس ملعونی از قبیله دارم فریاد کرد که مگذارید آب برادران پس حضرت او را نفرین کرد و عرض کرد که خداوند اولاد
بلاک کن پس آن ملعون بغضب آمد و تیری بر حلقوم تشنه آنحضرت زد که تیر نشت پس آنجانب تیر را از حلقوم خود کشید و هر دو
خود را بریزان گرفت چون پر خون شد بر چنگ و دو خود را بجانب بفرات رسان کرد و عرض کرد که ای خداوند منم بچاقو کشای میگویم آنچه
بر من که پس در تیر بغیر تو ام واقع میشود پس با حلق و دست پر خون با نهایت تشنگی روانه آنجا شد و آنجا حسین در میان آنند
حایل شدند و در اطراف حضرت عباس حمله کردند پس جنگ در پیوست و آنجا بر اهرامات زیاده از حد رسانیدند و آخر الامر بر
و قافا حقی و حکم بن طفیل لعنه الله آنرا زکوارا شنید کردند و موافق روایات مشهوره اینست که چون آنحضرت برادر بزرگوار خود را
و چه عیب تو نهاد دید نزد آنجانب آب و عرض کرد که ای جان برادر آیا جاس را اجازه حرب میدی که جان خود را فدای تو کند و اینکه ترا
غریب بگویم و ربنیده آه در حدیث که چون بزرگوار تشنه گام اینکلام غم فرجام را از برادر با وفای خود شنید گریست گریستن شدیدی
فرمود که ای جان برادر هرگاه مصمم میدان ایستاده جرحه آبی از برای این طفل بچاقو تحصیل نما و در حدیث دیگر است که یکینه فاطمه چون
مشک خشکی آورد و التماس آب نمود پس آنحضرت تشنگان خود را به تیر فرات رسانید و مشک را بر نموده روانه جانب حمله کرد پس
پس منافقین بد این بر اطراف آن مظلوم غریب حمله کرده آه که هر دو او را از بدن جدا کردند و بعد از آن تیری بر مشک آب زده همه
آبهای آن بریکت آه و مصیبت که تیری دیگر بر سینه تشنه بکینش زد که از اسب در غلیظه آه و اخرا نه که چون بر زمین افتاد روی خود را
چرخا کرده فریاد زد که یا آغا آذکن آذکن لعنای یعنی ایراد با جان برابر بر آنجانب را و چون مظلوم کربلا صیحه و آواز داد
خود را شنید بسوز دل فرمود الان انکسر طرزی و قلت حلی یعنی ایزان پشت من شکست و کم شد چاره من چون شیر خشک
با نظر من سقای شیدن تشنه و کرسنه بر خاک افتاده بود شافت و بعد از آنکه بخش در خون غلیظه رسید دید که سرو فاسقای خدا
در کنار آب فرات تشنه و چون تشنه افتاده گریست گریستن شدیدی و این اشارات را تلاوت میفرمود تقدیر تو یا شتر قوم منم
و خالق تو دین استی محمد یعنی زیاده روی کردی ای بدترین متعصب طغیان و سرکشی از دین خداوند و مخالفت گردید
دین بغیر خود محمد صلی الله علیه و آله اما کان خیر الرسل اوصاکم یا اما نحن نزل انبیائنا پس روی مبارک خود را
آنلا حین کرده و فرمود که آیا نبود بهترین پیغمبران که وصیت کرده باشد بشاد خدای بیکایانیتیم از نسل پیغمبری که کرده شده
اما کان الرزق اذی و کلم اما کان من خیر البریه احمد آیا نبوده افاطه زهر ماد من مادر شما و آیا نبوده است احمد
جد من بهتر از همه عالمیان لغتم و آخرتم یا قد حقیم فوق الا و اخرنا و تو قد ایقوم بسبب این ظلم و ستم که از شما
میشود لعنت کرده شد و از دکان الهی رانده شده اید پس زود باشد که بجزارتای آتش غضب خداوند بسوزید و موافق روایت
معتبره مشهوره که از سار زخمها و جراحتها که بدن شریف آن مظلوم بود جناب سید الشهدا آنجند و جراحتها که افتاده بود بر بدن

در این کتاب
از سید محمد باقر
نویس شده است

در این کتاب
از سید محمد باقر
نویس شده است

در این کتاب
از سید محمد باقر
نویس شده است

و بنزد اجساد و شرفیه پاره پاره سایر شد حاصل و نقل فرمود پس در آستانه درگاه رفعت در میانجا که افتاده بود بگذشت و لابد به لایح
تنباه بی برادر بی یادگر یکی از روانه میباشند و در بعضی از کتب تفریه مسطور است که چون برادر خود را با دستهای قطع شده و بدن چاکلک
شد به فرمود که بیای بلند نمود و فرمود که یا اخی کلک و حیثه یعنی میانجا برادر یا وصیتی داری قال یا اخی کیستی الا کفایتی
الانجام دادیت چنان یعنی میانجا برادر وصیت من آنست که ما دایمیکه جان در بدن هست مرا بفرست بر سر حضرت از سبب آن
فرمود. قال لا فی استیجی من کلک لانی ما قدرت علی انباده تا بفرست بر من آنگاه پس در جواب عرض کرد که با عیب خیزدن من نیست
که من چایم که از یکینه تنه جرات میگویم که نتوانستم از برای او جرحه از آب بیاورم بلی برادر جان و ای قای مخلوقان در این
تعدادت خوشحالیم از اینست که سرفرازی کنم این لحظه که از راه وفا سر من در قدم چون تو برادر افتاد و کف گوید دست
من که در این دست بلاگشت خدا لیک جانش بجان بال و دوش بر افتاد سر من که در این لحظه گذاشت یک سر خنجر و
حجره و جعفر افتاد آه آه که بعد از این وصیت هر دو برادر وصیتهای جانکه از نمودند و ناگاه از جگر برکشیدند و در میانجا شد یک
دیگر را و داغ نمودند پس روح مطهر مقدس آنقریب شهید شدند که از آستانه بدن پر و زور و از عبادت میانجا که دید آن
قده و ناگاه راجعون پس حضرت خاسر آل عباد را خدا لا اله الا هو و غریب و تنها با هزاران آله و آه روانه حجاز کرد و پناه
و دامن صیبه که چون زمان و دختران خبر قطع شدن دستها و پاره پاره شدن پاهای آنسور را شنیدند از گریه و زاری و ناله و جگر
کاری کردند که هیچ حشی ندیده و هیچ کوشی نشیده آه و اصدایه که میچک از دندان رانیدند که در صحرای شاد و در وقت دایع
با احسا شده آن جسد مجروح دست از بدن جدا شده را زیادت کنند بلی در کتاب مصیبت مخصوصین از فاطمه صغیره روایت
کرده ام که میفرماید که تمام کلامش خاتون ز برای دایع حضرت عباس و آن جانب فرات شد پس بداد که در کتاب فرات
گشته شده و دوست از بدن جدا شده و سر او بریده شده و بجاک خون خطیده پس پاهای خواهرانه عزیزان بسیار از دل
برکشید و گریست گریستن شدیدی و با آنجند و داغ کرده مراجعت نموده باقی زمان اسیر غمی شده روانه کوفه و شام شد و در کتاب
بحار و دعوائم روایت شده است که ام البنین در حضرت عباس و سید برادر دیگر که هر چهار نفر در کربلا محاصره شدند خود را قادی می
سیند الشدا کرده بودند و در مدینه طبعه بود چون از شهادت خاسر آل عباد و اولاد خود مطلع شد روزی از شهر بیرون میرفت
و در میان قبرستان قبیع میگردید و چنان از سوز دل آتش جگر ناله میگریست و داشت خونین بر زمین جاری میکرد که خلق
و اطراف او جمع میشدند و از گریه میگریست و چون ابرو به ابرو میگریست و از جمله آناه و مروان حکم که همیشه با مردم میآمد و در آن خطبه
گریه و زاری میکرد مؤلف گوید که تمام کلام میگویم و احوال قاتل آنحضرت که لعنت الهی بر آن قاتل ملعون باد بدانکه در کتاب
بحار از قاسم بن صبح بن بناته روایت میکند که مرید دیدم که از قبیل بنی و ارم بود و گویا او سیاه شده بود و پیش از آن او را
دیده بودم که روی بکوی میخند داشت با دلقم که چرا روی تو سیاه شده است و برمیای شده که تریشا سم آملعون خسر الدینا
والاخرة در جواب گفت که من گشتم کینه فرزند جوان برانده که ریش من است و در خدمت حضرت امام حسین علیه السلام بود و پیش از او تیر
بود و اسم او عباس بن بود پس از آنوقت تا حال هیچ شب بخوابم مگر آنکه آن جوان بیاید و اطراف بدن مرا میگرد و مرا میزند تا بر
ختم میرساند پس مراد آتش میبازد از دهن فریاد میگویم که هر کس که مرا بخت دهد صوفی میشود و ادوی حدیث میگوید که از
از میان آن ملعون شنیدم که میگفت که این شقی ملعون از کس شهادت جواب صوفی میزند میگوید که ما دادهایم یکی او با ترحمت خوب کنیم
راوی میگوید که این حکایت را از زین العابدین سوال کردم جواب داد که آن بد بخت خود خود را رسا کرده و آنچه گفت است گفت و در کتاب
المشبهه از ابن ابی ریحان روایت کرده است که آن ملعون همدق که سر مطهر آن جوان را آورده بود بر اسبش سوار بود و اطراف فرج و خوشالی نمود و
بمیزان آب و خنجر بود و آنرا چنان بسته بود که بر آن اسب میخورد و ادوی میگوید که من پدرم گفتم که این سر کرم را قتل بیند
میست که اینقدر آب با خنجر نرساند پدرم گفت که این مرد را آنچه صاحب این سر باز میکند عذابش زیاده بر این ازیر که خود
با من گفت که هر شب جماعتی بر او عالم خواب را آتش میزند میبازد و ما صبح عذاب میگویم و سبیل اذین ملعونای مغلوب و بدبخت

یار است پس دست مقدس در آغوشش نهاد و او را در آغوش نمود و گفت دلسوز که چه بدبختی که آنقدرت دست
 و دایع با دایع خود حضرت قاسم دست در گردن یکدیگر کردند و چندان ناله و نوحه کردند که هر دو غش کردند آه آه هیهات
 و الله متحیرم که در آخر و دایع با نوجوان خود که هزار مرتبه عزیز تر بود از گریه و ناله و نوحه و بزرگوار بر چه حال شدند و طاحول لا قوه الا
 بالله العلی العظیم و بعد از دایع فرزند و پسند خود را خود سوار کرده و رفتند میدان نمود و روی آنده و صحت عین حسین و صحت
 و قال اللهم انشد علی هؤلاء القوم قصه برزخهم علامه شبلی بن صالح و طحا و سبطه بر رسول الله صلی الله علیه و آله اید و سنان
 و ای ناله و نوحه کنسیدگان و الله متحیرم که مظلوم که بلا علیه السلام در آنوقت بر چه حال شدند در حدیث است که بخود روانه شدن
 جانب علی اکبر میدان قای شیدان ای از جگر تشنه سوخته خود بر کشید که از شر آبش خرمی نماند کاف اهل بیت بلکه همه دستان با
 تا قیامت بسوخت پس با اختیار از چشهای حق منیش اشکهای حسرت روان و بر ملکوتی غبار آلوده شای که دید پس بگوشتش
 خود را که مظهر و جلاله الهی بود بلند کرد و ریش مجده خود را بجانب آسمان کرد و انیده و مشغول مناجات با حضرت قاضی الحاجات
 شد و راز و نیاز خود را بدو گاه بی نیاز او برده عرض کرد که ای خداوند من کواه باش بر هفتم تحقیق که از برای جاده بر نجات
 ایشان جو اینکه شیده ترین همه مخلوقات از جهه صورت و سیرت و کفایت پیغمبر و جناب محمد مصطفی صلی الله علیه و آله ثم قال کن
 اذ انشغل الی بنیک نظرنا الی وجهه حاجتم بعدای قلب مجروح چنان کشیده جنایت اشده شود که عرض کرد که ای خداوند من
 عادت اهل بیت بر این جا کرده بود که هرگاه مشتاق بقای پیغمبر میشدیم به آنحال با کمال عیدم مثال این نوجوان نظیر میکردیم
 پس بعد از شهادت او قلب خود را بدیدار که خورسند نایم پس بر آنقوم میافزین کرد و عرض کرد که ای خداوند من برادر برکتی
 زینرا از ایشان و متفرق کردن جمعیت را از ایشان و در هم شکستن قوت و شوکت را از ایشان و واقع سازایشان را در راهی
 نه راه ایمان و هرگز راضی نکردان اولیای خود را از ایشان زیرا که ایشان را با جناب خود خواندند که یاری با کنند پس چون ایشان
 وارد شدیم با باد دشمنی کردند و ما را بقتل آوردند پس آنجای سینه بلند این آیه شریفه را خواند که ان الله مصلی آدم و نوحا و آل ابراهیم
 و آل عمران ذریه بعضنا من بعض و الله سميع عليم و اما جناب اکبر و انشیه جناب پیغمبر بعد از مرضی از خدمت پدر خویش کرد
 میدان قال کردید و این رجز را میخواند انا علی بن الحسین بن علی من عصبه جد ابراهیم ائمه و الله لا یحکم فیما بین الیقین
 اظنکم بالکفر حق یقینی ابر کرم با سیف حق عنی که ضرب قلام با بر شوی قلوئی یعنی نیم حلقه حسن بن علی بن خطاب و
 قومی و حاجتی میباشیم که چه بدی ایشان است پیغمبر خدا و بسته میشود که حاکم شود بر ما اولاد زنا و اینک با شما میگویم تا آنکه
 بشکند تیر من و بعد از آن با شمشیر با شما محاربه خواهم کرد در محاربت پدر بزرگوارم تا آنکه بیاید ضربت جوان ناشی علویا
 و روی آه آه آه القوم سبوا و کثروا قالوا فبارک الله فیما یفعلین اید و سنان و ناله کردند که چون چگونه از استماع نیکو
 مصیبت مظلوم که بلا قبهای جانفشان و اشکهای ایشان ملکون باشد که در حدیث است که چون آن شرفک نامت و قرب
 هدایت از فور حال با کمال خود عرض میداد از امور و از شش طاعت بافتش عرض میداد در امرین فرمود جمیع لشکر صد آه خود رفتن
 سحان الله و الله اکبر بلند کردند چون محو آنحال عیدم مثال شدند زبانه را بقتل فبارک الله احسن الخالقین که بودند و جلی
 ایشان متحرشده گفتند که یا ابن عبدمن بن هاشم الشائب الناصبی الکبیری یا مریا یقینه یعنی ای ابن عدایان جوان ناشی کیمت کمد
 امر بجای و قتل او میکنی و حمله از ایشان کان کردند که رسول خدا ظاهر کردید آملون از جای برخاسته و بجای میدان آمد نظر
 نموده گفت هذا علی الاکبر ابن الحسین یعنی این نوجوان پیغمبر خدایت بلکه عا اکبر نوجوان حسین و در کتاب عوالم روایت
 کرده که چون مظلوم که بلا شد که ابن سعد لعین بلکریان میگوید که این پیغمبر نیست بلکه نوجوان حسین است قلب مبارک که جانشین
 آنبر بزرگوار برده آمد صلاح حال ما این حق با کت قطع الله رزقک و لا یبارک الله ملک فی آبرک و سبط علیک من نیک خلق
 علی ذریکت کما قطعت یحیی و کما قطعت قراچی بن رسول الله آه آه پس مظلوم که بلا شد که همه شینه از فرود که
 ابن سعد چهار است ترا با من خداوند قطع کند رحم ترا و بر تو مبارک نکرد داند امر ترا و مستط کرد و نذر تو کسی که ترا بعد از من در خوا

این
 نوحه و ناله و نوحه
 که هر دو غش کردند

این
 نوحه و ناله و نوحه
 که هر دو غش کردند

خود که اشت فرمود که این فرزند کرامی چندی جنبی جناب علی اکبر عرض کرد که یا آبتا خدا جنتی رسول الله صلی الله علیه و آله قد شفی ما به
 الا فی شری لا یخلف بعدنا ابدا یعنی ای جان پدر اینک جدم رسول الله صلی الله علیه و آله یحتملکه ابد مرا از جام مخلوق و شریاری رب
 کوثر که بر کمر بعد از این تشنه نخواهم کرد دید ای پرجان جدم میزاید که تعجیل کن تعجیل کن بجانب ما که از برای تو جامی ذخیره کرده ایم همین
 ساعت بیاشامی و بعد از آنکه مظلوم که بلا این سخنان از فرزند خود شنید و او را بر آن حال پاره پاره دید بی اختیار صیحه برکشید
 فقال قتل الله قوما قتلوا ما اقرتهم علی الریح علی رسول الله و علی ابنته ابنته الرسول یعنی این فرزند بکشد خدا جامی را که ترا شنیده
 چه قدر این قوم بیایا شده اند و برخداوند و بر رسول و بر بنت کرده اند و بر تنک حرمت پیغمبر خود کشتن نموده اند و انتم قتلایه
 باله موج هم قال علی الدنيا بعدک النقی آه که نمیدانم سینه مظلومان چه خیال بود که بی اختیار چشمها را پیش پر از اشک شد
 بر کلکونه مقتش جاری شد و بسوزد فرمود که ای فرزند ای علی اکبر خاک بر سر دنیا باد بعد از کشته شدن تو قال فی انفسه فقیست
 شقته فارق الدنيا ای شیعیان که ناله کنندگان و الله متحیرم که کیفیت استکمال این نوجوان شهید که کیسیم یا بر احوال پدر زور کرد
 که در آنوقت بر بالین او حاضر بود و چشم خود میدید که نوجوانش چگونه برخاک و خون میخلطد و جان تسلیم نمیداد آه و همسپنا که در
 کتاب مکتوف روایت کرده که ناگاه از قلب مبارک تیر و نیزه خورده اینجا بصد فریاد بلندی برآمد و جان نازنین را بجان آفرین
 تسلیم نمود فقال الخیرین آه من شهادته و لک علی الاکبر و انما لیه و انما لیه لا یخون و چون روح پر قوت آن نوجوان با شهادت
 قدس طری گرفت جناب سید الشهدا بندهای بلند فرمود که آه از شهادت فرزندم علی اکبر و جان مظلوم فرزند کشته ای کشید که زمین
 که بر بار خود بلرزید ای مستحق و آن نوحه کنندگان بشنود بی اختیار گریه و ناله کیندا زمین بر سر او ایستاد که چون صد آقا شهید
 بر شهادت و ارتحال این نوجوان بلند شد دیدیم که زنی با قامت خمیده از خیمه بیستیا بیرون دوید و روی نورش چون
 آفتاب تابان میدرخشید و آه شرر بار از سینه فکار بر می کشید و او ایلا و وای شوراه و یا حبیباه و یا ثمره خاداه و یا نور عینکته
 و بجانب قلعه میدوید و دیدم من استول کردم که این زن کشتن نفس که از شهادت آه و ناله شعل عالم کباب میشود کیست قیل بی یثرب
 بنت علی علیه السلام قیل فانت فانت علی آه و همسپنا که در جواب گفتند که این زن جناب زینب خاتون عشته این
 نوجوانست پس دیدیم که آمد و خود را بر بالای نقش آتشید انداخت روی آن خاتون قائله بیدار فرمود ما را ای لفظ طایفه و بیستیا
 وای ناله و نوحه کنندگان از خیمه شرف بیایید که چه قدر جناب بیغش تون در نزد مظلوم که بر محترم بوده که در حالتی که فرزندی
 علی اکبر پاره پاره در میان خاک و خون افتاده بود و همچنانکه آنبر زکوارید که خواهر یا جان برابرش جناب زینب از خیمه و بقلعه آمده
 و خود را بر روی نقش مجروح علی اکبر انداخته آخرت دست از نفس فرزند بلند خود برداشته و دست خواهر دلسوز خود را گرفته و از روی
 نفس غرق در خون بر خیزانید و همراهی کرده او را بخیچه رسانید مؤلف مخزون دلخون گوید که خداوند لعنت کند اهل کوفه و شام
 که حرمت آن خمر را در جیم شکستند و در وقت غارت خیمه و سوزانیدن آن بنا مظلومه را از خیمه نمودند و در وقت که زانین را قتل
 شنید ان بی او بیا کردند بعد از آن بر شتر سوار کرده شهر بشرد و یا بریدند و دایندند و در مجالس کوفه و شام در میان قوم نافرجام پر
 داشته انواع بی احترامیهای دروند پس فاسد را از برای تنگی و شکنجی هر خود در خیمه توقف فرمود و بدین کار امر فرمود که
 پاره پاره علی اکبر را از قلعه برداشته بدینجا آوردند و راوی میگوید که در آنوقت طفلی از خیمه بدرآمد و در کوشای او دو کوشواره افتاد
 بود و از شدت خوف چنان می لرزید که گویا استخوانها او صد میگرد و از شدت اضطراب نگاه بطرف راست و چپ میکرد که ناگاه
 بن بیست لطفانه بر آن طفل حمله کرد و چنان تندی بر او زد که روح پاکش با شیشه جان پرواز کرد و پس از خیمه طایفه فریاد و اغواها و اغواها
 و او مظلومه بلند شد و این ناله را بر ناله ای که بر شهادت علی اکبر داشتند افزوده شد روی فی القوا لیم ای قاتلانت شهرنا و مظلوم
 ایله و لا یحکم کاند نهوشیه ای شیعیان که ناله کنندگان آنجا از خیمه خارجا معلوم میشود ایست که مصیبت جناب اکبر از همه شد که
 که پیش از او شنیده شده بودند بر همه اهل بیت معتبر و دشوار تر بود زیرا که جناب زینب از شنیدن شهادت هر شهید در خیمه ناله زاری
 میکرد و کلن بیرون میآمد و از شنیدن قتل علی اکبر چشمها را بجنب قلعه دوید و آنیدن پاره پاره را در بر کشید و آه و ناله از جگر برید

و ای باب شهید اکبر را در این
 نوع از کلام صحت ندارد

شهادت حضرت زینب

پیش رو

عبدالله بن محمد بن عبدالمطلب

یعنی سلام بر جناب تو باد و بر کسبندگان بر تو در رحمت خداوند باد بر همه شایا و لغت الله علیه علی اعدائک من الاولین و الاخرین
 الی یوم الدین یعنی و لغت خداوند بر دشمنان تو باد از اولین ایشان و آخرین ایشان تا روز جزا و بعد حضرت باوقیة سلام
 میفرماید بسم الله تعالی شاکر کونای طول الخیر علی مصایب بدی الخیر یعنی خداوند رحمت فرماید شایان را که تحقیق که شاکر
 و بهر ای که در دنیا اهل بیت بطول دادن عین و غم خود را در مصیبت جد من حسین علیه السلام پس هر مومنی که از چشم او اینقدر
 بیرون آید که بر صورت او جاری شود بجهت محزون شدن از اینها نیکوکار اهل بیت رسیده است از دشمنان در دنیا جای و در
 خداوند عالمیان و منزلت جان با صدیقان و در حدیث معتبر از مظلوم که بلا جانب است شده است که اما قبل العبرة و اثر
 عند مؤمنین الا بخی و انعم لمصابی یعنی نم شسته کرد و زاری مذکور نمیشود در زیر هیچ مومنی مگر آنکه گریان و غمگین شود و بجهت مصیبت
 من و ایضا از آنجانب روایت شده است که من دمت فیما دفا ظمرة بواء الله فی الجنة حقاً یعنی یکبار چشم او بکجهت شایان
 در مصیبت اهل بیت بیرون آید جای میدهد خداوند او را در بهشت در مدت طولانی که از برای آن آفرید و فطاعی نباشد زلف
 جان شاکر که یکبار شلی نیست که طین از شیعان را در هیچ عملی نظیر با جرم و فرود نیست و جمیع اعمال ایشان قرین الله است خصوصاً
 در کرد و ناله از برای اهل عصمت و خصوصاً در تعزیه جناب غاسل عیسی الشهدا و احوال الله بعلت آنکه هر کس که از افاضت
 آن بزرگواران عظیم سلام خلق شده باشد در وقت تسلی مصیبت ایشان از شدت احوال و اعتبار نامه و نوحه میکند علی الخصوص از شنیدن
 وقایعی که در روز عاشورا رویداده که از شنیدن آنها هیچ مرد مومن و زن مومن نمیتواند خود را از گریه معاف دارد و از جمله آنست
 که چون جمیع احوال و انصار و اقربا مظلوم که بلا شیده شدند و آن بزرگوار دید که چنانچه دو دو نفر از دوستان و یاران و همه بر کاه
 هلاک افتاده و منافقین و معاندین مدام مبارزه میکنند و دیگر کسی نماند که بجای دود و لاله و علاج خود تن شباهت داد و از برای دل
 با حرم محترم و زنان یکس نزدیکی خیمه تشریف برده و قصد بلند فرمود که یا سکنه یا رقیه یا زینب یا ام کلثوم فلیکن منی سلام
 یعنی یکسینه و یا رقیه و یا زینب و یا ام کلثوم بر همه شایا با سلام من آه که همه آن یکسان مدد نای مظلومان جمع شدند پس
 اولی سکنه پیش آمد و کلامی عرض کرد که بی اختیار از چشمها جاری میکردند فحاشا یا ابتاه ایستگاریست یعنی گفت
 ای پدر جان من بمرگ گشته شدن داده پس مظلوم جوانی فرمود که دلنای دوستا ترا کباب چشمهای ایشان را برب کرد
 قال فلیکن لا یستقیم منی الا ناصره و لا متین یعنی جواب فرمود که ای جان فرزند چگونه تن شباهت نداده و راضی نباشه شدن
 نشود آن کسی که از برای او یاری و یاور میباشی منیت پس یکسینه مظلوم گفت یا ابتاه و دنا الی حرم جدنا یعنی ای پدر بزرگوار
 ما زمان یکسین ببردگان بجرم محترم جد خود پس آنحضرت فرمود که هتئات لوزیک القیال تام و عقی یعنی هتایت اگر مرغی را
 خود که از دهن هرگز ترک هشیانه خود نکند یعنی اگر مرا بجال خود که از دهن هرگز ترک وطن محرم جد خود نمیکردم پس چون آنجناب با بخلام
 فرمود زنان مظلومه مضطرب شدند و یقین کردند که آن یکسین تن کشته شدن داد پس همیشه یکصد صد بار ناله و فغان
 بلند کردند پس آنحضرت ایشان را بر بصر فرموده ساکت گردانید و دواع را تا تمام گذاشته روانه میدان شد و فرمود که کجاست
 عمر بن سعد آنملون نزد یک آنحضرت فرمود که ترا خیر کرد اتم در میان سه کار تا یکی را اختیار کنی آن بجا عرض کرد که آنرا
 کدام است آنحضرت فرمود که هر گاه می آید الی الله تعالی افرم جدی رسول الله یعنی اول آنست که مرا مانع نشوی و اولاد
 تا آنکه این زمان یکسین را بر دشته برگردم بسوی مدینه طیبه جد من رسول الله قال نالی الی ذلک من سبیل یعنی نیست از برای
 بسوی بر آوردن این حاجت ای و از جانب امیر خود ما ذون سیم که ترا مخرج کنم قال یسقی بشریر من الماء یعنی حاجت و تویم نیست
 که بیا شانی مرا شری از آب که بسیار شده ام قال اللعین من اهل السموات و الارض من لا یثبته من سبیل یعنی جواب
 داد آنملون بر سر طعون که هر دو لغت کرده شده اند زبان اهل آسمانها و زمینها که مرا راهی بسوی بر آوردن این حاجت دویم نیست
 قال ان کان لا یذین قلی فلیجری الی رجلاً بعد رجل یعنی آنجناب فرمود که هر گاه چاه و بئر گشتن من نیست پس گنجینه بگریختن من
 غریب بفرست پس آنملون این را قبول کرد و فریاد زد که سیم الله ایها جان لشکر مشغول جاد و قاتل شود و آنجناب نیز مشغول

در حدیث معتبر از مظلوم که بلا جانب است شده است

و اما قبل العبرة و اثر

شاکر که یکبار شلی نیست

شدت کرد و کسی ندانند و اقوام و یاران آنجناب باقی نمانده بود که تواند آبی از برمی لب تشنگان تحصیل نماید لایحه و علاج خود
بنفخ نفیس روانه میدان شده که شاید از برای جگر سوختگان آبی تحصیل فرماید پس چون داخل میدان شد در مقابل لشکر آمده
این رجز را نشا فرمود کفر القوم و قد ما رغبوا عن ثواب الله رب الثقلين یعنی کافر شده اند این قوم و حال آنکه پیش از این روزگار
روی گردانیده بودند از ثواب خداوند یعنی و هنس قلوا قد ما عشنا و انبنا حسن بخیر که بیم آلتا توین آه آه گشتند پیش از این
پدرم علی بن ابیطالب علیه السلام را و برادر حم حسن محبتی را که بتر بود از همه کس و کریم تر بود از همه پدر و مادر جنتا منم و قالوا انجیوا
و انشروا اناسا الی حرب الحنین و باعث آنها بعضی ایشان بود و بعد از آن گفتند که جمع شوید و برانگیزانید خلق را بگویند
حسین یا القوم من اناس از دل جمعا لجمع لایل الحنین وای بر این خلق پس فطرت با که جمع کردند این شرار را از برای جنگ
با اهل حرم خدا و رسول ثم صاروا و اذوا و اقصوا کفتم با جستن با برضاه الحنین پس همه عهد خود را محکم کردند در این کار محبت
خوشنودی و دو طمدیون یعنی یزید و ابن زیاد علیه السلام لم یجاءوا فی شکایتی لعن الله نسل الکافین آه آه از خداوند تیرش
در زمین خون من از برای خاطر علی بن ابی طالب که پدر و جد و برادر و کافران و ابن سعبه قد زانی قنوة یحیو و کوف انما یلین و سر
سعد لعین با لشکر خود از روی قهر و غلبه مرست بر باران که دیش شدت یاریدن باران از دو ابرو ریزان لایسی کان منی قبل ذل غیر
فقری بضاه التیرین و این تیر باران نه بسبب کسی بود که از من صادر شده بود بغیر از فقر کردن من بیدم رسول خدا که نوربت
و ما هست یعلی الخیر من عبثی و التی القریش الی الیه و فقر کردن من بعلی بن طالب که بعد از پیغمبر از همه کس سبتر
و پیغمبر که پدر و مادر او قریش است خیرة الله من خلقی بعد جده و انا ابن الحنین ایقوم پدرم بهتر از همه خلق خداوند
بعد از پدرم رسول خدا صلی الله علیه و آله و منم فرزندان من و برادر و برادر بر کزیده خدا ارحم الراحمین و ارحم الراحمین و ارحم الراحمین
منی انقلین ایجماعت بحقیقت همه میدانند که مادرم فاطمه زهرا است و پدرم وارث علم و مولا حق و است فقهه فقهت
من ذنب فانا ائمتنا و ابنا الله منین مادرم نقره ایست که مصفا از طلا است پس منم نقره و فرزند حاصل شده از دو طلا
ذنب ذنب فی ذنب و جنتی فی جنتی منم طلای در طلا در طلا و نقره در نقره و نقره یعنی منم حسین بن علی و فرزند
رسول الله و الیه میسر و اونی فانا الکوکب بن القمرین پدرم آفتاب تابان است و مادرم ماه و شش منم ماه فرزند
آفتاب و ماه عده الله علانا یا فانا و قریش بنی عبدمنی پدرم برادر و برادر است بود در زن کوکی و حال آنکه قریش عادت
میکردند و بخت بر کران یمنه و ان لا اله الا الله و علی قائم باحسینین و قریش میرسدند لایق قری را که هر دو
بزرگ بودند و پدرم جناب علی بن ابیطالب علیه السلام بر پا دارند و بود و نیکو و یعنی عبادت پروردگار و اوست رسول را
منع رسول الله سبحانه و تعالی ما علی الاقرین منی غیر ذین پدرم خارج جاعت میکرد با رسول خدا تا هفت سال کامل و حال آنکه برادر
چند زمین خارج جاعت که دارند بغیر از این دو برادر بودند بجز الاقصانم لایق فانا منع قریش لا و لا طرقت عین پدرم و برادر
جست از تنها و هرگز عبادت نکرد آنها را با قریش بلکه نرسید آنها را بعد چشم بر هم گذاشتن و کشوند من که بخت کجی با قریش
افکار منی فی جنتی منم کست که از برای جدی باشد مثل جدم یا مادری باشد مثل مادر من در مشرق و مغرب عالم خسته انقلین
و ثقی فانا الاقرین و ابنا الاقرین مخصوص گردانید خداوند جدم را بفضل و تقوی پس منم کوکب در خنده فرزند دو کوکب در خنده
خوهر من فیه مکتوبه فانا ابو هر و ابن الله تیرین جدم جوهر است از نقره پنهانی یعنی از نور ایض الی پس منم جوهر و فرزند و
نانی منم اصحاب النباء حننا قد کنا شریفا و المنیرین ما نیم اصحاب که هر خفرا مالک شیم مشرق و مغرب نیز
منم جبریل تا سادنا و لنا ایت و شوی الحنین ما نیم اصحاب که فکر کردشیم شدن جبریل و از برای ستانده که در راه
من فی عالم یزید و حسن غیر ذی ارحم من الیه بن هر صاحب علمی امید دارد فضل ما را بغیر از این طعون بحسن که لغت کرد و
پدر و مادر و جدی المرسل مضاع الذی و ابی منی که یا یسعی جدم منم پیغمبر است که چراغ تاریک است پدرم و
کنده است هر دو بیت او که آن است بر یکم است و محمد بنکم و ابی فاطمه جادیه منم و ابی را نماند که کشتن پدرم برادرم

بجه حضرت بر قباب تو و تافت خوردن بر آن امور حلی که وارد شده است بر جناب تو و تفتختن آنوقت بدو عذر انقباض
و تحجب الا کتاب آفند و الفاء و و اعراضه بگویم که جان از بد نعم فارقت کند بعلت شدت سوختن در مصیبت تو و غم
خوردن در غم و غرن تو مؤلف گوید که خوش بحال آنده و بلکه پیروی بحجاب صاحب الامر علی بن ابی طالب که خود را بر این زیارت
نماید ای دوستان مگر خافیده از ثواب که بر این تحجب کنز نشینده اید که قال الصادق علیه السلام فقلل المؤمنین انهم یخرجون
من شیع و عزیز لیسارنا جاده و کلمات نیز با غده جادوی شکل ایند و کوه عالی مضاینا انقض الابد و کما و علی با اصابنا
اقدانا تحجب الازوب یعنی صادق آل محمد صلی الله علیه و آله میفرماید که نفس کشیدن نومن مهمو مشکین از برای اهل بیت
ثواب تسبیح است و نوحه کردن او بر مصیبتها با جادات است و پنهان کردن اسرار مادر خود و دانش نکر دانیدن آن جادات
در راه رضای خدا و نوحه و ناله او بر مصیبتها با بهترین جادات است و کربستن او بر آنچه با اذیت رسته از دشمنان و حرکت
کنایان است مؤلف گوید که چندیگوت که نومن سعی نماید که خود مطابق آن زیارت و ایجاد شریف گرداند و با هر
کامله و غرن تمام و اخلاص نیکو گرداند و نوحه کند تا ثمرات ایجاد شریف فایز گردد و دو بهرگاه فی الجمله توجیهی باشد شکی نیست
که قلب نومن از شنیدن مصایب آل محمد غمزد و دیده او گریان میشود و حضورنا مصایب روز عاشورا را زیرا که در کتاب علی شریف
روایت کرده است که از حضرت صادق علیه السلام سؤال کردم که یا ابن سؤل الله چگونه شد که روز عاشورا روز مصیبت و غم و خراج
که یک دید و روزیکه رسول خدا رحلت فرمود و نه رویکه فاطمه زهرا و دنیا را وداع کرد و نه روزیکه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام شهادت
و نه روزیکه حضرت امام حسن و زین العابدین در جواب فرمود که این تو هم حسین اعظم منصبه من شایر الایام یعنی بدینکه
روز حضرت امام حسین یعنی روز عاشورا بزرگتر بود از جنت مصیبت از مجموع روز با بجه آنکه اصحاب عبا بزرگترین خلق بودند و نزد
خداوند عزوجل محترم بودند پس چون رسول خدا صلی الله علیه و آله رحلت فرمود حضرت امیر المؤمنین و فاطمه و حسین علیهم السلام باقی ماندند
بودند تسلی قلب ایشان و باعث خوشنودی خدای تعالی این بزرگواران بودند و چون فاطمه زهرا رحلت فرمود تسلی قلبها حضرت امیر المؤمنین
و حسین علیهم السلام بعمل میآید چون امیر المؤمنین شهید گردانیدند تسلی قلوب باند بزرگوار حاصل میشد و چون حضرت امام حسن
بزرگوار شهادت تسلی قلب خلائق بحاصل آن عبا جاب سید الشهدا حاصل میشد پس چنانکه بقای آنحضرت بمنزله بقای عبا بزرگواران بود
شته چنان تحجب نیز بمنزله گشته شدن جمیع ایشان است پس باین سبب مصیبت عاشورا بزرگتر از مصیبت همه روزها است
مؤلف گوید که باین مطلب اشاره میفرماید جناب نبی خاتون در آنوقت که در آخر وداع کرد یکسر حضرت امام حسین علیه السلام با فرمود
که ایخو ابراهیم خدا ترس صبر کن چنانکه در مصیبت عبا و مادر و پدر و برادر صبر کردی پس آنظلوم عبا و مادر و پدر و برادر جان چون جد بزرگوارم
از دنیا رحلت فرمود دل خود را بمادر و پدر و برادر خوش داشت و چون بادم دار فانی را وداع کرد تسلی قلب خود را بپدر و مادر
میدادم و چون فرق پدر را جدا نمودم با حق شاکه تسلی قلب خود را بپدر و مادر میکردم و بعد از آنکه برادرم حضرت امام حسن بزرگوار
بدر خدایه شهادت رسانیدند تسلی قلب فاطمه خود را بحجاب مقدس تو میکردم ای یار کار که شکان هرگاه تو گشته شوی
و دیگر که تسلی قلب هجران کشیده خود را بنایم در کتاب عالم از اتم سله روا کرده که دیدم رسول خدا را که چو شایند بر فرزند
خود حسین جانم که از نهایت مینکونی شایست بیاس اهل دنیا داشت پس من عرض کردم که یا رسول الله این چه جامه است فرمود
که این پیرایه است که خداوند بدیده فرموده بسوی من از برای فرزند من حسین و پدر تنیکه بود آن از پیرایه منم بال جبرئیل علیه
بر قامت حسین جبه زینت پوشانم زیرا که این روز عید روز زینت است و من او را دوست میدارم مؤلف استخرا گوید که
همین بزرگوار که محبوب رسول خدا بود و خداوند لباس از پیرایه منم بال جبرئیل برای او بدیده فرموده و امیضا که در حدیث که در
عاشورا در وقت وداع بخوابش جناب نبی خاتون فرمود که یا خاتون غم کن و ثوب غنی یعنی ایخو ابراهیم جان یا خداوند تو جانم
کنه هست و در کتاب عبا روایت کرده است که فرموده انتم لای ثوبا لا یزینکم فیه جملک تحت ثیاب یثلا ابرو یعنی نباید
از برای من جامه گزیند که کسی در آن زینت بخند که تا من در زیر جامه خود بپوشم که بمن بر پشته خطای من با سنی و در دنیا آنجا که

میگرد بر طرف پیشه غم او و زایل میگردد و دور است و هرگاه یاد میکرد اسم مقدس حضرت امام حسین علیه السلام را گریه در کوفتی و کبریه
 و نفسی او بی اختیار بی اختیار پی در پی از دل مجزون و پیردن میآمد پس روزی عرض کرد که ای خداوند من چه میشود مرا که هرگاه آب
 شریفه چار تفرازا آنز کو از آنرا بر زبان خود جاری میکنم از برکت و تاثیر آن آب و عوم و غموم من بر طرف بشود و قلب من تسلی بهمین
 و هرگاه اسم حسین را بر زبان جاری میکنم بی اختیار اشک از چشم من جاری میشود و نفسی من بی در پی و بی اختیار از قلب من پرت
 میآید پس خداوند جل جلاله او را از قصه خجسته الشهدا علیه السلام خبر داده و فرمود که کیست پس کاف اسم که کلمات و کلمات عتر
 طاهرة اوست و یا اشاره بیزید علیه لعنه است که او ظلم کند بر حضرت امام حسین علیه السلام و عین عطر و تشنگی دست و صابر
 آنز کو اوست پس چون حضرت ذکر را بر این واقعه یاد آید گاهی بهم رسانید تا سه روز از محفل عبادت خود بیرون نشیند و در وقت
 اذان نداده که بر او وارد شوند و شروع کرد بکریستن و آه و ناله بلند کشیدن و ندبه و نوحه میکرد و باینکلمات مناجات میکرد و میگفت
 که ای خدای خیر خلقت بگو که من یعنی ای خداوند من یا پدر و خواهی آورده و قلب بهترین خلقت خجسته محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله
 بمصیبت فرزند او انکی انزل بدو از رتبه جنانا یعنی ای خداوند منی یا نازل خواهی فرمود این پلینه را بر خاندان و ای الهی من
 علیاً و فاطمه ثیاب پذیره ایضاً یعنی ای خداوند من یا لباس عزای این مصیبت را خواهی پوشانید بر قامت خجسته و فاطمه علیهم السلام
 انکی انزل کرد بدو از رتبه جنانا یعنی ای خداوند من یا آورده خواهی فرمود این غم درد آورنده را بر بساط اند و بر زکوار و در آستان
 اینکلمات مناجات میکرد و میگفت پس عرض کرد که ای خداوند من روزی فرما مرا در این آخر عمر فرزندی که قره عین و روشنی پسر
 من باشد تا وارث من گردد و آنچنان نیکو بوده باشد که بجای حسین باشد و روز من و چون آن فرزند را عطا فرمودی مرا بخت او
 بی اختیار کن و او را در آخر الامر شهادت روزی گردان که قلب مرا در شهادت او بدر آورده ای چنانکه قلب رسول خود محمد مصطفی صلی الله علیه و آله
 بدر خواهی آورد و مصیبت فرزندش حسین پس خداوند دعای در استجاب فرموده و دشمنان حضرت محی علیه السلام ابا و عطا فرمودند
 خجسته الشهدا علیه السلام دشمنان متولد شد مولف مخزون گوید اقبل از آنکه بحسب خاطر روز عاشورا آمده باشد و پیش از
 آنکه خجسته الشهدا علیه السلام بدر بر رفیع شهادت رسیده باشد پیغمبر الهی مثل حضرت زکریا و عیسی و محمد صلی الله علیه و آله
 انتخاب نوحا و نوحا که در دنیا که شنیده آه مینداختم که بعد از گذشتن روز عاشورا و استماع میصباحا که از آن واقعه در آن شهادت
 سزاوارست که چگونه گریه و نوحا کند خصوصاً بعد از شنیدن خاص و غمناکه که از برای اشکهای چشمهای عزیز است که از جمله آنست
 که حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که چون صبح یوم عاشورا و طلوع کند از جانب آسمان طالع بسیار بر زمین نازل شود و در هر یک
 از ایشان خجسته و بلور سفید بوده باشد پس داخل میشوند در هر خانه و مجلسی که در آن گریه میکنند بر خجسته الشهدا علیه السلام و جمع میکنند
 در آن شیشا اشکهای چشم که ریخته گان بر آن مخلوم را پس هرگاه در روز قیامت کثیر حشر نبانند که گنجانب انگریزینند گان قدری
 اشک او را بر آن آتش میریزند پس آتش بقدر شست هزار فرسخ از او دور میشود مولف گوید که در جمیع امور و احکام دنیا و دین
 که اهل عالم خصوصاً خالصین از توحیدان و اقداس پیروی کنند بجناب محمد و آل طاهرین و صلوات الله علیهم جمعین زیرا که عمل آنوقت صحیح است
 که موافق عمل و فرموده ایشان باشد و از جمله اعمال عزاداری کردن در روز عاشورا و غیر آنست و از جمله اخباریکه در کیفیت عزاداری
 ایشان وارد شده اینست که بعد از آنکه بنام میگوید که داخل شدم بر آقای خود حضرت صادق علیه السلام در روز عاشورا پس دیدم که
 رنگت مبارک او شکسته و آما و حزن و غم و الم از آنجناب ظاهر است و مانند مرادید اشکها از چشم مقدس آنز کو او بر صورتش
 جاریست من عرض کردم که یا ابن رسول الله صلی الله علیه و آله چرا گانک لایکلی اننی فیکنت یعنی سبب گریه شامیت خداوند عز
 نکر یا ندیدهای شما را در جواب فرمود که مگر تو خاف و دیند که در مثل این روز بحسب حاجت بر این سیلاب علیهم السلام رسیده آنچه رسیده و در
 این روز بود که با غم رسیده و برداشته شده جاده قحطی ز آل رسول الله و بر زمین افتاده بود و منی از قامت موالیان ایشان گریه
 و نوحا بود و بر رسول خدا که ایشان را بدحال بر روی زمین مشاهده فرماید و هرگاه آنجناب نزد میسرود و مصیبت آنها خود صاحب عز
 و در ادبی حدیث گوید پس حضرت صادق آفته رکعت که در پیش مبارکش ترشد من عرض کردم که ایست من چه فرماید و خصوصاً

[Handwritten signature]

کتابخانه عمومی

بسم الله الرحمن الرحيم

آنروز جواب فرمود که روزه بدری آنکه در شب نیت روزه کنی و افطار کنی آنکه از روی شامت بخوری و روزه آنروز را به
 مریان بلکه بعد از عصر افطار کنی بجزه اذ آب نگوشت و کباب چشم پر آب گوید که از انصاف و دوری که شیعه خالص کامل نپاوه
 از جبرضاتی که حضرت صادق علیه السلام اشاره فرمود در روز عاشورا چیزی یا شاید تا دل میانیست که از حیوانات صحرانگتر باشد که
 نشیند که در کتاب تندیب از آنحضرت رسیده است که عادت حشیان صحران از زمان حضرت داود علیه السلام بر آن ریشد که
 روزهای عاشورا روزه میدادند و تمام آنروز را بشکلی و کرسی و گریه و زاری بسر میراندند و از آنجا که عاشورا را تصاحب حضرت
 یاقین رسول الله و انسل غریبی یعنی چنانکه روز عاشورا میشود مضاعف میکرد و خسته و حسرت من از برای آل رسول الله و اگر بخوانم که خود را
 از گریه معاف دارم اشک چشمم به جنتیابر صورت من جاری شود **هو الیوم فیه غزوت لادن کلها** زخما علیهم و انما افشرت
 یعنی روز عاشورا و فزیت که دنان از شدت غم بر صیقلیت و آرد و بر آل رسول الله همه زمین تیره و بار کردید و آسمان بر خود تیره
 متضایب شانت قل من کان مثیلا **و لیکن یوم القادرین اقرب** یعنی صیقلیت و آرد و بر آل رسول الله همه زمین تیره و بار کردید و آسمان بر خود تیره
 که ناگوار است هر کس که از اسلام ببرد و ضیعی بوده باشد و لیکن چشمها را منقیر و فاجرین روشن کردید **و اذا کانت فتنی**
منصبه کربلا و انشاء شاداب پناه قد اقرب اصناف و اودی و شتابا حش تجانبی **و عظم کربن ثم عشی اقرب** آه
 و مصیبت یعنی هر وقتی که بخاطر من میگذرد مصیبت که برای محلی آه که بر بند و حریان فادن جهاد شریفه شد که آقای همه عالمیاند
 سینه مرا از هجوم هجوم تنگ میداند و ملازمت تجارب و کسب باز میدارد و غم مرا بزرگ گردانیده و عیش و زندگانی مرا غم و ناگوار گردانیده
 از پشت دماغ طینتین **قلو صلت شمس القادرین اقرب** یعنی آه آه رفته شد بر ملاخو شای و اولاد طایفه زهرا پس از آفتاب
 عقلی میبود ترک زکار کرده خود را از آسمان بر زمین افکندی **الابانی یلک الیقاء الی جبر** بایدهای کلان **انچه شترت منی**
 آنکه بوده باشد که خدا کرد و پدر خود را از برای خونیای که جاری کردید از دست سکهانی که همیشه در جهنم محله خواهند بود **نولف کرب**
 آه آه که چه خونهای شریفه که از دست سکهانی خنید که در روز عاشورا بر زمین که بلا رفته شده آه و مصیبت که قاتل جدال بجای رسیده
 که باقی ماند از برای جناب سید الشهدا علیه السلام در زمین که بلا دوستی و نه یاور و نه فرزندی و نه برادری که تواند بیک کوفیان
 و شایان رود آه و اوایله که آنجناب بنفس نفیس خود مشغول قتال جدال گردید و از کثرت جراحتهای وارده بر جسد نفیس از انظار
 آنجناب خون میریخت و کسی بر مظلوم مجروح یکس حجم میگرد که از او دفع اذیتی نماید چه جای آنکه در او و معالجه زخمها و جراحتهای او
 نماید آه بلکه تیر بالای تیر بالای تیره و خنجر بالای خنجر و نیزه بالای نیزه بر بدن شریف و عطر نفیس او میشد تا آنکه همه ملائکه آسمان و زمین
 بناله و فغان در آمدند و از خداوند جلیل اذن طلبیدند که بیاری مظلوم حاضر کردند و چون اذن یافتند هجوم و محبت نمودند
 که در روایتی وارده شده است که هر که در دنیا آگهان و عزیز پس از جناب جناب مقدس الهی ندانی در رسید که با حسین ترا غم
 گردانیدیم در میان آنکه تقای و اختیاری کنی و شید شو یا آنکه ملائکه ترایاری کنند و دشمنان ترا هلاک گردانند پس آنجناب تقای
 خود را اختیار نمود و تن بشهادت اذن و در اسرار آشناده است که در آنحالت از آسمان صحیفه بدست آن بزرگوار نازل شد پس چون
 آنرا کشود دید که در آن نوشته است که یا حسین **تخفی صفا فلیک الموت و ما اترکنا فلیک الشهادة فلیک الیوم و لا نقس حلیک**
 چندان یعنی بحسین واجب نکرد اندیم بر تو مژده نازل نکرد اندیم بر تو شهادت بلکه ترا عجز کرد اندیم و اگر عقبار کنی زندگانی دنیا را
 مکه میگردانیم از غیب توانی آنچه از برای تو در نزد خود ذخیره کرده ایم **فان یثقت ان تصف حلیک فیه الیکه فاعلم ان الله جلیلا انت**
و الا رضین و الملائکه و الجن کلهم فی حلیک فانه غیم با تر پدین بظلمات بخور و **الکفره القهره تعیم الله** یعنی بحسین اگر میخواهی آنکه در گردنم
 از تو این بلیه را بدرستی که اقرار دادیم همه آسمانها و زمینها و جمیع ملائکه و جن را در فرمان تو پس بحکم فرما بر ایشان هر چه اراده نما از هلاک
 گردانیدن این کفره و قهره انعم الله **فما عرفت منقول کتابت باقی فلیک الصفة** رتقا ابی الشهادة و در حق بیایا ایها یعنی چون آنعالم
 تقای حقیقی واقعی بر مضمون آن نامه و آنچه در آن صحیفه نوشته بود آگاهی بهم رسانید آن نامه را بحسب آسمان بلند گردانید و بپای آن
 آن انداخت **فان یثقت ان یثقی** یعنی مژده فی طاعتک و محبتک پس عرض کرد که ای پروردگار من من دوست میدارم

اینکه شته شوم وزنده کرده شوم هفتاد مرتبه یا هفتاد هزار مرتبه در راه تو و در راه محبت تو و این قد شسته شدم و این قد
 آه آه بدستیکه من بزار شدم اندر دکانی بعد از کشته شدن دوستان سیمتا اذگان فی قتل نصره و یحیی و یحیی
 آنکه و خطنا نویسنش شرفک مخصوصا هرگاه بوده باشد در شهادت من یاری و نصرت من تو وزنده شدن من تو و خطنا نویسنش
 شریعت تو آه و اخرگاه که بعد از این سلام غم فراجم شغل مقاتله و مجاهده شد آه و مصیبتا در مصیبت که چون زکرت معاذله بود
 و تشنگی منغیر آفتلوم جاری شده بود دست از قتل کشید پس شرشر ملعون یحیی فریاد کرد و بر لشکر شقاوت ثربانک ز کف
 سب توقف شما چیست و چرا انتظار میکشید ایانی پسید که کثرت جراحت چگونه ویرا بحال و صغیف گردانیده و قدرت بر مجاهد
 از برای او باقی مانده و آیا مشاهد نمیکنید که چه قدر تیر بر بدن شریفش جاری کرده اخذوا علیه کلکم اثمکم یعنی ما برای شما بک
 شما شسته حمله کنید با آه و مصیبتا که آنملا عین شقاوت این از چهار جانب بر آن برکنزیده رب العالمین حمله کردند آه و او یلا که در
 میان حسین بن عمر حرافزاده تیری بردن بجز بایش زد و آند از آنکه از زبان و کشت رسول خدا صلی الله علیه و آله شیر کیده بود
 جگر و پراز خون گردانیده و او یاب غوی ملعون تیری زد که بر طعوم شسته مظلوم نشسته آه و فحشها که سنان بن انس حرافزاده
 یحیی نیزه بر سینه بکینه اش زد که صندوق علوم ربانی در هم شکست و او یلا و مصیبتا که در قه بن شریک که یکی از کما جی جنیت
 بان یکس با یاور رسانیده و ضربتی بر فرق میوشش زد که مانند فرق باقی شقاوت در بزرگوارش علی بن طالب علیه السلام شکافید
 و غنچه و شورش سگان سموات و ارضین افتاد آه و مظلوما که در قه بن شریک حرافزاده که خداوند هرگز دستها و او را
 جتم فارغ نکرد داند و دیگر حمله کرد و ضربتی بر کف دست آختاب که برید و ضربتی دیگر بر گردن مقدس آن یکس زد و در روایتی دیگر
 که بر کف آن بی یاور زد پس از شدت یحیی آن ملعون حضرت غضب درآمد و ضربتی بر آختاب زد که بجاک هلاک در افتاد پس یکی دیگر
 از آن خافران یحیی بر گردن شریفش زد که بی اختیار سر آنسر و عالمیان بجانب سینه اش تایل گردید و در آنحال غضب یحیی در آن
 شته خویب بنیات رسیده بود که گاهی بقوت تمام راست میشد و گاهی خم میکردید که سنان بن انس ملعون و غنچه دیگر خود را
 بر آن پرورده آغوش محمد مصطفی صلی الله علیه و آله رسانیده و نیزه بر تیسگاه او فرو برد و بعد همان نیزه را کیشد و بر سینه بفرستید
 که نشسته آه و اخریاه و اشیده که سنان ملعون مطرود با چنگ کرده بود اکتفا نمود پس آن بی ایمان تیری دیکان که آتش چنان زد
 که دگدوی که در زیر گردن آن شته کام بود جای گرفت بعد از مظلومی و شوم که دستها خود را در زیر زخم آن تیر نگاه میداشت چون پراز
 خون میشد آنرا بر سر او در پیش مطرود میمالید و میفرمود که بکنه الله تعالی الله تعالی فی مصلوبنا علی حق آه یعنی بر همین سبب ملاقات
 میکنم خداوند را در حالتی که چون خود زکین شده باشم و حق مرا غضب کرده باشند مولا گفت کوی که داند بعد از استماع این
 اگر دوستان آن مظلوم خون بکیند کست یزدستان خداوند جزا دهد حق را که دست و پای سنان با یاور باقی بندای بدن او در
 از هم جدا کرد و در دیکت روغن زیت جوشانیده و بدرک مغل و عذاب آت حرت رسانید ایحیی و ای کرمیکسندگان و ای دوستان غافل
 جدا باینکه در کتاب عوالم روایت کرده است که روزی سیدنا صلی الله علیه و آله و آله و ابوالای مبرشریف داشت و خطبه میخواند
 که ناگاه مظلوم که بلا از مسجد داخل شد و بجانب جذبه زد که ناگاه پای آنجانب دروا من جابهش حمله شد و بر زمین افتاد
 و کیت پس دفته رسول خدا صلی الله علیه و آله از فبر برآمد و آنقرز نذر او را خوش مرحت جدا و فرمود که خدا تجده شیطان که او را
 محل آجتان الکی است پس فرمود که حق آنکه اندیکه جان من در قبضه قدرت است که بکنم که دیم که جینم بر زمین افتادند و منم که بچه حق
 حال از فبر برآمد مولا گفت جان خود کوی که داند محترم که اگر رسول خدا حاضر بود و بر چه حال میشد که بپند که در سوای اینچه مرحت
 بفرزندش رسیده آه و مصیبتا در حدیث که آنوقت صالح بن عبید حرافزاده جنیت پیش آمد و چنان نیزه بر پهلوشکم آفینش که سنان
 زد که آن مظلوم از دوا بجناب سترگون شده طرف راست صورت نوریش که محل بگاه محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و علی مرتضی علیه
 زهرا علیهم السلام بود و از برای پرستش خداوند جلیل بر خاک میکشید بر زمین خورد و بجاک و خون آلوده گردید آه و مصیبتا که پس از
 آنحال که برخواست و نشست و دستها بکیند که در آنوقت سنان بن انس ملعون و غنچه دیگر خود را بر آن پرورده آغوش محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و آله و ابوالای مبرشریف داشت و خطبه میخواند

روى بنى النجار والى العالم عن ابي جعفر عليه السلام انه قال ولقد قلوه قد سمى رسول الله ان قيل بها الخلاب لقد قيل بالسيف
والسنان واليحيى بن واخشب والخصا آه واخرى آه واسطوا آه واسمى آه والله كافي است ابرار بيان مظلوميت كويت
شهادت آنجناب اينكه حضرت باقر عليه السلام فرمود كه حقيق كه كشته آن بزرگوار را بر طرقي كه منى فرمود رسول خدا كه كشته شود با
طريق جانوران و بدرينكه كشته شد بشمشير و نيزه و سنگ و چوب و عصا و بيايكه جمعى از كافران بجا را كه الت عربى بنود و چون
پراى سنگ كرده بر آن يكس غريب مىزدند و جاعى ديكر از ميران بجا چوبها و عصاهاى خود را برداشته با مظلوم مىزدند بشيشان
داى نوحه و ناله كندگان در حدىست كه در آنوقت كه اطراف آن بزرگوار غريب را گرفته بودند و هر يك بايخه بجر و جوشه و كرسنه
جراحى مىرسايند آه آه و ديدند كه نگاه بجهاد پسر حضرت امام حسين عليه السلام كه كوكن بود از چينه زنان هاز سر ابروه مىكش كريان
و نالان برون آمد و سرعت دويد و ميخواست كه خود را نزد عم غريب يكس خود رساند پس جناب زليب خاتون بخون خود را باو رسانيد
و ميخواست كه او را نگاه دارد و آن كوكن صبر نيكرد پس آنحضرت در ميان ميدان ابعداى بلند فرمود كه اينجا هر او را نگاه دارد و طفل
ميكفت كه لا واته لا افارق عمتى يعنى بخند او ند عالم قسم كه از عمتى خود منارقت نخواهم كرد پس آنكوكن بچرخ خود را بصوى مجروحش
رسانيد و ميگفت كه اينم بزرگوارم كه او دكان و زمان آب بنوا هم بر خيز تا اينكه راه رويم پس طوئيكه كه بخرن كعب يا حمله بر كابل معين بود
يعنى حواله جناب حضرت كرد پس آن طفل گفت كه يا ابن النجيب اتقتل عمتى يعنى بچرخ افراده ميخواهى عمتى مرا بكشى و دست رست
خود را پسر عمتى خود كرد پس آن ظالم پيغ فرود آورد و دست آن طفل را قطع نمود آه آه و اخرها كه در بعضى از احاديث وارد شده است
كه پوست زير بغل او جدا نشده بود و دست او در پهلوى او آويخته بود پس آن طفل فرياد كرد كه يا عمه ادركنى يعنى ايموى بزرگوار مراد يا
پس آن مظلوم آن طفل را در بغل خود گرفت و فرمود كه ايفرزند برادر صبر كن در آنچه توار دشه و جزاى خيرا ترا خداوند بخواه و در ايتسا
با كباى صايجر خود مىخواهى خواهى كرد پس حمله تيرى زد و آن طفل را در دامن مظلوم كر بلا شيد كه در در صديت است كه زيب خاتون
عليها السلام ناله و گريه ميكرد و ميگفت كه اى پسر برادر كاش مرده بودم و تراب را بياخاى شاد بديكر دم آه آه و مصيبتا كه آن طفل را
مظلوم جان شيرش در دامن عم بزرگوارش با شيشه قدس پراى كرده و بيايه صايجر و اسلاف شادين خود مىگرديد انهم
صغارنا و كبارنا مع صفار محمد و آل محمد مجلس حل و نهج و كبارهم صله الله عليهم جميعين

در بعضی از طلبها نیست که یا پنجاب سید بعد از افروندن از دو الحاج و اندر نهمی بجهت کشتن پنجاب و مرچاب آنها

نبی کائنات را بخت بدی رسول الله صلی الله علیه و آله یعنی ایمان مادر بدستی که من مجب بوی خوشی می شوم که مثل بوی جدم رسول خدا
 صلی الله علیه و آله می ماند مؤلف گوید که نباید شیعیان و دوستان محبت کنند که چگونه حضرت امام حسن علیه السلام بجناب داخل شدن
 در خانه بوی مشکوی بد خود را شنید زیرا که در بعضی از احادیث وارد شده است که آن بزرگوار از هر کج که عبور می فرمود تا سه روز هر کس آن بوی
 می کشید بوی طبرک و شریف و حضرت الطیف آنحضرت را می شنید و شنیدم که در بعضی از اخبار پنج روز و هفت روز نیز وارد شده است که این
 و ایشان را از برای شناختن طهر عرق آنحضرت همین کافی است که در حدیث است که در شب عروسی که حضرت فاطمه علیها السلام بانجا
 جناب امیر مومنان علیه السلام بودند زمان و در حرات بنی هاشم و قریش و دیگران بجزه طاهره در آمدند مخصوصه شیشه عطری از حبس باک
 در آمد و کیوان بجنده مسلسل خود را بان سطر فرمود که دفعه جمله از آن زنان غش کردند و در پیش کریدند و بجنای از شدت و قوت آن بوی
 نیارده و تخرانه از بجزه طاهره بیرون آمدند پس همه محفیان بخدمت آنحضرت در جهان عرض کردند که ای خاتون جان وای خسر بدترین بشر
 این چه عطری بود که استعمال فرمودی که همه ما را واده و حیران کرد و آنیکه که هرگز بونی باین نیکو نشنیده بودیم آنخصوصه در جواب ایشان
 فرمود که چون در بوی ای کرم پدر بزرگوارم رسول خدا بجزه من تشریف شریف می آمد و در سر خود را برداشتم من می کشیدم و تراحت می نمود
 من عرق می شانه نورانه آنجا را کاسی برداشتم و در این شیشه که دم و این بود که نیکو آن شمارا بدوشن و تخر کرده از اثر عرق
 بزرگوارم می باشد انقسم صلی الله علیه و آله و آل محمد پس حضرت فاطمه علیها السلام می آمد و سر خود را برداشتم من می کشیدم و تراحت می نمود
 کفتم که این بزرگوار می نیک بد بزرگوارت در زیر جنا خوا بیده است پس حضرت امام حسن بجان جابا آمد عرض کرد که ای سلام علیک
 یا جد السلام علیک یا رسول الله آیا اذن میدی مرا که در زیر جبا و آیم آنحضرت از زیر جبا صد اذن داد و اذن دادم ترا ای بزرگوار می
 پس حضرت امام حسن داخل شد و در آغوش جد بزرگوار خود آرام گرفت مؤلف مخزون گوید که از برای همین نور دیده فاطمه
 زهرا و پرورده آغوش سیدنا صلی الله علیه و آله که حذان می بسیار روی داد که ملائکه آسمان و زمین در مصیبت او گریه و ناله کردند و گریه
 بر آن مظلوم اسباب نجات امت مرحومه گردید چنانچه از رسول خدا روایت شده است که فرمود ای پسر عباس بد آنکه حسن از دست
 و فرزند من و قره العین من و ضیاء قلب من و میوه دل هست و رسیدن جوانان اهل جنت است تا آنکه فرمود که در وقت شهادت
 جمیع ملائکه آسمان و زمین در مصیبت او گریه خواهند نمود بلکه همه ایشان را خواهند گریست حتی مرغان و دیوها و اشیاء در دنیا و آخرت
 کم تقم علیه یوم تمی الموت یعنی ای پسر عباس هر کس بر او گریه کند که در می شود و دیده او در روزیکه چشم دید که او را خواهد بود و من عرق
 کم تقم علیه یوم تمی الموت و هر کس که در مصیبت او مخزون شود مخزون نشود قلب او در روزیکه همه قلبها مخزون خواهد گردید و من
 زاده ای یقینیه است قدس علی و یطرح یوم تزل فی الاقدام و هر کس زیارت کند قبر مقدس او را در بقیع ثابت می ماند قدم او بر جوارح و در
 قد جواد آن خواهد لغزید ایشان و اید وستان می نماند بکدام مصیبت این بزرگوار مظلوم اشاره کنم تا قلبهای جهان مخزون و دیده بانی
 گریان گردد بلی حسن پس که از منافقین امت چندان ذیت کشید که لا علاج از وطن اصلی خود که مدینه طیبه بوده باشد هجرت نموده و کفر
 با طراف شده تشریف برده آه و مصیبت که ظالمین و منافقین آن مظلوم را در غربت چندان ذیت رسانیدند که آن قایم جوانان اهل
 مضطر گردیدند در وطن را می داشت و در غربت مکانی غنی آنکه بجز برادران مبارکش نداشتند و بجا زهر اکوده پشت پای مقدسش را سوراخ
 کردند آه و احزان و مظلوما که آنجا بر اچند و قدس هر دادند تا آنکه آخر الامر بزرگوار می شد که در دین و پاری جگر او در میان طشت ارشد
 زهر سحر میزد آه و مظلوما و او خواه که تیرا بر تابوت او زدند بوی که بعضی از آن تیرها تا بر سوراخ کرده بر بدن ضعیف نحیف
 زهر خورده شید شده او رسیده بود و در جرح گردیده بود و سیدم ازین مظلوم آل محمد ای متقلب خلیون ایشان و ایمان
 تامل نمایند در کلام حضرت فاطمه فاینا مات و اذنا فی حین الشبهه قد اقبل اید وستان بجنده اقلب مخزون محمود جناب فاطمه
 طاهره شوم که چون داناشد بود که فرزند مظلومش جناب سید الشهداء شید خواهد شد و بچه ظلم و ستم کشته خواهد کردید که در آنجده
 شریف می فرمایند که ناله فرزند شید من حسین داخل خانه شد و گفت السلام علیک یا ابا من در جواب او گفتم که و علیک السلام
 یا خیر حقینی و مرقه وادی پس حسین گفت که ای مادر بزرگوار بدستی که من بوی خوشی می شوم که کوی بوی جدم رسول خدا من در جواب او گفتم

بی ایفره مذکور می آید که تورات و برادرت در زیرها خوابیده اند پس فرزند من حسین چون این کلام را از من شنید نزد یک انبیا
 عرض کرد که السلام علیک یا جد السلام علیک یا بنی انصار الله یعنی سلام بر تو باد ای جد بزرگوار و سلام بر تو باد ای بکر زده خاندان
 متعال آیا اذن میدی حسین را که داخل شود با جناب تو در زیرها قال نعم قد اذنت لک رسول خدا فرمود که بی ایستین تنیکه
 اذن داوم ترا داخل شو و علی بعض الروایات قال رسول الله یاقوت و اقبی اذقل ایستین و اید و ستان و ایگر یک کند کان برسید
 مظلومان بشنود که در بعضی از روایات وارد شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در جواب فرزند مظلوم خود فرمود که بیکم بیاید
 فدای تو شود داخل جایش و پس از آنکه مظلوم بعد از اذن داخل باشد موقوف کوبد که از یک است و آنکه بسترین و اقبی اذقل در حق مظلوم
 بانی است و اقبی بگوید و در روزها شورا از کثرت جراحت بر زمین که هر کم بلا افتاده باشد و این حدیث الله علیه در میان لشکر شفاوت اثر
 خود فرماید که من یاقوت بر اینم قله یعنی می هر کس که سر او را از برای من بیاورد هر چه جایزه طلب کند تا و میدهم اید و ستان و جیب
 سید الشهدا و او خاله الله باد اند که چون لشکریان از آن بزرگوار شهابت بسیار دیده بودند با آنکه زمین افتاده بود کسی جراحت
 نبود که نزدیک آنجناب رود مگر شمر شریطون بچا که ندای امیر لشکر خود را جواب داد و گفت انا یثا انا امیر یعنی ای کار کا رشت قال
 انزع فلک الجایزه العظمی پس این سعد طون بشمر شریک گفت که بقیل کن و از برای ست جایزه عظمی آه و او ایلا و او مظلوما که
 طون روانه جانب المظلوم غریب شده و قد کان از او خاله الله علیه و مظلوما و و همیست که در وقتی بر سر مالین آنجور غرق
 بخون رسیده که از شدت تشنگی و کرسکه و کثرت جراحت فاش کرده بود و چون نزدیک آنجناب سید همراه او بودند آن
 بی ایمان پس در بخش خود را بچا شتی کرده گفت که سر او را از طرف پشت سر او جدا کن پس نشان ایمان با آنست و تیک داشت و جود
 شمر گفت که و انی لا اقل فیکون جده محمد ختمی یعنی ای شمر شریک من هرگز او را بقتل نرسانم تا اینکه جدا شود محمد مصطفی صلی الله علیه و آله
 من شود پس از آنکارسان شمر به ایمان در غضب شد و خود قدم جرات پیش نهاد و در میان او و مظلوم سوال و جواب میارشد و
 آنها که قلوب اصحاب کسا و شیعیان را تاقامت سوزانیده و اشکهای ایشان را جاری گردانیده اینست که حاصل اصحاب کسا با طون
 فرمود که ای شمر می شناسی که کیستم و اراده قتل من کرده یانه آن طون در دنیا و آخرت جواب داد که بی ترا می شناسم حق شایسته تو حسین
 علیه بن ابیطالب و مادرت فاطمه زهرا و جدت محمد مصطفی قال الخیرین علی السلام یا ویکان و اعرف ان یوم یوم یوم یوم
 یعنی مظلوم که بلا که همه جانها فدای او شود فرمود که وای بر تو ای شمر که سبب آنست که سبب راده کرده قتل مرا در جواب
 عرض کرد که ای حسین من اگر ترا بقتل نرسانم که از یزید جایزه خواهد گرفت پس آنحضرت فرمود که ای شمر جایزه یزید بهتر است از برای تو یا
 شفاعت جدم رسول خدا قال اللعین بن النعین و اقبی من الجایزه اجب لی بیکت و کون جیک ایستین و الله که آن شتی
 اولین و آخرین جواب داد که هر کس که در بن و یکوی را سلام باشد نتواند بشنود آه و او ایلا که آن بچا به ایمان گفت که حسین
 و اقبی از جایزه یزید محبوب تر است و نزد من از تو و از جد تو اللهم لعن علی شمر و ساداته و اتباعه و من یقتله یعنی میخواند
 من لعنت فرما بر شمر شریک و اقایان او که منافقین و یزید و ابن زیاد و ابن سعد عظیم الله اند و تابعین او و بر هر کس که راضی است بر اقبال
 و احوال و رفتار و گفتار او پس حضرت فاطمه علیها سلام الله فرمود که ناکاه و الله حسین و موکاشطین جناب بی ابیطالب علیه السلام
 خانه شد و فرمود که السلام علیک یا بنت رسول الله پس من در جواب گفتم که و علیک السلام پس آنحضرت فرمود که کاتبه انتم را بچا
 طیبه کاتبه را بچا آخی و این غمی رسول الله یعنی ای فاطمه طاهره و عجب شو عطر نیکو می شوم کویا بوی عطر بدن مقدس برادرم و شمر
 رسول خدا صلی الله علیه و آله من در جواب گفتم که بی ایستین تنیکه با دو فرزند تو حسین و زید را خوابیده اند پس آنحضرت چون این کلام را
 مستمع نمود بر سر ایشان آمده گفت السلام علیک یا رسول الله آیا اذن میدی مرا که بیایم در زیرها و بچا و بچا و بچا جواب داد که یا
 داخل شو پس داخل شد موقوف کوبد که شبیه نیست که رسول خدا صلی الله علیه و آله از داخل شدن جناب امیر علیه السلام در زیرها
 بسیار مسرور و شاد گردید آه میزند چگونه محرم و محرم و گریان و نالان چه اگر شاد میفرمود که حسین علیا السلام چه عجب و چه
 از جناب سید کوفه برودش خود که قهقهه میزند و اصحاب و اطراف را میفرود و گریه و ناله میکنند و میگویند و قرآن میخوانند

این حدیث از
 شیخ طوسی
 نقل شده است

خاتم بکر و ناله ایستاده اند و در حدیث که چون آنحضرت را با فرق شکانه و روی خون آلوده داخل خانه کردند و در محراب جهادت
خوابیدند چنان میسر و ناله از دختران و اطفا ای برآمد که ملائکه آسمان و زمین بناله زدند پس جناب نبی خاتون و ام کلثوم خاتون
با سایر دختران و پسران در اطراف آنمظلوم مروج جمع شدند و نوحه میکردند و اصحاب و دوستان بجهت احترام اهل عیال داخل خانه شدند
و در عقب در خانه از غنا بخت نام خود آنقدر گریستند بودند که در حدیث که نزدیک بود که روح از بدنهای ایشان بفرات گذشت
جناب امیر مومنان از مشاهده این احوال از اصحاب و عیال گریست گریستن شدیدی و بگریه میفرمود که بر امام خود رحم کنید که مرا حل تنگین
میسوزد و ناله شامانیت آه آه و مصیبت و دوا خواره که در آنحال حسین خود را طلبید و ایشان را فرود آمد و فرشتگان رحمت خود جای داد و چون آن
ایشان را برینید و رسید و گریست که غش کرد و لا حول الا بالله العلی العظیم پس حضرت فاطمه علیها السلام میفرماید که من نزد اجنا
آدم و عرض کردم که السلام علیک یا ابا السلام علیک یا رسول الله آیا اذن میدی مرا که با شما دویم بفرموده که بی ایضا طاهره ظاهره
اذن دادم داخل جاشو پس آنحضرت نیز داخل جاشو شد ای شعیب و ای یحیی بنایند که در حدیث که چون همه آن بزرگواران علیهم السلام
جما جمعه اند از جانب خداوند عزوجل ندا رسید که ای ملائکه من و ساکنین آسمانهای من بدانید بدو فرشته که من خلق فرموده ام آسمانهای من
که بنا کرده ام و زمین را که گسترده ام و نه ماه و نه آفتابی که نور دهنده اند و نه افلاکی که دور زننده اند و نه دریایی که جاریشونده است و نه
ملائکه که در اطراف میگردند اند که بحضرت این پنج بزرگوار که در زیر جبار قرار گرفته اند پس جبرئیل امین عرض کرد که ای پروردگار من بگویند
و نیز بر جبار رسیده که ایشان را اهل بیت نبوت و معدن رسالت فاطمه است و پدید رفاطه و شهر فاطمه و دور فرزند فاطمه مؤمنان
که جناب قدس آقی جل شانه العالی بکجاست بانه خود و ائمه زهرا را در حدیث شریف صریح فرموده و داده و باقی اهل عصمت ارفع آه آه نیکو
پس نه و خواهد آورد آن کسیکه در بر پهلوی او و دو استخوانهای پهلوی او را شکست و محسن او را سقط کرد و بازوی او را با خلاف شکست
و در مسجد در حضور همه اصحاب و را نسبت بدو و علی الدوام با انواع اذیتها رسانید تا آنکه شهید گردید پس جبرئیل امین عرض کرد
ایا مرا اذن میدی که بزین نازل شوم و در زیر جبار داخل شوم تا ششم ایشان محبب شوم از جانب خداوند عزوجل ندا رسید که اذن
دادم پس جبرئیل امین نازل شد و در بالای سر ایشان ایستاد و عرض کرد که السلام علیک یا رسول الله بدانکه خداوند علی علیها السلام
میرساند و میفرماید که بجزرت و جلالت خود قسم باینکه منم که خلق فرمودم این آسمانها را که بنا کرده ام و نه این زمین را که گسترده ام و نه این فضا
نور دهنده را و نه دریای جاریشونده را و نه افلاک دور زننده را و نه ملائکه اطراف رفته را که محض بجهت خاطر شایخ بزرگوار و خداوند
جل جلاله اذن داده است مرا که با شما بوده باشم در زیر این جبار یا رسول الله یا شما هم اذن میدیدم مرا که در زیر جبار دویم آنحضرت فرمود
که اذن دادم داخل شو پس بعد از اذن داخل شد و عرض کرد که خداوند علی علی میفرماید که انما یرید الله لیتبیب عظمک الی عظمی
و یطهرکم تطهیرا مؤلف و نگار گوید که جبرئیل امین وحی الهی با آنکه ملک بود و از نسخ بشر نبود و با خاتون جهان محرم نبود پس از آنکه
بودن از جانب خداوند جل جلاله احترام عباد و دخول ایشان را منظور داشت و اذن جدی بکس نداد و او را اطلاع و اطلاع که بعد از آنکه
انیا صلی الله علیه و آله احترام خانه او را و دختر او را ندانستند و اشرار امت در آنخانه را سوختند و شکستند و بر پهلوی او خمر مخصوصش زدند
و بعد از آن او داخل خانه شد و نه و انواع بی ادبیا کردند قلعه الله علی طالبی الی محمد صلی الله علیه و آله و متن رضی الله عنهما من لا یؤمن
والا یزین اید و سنان فاسد الی جبار و الله تعالی که مظلوم کربلا و عزیز و راض نیز ابره حال بود آنوقت که در روز عاشورا در پهلوی کربلا
در میان میدان قال بیا آورده احوال بزرگ جستن جبرئیل را داخل شدن در زیر جبار با ایشان که درین روز فرزند آن فرمود سخن آنحضرت
عَنْهُ قَدْ عَلِمْتُ شَرَّ قَوْمٍ لَمْ يَنْصُرُوا وَلَوْ كُنُوا مِنْكُمْ وَ لَوْ كُنُوا مِنْكُمْ وَ لَوْ كُنُوا مِنْكُمْ وَ لَوْ كُنُوا مِنْكُمْ وَ لَوْ كُنُوا مِنْكُمْ وَ لَوْ كُنُوا مِنْكُمْ
مشرق و مغرب زمین را و میفرمود که اگر اینک جبرئیل از خداوند اذن خواست که بوده باشد ششمی و بزرگ جستن بدخل شدن در زیر جبار
و نه برای ناست که مظهر و جابجا حرمین و شینه و بعضی علما میفرمودند که در حدیثی وارد شده است که چون جبرئیل داخل جاشو
حضرت فاطمه طاهره از آنجا که تشریف داشت بجانب دیگر جبار حرکت فرموده از جلالت و عظمتی که داشت عرض کرد که ای پدر بزرگوار
آنکه بود که داخل جاشو شد که از سینه ما جاشو شد رسیدل خدا فرمود که ای فاطمه طاهره آرا که مرا که اینک جبرئیل امینست مؤلف و نگار گوید

این حدیث را در بعضی کتب معتبره نقل کرده اند

[illegible]

بود شافیه شد پس در زمین نازل شد و دریا را بوج آمد و ارکان آسمان را بر هم طرزید و ملائکهای آسمان را بناله و قشعر دادند و در کتب
 مسجد جامع کوفه بر یکدیگر میخورد و باد طوفانی سیاه بوزید و دوستان که در اطراف مسجد مشغول عبادت بودند صدای خود را مکن
 و اما ماه و دو استنداه طبعه کردند و از اطلاع بر مصیبت حجت الهی و پیروی خود را الهای با اختیار از قلب تبار بر یکدیگر و جبریل امین
 میانه آسمان و زمین بعدانی که همه کس شنید فریاد کرد که ارکان برایت خراب شد و بجاوند قسم که انوار مستندای خود را در زمین
 کردید و راه تقوی و پرهیزکاری که بشد و بجاوند عالم قسم که جلالت الهی منقطع کردیم بیا بیا قتی بداند که گشته شد پس مردم مصطفی و پیغمبر
 که گشته کردید و مصیبتی بداند که گشته علی مرتضی را پس اتم کلوم خاتون آن در این شب سیسی غم بر صورت خود زد و در دو برادر
 حسین علیهما السلام و دید پس آن دو بزرگوار را بر کوه و ناله روانه مسجد شدند پس پدر خود را در خاک و خون دیدند پس آن مخلوق مقرر
 برداشته روانه خانه شدند این جاسوسیکوید که رسول خدا فرمود و اما خرمین فاطمه پس بدستیکه او سیده زنان همه عالم را
 از اولین و آخرین و او پاره جگر منت و نور چشم و موه دلش است و هر وقت که در محراب عبادت الهی جل شانه الهی میایستد
 روشنی میخیزد نور او از برای ملائکه پس خداوند عزت میفرماید که ای ملائکه من نظر کنید بجانب کنیزک من فاطمه که او سیده جمیع زنان است
 که عبادت و پرستیدن من قیام نموده و همه بندای استخوانهای او از خوف من می لرزد و بقیقت قلب خود روی عبادت من آورده
 انشید کم اتی قد آمنت بشعنا من النار یعنی کوه میگیرم شما را ای ملائکه که بدستیکه من اینم گردانیدم شیعیان او را از آتش جهنم پس سید
 اینها صلی الله علیه و آله فرمود که ای امت من بداند که چون فاطمه داخل شد و نظر من با و افتاد و بجا طرا و دردم آن ذیتهای را که بعد از من
 این امت با و میرساند که یامی سیم که ذلت و خواری بخانه او راه یافته و داخل خانه او شده و حرمت او در هم شکسته مؤلف دلغته
 گوید که با احترامی ازین بیشتر نمیشود که در خانه اش را سوزانند و در بر پهلوی منغیض نهند و طفلش را سقط کردند و شوهر بزرگوارش را بیا
 بی احترامی بجانب مسجد کشیدند آه که چون خواست شوهر خود را حمایت کند فریاد بر سر او کشیدند و با خلاف ششیر با زنی ناکش را
 شکستند آه که باینجه اذیت و بی ادبی چنان تازیانه بر شانه مبارکش زدند که مثل نیت شربت برآمد و سیاهی آن تا قیامت حجب
 ضیف مخفی باقی خواهد بود و محبت حقان و منبت ائمه یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که بجا طرا و دردم که غضب کرد
 میشود حق او منع کرده میشود از ارث خود مؤلف گوید که فاطمه و انا باغ فدا کردیم از آن مخلوق غصب کرد و دو کاغذ را که پدر بزرگوار
 با فدا داده بود بیکر گرفتند و اطمینان که از روی با اعتقانی آب دهان در آن کاغذ انداختند و آنرا پاره پاره کردند و گوش
 بشود آنمصرفه ندادند پس از مسجد که یکسان روانه خانه خودش و پی شادی با محمد آه فلا فاجاب و شقیف فلاقا ث یعنی
 رسول خدا فرمود که ای امت من می چم که اینک خرمین فاطمه را کثرت و شدت ظلم و اذیتیکه با و رسیده است هر چند فریاد میخیزد
 کند بیکس او را جواب ندهد و هر چند استغاثه کند کسی نپرسد و او رسیده می چم دختر خود را که بعد از من علی الله و ام در حزن و گریه و ناله و
 نوحه است کاهی بجا طریا و در که وحی الهی از خانه او منقطع گردید و کاهی بجا طریا و در که از مثل من پدر و هم گشته چون شب در آن
 هر چند گوش دهد بیکر صدای مرا از برای عبادت و مناجات و تلاوت قرآن در نماز شب نشود چون در احوال خودش نظر کند بجا طرا و در
 احترام او عزت شایسته در زمان حیات من داشته و می بیند که همه ضابطت و اذیت بمبدل گردیده ناله های با اختیار کند پس آنحضرت فرمود
 که بداند که در آنوقت خداوند جل جلاله از برای تسلا و ملائکه را نازل فرماید و با و ندا میخیزد مثل آنچه بریم دختر حمران ندا میکردند باینکه میگویند
 یا فاطمه ان الله اصطفاک و طهرک و هم طهراک فلینا انا لیسنا یا فاطمه افضی الیک و اخیبر و اکر کنی مع الکره یعنی ای فاطمه بداند که
 خداوند بزرگوار و طاهر و پاکیزه از هر عیب فرمود ترا و خستیار کرد بر همه زنان عالم ان یا فاطمه قوت بخوان از برای پدر و برادر
 خود و مسجد کن و در کعبه کن و بار کعبه کن که ان پس ضرب پیغمبر فرمود که بداند که فاطمه من از شدت آزار بیچاره میشود پس خداوند بریم و در
 حمران از برای حدیثکاری با هم چاری بر او وارد میفرماید که پرستکاری و نایب و با و انش کبر پس فاطمه من عرض کند که ای خداوند
 جل است مرا از زندگانی دنیا زیر که بپیرا شده ام از دنیا و اهل دنیا پس مرا طری فرما بد بزرگوارم پس خداوند دعای او را مستجاب فرماید
 اول کسی باشد از اهل بیت من که من قتل خواهد کرد و بدیسی دارد میشود بر من فدای آنی که در نهایت حزن غم و بزم و گشته باشد

نسخه

[illegible]

امام حسین علیه السلام بنی مصیبت روز عاشورا مجروح گردانیده است پسرهای چشم مار را و جلدی و ریزان گردانیده است اسکهای
 مار را و ذیل گردانیده است عزیز مار را و ریزی که اسم آن کربلاست که آترین بارش داده است اما اندوه و بلائی چند را که فراموش
 نمیشود تا روز قیامت پس بر مثل حضرت امام حسین علیه السلام باید که گنند که گنندگان پس بدستیکه کرد بر مظلوم سیریزدگان
 بزرگوار پس فرمود که از عادت پدر بزرگوارم موسی بن جعفر این بود که هرگاه ماه محرم داخل میشد دیگر کسی نمیدانست که این ماه
 آثار خزن و اندوه از بسیاری مبارکش ظاهر شود تا آنکه ده روز از آنجا میگذشت پس چونکه روز عاشورا داخل میشد آنروز روز مصیبت
 خزن و روز گریه و آنجا بود و گمان میتوان کرد که این قتل چه عجب علیه السلام قتل شد آن گونگی که چو روزی از آنجا آمد و نامش را اخیال
 حق القابل ایدوستان بشنود کلام امام خود حضرت موسی بن جعفر را و با حضرت افتد آینه در گریه و داری تا بجزا و ثوابهای آن کامیاب
 گردید پس بدانید که آنحضرت در روز عاشورا که در میفرمود که اینست آنروز که گشته شده است در آن حضرت امام حسین پس گریه نشد
 که گنندگان بر مظلوم که چه اجر دارد داده میشود هر آنکه از رویکردن که یکاش عاله و لم در مجلس سندی بودیم و تا روز قیامت
 گریه و ناله و نوحه میکردیم مؤلف گوید که اگر چه محمد ته رب العالمین که از جانب پروردگار جلیل اجرهای جمیل و فرزدی است که نظر
 کاظمین و موحدین بر ابر و فرزندیت بلکه چون از فضل طیب آن بزرگواران علیه السلام خلق شده اند در احوال و ارادت و جان شاری
 نتوانند خود داری گنند و در نزد استماع مصایب ایشان نمیشود که محزون و گریان نشوند و آنکه که کافی از برای نوحه و ناله کلامها
 الامم عمل الله فرمود که در زیارت میفرماید که قد عجبت من منیرک ملائکه السموات یعنی آنکه بزرگوار و دیگر قاری است شریفی که
 که تعجب در آمدند از بسیار صبر جناب تو جمع ملائکه همه آسمانها و افتد تو ایست منیرک زیارت زیرا که از جمله کارهای نیکه آنحضرت
 گردن این بود که از همه طرف بدو راه و جودت عاظم کردند و آنچونکه تا بخرج آه آه و آنقدر آفات حرب بد جسد شریفند
 که گوشت و پوست آناس و رم کرده بود و خالوایک و بین الیروج آه آه و عاظم شدند در میان جناب و محبت کردن
 وطن خود و کلمه منیرک که از آنجا رسانیدند که باقی نماند از برای تو باوری و جناب تو بجزضا
 و خوشنودی صبر میکردی تدبیر حق شکست و اولاد و دفع اشهر را از زنا و اولاد خود میبرد و حق شکست و حق جزا و ک
 آه آه و از آنجا که آخر الامر از ذوالجنح سرکوت کردند آه و اولاد که در حقیقت که از نیر که صاحب بر لب هر ازاده بر سبلی او
 از ذوالجنح و غلیظه قویست الی الاقرین خیرا آه آه که از ذوالجنح زمین فادی بایده محروح طوک انجیل بخواد آه و مصیبت
 که کذب کرد جسد مقدس ترا اسبها و شکوک الطغاة و توابرها و بلند جی بستند بر تو طایعان بعلت شدت فداشای قد
 رشح قوت جینک آه آه که در آنوقت قطرات عرق موت بر پیشانی زوریت ظاهر گردیده بود مؤلف محزون گوید که حکیم
 آه که آنقدر عرق خونا بود که از صدمه تیروسنگ پیشانی آنجناب سوراخ و مجروح گردیده بود و اختلاف پالای قیاض و الاشیاء
 شکاک و تینک آه آه که از شدت و ازیت جراحت اطراف راست و چپ کاهی بر هم شیده میشد و جمع میکرد و کاهی از
 یکدیگر دور جدا میکردید تدبیر طراف خیرا الی ریحک و تینک آه و مصیبت که در آنحال کاهی بر چشم نگاه حشر میفرمودی
 بجانب جنبا و اساس و خزان خود و قد جعلت بیعت حق و لیک و الا لیک آه و اولاد و اوغاه که در آنحال افتد بود
 مشول شده بود که توجه بخت فرزند و عیال نمودی مؤلف نالان گوید که در وقت شهادت آن مظلوم ارواح الله
 که نجاک و خون میغلطد شخصی در میان لشکر ابن سعد علیه السلام ظاهر شد و بصدای بلند فریاد میکرد پس لشکریان از سبب آن سوال کردند
 گفت و الله میگویم که رسول الله صلی الله علیه و آله را که در میان میدان کارزار استاده کاهی نظر بجانب سانی میفرماید و کاهی نظر بجانب
 زمین و کاهی نظر میفرماید بسوی شما و میترسم که نفرین فرماید بر شما پس ملاک کذب بر کار که بر سر زمین است و در کتاب است که است
 که در وقت شهادت آن مظلوم غریب علیه السلام بلند شد در آسمان و بارشید سیاه تاریک گننده که در میان آن میوزید با دهن
 و هوا بخوی تیره و تاریک دید که هیچ چشمی خیر را نمیدید حتی آنکه قوم کمان کردند که خدایا کسی بر ایشان نازل شد پس آن قوم بقدر راحتی
 بر همان حال باقی ماندند و همه متحیر شدند که دان بودند که آیا حقت امر کجا خواهد انجامید پس چون هوای آنک روشن شد دیدند که ذوالجنح

بر جدم حسین علیه السلام را که در دوستی ما را سخند و ما را سخند و ما را سخند و در راه ما و بدشای خود را در راه زیارت وی بیج و
مقب میاندا ز بند برای نیکی با و خوشحال گردن پیغمبر تو و از جهت امیدیکه دارند در شوا یک از جهت نیکی کنندگان بجای و عده و حیوانات
اینها و ندمن کلافات و ایشان را از بخشش بخوان خود را و دعوی خود را با ایشان و فی ظفت فرمایند ایشان را و در وقت و کفایت کن
ایشان را از شر مظلومی و جاری و حمایت کن ایشان را از شر هر قوی و ضعیفی و از شر شیطان من و جن و عطا کن ایشان را از شر
طبع و او را از زیارت جناب سید الشهدا و معارف از اهل و اوطان و غربت ایشان از خیال و فرزند ان و آمدن بسوی ما و گشتن
او را و خوشیای و یاران خود را در شیر و دایرهای خود ایجا و ندمن و خلیفه ایشان باش در اوقات اهل و احوال و اولاد ایشان
آنجناب بخداوند خود عرض کرد که اللهم ارحم کلک انما فی غیرک التمس فی زیارتی عید العید علیه السلام یعنی آنجا و ندمن
رحم کن بر صورتی آنجا نیکی تغییر داده است آفتاب نک آنها و سیاه گردانیده است در زیارت ابجد الله الحسین علیه السلام
و ارحم کلک انما فی غیرک التمس علیه السلام یعنی خداوند رحمت فرمایند بر آن و سیاه گردانیده است در زیارت ابجد الله الحسین علیه السلام
از طرف راست مالیده میشود بر قبر اجد علیه السلام و ارحم کلک انما فی غیرک التمس علیه السلام یعنی در رحمت فرمایند
آنجا نیکی جاری شده است آنجا نیکی رحمت بر اجد علیه السلام و ارحم کلک انما فی غیرک التمس علیه السلام یعنی در رحمت فرمایند بر آن
که مخزون و غمناک شده است بجهت خاطر ما و ارحم کلک انما فی غیرک التمس علیه السلام یعنی خداوند رحمت فرمایند بر آن
ما را و ارحم کلک انما فی غیرک التمس علیه السلام یعنی خداوند رحمت فرمایند بر آن
معلوم میشود که اهل عصمت علیهم السلام دوست میدارند آن ما را و ارحم کلک انما فی غیرک التمس علیه السلام یعنی خداوند رحمت فرمایند بر آن
ایشان و از جهت است که از خداوند سؤال میفرمایند که رحمت خود را نازل فرماید بر ایشان را و میگوید که شنیدم که حضرت
صادق علیه السلام عرض کرد که اللهم ارحم کلک انما فی غیرک التمس علیه السلام یعنی خداوند رحمت فرمایند بر آن
آنجا و ندمن آنجا یعنی خداوند رحمت فرمایند بر آن و ارحم کلک انما فی غیرک التمس علیه السلام یعنی خداوند رحمت فرمایند بر آن
ایشان را از عرض گویند در روز عرش اگر که آن روز قیامت و داخل گردانند ایشان را در پرست و آسان فرماید بر ایشان حساب را را و می
میگوید که من بندگان آنجا شستم و آنحضرت در سجده بود و دعا زیارت کنندگان حضرت امام حسین علیه السلام میکرد و چون برخواست
من بنسند آنحضرت رفتم دیدم آنحضرت را که افروخته روی و متغیر احوال و شکسته لب بود و قطرات اشک مانند مروارید غلظت آن
ببارک وی جاری بود پس من عرض کردم که فدای تو شوم بلب که ریه شایسته فرمودانی سپرد مگر عافلی که امروز چه روز است
آیا نمیدانید که امروز جدم حسین علیه السلام در زمین که بلا بد رجوع رفته شهادت رسیده پس من گریان شدم و عرض کردم که دنیا
روز ما بهترین کار و چه چیز است فرمود که بهترین کار ما در این روز مجزون بودن و گریستن بسیار بر آنحضرت است و زیارت کردن
او است از دور و نزدیک پس عرض کردم که یا ابن رسول الله من نمیدانستم که گریه زیارت آنحضرت این حد ثواب دارد و حسین
و عافای تو از برای زیارت کنندگان آنجناب کافی است اگر چیزی دیگر باشد حضرت فرمود که ای سپرد و بترک کن زیارت
آنحضرت را مگر سبب خوفی که از کسی داشته باشی که هر که ترک زیارت او کند بعد از ترک آنقدر حسرت و ندامت خواهد کشید که قراودا
بیزوی اندازد ای سپرد و بترک کن آنحضرت را که چون فرمای قیامت طاعت کنی پروردگار خود را و بر تو پیسج گناه نبوده باشد و با تو
کنند ارواح چه پیغمبران پس زیارت کن آنحضرت را سپرد و بترک کن آنحضرت را که بعد از آنکه آنحضرت اینکلام را فرمود دیدم که آنقدر گریست که
ریش مبارکش داشت چشمها آنجناب غرق شد و گفتم که چه مصیبت و زحمت و زحمتی بوده که گریهای بنیاد و دنیا
و او صبا و ساکنین را اعلا بلکه گریه و زحمتی است این از عده عزاداران بر اینند زیرا که از تبت که در آن روز بر آل محمد علیهم السلام وارد
شده است آنیک و نه اندک بوده بلکه زیاداران بوده که کسی در خط ضبط آورده باشد زیرا که کسی با قدرت بر حفظ آنها نبوده و در آن روز
بزرگ و عظیم آنحضرت کسی در خط ضبط نگذاشته بود و قطعا آنحضرت ضبط آورده در جیب آنحضرت ضبط شده است قطره است در جیب و با آن
آه که هم آنحضرت ضبط شده است اگر کسی مل کند تواند که گوید یا بشنود و گریه و زاری کند بلکه ناگهان جیسم را از دل بخار بر خواهد کشید زیرا که هم

بکه جانشین است بجهت آنکه ظلم بر سه قسم است اول آنکه عالی و بلند مقامی بر ادنی و پست مقامی ظلم کند مثل سلطان و عالمی بر بزرگوار
در وقت خود و آقا با تنبیه بنظام و کثیر خود و مانند آنها و این قسم ظلم اگر چه قبیح و محبت است مکن چون بسیار و علی الدوام در
در عالم پشمار است در نظر واقع آن کثرات **لَا اَنْ اَبْلَغُ اِذْ اَعْمَتْ عَابَتْ** یعنی چون بلیه بسیار و همه جانی و همه کسی شود
طیب خاطر میشود و اذیت زیادی نخواهد کرد و دوم آنست که دو نفر مثل هم و هم مقام بر یکدیگر ظلم کند این قسم هم قبیح و محبت است
مکن چون بسیار و دست اولست بر خلافی چندان و شوار و نا کار نیست **يَتَمَّ** آنست که پست بپشت نا قابل بر بالا دست بلند
مرتبه ظلم کند مثل آنکه غلامی بر آقای خود یا فرزندی بر والدین خود یا شاگردی بر استاد خود یا رعیتی بر سلطان ظلم کند و این قسم ظلم
اکثر بسیار ناگوار و محبت دود آورنده و ترواج است **ايدوستان** ای شیخ آه آه از ظلمی روز عاشورا که همه زبان
قسم است زیرا که مصیبت دارد و در آن روز همه دلسوز و قاضی محم اند و نمیتوان شیند و ناله با اختیار از قلب برکشند زیرا که چرخان
در قبضه قدرت ناخیمان در آمده بودند آه آه که چه خدا پرستان که بدست پست پرستان مبتلا گردیده بودند آه آه که چه عزیزان خدا
و رسول که در نظر مردودان نامعتبران پل شده بودند آه آه وادیه که چه شاهبازان بلند پرواز و مقام قرب الهی که به دام غیبت سلطان
صفقان پست فطرتا محسوس شده بر آه آه و اخر راه که چه محمودان قوام محلات و ارضین که به تیشه بر کینه خیزترین یا مدین از پا خط
بودند آه آه و مصیبتا که چه سینه صافه خمران سرار و علوم حضرت رب العالمین که بجهت تیر و نیزه ظالمین و خمر جالبین پاره پاره
گردیده بود آه آه که چه زنان آل نکه که پرورده در جوهر رسول اعتبار بودند بعد از برون چادر و مضجع حب پریشان بدست مشرعی
بودند آه آه که چه اطفال بکانه بی پناه که بظلم پدرانشان مادر بخیمان در دامن محرمی یکسای آر میده بودند آه آه که چه شبته
داران روزی که بر سر شمعان شنه بان که از غلظت تاریک اهلوتان حرام حاران شراب شامان جرعه نوش جامه برکت شده
بودند آه آه همه میدهند که در آن روز چه بزرگواران از دست چه نا بجان چه مصیبتا و چه اذیتها کشیدند که هر یک از برای کبر و زاری
و ناله و بیقراری دوستان فدوی نشان کافی است و از جمله آنها آن است که بعد از شهادت خامس آل عبا و جدا شدن سر از بدن چنان
مظلوم که بلا ارواحه الله اشرا که در شام روی بنارت حجام طهارت نهادند پس اول زنی که غارت کردند جناب یف خاتون
بود که چادر و متفقه از سر او کشیدند و کوشواره از گوش او در آورند آه آه و مصیبتا که از جهت کوشواره کوشای کلوم مظلومه خور
هم پاره کردند و دوشش را بخون کوشش رنگین گردانیدند آه آه بلکه کوشش فاطمه نوحه و زاری هم بجهت کوشواره پاره کردند آه آه که
مصیبت المصومین از کتاب رشاد مفید روایت کرده ام که شمر شریر با جمعی از منافقین علیه السلام داخل خیمه جناب سید الساجدین علیه السلام
شدند **فَاَتَوَالَهُ اَلْاَنْفُسُ بِدُخَانٍ** پس آن ایمانان شمر گفتند که آیا کیمیم می جو از ادو که یا که از آغلون از کشتن آن بزرگوار می طلبند
فَرَدَّوْا اِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ **ثُمَّ اَلْفُلُوهُ عَلٰى فَرَسِهِ** آه آه اوب گفت یا دنیا که آغلون ایشانرا از ادو گفت که بکشید او را جان طری که
فرارش خود خواهید **رَادِي مِيكُوِيْدِكُ** من پیش آمدم و گفتم سبحان الله یا شاماکو چنانچه می کشید ای قوم این بزرگوار را آنکه در اول محرم
که قار بنا خوشی و پیار است پس الحاح و التماس بسیار کردم تا آنکه آن اشقیای از کشتن جناب در گذشتند مکن آه و اخر راه که جناب نینب
خاتون میفرماید که آغلون اندکی چشمی که اسباب مرارت برود **نَظَرُ الزَّيْنِ الْعَالِيْنِ قَرَأَ مَطْرُوعًا عَلٰى نَطْعٍ مِنْ اَلْاَوَّلِ** و **مِنْ خَلِيلٍ قَدِيبِ**
النَّطْعِ مِنْ حَبِيبَةٍ **وَالْعَاهُ لِلزَّيْنِ الْعَالِيْنِ** یعنی چون آن بیدین نظر انداخت جناب سید الساجدین حضرت امام زین العابدین فدا
ارواح العالمین دید که مظلوم بر سر پوستی خوابیده بود و در شدت ناخوشی و بیاریست پس آغلون چنان آن پوست را از زیر آن بجا کشید
که آنجا بر ابله کرده از طرف روی بر خاک انداخت **ايدوستان** و دیگر که گدکان از احوال که نقل کنیم و بر حال که ناله کنیم بنویسد و در خطه
کشید که چه بزرگواران در دست چه بیدینان چگونه گرفتار شده بودند پس بدینکه در کتاب امامه صدوق علیه السلام از فاطمه و دختران
که بلا علیه السلام روایت شده است که میفرماید که چون لشکریان در پیجه مار کشیدند من خرم کوهی بخدم و دیکم من و دخالت بود و طلا
دیدم که ملعونه آمد و آن فطی لمار از پای من سبید و من میکرد و میکرد من با و گفتم که از برای چه کردی یکنی ای دشمن خدا **فَاَلْكَتْ**
لَا اَكْبِيْ وَ اَنَا اَسْلُبُ نَفْسَ رَسُوْلٍ آغلون در جواب گفت که چگونه میختم و حال آنکه بر من میگذرد و دختر رسول الله علیه و آله را گفتم

بسیار است که در این کتاب مذکور است
و در این کتاب مذکور است
و در این کتاب مذکور است

مجلس

اینکه در وقت نماز
و در وقت دعا
و در وقت تلاوت
و در وقت...

نابالغ و غیر از اینها یافت آه آه گفت و آیه سید العابدین و آتش بدین خداوند از روح انعامی منقول با لایحه بایدی انعامین
 و مع الشکر و ملامت القاصین و علی اخبار السداد المفسرین من رجوع ضاحون خود بخون و آلی التوفیق و آتیم مسافر و منکلات
 آیه و احاطه علیهم جمیع و علی خیر و الباقین و گفته اند علی اعدایهم جمیع ایستان و شیخان از جمله احادیثی که دولت
 میکند بره ملین و مومنین و بر هر مرد و انکسای چشمها محبت از مودت بر اینست که جناب صادق علیه السلام میفرماید که کار من خوشین
 از حد ایمان آن گسست که خلق او نیکو تر باشد و وقت قلب او در گریه او بر اهل بیت بیشتر باشد و شدید تر باشد و سستی او با
 ابلت و زیاده باشد و حزن قلب او در مصیبت او بیشتر باشد و مودت او از برای ما و ایضا در کتاب صلی الشریع از آنحضرت
 شده است که جناب سید الساجدین علیه السلام همیشه میفرمود که هر مومنی که یک قطره اشک چشم او جاری شود در صورت او از برای من یک
 علی بن خطاب علیه السلام جای میداد و او را خدا تعالی در عرق از عرقات جنت خود جای که از برای او قطعی و آخری نباشد و هر مومنی
 که با او از جبهه مادیاتی که از دیده او یک قطره اشک بر رخساره او جاری شود بجهت او تیبانیکد مبارکست از دشمنان با جای و بها و داد و اند
 و در پشت در مکان صدیقان و هر مومنی که بجهت خاطر ما با او از جبهه برسد از دشمنان که باعث شود که آب دیده او بر روی او جاری شود
 دفع فرماید خدا تعالی از روی او از جبهه را دایم کرد و اند در مودت او را از مخط خود و از آتش جهم و شیطان و چنان طریقه کرد و ناری
 و ناله و پیغمبر را از برای آغای بشیدان تعلیم کرد که از جناب سید الساجدین علیه السلام چنانچه ریخته شده است که آنحضرت با کمال علم
 و حلم و صبر که داشت بسیار بر پدر خود که از خود گریه و نوحه میفرمود و در حقیقت که تا چهل سال در این مصیبت گریست و در عجب این بیت
 مودت را مودت بود و در شبها را عبادت الهی قیام و اقدام میزد و عبادت آنحضرت را بر این جاری شده بود که هر وقت که طعام برای آنحضرت
 میآوردند یکی بجای آنکه یک کسیت که سینه کشیده پس آن غذا را آورده عرض میکرد که ای مولای من! خدا فرما قبول کنی که آن غذا
 قیل این رسول الله تعالی ما مطلقا آه آه که در جواب میفرمود که چو من طعام بخورم و حال آنکه تحقیق که گشته اند فرزند رسول الله
 در حالتی که گرسنه و تشنه و مظلوم بود و مگر ترا این طعام را بیا من میفرمود و میگریست بجهتیکه طعام آنز کوار با آب یکدش تر میشد و آبش
 با آب چشم من میزد و علی التمام بر این حال بود تا آنکه از دنیا رحلت فرموده پس در روز دهم که آنحضرت در کوفه مدفون بود
 که شیخان و دوستان حادث کرده اند که در وقت آب شامیدن تشنگی آنسید را بجا نظر میکردند و بر آنجناب صلوات میفرستادند و میگفتند
 آن مظلوم لعنت میکنند و لیکن بسیار خوب است که عمل با این حدیث شریف کرده چنانکه بعضی از علما و بزرگان این میکنند و وقت غذا
 خوردن کسکی آنز که او را یاد آورده آنجناب را بصلوات یاد آورند و بعد از آن مظلوم لعنت کنند بلکه بخورند بلکه گریان که خند و آنحال
 فاش و شایع گشته تا ما دان تعلیم کرد آه آه احتمال دارد که کسکی مظلوم که ملا در روزها شوراز زیاده از تشنگی آنجناب بوده لذا جناب
 سید الساجدین علیه السلام اول کسکی آنحضرت را میفرموده بوده و بعد تشنگی آنجناب را انگاه عالم جسم بود و جناب اچو جا خاک بر فرم
 بنمود و وقت کشتن آب و نان در جواب خواش آنش بنوی خیر تر در ازای قرص ناش کسکی آنحضرت نان بود و جناب آنجناب
 از تشنگین بیشتر زین سبب فرزند او بخش نمود اول بیان رحمت حق بسیار ماکه چون نوشند آب یا دارند از نان سرد
 لب تشنگان جان فدای شکر که هادش وقت غذا باشد اول به غذای امانش در جهان پس نماید بر اعدای آن سلطان بن و انکه او
 آمد او صلواتی و سگای زبان آه آه که یکی از علما آن جناب سید الساجدین علیه السلام میفرماید که روزی آنز که از روانه صحرا شد و من حید
 سر آنجناب رفتم پس دیدم که بروی سنگ نهاده اند شتی سجده نموده پس من در عقب سر آنجناب ایستادم تا مدت طولانی صدای گریه
 و ناله ای قلی آنجناب میشنیدم پس مردم هزار دفعه گفت لا اله الا الله تعالی لا اله الا الله ایمان ما و تصدیقا پس سر مبارک را که از آن
 برداشت من دیدم که ریش مبارکش صورت مقدس خرق اشک چشم و خاک و گل شده است پس من پیش رفتم و عرض کردم که
 یا سید اما آن فرزند آن شخصیت که آنکس آن نقل یعنی ای سید و مولای من هنوز وقت آن نشده که حزن شما با خرد رسد و گریه
 جناب تو تحیف یا بد پس آنجناب در جواب فرمود که ای مراد یا منیدم که حضرت یعقوب بن سحر پیغمبر و پیغمبر ناده بوده از برای او دوزخ
 میر بود پس خداوند یکی از آنها را که دوست بود از نظر او غایب گردانید پس سحر را سر از حوضه معینه شد و از شدت گریه چشمش نابینا شد

و حال آنکه فرزند او زنده بود و اما خدا نیت خود حق و آتی و سبب عسر حال این بقی مطر و چشمتی خدای عینی امیر چگونه خرم کن
بر طرف شد و گریه من کلم کرد و حال آنکه من چشم خود دیدم با دهنم باد پدر بزرگوارم باد هنده نفر از صاحبی شایسته گان زان
خود را که همه در اطراف من ریخته بودند و بر خاک هلاک غلطیده بودند و کسی متعرض دفن ایشان نمیشد قد غیبت انفس فی ستم فتن
الارض جنتهم و ابرار شقی قتییم کلیم یقینی خرمی و یقین گنجائی امیر و من چشم خود دیدم که آفتاب بر جبهه شریف ایشان تابید
بود و زنگ بدینک ایشان را تغییر داده بود و زمین چسبک ایشان را زانانی کرده بود و باد و ریجهای بسیار بر او می بارید و ایشان ریخته بودند پس چگونه میشد
که بر طرف شود خرم من و کم کرد و گریه من مؤلف و سوز خه گریان مالان کوید که ایجان کر می خواهم که شما را خبر دهم از احوال آن
زمانیکه جناب سید الساجدین در این حدیث شریف اشاره بدان فرموده است که در یثرب بسیار زیاده شده است که چون معلوم کرد
جناب سید الشهدا صلوات الله علیه بادرجه رفیع شهادت رسانیدند و خاک مصیبت بر سر عالم عالجی کردند و او را و او را این حد
لعین و شمر شیر و لشکران همه بر اسبها کوه سیکر سوار شده لغزو زمان و شیشه گشان با شمشیری کشیده رو بشارت خام طاهرات
محمد نهادند آه زانیکه در پس پرده عصمت و طهارت بزرگ شده بودند و اطفال کوچک که در محرابان پرورده گردیده بودند و بر کر
لشکر و سپاه مذیده بودند در آنوقت بدو در بیا کر بلاء علقه تمام رزده بودند که ناگاه دیدند که لشکران بشارت چنانچه در آن زمان مشغول گردیدند
و اذیت بسیار بایشان و جناب سید الساجدین رسانیدند روی فی الجای و انعم الیم از آخر جلالین فین الحیة و شعلوا انما النار
فخرین خواستار مستلکات طایفات پایاات ایشیمان آه از مصیبتی که صبر در آن و افسان نکردن بر آن در نهایت اشکال است
بدانیکه در کتاب بجا و حواله روایت شده است که اهل بیت مصیبت از جناب بیرون کردند و غیهای ایشان را با تشویم و غم
آتش زدند پس همه زمان بر سر زمان با ناله و فغان با سر و پای برهنه فرار برقرار اختیار نموده روی به بیابانها نهادند روی
المعتمد فی الارض و الله جاد عمر بن عبد الله الله صاحب البشای فی وجهه و کلین آه شیخ معین علیه الرحمه روایت کرده که در میان این
مهر که ابن سعد علیه الرحمه پیدا شد پس همه ایسران از شدت اذیت اهل عدوان مضطرب شدند و یکی از بیابان حداد را بهم انداخته صحیفه
بناه بانی امین آوردند مؤلف مالان حیران کوید که آه و اغماء و مصیبت عید غم که امیر المؤمنین علیه السلام با غیرت اسد السی و جناب
سید الشهدا و حضرت عباس شهید شده بودند و حاضر و ناظر بودند و مشاهد میفرمودند و معذرتند که خواهران و دختران و زنان
و عهران ایشان پناه بدشمنان خصمها این سعد ملعون فاسق فاجری برده اند بر حال میشدند و چه میکردند ایجان چون ابن سعد
دید که زمان پناه ما بردند با آن قنات و شهادت که داشت دلش بر احوال اهل بیت بسوخت پس با صاحب خود امر کرد که متعرض
باقی چیزها یک سوخته است نشوند و کسی دیگر ایشان را و بیمار کر بلار اذیت نمند قتل الله القوه آلی تیرضی الله منهن لیستین به
یعنی چنانکه زمان دیدند که قلب انشی بسوخت از او خویش نمودند که لشکر یا زار نماید که هر چه از ایشان بشارت برده اند ز غم نمایند
تا بتوانند که خود را با ناپوشانند پس اعلون خود فریاد کرد که هر کس از اموال ایشان چیزی برده است ز غم نماید قوا الله ما رد الله ثم نسیا
راوی میگوید که والله زکر و ندا حدی از ایشان خبر را پس زمان از زکر و نکر و نکر سبب ایشان خصوصاً چاد و مقنعه ایشان ملعون
و حیران و سرگردان شدند پس ابن سعد لعین جمیع مومنان و بر جناب سید الساجدین بیمار و سایر زنان
و دختران و قال فخطوهم نملای خرج منهم احد و لایا ایتیم و اعلون بسخطین گفت که متوجه باشید که احدی از ایشان فرزند نکند
و کسی هم ایشان را اذیت نکند قاتر ابن سعد المؤمنین یقید سید الساجدین علیه السلام با سلاسل و انقضال آه و او را و او را
از مصیبت بزرگ که با اختیار قلبهای دوستان اهل بیت از غم و در چشمهای ایشان را گریان عینا میداد و ستان و ای سید صاحب
که سید الساجدین که از ضعف بیماری و شدت کرسکی تشنگی نثار است که از جای خود بجای دیگر حرکت کند حتی آنکه از قتی که
خارجت کردند و طوطی آنجناب را بر روی خاک انداخت و آنقدر وقت نداشت که خود را بجا ببرد که بر خیزد اما آنکه اسیر از دست او افتد
و آن مظلوم را از روی خاک بر خیزانند آه که عمر بن سعد عیالی با ایمان امر کرد که خلفا و بر خیزد و از روی مظلوم را در غل و بر خیزد
روی آنهم قوا فاعل الجافه و قله به آه و مصیبتا که در حد و ار شده است که آنرا زکوار اهل جامعه حل کرده و آن خلق بوده است

سبحان من تعزى به العباد والخلق والملكوت والنبوة والولاية والبقاء وسبحان من اجمع ما يوافى لا من شئ وجوده الا انحاء اللهم صل على اولادك
لا يغفل عنهم الا انسان فادعيت في سيرة وولاية وملكوت ونبوة وحق الاشياء فحقه الذي خرجت من فاضل شانه عتقوا الامانة
قل من فاضل شانه الى الطاهر من اخذ الايمان فتمتعن الكرم لهم ولغيرهم دوام ملاظم العطاء فانزل اللهم علينا ربك بهم من نعم الله
قل انبأه خصوصاً على ما من اصحاب الحناء من حال له جده ان الله شاء ان يراك قليلاً فاجداً جوهراً من شانه الله وحده
ومع اذنا واثابه عرجاً ومع صدرا شديداً ومع شفاء ان شيدك ليلنا را القويوت في في الله فهدا فكان في ارض الانجبان بين سيرة
عرجاً فاطمة الله سبحانه في حق التوالم سجداً فبقى فهدى في كل عالم قبله اشيا و شى من شكوتها ان القاء آه كيف حال سيرة
في تلك القباب على في سيرة مع جواهر الاحباب طيناً شديداً طيناً فمى نازيب القليل نحواً وفي الانكار بحسب وفي اللانوب
كالابوتين وفي الجربوت كالجربوتين وفي الملكوت كالملكوتين وفي الملك كادفن كركب والبناء حيث كان جده اشراف
مع اجساد الشدايق من الاعلاء فطرايت بالبناء فخرجات الاعضاء متوقفات تحول اهل الجور والنجاء ويهديك الى ما اشرف
قول لمرضاة روحى لا ابتداء قد علم اولو الاباب ان الانبى لال عاها ما ناك لا انكم الا يا بهنا ما لنا من تربة زكية طيبة طاهرة
وقية سامية لامية عالية في شاة العيس في هذا الشاة فحق انما افدة الاجية يستغفر من شكوتها الاجية ولا رة
في الباطن والحقبة الا منى على صفة الوحدانية الا يا ايها الزايدون مرقد سيد الشدايق اشرككم بركاة من خدك لامية
والبناء كلفم ولا بانوا وابل البلاء والولاء بسطع النور من جيا بكم من موضع شيم من نور عرش الله مكرت فيه دازاير قبر خيرة الله
فابن خيرة الانبياء الا الا فاشهدوا بهنر النعمة النسيبة الا الهى ودامنا منى فاقبى من الدنيا والعقبى كما تالم افدة اقول ودامكم
اشيخا وى قريه داران كرواها كه ازمنا بعضى زفقات شرفية اين خيلة مطلع شويده وقدر ومرتبته ووسئنا واما لسانك
بقود مقدمات آل طه وسين اخصوا مظلوم كطاردوا خاله القدار ابدانيد كوشاين احاديث شريفه وميدك در كتابك راز حضرت
باقر عليه السلام روايت كرواست كه حضرت امير المؤمنين عليه السلام فرمود كه شوق رسول خدا صلى الله عليه وآله بزيارت آمدند وليم
عذرى شير و شك و خرا ابراي ما بديده آورده بود و اما راجعت انحضرت آورديم پس شوق از آنها ميل فرمود پس بخواست
و بزا و نه خانه تشریف برد و چند ركعت نماز كه ابرو چون سجده آخر ركعت كرست كه سين شديده و از جبهه جلالت عظمت آن بزرگوار
از اجرات كرديم كه از سبب كه انحضرت خيال كنيم پس فرزندم حيرت رفت و دد امن جبهه خورشيد و عرض كرد كه اى پد جان
ايجه بزرگوار چون داخل خانه ماشدى از تشریف آوردن شما خوشحال شديم كه هيچ خير ما را افده خوشحال نكرده بود پس چون بگريه درآمد
بسبا بگيتم شيم ايجه بزرگوار آيا اينصراى كه سبب كرهى شاميت فقال لا يبقى اناى خير بل انما خبى انكم على وان مصرا على شى
يعنى بفرزندگراى ايجس نيك جبريل بر من نازل شد و خبر دادم كه همه شما كشته خوابيد شد و قبراى شما برك در شوى و بكار خايد
بود پس مظلوم كه طار عرض كرد كه ايجان پدر پس كه زيارت ميكنه ما را دعال انكه قبراى در شهر اى متفرق و بركانست انحضرت فرمود كه
از امت من قبور شريفه شما ايند و تبرك ميويند زيارت شما پس بر من لاند است بفرزند ايجس كه زيارت كنم ايشان زاد و دنيا
تا انكه خلاص گردانم ايشان از خونها در آن روز و از گنا فاشان و از خداوند بخواهم كه ايشان زاد و دنيا ساكن گرداند مؤلف گويد كه چون
ثواب زيارت آن بزرگوار دانستى بدانكه اول زيارت كننده كان مظلوم اهل عيال اين خورشيد بودند كه عبود بر فلكها شيدان بودند
و اگر اطلاع بر بعضى از احوال ايشان زاد و نوق و كيفت نسل و ادن جانب نيب تا نون حضرت امام زين العابدين عليه السلام و ديانه علقها با
اطلاع بر مطالب عاليه بسيار ديكر خواهى بگوش بوش اين حديث شريفه بشنود كه در كتاب عالم انحضرت صادق عليه السلام از فدايه زياده
روايت كرده است كه او از پدرش روى ميكند كه روزى حضرت امام زين العابدين عليه السلام با فرمود كه ايزايد با خنين خريست
كه تو بعضى از اوقات زيارت قبر پدر بزرگوار امم اجه الله ايجس عليه السلام سركو زايده كه يكه من عرض كردم كه بلى بجهه او شوم كه با بجاى
زيارت انحضرت مشرف ميشوم پس انحضرت فرمود كه چگونه چنين ميكنى و حال انكه تو مردى در نزد سلطان خود كه او احد برادر و بزرگوار
بر دوستى با فضل و ذكر فضائل او آنچه را مستحب است از حق ما زايده ميگويد كه من عرض كردم كه اين زيارت را محض رضا الهى است

بازياري

[illegible]

ان زینہ فاقہ میں بیٹے کی
تسلی ہے مدام

در میاید و شدید میشود اضطرابی که بحدی که بهم ریخته میشود از کثرت اضطراب و آسما خدا اهل آن با اضطراب و ترس در میاید
از شدت غضب کردن بر دشمنان تو یا محمد و دشمنان ذیقه تو و از بس عظیم شمرند برکت ترا و از بس بدستور میکنند با ذریه
و حرمت تو و باقی بنیاد چیزی که آنکه از خداوند عزوجل اذن بگیرند در نصرت و یاری کردن بر اهل تو که این خلق ضعیف شمرند از اشیاء و ظلم
کردند بر ایشان و حال آنکه ایشان بخت خداوندند بر جمیع خلق و بعد از تو پس میفرماید خداوند بسوی آسمانها و زمین و کوهها و دریاها و
هر کس که در آن است که نعم خداوند پادشاه قادر آنجا بنگهدار بر قدرت نیست که فرار کند از قبضه قدرت من هیچ سرگشتی نیست که نباشم
من قادر بر آن و قدرت من زیاد است بر همه کس در یاری کردن مملوین و اهتمام کشیدن از ظالمین قسم بایست که بفرستد جلالت
که عذاب خواهم که هر کس را که برین خون رسول مرا و بر کزیده مرا و بر تنگ کند حرمت او را و بقتل رساند حرمت او را و بدور اندازد عهد
او را و ظلم کند اهل او را بحدی که هر کس مثل آن عذاب نموده باشم احدی از اهل عالم را و در آنوقت بفرماید در آید هر چیز که در آسمانها و زمین
بلین کردن بر هر کس که ظلم کرده است بر حرمت تو و حلال گردانیده است برکت حرمت تو را یا محمد پس هرگاه بشود از آنجا که بپسندید آنکه
از ذریه تو بچل آید گاه خود و قربای خود خداوند بید قدرت خود قبض میفرماید ارواح ایشان را و فرماید بسوی زمین طاعت کند از ایشان
مقام و بایشانست ظرفی از یاقوت و زمرد که مخلوقات از اجیات و با ایشانست خلایک چندانها میشت و عطری چند از عطر
و غار میکند بر آفرینگار آن صفوف بسیار از طلا که پس بعد از این بر میاگرند از آنکه تعالی قوی از امت تو که نمی شناسد ایشان را کفار و کفر
نموده است در حقین آنچنانکه گفتن و نه بچل نه بهیت پس در قبر میسازند جسدی ایشان را و علامتی بر پا میکنند بر سر قبر حاجب
سپید باشد علیه السلام بدان بیایان که آن نشانه باشد برای اهل حق و سبب نجات باشد از برای غیر منین و از هر آسمان صد هزار ملک
درود و آن اعطای خواهند کرد و در شبانه روز و همه صلوات میفرستند بر آنجانب و تسبیح میکنند خداوند را و استغفار میکنند از برای ایشان
کنندگان و میسازند آسمانها هر کس که زیارت او میاید از امت تو که قصد دارد در زیارت مکر تقرب بسوی خداوند و بسوی تو و فرستند
آسمانها چو رانش را و قبیل و اهل شهر ایشان را و هر یک که رویا آفرین است کنند کارهای که از نور عرش خداوند که بر آنها نیکی است
نقش است که در آفرینش بر خیزد از آنکه و این غیر از آنجا و یعنی این شخص زیارت کنند از قبر برین شهید از آنکه فرزند بهترین انبیاء
پس هرگاه روز قیامت شود میدرخشد از روی ایشان را اثر آنکه نور که خیره میشود و اندک آن چهرها و علامات است که زیارت
کرد آن اثر آنکه نور که از او بان علامت اهل محشر میباشند او را پس جبرئیل عرض کرد که یا محمد کویا می بینم که قیامت شده است و من از کلف
تو راه میروم و میخانم از طرف دیگر تو و علی بن ابی طالب پیش رو میآید از طلا که خداوند از قدرت که عدد آنها معلوم نباشد و با جمیع نعم
در میان اهل محشر هر کس را که درود او نور علامت این حد باشد تا آنکه نجات مییابد او را از هر کس از شداید آن روز و هر کس که آن و نیت حکم
خداوند و حکم او را برای کسی که زیارت کند قبر ترا و زیارت کند برادر ترا و فرزند ترا بشرط آنکه اراده نکرده باشد از زیارت غیر خداوند
و جل و از دود باشد که پیدا شوند جمعی از آن اشخاص که ثابت شده باشد بر ایشان لعنت و غضب خداوند و سعی میکنند که بر طرف کنند
علامت آن قبر و آثار آن خداوند ایشان را راه بندد و هر یک از پس پنجره است الله علیه آله فرمود که اینست آنچه مرا بگوید در آن صدها و جنت
زیب خاتون میفرماید که چون این لوح الله علیه بدو بر بزرگوارم را ضربت زده بود و دیدم که اثر موت بر آنجانب غایب شد من عرض کردم
که ای جان پدرم این چنین چنان خبر داده و دوست میدارم که آنحضرت را از جناب شما بشنوم پدرم فرمود که ای خیرک من
زیب حدیث همانطور است که اتم این ترا خبر داده است کافی یک و نبات ایک است بسیار باینکه از آنکه خارشین خاتون آن چنانکه
اناس قنبر از آنکه ایشینا و اینجا نمیتوان این کلام جناب میر علیه السلام را که بخوابت زیب خاتون فرمود شنید و ناله و گریه
آه آه بداند که جناب زیب خاتون میفرماید که چون کلام پدر بزرگوارم را اینجا رسید فرمود که ای خیرک من از زیب کویا می بینم ترا که
و دختران همراه ترا که در این بلد همه سیر شده اند و ذیل گردیده اند و اظهار خشوع میکنند از ترس آنکه مبادا پایال علایق شود یا دختر
چون آن روز شود بر تو باد که صبر کنی بر تو باد که صبر کنی پس قسم بایست که آنچه از آنکه مکافده داشت و پدر و برادرش بنده لطفه که نیست
برای خداوند در روز زمین در آنستام دوستی و بنده عزیز از شما و شایسته تحقیق که فرمود بارسول خدا صلی الله علیه و آله آنوقت که

[illegible]

ایکس قوی در پناه من و تحقیق که دستیم ما هر چه رکعی در مناجات نمودی
مشتاق صدای تو اندک ملاک من پس گاهی است ترا آذانی که نمودی و تحقیق که شنیدیم ما آنرا دفاک غنبدی تو را غیب قشمت
الشر قد شناه دعای تو ایچین صدای مناجات تو را می کند و پیچیده است در جیب و سرادقا ما پس کافیت تر هر دو و تحقیق که
مقرر فرمودیم سر و حجاب را کوبیت ایچین بقدره غرض تو ای تشاه پس آنبر که از استماع این اشعار و دعایات جات خود
میرموده و شکوه امرو که فرموده دیدی من میگرد و بر زمین می افتاد که ناگاه از صید غریب حلال این نادر رسید سنی با قیاس لا ارب
ولا جناح لینی انا الله ایچین بر آن کس از من بخواد حاجت خود را بدون خوف و بدون ترس و بدون حساب بدرستی که نهم خداوند
و جلال عزت کز اید وستان نامسل جلاله اذ الله از کجا مرآت و انصاف است که بر صاحب انصاف عالی که صدای ایچین
و سرادقا ترا پر کند و ملاک مشتاق شنیدن آن باشد خداوند جل جلاله و جواب اولیک که بقولاید و آنچه استماع نمودید از سر فرمود
آه در روزها شور و کار را جان بر او تنگ گیرند که هر چند ندانند و بعد از آنکه بفرماید که فل من ناچیز تر خرم آل الرسول الخالد و قتل ناچیز
یتضر الذی الالطار یعنی آیه هم کشته است که هم کند بر آل رسول مختار و آیه ایاری کشته است که یاری کند ذی الطار را فل من ناچیز تر
البتول فل من ناچیز تر خرم آل الرسول آیه پناه دهنده است از برای اولاد فاطمه علیه السلام آیه دفع کشته است از برای آل رسول
صلی الله علیه و آله و امثال این کلمات جا نگذارید و بگویند ایچین بر جواب گوید آه و هم صیغه ای کاش کوب بکفرت ای کاش که در دنیا
سخن نالایق نمیگفتند آه و مظلومه ای کاش از دیت بانی گفتا میگرد و تیر بر آید و شکسته و افروزده و از خانه کاش همین قدر گفتا میگرد
سر مقدس از زینش از بدن جدا میگردند آه و هم صیغه و او انعام ای کاش که بعد از شهادت مرثیست از عافش بر میدهند و سرور نشین
بر سر خیمه بود که در دند و بر سر دیا و مجلس میگردانیدند و با نغمه و از تشاه و دیبا اذیت و بی دلی میگردند آه و چه میگویم از دیت یک
و ظلم عظیم که تا قیامت مدلهای و ستانرا شکسته و چشهای ایشانرا از کثرت کینه مجروح گردانیده ای کاش کس که آینه بجه عبادت میخواست
در هر عمر عبادت کرده بود و در هر شب از نور و رکت نماز میگرد و در روزها شور و از کثرت تیرا و نیزه و خنجر با پاره پاره شده بود
بر همت میگردند و اگر بر همت کردند و دفن میگردند و اگر دفن نکردند و اگر اذیت میگردند و اسباب بر آن میافشند و بیایند و دست میگردند
اسب با حق بر بدن آید و زکارد میان ملای اخبار و خدش اخبار اختلاف است و از بعضی احادیث چنان ظاهر میشود که اسب غنچه بر بدن
در حدیث وارد شده است گفته اند حضرت فاطمه علیها السلام چنان سیران کرد که ناگاه اشتید که میخواهند اسب بر بدن
و آقایی قلنا زدن پس بخت خاتون خود جانب نیست مد و کیفیت را بر عرض مظلومه رسانید آه که همه سیران میشوند و مضطرب شدند
و میگویند که چه علاج کند پس گفته عرض کرد که ایستاده من بقیه جاریه آزاد کرده رسول خدا صلی الله علیه و آله کشتی او در دیا شکست و او بخت
چسبید تا آنکه موج دریا او را بجزیره انداخت پس ناگاه نظر او بشیرای فاد و باو گفت که ای شیر من آزاد کرده رسول خلیم مرا راه نشانی
بسیل شیر من فاد و همین میگرد که از هفت سر من بیایس و ابراهه رسانید و من بسم داین بیایان شیر کمان دارم یا اذن بیده که او در خیم
بکشد و در ایاری کند پس چون نگه نمود سرگردان حیران بسلام را از فضا شنید فرمود که ای فضا بر دمان شیر بگو که دختر شیر خدا را سلام میرساند
میگوید که در این صیغه را یاری کنی مؤلف و گفته اند که چگونه بشنید و دوستان میتوانند که ناله و نوحه کنند و حال آتش نشود
که کاه بر دخترا نال محمد خلیم السلام چنان نکت شده بوده که از برای محافل کردن بدن پاره پاره آقایی چنان نال چنان سر و شیدا
لا علاج شده از جانوران و درندگان مدد و یاری طلبیدند و بدین پس فضا خاد مفرموده مادر سیران غم از شنیدن جانب نیست خاتون
دلخون محاسن شیر روانه شد و چون نزدیک رسید نا آذول سخته بر کشید که یا ابا الحارث یعنی بشیر من چون آن جوان سر خود
نگه کرد و فرمود که آندری ما زدن و نال و ناله ای که از عباد الله علیه السلام یعنی بشیر ایامید که بیایند و این مظلوم را
دارند که فدا و عمل آورند با بدن بجه الله ایچین السلام بر دقت آن نور و انجیل فاد آه و مظلومه اراده دارد که اسب بر بدن
پاره پاره اوتار بدهد حدیث است که چون شیر را شیر را شنید فرمود اذ دل بر دود بر کشید و آمد تا داخل قلعه شد که دید فوضع
علی حسین علیه السلام پس در سبلی آیدن قطعه قطعه سوراخ سوراخ شده داشت و هر دو خود را از برای محافل کردن بر بالای

تاریخ احوال

عابا شار را دادند خدا را بانی اینک بخود و اعظم آتی اینک دوشد یعنی کیر این نداد پس بدرستی که صاحب شرفم باشد
سوی تو توانی سیر خدا صفا است تمام اینک شد اگر در کار ما تغییر کند در خدا می خداند و حق جلایی
ابر عطا و سخای ما مثل بایان ریزان بر تو حسان خواهد نمود بکن زینت تو و غیره و گفت می قند شقیه یکی بکنان پادشاه
خدا راست و با ما مقام خفای است و دست ما بی حکم است مثل دست من پس اولا آنرا گرفت و گریست پس آمدن خود را
میفرمود که مگر عطا نمی لاکم شمری که گریستی و عرض کرد که نه بلکه گریه من از آنست که خاک قبر چو نه این است با خواجهر مولف مؤلف
گوید که گریه اعرابی برای آن بود که خاک چو نه آندست مقدمه سر خواهد خورد آه که نیندانت که چه صدها در زمین که بلا بآن خواهد رسید
را نخواهد آنکه تیر از حلقوم فرزند شیر خواره او علی اصغر که شش و بازوی آنجا بر او راخ و جگر و فرزند آه و مصیبتا که آنوقت که از ذوالحجج بود
حاکم فاده بوده هر طوفی با مظلوم ای می رسانید فقه بن شریک مرا فراده چنان ضربتی بر آنفرمود که در خدا و رسول زد که دست چپ او را
بریده آه و مظلوما که بعد از آنکه هیچ لباسی آنزیر که او را برده بود ندید بل بن سلیم کلی ایمان از برای انکسری انگشت آنفریب با قطع نمود
ایشیعیان ایسا که کشندگان چکیم بر آنست که معدن بود و دعا بود و در کارها چادیتها رسید آه آخر الامرجال خزانال مردود آنشید
غیر بر جبهه بندیر جاده از بدن جدا نمود و کیفیت آنرا قه یله بطریقیک در کتاب بحار و حوالم و غیر آنها از کتب معتبره روایت کرده اند بگویند
که سال بعد از شهادت جناب سید الشهدا علیه السلام داخل شدم بر مولای خود جناب سید ابی جعفر علیه السلام و عرض کردم که زبان من میزد
شده است چه میفرمائی فرمود که بنیت طالع من و آنکه که تو پس بفرموده آنحضرت روانه شد و من گفتم که در این کاف دیدم مردی را که بود
دست او از بدن جدا بود و روی او مثل شب فلانی میبود و پرسیده که چه چسبیده بود و می گفت ای خداوند که پروردگار این بیت محمدی را بیاورد
میدانم که تو احسن آمدی اگر چه برای من شاعت کنند همه سائین سائینا که تو در زمینای تو بلکه جمع خلوقات تو بجهت بزرگ گناه من میاید که که آنوقت
او من بجهت طواف کنندگان از طواف زیارتها دیم و بدو را و جمع شدیم و با او گفتیم که دای بر تو اگر تو ایس با بناید از جهت خداوند یوس بشی
تو کیستی گناه تو چیست پس او دل گریست و گفت من انما بترم بنفس خود و بر کناه خود و من خود میدانم که چه گناه بزرگ از من میاید شده پس با او گفتم
که بیان کن گناه خود را پس انطون گفت که ای مردم بدانید که من مباربان قای شیدان بودم و اندیشه تا عروق و قشربنای تفسیر از برای باز
زیر بار خود را بمن سپرد و من میدیدم که همان بندی هست که از شدت خشنگی چشم را خیره میکند و من آرزو میکردم که کاش آن نال من
تا آنکه بگر طای محلا رسیدیم و آنحضرت شهادت میداد که همان بند دین را جدا بود پس من خود را در کاشنه بنان کردم تا آنکه شب بگذشت
پس داخل قنجا شیدان کردم دیدم پس آنقدر که مثل مدور کشن میدیدم که با اصلا و آن غلطی بوده دیدم که گشتگان بر یک بطرفی فاده اند
و یسارا تو انهم المظرة کا فکوب الذوبی و هر یک از آن بدان طوطی میدرخشید مانند ساره تا بدین پس آنکشت شقاوتی که دوشتم خود
گفتم که و الله که طلب میکنم بدین حضرت با جمیع علیه السلام را و امید دارم که همان بند در زیر جانه او باشد پس میان گشتگان کردم دیدم تا بدین
آنبرد که او را دیدم که بر روی فاده است و همه غار دو او را از اطراف او درخشند با آنکه در خاک خون غلیظه است و با او خاک را بر او خاشانده
پس من خود گفتم که و الله اینست بدن سید علیه السلام پس دیدم که همان بند در زیر جانه است پس چون نزدیک فتم که بر دارم دیدم که کربیا
بر آن رفته پس منی در کشودن آنرا دوشتم و چون یک گره را کشودم مظلوم دست راست خود را بلند کرده و آنرا گرفت پس من هر چند وقت
کردم تو بستم که دست او را دور کنم نفس شوم طون در بر آن است که تنی پیدا کنم دست او را بستم پس در اطراف قنجا که دیدم تا آنکه
سنگنه یا فتم تا فتم بدست مظلوم زدم و کشیدم که از بند دست جدا کردم و از بند زیر جانه دور کردم و چون خواستم که آن بند را بردارم مظلوم دست
چپ خود را بر گرفت پس نفس شقی من مرا بر داشت که دست چپ مظلوم را با آن شمشیر شسته از بند دست جدا کردم پس چون خواستم
آن بند بردارم دیدم که زمین بر لرزه درآمد و آسمان بر خود طر زید و غلظت غلظت و صد آگریه و ناله بلند شد پس شنیدم که گوینده میگفت عباد
و امقولاه و اذینجاه و حسنه و اغریاه یا بنی ملک و ما عرفک و من شرب لیا و متعول یعنی ای فرزند که شده دنج شده من حسین
غریب من ای فرزند که تر کشند و شفا غنم که گرا گشته و از آسمان آب تر ابع کرد پس آنجفت گفت که چون من این احوال را ملاحظه کردم
طبع بند زیر جانه زدن برون کردم و از او خود بر خواسته خود را در میان گشتگان آنجا خاشنه بنان شدم پس دیدم که سر دره مکن حاضر شدند و اطراف

بر روی غل و دانه‌ای ریخته که آشته بود آه و اخرناه که در شب عاشورا بجانب جنب خاتون در کمال عزت و ستره خفاف بود و اختیار خود را قاف
 پس کاهی در نیمه برادر با جان برابر شدن خواب سیدالشهدا بود کاهی در نیمه تنهای محرم حضرت عباس بود کاهی در نیمه شبیه پیغمبر جانب اکبر
 شد بود کاهی این بزرگواران بخیمه او می‌رفتند و او را پاسبان از دشمنان میکردند آه و آهیتیه که در شب بعد از عاشورا هم در میان جوانان
 و هوادارانش بجاک و خون آغشته بودند و خود شمشیر چادر و مقعد و کوشش از جبهه کوشاوه پاره و دوشش بخون کوشش آلوده و از ضربات پیا
 بدنش سیاه و پیرهنش پاره مثل ایلان کفاجی و جوش و اختیار خود داشت که از جای بجائی رود و میان سبزه سیران را پرستگار نماید و یاران
 فدوی نشان در شب عاشورا حضرت اتم کلوم منعم مثل ابی‌ثمم حضرت عباس برادر داشت و با او رفت و آهیتیه و صحبت میشد و او را
 میکرد آه و اخرناه و او ایلاه که در شب بعد از عاشورا برادر بزرگوارش کنا فرات شید و جبهه مقدس سر و دوشش با شکست سوختن شده
 کنا ز فرات افتاده و سر زانیش شمشیر عامه بر سر نیزه اعدا بود ایستادگان اهل عصمت و طهارت بدانید که در شب عاشورا از برای حضرت اتم
 و فرزند دگر بلای محلی بود که بجانب سیدالشهدا طلب مبارک خود را در مفارقت برادر بزرگوارش آید و فرزند زنتی میداد و یادگاری برادرش
 خود می‌شمارد آه که در شب بعد از عاشورا آن فرزند کرامی را اول جوانی و کودکی با جان خود را فدای قسم بند کرد و خود نموده بودند اما بزرگتر حضرت
 قاسم بود قبل از شهادت عیسی جان فدا کرده و سرش بر سر نیزه اعدا رفت و دین خود را با مال تمام ستوران گردیده بجاک و خون آغشته نمود
 که دیده بود و مادر آنجوان عروس حیران در فرایش نالان و گریان و دعای و دعا فرستادن و در ناله و فغان بودند و آقا که حکمران حضرت عباس
 و طفل بود آه که از نیمه پروان آمد و دیده که عیسی از دوا بجناب افتاده پس دوید و بخدمت عیسی سید آه و او ایلاه که طوفان تیغ حواله آن بزرگوار گرفت
 طفل دست خود را بر سرش نمود آن بچا تیغ را فرو داد و دست آن طفل از بازو قطع کرد پس خود را در دامن شمشیر انداخت و همه سیدیه که در طرف
 طوفان تیسر برآمدند که در دامن عیسی جان از آخرین تسلیم نمودای نوحه و ناله کنندگان در شب عاشورا نوحه و در میجا و صیحه و سالم بود که سیدیه
 بخدمت حق بود بر سر آه و اخرناه و سیرت و کفایت و رفقا و رفقا رو کرد بر بزرگوار از جنب ایشان شد با و میفرمود که بدست فدی تو شود اینجا کبر
 و آئینه نیز غنی از قبول آیه ان یراک قتیلا یعنی بکند و از قسم که بسیار ناکوار است بر رسول خدا که ترا گشته و در خون آغشته بدین بزرگوار
 و مادر و دین و خواهران بجای بشاده جمال او خود را تسلیم میدادند آه و اخرناه و آهیتیه و دلا حواله لا توه الا بائنه نمیدانم چگونه از احوال شب
 بعد از عاشورا آن نوجوان مکر نشیده و لید که در روز عاشورا از گشت مجاهد او و منصف عارض شد پس بگردن سبش و دایکت و آنجوان و را
 میان لشکر اعدا برد آه که آن بی‌ایمان چندان بر او تیغ زدند که جمیع بدن نازک مبارک آن نوجوان مثل گوشت قرمز با قطعه قطعه و پاره
 گردید و سر مقتد ششم خود سر چیده بزرگوارش بود آه که در مقابل چشم مادران و ناله و نغمه‌ای که با سیر که در شام سیر قضا و غنیته
 که در شب عاشورا هر وقت جناب یکینه صغیر آب طعام میخواست باز کرد میگردید بر بزرگوارش جناب سیدالشهدا و او آب طعام میداد
 از گریه ساکنیکه داند و دستش میداد و در وقت سواری و آغوش مرحمت خود بر دوا بجناب جای میداد و یاد بجا و مادر و دین و خواهران ساکنیکه داند آه
 و آهیتیه و او اخرناه که در شب بعد از عاشورا با و سس از پند بزرگوار خود گردیده بود زیرا که در روز عاشورا یکدفعه دجال حیات او را و کفایت
 بود و منافقین جبهه بودند و او را بر بزرگوار جبهه برود و کرده بودند آه و اخرناه چگونگی توان شنیدن و او گریه نکرد که طفلی که در آغوش مثل جناب
 سیدالشهدا پدر و مادر پرورده شده بود در عصر روز عاشورا که او را لیسر کرد و بر شتر تجار زوبه افشار و درشت رفتارنها سوار کردند و طوفانیکه
 کج خلق و ناجبی و دشمنان ابلهیت بود و بر او حوکم مسلط گردانیدند که برادر محرم بخند پس چگونه میتوان احوال شب بعد از عاشورا و با پاش
 عاشورا موازنه نمود و از برای صیبت او و خود زاری خود و آهیتیه قیبت ارم از دوستی که در شب عاشورا برای صیبت اتم بیت علیهم السلام که با یقین نالان
 بوده و در شب بعد از عاشورا با احوال مردان خندان و کو چاک و بزرگ ایشان تواند که خود را انگریه و زاری و ناله و تقاری و معافان
 آه و آهیتیه از برای عزت قلبا در شب بعد از عاشورا با یقین که در وقت که در روز عاشورا خنجر بر قلب شسته گشته که در حجت خداوند
 و از برای ناله کردن حسین بس که مطلع شدید که تیر بردن آن مجرب یا شستن و ناله و ناله از برای از خون گرداننده از برای جاری شدن اشکها از چشمها
 حسین علیه السلام که دشمنان این تیر بر چشمش نشاندند آه و آهیتیه که از برای بر سر زدن حسین علیه السلام که شیده و لید که در روز عاشورا و در وقتیکه
 بر خاک افتاده بود و مردی به فرق مبارکش زدند که تا پیش از نور شمشیر شگافت و از برای سبلی غم خرد کرد و پیش از زدن حسین علیه السلام جانکد از

و ساکن شود و در قبر او درحالی که باشد برایشان و بخارا آلوده تا روز قیامت قیامت که جناب صاحب الامر عجل الله فرجه در زیارت
 منته برایشان سلام میکند و میفرماید که السلام علیک یا مولای و علی آلک اللهم و علی من اتبعک یعنی سلام بر جناب تو ای مولای من سلام
 بر ملائکه که مجاور ساکن است در اطراف قبش تو آنجا قفن نیز برتبت و احاطه کرده اند برتبت تو ای صاحب قفن و طواف کنند
 بر صفت تو آنرا در ذین لایزالیت دارد شونده اند از برای زیارت تو مؤلف گوید که ما شیعیان چه میدانیم که ملائکه چگونه نوحه
 و ناله میکنند مگر شنیده اند که صفوان جمال رسوا کرده است که از حضرت صادق علیه السلام در راه مکه سوال کردم گفت یا ابن سنان ایضا که آن
 کتبنا من آتیکم یعنی عرض کردم که یا ابن سنان چه میشود که جناب ترا مشاهده میکنم که بسیار غمخوار و محزون و در هم شکسته فقال
 و تسع با تسع لشکک من مشعلتی پس آنحضرت در جواب فرمود که ای صفوان اگر تو هم بشو آنچه را که من بشنوم هر آنی برعالی شوی که حق
 بر آن نهشته باشی که از من سوال کنی صفوان میگوید که من عرض کردم که شما که پیشوایان این سوال آنحضرت فرمود که شنوم صدای
 و ناری ملائکه را بسو خداوند عزوجل که لعنت میکند بر کشندگان حضرت امیر المؤمنین و قاضی حضرت امام حسین علیهما السلام و شنوم نوحه و ناله
 و گریه ملائکه را که در اطراف قبر آنشده اند و شدت جرح و فرغ ایشانرا از صفوان که احاطه قیامت که باشند با نوحه و ناله که او را باشد و
 صرف کردن طعام و آب خواب مؤلف گوید که معلوم شد که ملائکه علی الدوام بر مظلوم ناله و نوحه میکنند تا شیخ جعفر الطوسی از آنجا
 از نوزاد شده بگریه آید پس شیخ که اشرف از حدیث با بود چون لذت از طعام برید و شربت بخورد بلکه
 جنتیان نیز مشغول گریه و ناله اند چنانچه از حدیث که شمه معلوم شد و از احادیث بسیار دیگر ظاهر میشود که طوائف جنتیان از نوحه و ناله
 جمع شده اند و اطراف جسد پاره پاره آنقریب شید و بعد از دفن مظلوم بر سر تربت ظاهره او و بر او نوحه و ناله کنند و سبلی میبندند خود
 میزنند و حاکم که طار بر فرق خود میافشاند و در مجالس شیخ میفند و مالی شیخ طوسی علیهما الرحمة تواتر شده است شیخی از قبیله بنی داریم
 که در زمین بکنده منزلت که گفت ما مطلع بودیم از شدت جناب سید الشهدا تا آنکه روزها شور و شب سید و می آن بلند می
 بودم و با من بودم و از قبیله بنی سید شیم باقی را که میگفت و آنرا با جنتی حضرتیه با طایفه شریفه از حدیثین میخواند
 یعنی و آنرا من میبایدم نزد شما مگر آنکه یک چشم خود در میان کر بلا میبایدم جناب سید الشهدا و دیدم که حلقه شریفه را قطع کرده اند و دست
 مقدس را بجاک و خون ماییده اند و خود را در قفسه میخواندیم مثل المصابیح یصفون الله فی نورنا آه و در اطراف آنجا که شدت
 چند ناله بودند که انوار ایشان روشنی میدادند تا یکبار و در جنت قفسه میخواندیم من قبل ان تخلق فی فردا نورنا و جنتیکه
 و دانیدم شمر خود را که بر سر آنده نای پاره پاره نوران و در شوم پیش از آنکه زمان و دختران و صفت بر سر ایشان دارند و قفسه
 و آنرا با ناله و گان آنرا صفا الله من نورنا پس مرا منع شد قضا و قدر الهی اول زمان و دختران بر سر آن کشکان دارند و نوحه و ناله
 امرو را جاری میفرماید و همیشه قضا و قدر الهی هر چه احقنا کرده است جاری میشود کان یحیی بر اجابت شهادت الله تعالی
 لم اقل نورنا همیشه بوده است حضرت امام حسین چراغ راه هدایت که طلب نور شده است از نوحه و ناله آنکه از طعام بهت و در آن
 دروغ و باطلیت صلی الا علی و صلیت علیکم و آله و سلم و جنتی جنتی جنتی جنتی صلات خرد و است خدا بر عجب لطیفی که در بر گرفت
 او را بر جناب حسین علیه السلام و آنقریب که خیر است مجاور از رسول الله فی غریف و یلوحی و یبصیر و شروا و آنجا در غریف
 عالی است که مجاور است از برای مدش رسول الله پدر سر سینه او صفا و عین جعفر علیا علیه السلام و در نهایت خوشحالی است آنشیخ بیکو که
 چون این نوحه و مرثیه را شنیدیم با و گفتیم که عزالت نیز بجهان نه یعنی تو کسی این نوحه کنده خداوند ترا رحمت کند گفت که ما و ای جنتیان
 بیایم اراده داشتیم که در خدمت جناب امام حسین علیه السلام باشیم و با شما خود را بدهد او کنیم و از جنت بر کشیم و چون وارد زیر که بلا شدیم آن
 جابر بر کشید باقیم پس این نوحه و ناله از جنت شهادت مظلوم بزرگوار است و اینها از جمله احادیثی که دلالت میکند بر اینکه طایفه جنتیان
 حضرت نوحه و ناله میکنند نیست که در مجاورت او که رسیده است مدوی از قبیل بنی اسد میگوید که در کنار من حلقه مشغول زراعت بودم پس بعد از حضرت
 لشکر بنی اسد زحاری که بلا میحلا و عجب چندی در آن زمین دیدم که قدرت خدا را که نقل کنم بعضی از آنها را و آن است که هر وقت با و از آن مکر میگوید
 چنان گمان میکردی که بوی شک و خیر است و میدیدم که سار و بسیار از آسمان زمین فرود میاید و از زمین آسمان بالا میروند و من با عالم شهادت

این نوحه و ناله
 جنتیان است

این نوحه و ناله
 جنتیان است

غریب محسان از خداوند عالیمان برنجیران بزبان سینه بانی وحی شده مثل کلام شخص مخزون مہوم و مہوم دارد شده است چنانکہ مکرر این مطلب اشارہ شدہ است از آنجملہ آنکہ بحضرت آدم وحی شد کہ یا آدم باین فرستہ تو حسین صہبتی چند سر کہ کہ گوشت و پیش آن پنج صہبتیہا کشتہ میشود و حالتی کہ بسیار تشنہ است و غریب و تنہاست از برای او ناصرو حسینی نیست ای آدم اگر بہ پنی اورا در حالتی کہ یکویہ و عطش است و افتاد ناصرا و تشنگی جایل میشود و میاند او آسمان پس باینکہ بد احوالی و را کہ شیشہای تیر و کرفتن جان انجدا و غذا صلوٰات و رحمہ خود را و صلوٰات مخلوقات خود را چہ فرما از برای دفع طہب و طہر من علوم و دستیان و اگر کہ نیندگان برا و لعنت جمیع مخلوقات خود را آما و فرما از برای غلامیر و اذیت کنندگان برا و بحرمہ القرآن و احف تحہ

نسخه خطی

مجموعه خطی

که بلاشت و شروع خاله و نوکر که پس چون غلط صدای نوخا و راشیده نظر کایان به او افتاد پس به اختیار کربست که نه سندی و شرفی
که بخواند این شانده **مَنْ لَمْ يَرْجُ الْغَرْبَ لَمْ يَرْجُ الْغَرْبَ** یعنی ناله کرد غراب و خبر مرک کسی با او بر پس کشم
که دای بر تو ای کج خبر مرک که آورده **قَالَ الْبَاقِي فَقَالَ مَنْ قَالَ الْبَاقِي فَقَالَ مَنْ** آه آه که ناله کرد غراب گفت که خبر شاد است
آورده ام پس من گفتم کدام نام گفت آن نام که موفق شد بصوب **إِنَّ الْبَاقِي فَقَالَ مَنْ** آه آه که ناله کرد غراب گفت
ایضا طبع بدان بدو که در بزرگوارت حضرت امام حسین که بلا طبع است و میانه نیر و شیر که **فَالْبَاقِي فَقَالَ مَنْ** ترقی لا ترق
الغروب پس این خبر که یک از برای پدر من است و شک از دیده خود بسیار از برای امید ثواب از خداوند و تاب گفت
فَالْبَاقِي فَقَالَ مَنْ آه آه که ناله کرد غراب گفت که خبر شاد است پدر بزرگوار من حسین آورده گفت بی تحقیق که او را بجا که هلاک
انداخته و جای او در خاک شد **فَالْبَاقِي فَقَالَ مَنْ** آه آه که ناله کرد غراب گفت که خبر شاد است پدر بزرگوار من حسین آورده گفت بی تحقیق که او را بجا که هلاک
پروا نکرد و رفت **فَالْبَاقِي فَقَالَ مَنْ** آه آه که ناله کرد غراب گفت که خبر شاد است پدر بزرگوار من حسین آورده گفت بی تحقیق که او را بجا که هلاک
ازین سخن گفتن و جواب دادن غلط فرموده و خبر شاد است پدر بزرگوار من حسین آورده گفت بی تحقیق که او را بجا که هلاک
إِنَّ الْبَاقِي فَقَالَ مَنْ آه آه که ناله کرد غراب گفت که خبر شاد است پدر بزرگوار من حسین آورده گفت بی تحقیق که او را بجا که هلاک
متعین میسر با غسل و کفن و پادشاه انداخته و پادشاه را سیر کرده از راه قفقاز و برودن این حد لعین شکان خود را ناله کرد و بجا که هلاک
و سرای شید از بر دشته با کثرت شقاوت اثر روانه کوفه شدند و زمین که بلا طبع شد و حشیان همراه با بدو آن اجساد و شریفه حلقه تا زمین
و اشک خوین از دیده جگر کرده و ملائکه زمین و آسمان با جلیان شب و روز زنده و ناله میکردند و روز تا مرغان بجا که خدا آن بدن زمین را
سایه میکرد و برخی از مرغها خود را در خون محمد بن نجاب غلط انداخته از برای اعلام اهل عالم روانه اطرافشند و مرغی از برای مرغها عین مدینه
با کاه رسول الله شده و کلاغی از برای جنازه صغری و دینه بجا که او برقت پس بینهای پاره پاره تا سه شبانه روز در هوا افتاده
و در جملات کتب اصحاب است که زمان قیامت بنی سده که در نزدیکی کربلا در غاصریه سکین داشتند مردان خود کفشد که چرا شام مترقض و فوجی و شریفه
شده ای آل محمد علیه السلام پیشند ایشان و جواب کفشد که ما از این یاد شدیم و اینها و غایبیم که با اذیت ما پس از زمان که خداوند ایشان را
حرق دریای مرمت خود فرماید و با خاتون جهان مشهور نماید و جواب کفشد که ما را خونی از آن غم خون نیست و غم عزیز تر از اجاب نیست و خونی
و سایر و خزان سینه شده و حالیکه غم خیمه چو شود که ما هم مثل ایشان سیر و پریشان کردیم ما میرویم و آن اجساد و شریفه پاره پاره را زمین
و باکی از اذیت آن جلیت نداریم پس چون مردان تغییر ترا از زمان مشاهده نمودند حجت عربیت و امن کبرایشان شده کفشد که بگویند شما
زنان از جهان خود بگذرید و باکی از اذیت آن غم خون ندارید ما سزاوارتریم که حایف نباشیم و ایچده مترا با تمام حایم من یک از ایشان غم خیم
علیم علی و کلکی بر شیده و از قفقاز شیدان گردیدند آه و شوقا که بوستانه دیدند از دستهای محضی مشاهده نمودند شکست مجلس جان
خاموشانی معیانه کردند که بدون حرکت زبان گرم جان چشم این و آن پوشیده گان دیدند که چشم مرغان و حین جان ساکنان بود و بگریز
از روح روان غریبان بودند جای که قد و شیدان جان آه و آفرانه که همه را فرغ بسجلی دیدند و فخر رسان آه و مصیبتا که جمله مشاهده
کردند از علامت و لباس مرغان آه آه و اویلا که چون خود را از برای حدی نام و نشان تغییر شدند که که ایک از ایشان است فرزند پیغمبر آخر الزما
و فوت قلب میرز و منی آرام جان خاتون جهان علیم اسلام که ناله بزرگوار برآیدند که بخش شکسته و کرده چهار نیم و اسیری بر خدایش
نست و پریشان در پیش خراشان قطرات عبرت ندیده و جوان کشیده اش روان و در کنا تیکه شیدان تری و ناله و غم است
که چرا سرگردان و تیریز و انتظار که امیکش ایشان عرض کردند که از برای قران شیدان بجا که غم غلطان آه آه و چون بچیک سرگردان
و نشانه ناله داشت ترا می شناسیم بزرگوار فرمود که من چه ایش ترا می شناسم شاهدی بر کشیده برآ که چادر بیس نام و نسبت اسم و رسم و ادب
شایان خواهم که پس مرشید برآید و ناله بزرگوار اسم و رسم و نسبت و ما از برای ایشان چنان میفرموده و آنجا که اعدا و فوجی که
آه آه و مصیبتا که جمعی آه کفشد که غم و میانه میدان فاده که نه سرور و دونه نیا و از کثرت جراحت و از قدرت بر حرکت نادانی و غم
آفرید که با آنجا که شکوه را در آن جانب من مشنگا که در دیده آه آه و مصیبتا که چون دیده جوان کشیده اش را در آن

که و آن زن گفت کیست که برادر امروا غفلت گفت منم آن زن گفت که در این وقت شب چه عجب هرگز این وقت میایدی غفلت گفت
 وای بر تو در را بکش پیش از آنکه عقل از سرم پرواز کند و دیوانه شوم و زهرام در شکم پاره شود و بجهت آن بدای که امشب بهترین زمان شد
 پس آن زن گفت که وای بر تو چه بلا بر تو نازل شد است آنحضرت مآلون گفت که امروز دوشنبه روز دزدان بن زیاد علیه السلام که رنجیده اند و در
 امیر در میان لشکرگاه مذکور که هر کس سیرکی از ایشان را بدزدان برای دهنم و هر کس سیرم در دایه و دزدان برای او و دهنم در دهنم است
 و من امروز ب خود را لقب بسیار داده ام و میگویند بچک من نیامده است آن زن گفت که ای داد من بر ترس از آنکه جناب محمد صلی الله علیه و آله
 حکم باشد روزی هجرت مآلون گفت که وای بر تو آدمی هر چه هست بدینا این چه سخن است این زن آن زن و جواب گفت که ای مرد چه خبر
 دارد دنیا که با آن آخرت نباشد آن بخت گفت که این زن تر با حالتی میگویم که حیات از ایشان یکی معلوم است که تو از آنچه معلوم است بر سر خط
 بیا که امیر ترا میطلبند زن گفت که امیر را چکار باز من عجز کرده ام برای خود و گوشه افتاده است مآلون گفت که بر من لازم است که از اینکار بخش
 کنم این زن در را بکش تا امشب خود را بسم تراحت کنم تا چون صبح شود از راه که بشود و بخشایشان رو بر من آن زن در بر سر دهنم آن زن بیا
 بشود و دزدان برای او طعامی آبی حاضر کرد و مآلون زهر مار نموده است تراحت کرد پس چون پاشی از شب گذشته صدای زرافه شنید و چون
 شترست از جای جفت و چون کافور میزد و دست بر اطراف دیوار خانه میمالید و صاحب خانه را بیدار کرد و دست او به پهلوی محب خورد
 پس آن زن گفت که کیستی غفلت گفت که من صاحب خانه ام شک نیست و فقه محمد را و دزدان را بر سر ام حرکت داد و گفت که ای جیب من از جای
 برخیز که از هر چه میگیریم بهمان گرفتار شدیم مآلون گفت که بگویند که کیستید ایشان گفتند امیر را که با تو صداقت کنیم و دست بگویم که کیستید
 ما مانده است آنحضرت مآلون گفت که بلی ایشان گفتند که امان ما و امان رسول الله و منته رسول الله صلی الله علیه و آله اند و غلوی محاکم گفت
 که بلی ایشان گفتند که جناب محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله از آنجا شد بدین باشد بر امان مآلون گفت که اب گفت بلی ایشان گفتند که خداوند بزرگ
 میگویم وکیل و شاه میگیرم آن ایمان مآلون گفت بلی ایشان بعد از آنکه عهد و پیمان از آن بجای آید ای جان گفتند امیر ما عترت پیغمبر است
 صلی الله علیه و آله و جایشیم که از دزدان من زیاد از خوف کشته شدن که بگویند که آن زاهد خجسته چون بکلام را از ایشان شنید و جواب ایشان گفت
 که شما تا از مرگ که نجاتید و بجانب مرگ که رفتار آمدید محمد خداوند را که ظفر او را بر شاپاس ناله گفت برود و ایست تا صبح گفت بسته بود
 پس صبح شد غلام خود را طلبید و با او گفت که دست ایندو پسر را میگیری و در پهلوی فرات که در کنار ایشان از منزه و سوطی ایشان از آنرا
 من میادری نزد این زیاد برود و دهنم در دهنم بگیرم پس غلام شمشیر خود را برداشته پیش او و دهنم در دهنم بر سر خود بر سر قدری راه که
 که دزد یکی از ایشان گفت که ای غلام چه قدر زنگ تو شنیده است بر نکت جلال مؤذن رسول الله صلی الله علیه و آله آن غلام عرض کرد که مگر
 شما با کیستید که مولای من امر کرده است مرا بکشتن شما را ایشان گفتند ای غلام ما نیم عترت پیغمبر تو جناب محمد مصطفی صلی الله علیه و آله که از زنی است
 زیاد از خوف قتل که بگویند که ایم و این عجزه که در خانه شماست را میسحان کرده است و مولای تو میگوید که ما را بقتل رساند پس آن غلام بنگاه
 چون این سخن را از ایشان شنید بر قدمای ایشان افتاده و پیوسته و عرض کرد که با نیم فدای شما و آبرویم فدای بری شما بادای عترت
 نبی الله مصطفی الله خواهد شد که محمد صلی الله علیه و آله خشم من باشد در روز قیامت پس بجانب آقای خود برگردید و شمشیر او را به دست
 و خود را در آب فرات انداخت و از طرفی میر و رفت پس مولای او فریاد زد که ای غلام فراموش من کردی و در جواب گفت که ای مولای من
 من اطاعت ترا میکردم و اما که نافرمانی خداوند را نمیکردی و حال که نافرمانی خداوند را کردی من از تو هزارم هم در دنیا و هم در آخرت بر
 بجای ایمان پسر خود را طلبید و گفت ای فرزند من حلال حرام دنیا را از برای تو جمع میکنم و دنیا محض طمع است از برای هر کس پس بگریه
 و بجانب فرات برده کردن زن و سران را برای من بیا تا بنده امیر برده و دهنم در دهنم بگیرم پس آن پسر شمشیر گرفته روانه شد و آمد و در
 غریب را در عتب سر خود برود چون قدری راه رفتند یکی از ایشان با او گفت که ای جوان چه قدر حیف میاید ما را که اجازه تو در کشتن چنین نبرد
 پس آن جوان گفت که مگر شما با کیستید ایشان گفتند که ما عترت پیغمبر تو جناب محمد مصطفی صلی الله علیه و آله جایشیم و چه تو میگوید که ما را بقتل
 رساند پس آن جوان شمشیر را به در انداخت و بر پای ایشان افتاده و پیوسته و بان سخن غلام را عرض میکرد پس مثل غلام خود را در آب انداخت
 و با ظرف فرات رفت پس مآلون فریاد کرد که ای فرزند نافرمانی من کردی ای جوان ایمان خواهد داد که نافرمانی ترا در دست ترا میدارم از نافرمانی

این سخن
 از حدیث
 است

این سخن
 از حدیث
 است

انهم من ذلک و یقولون لا ینالنا قتلنا یعنی ای اهل کوفه آیا نوحه و ناله برای ما میکنند پس که ما داشته است پس خبر کردار ما به شما چنان
 آن از دعای خاص و عام با ملاحظه فرمود بجانب خلق اشاره نموده که ساکت شوید پس چون ساکت شدند آنجا بر پای خواست و بعد
 و شای آنجا ایستاده و صلوات بر رسول الله صلی الله علیه و آله فرستاد پس فرمود که ایها الناس من ترفی صد عرقی و من ترفی
 قاتل علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام یعنی ای گروه حقایق هر کس مرا شناسد و هر کس شناسد به اندک منم علی بن الحسین بن
 بن ابی طالب علیه السلام ای اهل کوفه منم فرزند آن بزرگواریکه او را محرم و گناه در کنار زلفت مثل کوفه قربان به سر بریدند منم فرزند
 آنکسی که تنگ حرم او نموده و بهر نعمتی که همراه داشت زدودند و مالهای او را بشارت بدمند و حمال او را ببرند و منم فرزند آنکسکه
 او را قتل رسانیدند و او صبر نمود و ما را همین فکر کافی است ایها الناس شما را بحد اقسام میبندم که بخاطر دارید که چه ناهنجار و تشنگید پس بزرگوار
 و در ناهنجار و عمار کردید و عده و حیا قاتل و تشنگید و بختا کردید آخر الامر او را قتل رسانیدید و او را خوار و ذلیل کردید و اندیدید و ای بر شما محنت و آزار
 پیش فرستادید و خیالات فاسد کردید باینه فین منظورون لی رسول الله ینقول کلمه فتم عرقی و انما کلمه عرقی فتم عرقی یعنی
 و ای بر شما که احمق چشم دقایت بجانب رسول الله صلی الله علیه و آله نظر فرمایید کرد و آنوقتیکه از روی غضب شما بغضاید که شناید که قتل
 رسانیدید عرقی را هر دو تنگ خودید عرقی پس متعجب شما از امت من را و حدیث میگوید که چون مظلوم چار این کار را فرمود از نظر
 صدای خلق بگریه بلند شد چون مظلوم گریه ایشان را دید فرمود که گریه شما طایف قتل بدم بملشود پس یعنی آنکس که گریه کرد و میگفت که
 شده اید بنیدانید که ملاک شده اید پس مظلوم غریب فرمود که خداوند رحمت کند کسی که قبول کند نصیحت ما را و خطا کند و نیست مراد از خدا
 و رسول اهل بیت او زیرا که علی بن الحسین علیه السلام است پس چنانسان عرض کردند که یا ابن رسول الله صلی الله علیه و آله
 که جده ما گوش میدهم و اطاعت میکنیم و رعایت میکنیم چنانچه شما را دوست نیکو انما از حکم شما دست میکشیم و در شما با هر فرمایشی که داری بفرمایند
 رحمت کند شما را و با جنگ میکنیم با هر کس با شما جنگ کند و قتل میکنیم با هر کس که او قتل نماید اما شما را هر چه گفت بپذیرد و بیزاری
 خواهم جست از هر کس ظلم کند شما را و پس بزرگوار چون سخنان کوفیان را شنید در جواب فرمود که بشما بیستای اهل کوفه ای اهل عذر و ملامت
 دارم که هرگز باز نوبای خود رسیدید و خواهید که روی من آید چنانکه پدرم آوردید کلام درستی از نصیحت یعنی این هرگز نخواهند
 قسم برود که هر پست و بلند فان الخ لا یندب بدینیکه راحت قلب دیگر مردم پذیر نیست و بر وزید بزرگوار ما اهل بیت او
 بدرجه رفیع شادت رسیدید اند هرگز فراموش نخواهم کرد ناله رسول الله صلی الله علیه و آله را و ناله پدر مظلوم غریب را و ناله فرزند او را
 اهل کوفه اضطراب بان و غمی بمان بر کرده ۳ خلق کلوی مراد غصه شادت پدر بزرگوارم فرار گرفته است اطراف میله مرا مشتکی از انوار
 ناله و لا یغنی ای اهل کوفه التماس من آنست که شما را برفع و مزرکاری نیست شما را اعانت کند و نه با امانت رسانید پس آن بزرگوار از برای
 آنجا که خدا را کار این شمار را نشا فرمود لا عذر ان قتل الحسین بن علی قد کان فیما بین خیرین و اگرنا فرجی نیست اینکه کشته شد
 پدرم حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام که بتبرک و اقرار و از دید حسین علیه السلام فلا عذر انما اهل کوفه انما
 انتم من ذلک و یقولون لا ینالنا قتلنا پس خوشحالی کنید ای اهل کوفه که با ما این نوع سلوک در قاتل نموده اید و حال آنکه قتل جده که اعظم ازین بود
 نیز از شما صادر کردید قتل شما از روی قداوة جزاء الله فی قداوة ما رجتما خبر دهم شما را ای اهل کوفه باینکه هر کس پدر بزرگوارم را
 روحی فدا و جنب شرفات شهید کرد و ایند محله است و در پیش چشم قاتل استندم قاتل دشمنان را با شما بر این خلاصه نمائید و قاتل
 سید بن طاووس علیه الرحمه روایت کرده که پس آن بزرگوار فرمود که ای اهل کوفه ما سرسبز شما را رضی الله عنکم و در مقام قطع ما بکشید
 صد و اونت قاتل را پس ساکت شد مؤلف که باینکه باینکه بخوبی که راوی حدیث میگوید که در بدنه عینه در خدمت رسول خدا
 صلی الله علیه و آله بودم که ناگاه شری آمد و سر خود را محاذ گوش آنحضرت برد و عرض کرد که یا رسول الله بغیرا دم بر من آنحضرت فرمود که چه
 حاجت کار آنچنان عرض کرد که صاحبی دارم که حال سالتا که در بابا برگرد و ما را من خفق شده و حال که پیر شده و ما را بجه که مرا کشت یا رسول الله ما
 شایعست بغیرا که از کشتن من در که در پیش آنحضرت روانه خانه صاحب آنشتر شده و با و فرمود که این شتر را من بغیرا عرض کرد که من را
 در راه شما آزاد کردم پس آنشتر که چه و باز آمدید نه راه میرفت و معروف بود ما را و کرده رسول خدا و هر جا میرفت کسی تر فرزند او نیست و خدا

این حدیث در
 صحیحین
 و مستدرک
 و معجم
 و غیره
 وارد است

این حدیث
 در صحیحین
 وارد است

و صحرای جگر دو شب با در خانه صابرو انصار و مانند سایرین قریباً میگرد و همه صدای او را میشنید و دختران و اطفال صابرو صهار
 با دنان مضراد علف میدادند و چون گمان او کرده رسول خدا صلی الله علیه و آله بود او را احترام مؤلف گوید که صابرو انصار را
 شتر از او کرده رسول خدا را میداشتند و کوچک و بزرگ ایشان بر او رحم میکردند و آه خداوند ابل کوفه را لعنت فرماید که کوچک
 و بزرگ ایشان بر کوچک و بزرگ ابل بیت رسالت و یاد کارهای از ذریه شترین پخیرین صلی الله علیه و آله رحم نکرد و بلکه انواع آذیتها
 و بی ادبیا کرد و کافی است از برای بیان بعضی از آذیتهای ایشان آنچه در کتاب بحار و عوالم روایت شده است که فاطمه و خیر مظلوم را
 در وقت دخول کوفه خطبه نشان فرمود که معنی از ضربات آن نیست که شهادت میدهم بوجدانیت آئمی و باینکه جناب محمد صلی الله علیه و آله عبود
 اوست و آن ذلّه و بی شیطا انفرات من غیر غیر و لا تراب یعنی شهادت میدهم باینکه اولاد دانی او گشته شدند در پهلوی شطرت
 به آنکه دشمنی کسی کرده باشند یا خون کسی را ریخته باشند خداوند پناه بچهرم بخواهد باینکه دروغ بگویم بر جناب تو و بگویم خلاف آنچه نازل فرموده
 از کز قن عهدی از برای وصی او جناب علی بن ابی طالب علیه السلام که غضب کرد و خنق او را و بیکناه او را شنید که در پنج چرخه دیروز اولاد او را
 بیکناه بقتل رسانیدند در خانه از خانه ای خداوند که در آن بودند جمعی از آنکه بجنابان دعا میسلام میکردند سر کون سر و روی ایشان
 که دروغ نکردند از او ظلم و ستمی را در زندگانی او و بعد از شهادت او آنکه فرمود که ای اهل کوفه و ای اهل مکه و جیله و تبریدانید که اهل بی شایم
 که امتحان فرمود خداوند ما را بشمار ابا و عجب امتحان نیکوی بزرگی فرمود و آنچه او بدست که قرار داده علم خود را در خانه ای و هم
 در نزد ما پس نیم صدوق علم او و عقل او و سیم حجت او در زمین از برای عباد او و بلاد او و کرامی داشته است ما را بکرامت خود
 و ضیعت داشته ما را بنی خود محمد بنی ساری از خلق خود و ضیعتی آشکارا پس شای اهل کوفه نکند یک دیدار او حکم نمودید بکفر و حکم کردید
 بودن قتل و بغارت بردن اموال گناها و اولاد ترک آو گناهی که باینکه مادر میان شما اولاد تر کیم یا کابل مؤلف دلخون گوید که
 و الله از بعضی جهات احوال اهل بیت سواد صلی الله علیه و آله بدتر و سخت تر و مشکله بود از اولاد حرکت کابل چنانچه شاعر علیه السلام فرمود
 و تلك الذاری من سلاله احمده نقیر ان ساری لا تقیر ولا تحا یعنی لعنت ذریه هارو از سلاله احمد صلی الله علیه و آله باقی مانده اند
 و بی یاز و بیکرب ان ساری لا یل الی الله تعالی و تطلق ان ساری لا یل الی الله تعالی یعنی ایزان اهل هند خریده میشوند
 و از او کرده میشوند آه آه و اخرانه که ایزان اهل بیت باقی مانده اند بید و کسی نیست که ایشان را خریده آزاد نماید قیامت نفسی نقیر
 لیر و سیم قیامت نقیر کاف عقی جیم و شاه ای کاش که جان من فدای سرای ایشان میکرد دیدم ای کاش که روی من آبروی من
 فدای روی و آبروی ایشان میکردید گفتو از این از این قهر تا شفا و گفتو از این از این کینه شیم تنها پس شیعیان از روی نفس
 برایشان زحمت کردند آه آه و از زک سوزش قلب برایشان که یکسید پس فاطمه فرمود که ای اهل کوفه کشتید ما را چنانکه بقتل رسانیدید و ز
 جد ما علی بن ابی طالب را و بیکر از شکست و شاکر از اهل بیت از کینه های دیرینه که داشتید و روشن شد چشمهای شما و خوشحال گردید بیک
 شما از روی قزای بر خداوند و کسی که بجای آورده اید و لیکن بدانید که خداوند خیر الما کریم است ای اهل کوفه قریب نزد شما نفسی شکاف
 کنید باینکه خونهای را ریخته اید و مالهای را بغارت برده اید زیرا که آنچه ما رسید از حبیب جلیله و بلاهی عظیمه خداوند در کتاب خود با خبر
 داده است پس فرمود که ای اهل کوفه خطر باشید لعنت الهی با و پی در پی آمدن غضب او بر شما و بدانید که در غدا باینکه خواهد بود
 حبیب انظما بیکر بر ما کرده اید الا لعنة الله علی الظالمین و این حکم اندرون آید عا غستا حکم یعنی ای اهل بیت شما انکاید که چگونه
 دستها بود از شما که نیندره زبر ما و آیت نفس فرقت الی قیال یعنی میدانید که چگونه نفس شریره بود که بشی گرفت نبوی
 قال با اتم بآیه و بن شیم اننا بنون محمد یعنی آیا میدانید که کدام قدم روی با آمد بچو ایشمار با ما ای پدر
 قنات داشته است تنهای شما و هرگز اشتباه برافنده شما و کوشای شما و چشمهای شما و بوسه زدن شما است شما اشیعان و او بر شما
 اینگونه رفتار زشت را و چشمهای شما کشیده پاره ناینا پس نیستید شما که بدایت بیا بیدای اهل کوفه دستهای شما بریده با و آید
 که چه خوا از برای رسول خدا بر کرده تنهای شما باقی است که از شما انتقام خوا بکشید و چه خوشه که از آنحضرت برداشته شاست بیکر
 که با برادر او جناب علی بن ابی طالب جعفر بن محمد از او با اولاد دانی او و اهل کوفه حال آنکه عترة طاهرة آنحضرت زای اهل کوفه

کوشش میدادند که آنقدر دوجان نول فرمود که آنقدر فیض و انصاف علی ای زینت است یعنی محمد مصطفی جانب قدس الهی است مسلماً
 بر پدرم رسول الله صلی الله علیه و آله است اما بعد ای اهل کوفه امیدوارم که برگزیده بر شما ترجم نکند و مکرید و هرگز در حق شما
 دوستان و اقوام ساکن نگردد و اینست و بخواب نیست که مثل شما مثل نیست که فیه خود را بر حجت و قوت و شقت رشت و دفعه
 بر حجت آنرشتها را بخند یعنی بر حجت و شقت حمد که دیده بعد آنقدر شکستید و در وقت حد از روی خیانت قسم خوردید و در آخر
 و فاجعه قسم خود نکردید آگاه باشید که نیست در میان شما که اشخاص لاف زننده زشت کلام قبول مدعای که عاجزید از دفع حق
 و سر باز زننده اید از هر جبهی که کرده اید و ضایع کننده اید و نه را در غنای شما که کار را از برای خود پیش فرستادید و بستید محض غصب
 الهی از برای خود قیام کرده اید و خود را در غدا و غلبه گردانیده اید آیا که چسبید و حال آنکه این حال شینه را بجل آورده اید انی الله
 فابکوا اکثره انکم لاکفینا یعنی بی و الله جزای عمل شما نیست که بسیار بگردید و کم بخندید پس تحقیق که و منکر شما شد زشتی قیامت این
 عمل هرگز هیچ چیز نتوانید که کثافت آنرا از خود پاک کنید آه که فرزند خاتم نبی را و آقای مبدء جو انان اهل بهشت را و پناه جمیع جهانیان
 و بفریاد رسنده هر مشعل را و روشن کننده هر حجت و دلیل را و ثابت کننده هر حجت و برهان را و اول و اول و دلیل و خدایکند
 و بعد از اقبال سایه یک آگاه باشید که بدوبالی از برای خود قیام کرده اید زیرا که خود را هلاک کرده اید و از حق سر باز زده اید و تحقیق که از
 کوششی خود خسران دنیا و آخرت از برای خود فرسبم آورده اید و دست خود را بریده اید و در اینجا طعنه را آشکار کرده اید و بگویند
 شما بخیل است از جانب خداوند و حیثاً از برای شما لذت و حلاوت و نیکو آمدن روزی ای کینه و فریتم یعنی دای بر نهایی اهل کوفه
 آیا هیچ میداند که کدام بجز جانب محمد صلی الله علیه و آله بریده اید و آتی دیم که سقلم آه و مصیبت آه آیا هیچ میداند که کدام کلام
 از برای بیان شرافت و اتحاد آنرا خون خود شمرده بود و بر زمین ریخته اید و آتی کریمه که انتم آه و اخوانه ای اهل کوفه ایامیند که چه
 دختر بیکه همه دختران و بودند که فدا اید و اسیر کرده اید و او شایسته اید و انقدر خشم شما را و اتحاد و استوارت و شکر و شوق و شوق
 و تحریک و تحال و تحال یعنی و تحقیق که عمل آورده اید کار را بر سوا می پذیرد که نزدیک که بجهت آن آسمانها پاره پاره شوند و زمین بلند شود
 شود و کربها قلعه قلعه و بر زمینهای نکه شوند و تحقیق که بجای آورده اید عمل زشتی را که خشی بر خوف شده بجای آورده و داناست بر عمل شما که آگاه است
 بر هر چه در آسمانها و زمینها است انچه هم آن طهرت التماس و آتی ای اهل کوفه آیا تحقیق کرده اید که بجهت خاطر او خون را آسمان
 باریده است ای اهل کوفه خبر دهم شما را که غداً آخرت خوار کننده تراست مگر کسی که او را خوار گردانیده است و بچسبش از او روی کند و فک
 در غداً الهی و انتقام خداوندی که خوار گردانید ای اهل کوفه انتقام الهی با کجاست و خوار شما را بدینکه می چسبید که چند روزی از برای تمام حجت شما
 صلت داده است زیرا که تا آخر فادان انتقام بحث مجرا و میشود و کلام را بدو و بدین که در انتقام و خداوند خوف نند که فوت شود و خود
 او هرگاه دیر شود وقت انتقام کشیدن و طلال ان ربکم لیکبر فساد یعنی نه خیر نیست که شما گمان کرده اید بدینکه بر در و در کینه است
 و اعمال خلاق در زند او آشکار و بویست راوی میگوید که چون کلام دختر میرزمن علیه السلام با شما رسید ساکت نشدید و دم من کوفه را
 که از شنیدن بیانات آنقدر دوجان بکلی است و خود تیر شده بودند که این چه کار بود که کرده ایم و دستهای خود را در دنا خا کرده بدندان حیرت
 و دنا مت میزدند راوی میگوید که در آن میان پیر مردی را دیدم که از شدت گریه ریش او پراشک شده بود و بر قول یا ای الله و انی اعوذ
 بکرمکرم و تسلم و اذنه قتل لا یحب ولا یفری یعنی که پدر و مادرم فدای شما شود پیران شما بهترین پیرانند و نسل شما هرگاه شمرده شود نسل است
 که در آن شیشه و زنده شدن نیست و در حدیثی آمده است که جناب سید الساجدین علیه السلام فرمود که ای عجمان پاکت شوید و از برای آینده
 که شته حیرت گیرید و انت بخار الله غیر محله و فی غیر محله و ان الله لا یزید من قدا بارده الله و شکست یعنی الله تعالی عجمان
 ای عجمان ای شیعیان بدانید که جناب سید الساجدین علیه السلام قبله العارضین که عالم علوم اولین و آخرین بود در بخلام شریف چگونه بنده و خاکی کلام حق
 جناب زینب خاتون زبایان فرموده زیرا که معنی بخلام از برای آن بنده مقام ابراست که ای عجمان همه بجهت که جناب آنچنان عالمی جاشی که حجت
 بتفکر کردن خدای آنچنان عجم و دانند که حاجت بنما نیند خدای عجمان گریه و ناله بر میگردد و آنچه را که ردی کند که است پیشین
 این سخن را مملو بر ساکت شد و دیگر سخن فرمود مگر که بود که در آنکه عجمان جناب بن خاتون بخون با شنیدید و گریه شده و گوش حجابات

در این کتاب

در این کتاب

ایم کلوم خاتون و بیداری اختیار و مظلوم ناله و در کسبید پس بداند که سید بن طاووس علیه الرحمه میفرماید که در روز و در وقت
که در جناب ام کلوم دختر امیر المومنین از محبت پرده بود و در صددی خود و بگریه بلند کرد و خطه غراتی فرمود که ترجمه آن اینست که ای اهل کوفه که
بر شما چه شد شما را که دلیل گردانید برادر بزرگوارم حسین و بعد از آن قتل رسانیدید او را و اموال او را بخت بزدید و مثل دشمنی خود بر او
کردید و زمان او را اسیر کرده و خوار گردید و او را پس دست شما از رحمت الهی قطع و خطه غضب او را در بر شما باو سپردید و این که چه خطه غریبی
بر شما و چگونه با کراتی بار کرده اید پرستشای خود و آتی دنیا و شکرت؟ آه ای اهل کوفه سپید میباید که چو خون بود که ریخته اید و آتی گریه
انتقام و چگونه خزان کربانی میباشند که بچک خود را و بید و آتی چشمتی بچشمتی آه آه چگونه در خزان هستند که خود دیده اید
و آتی انزال انتقام آه میباید که چو امالی بوده که بفارست برده اید و قتل خیز جالالت نبوت پس آه آه و مصیبتاهای اهل کوفه
بقتل رسانیده اید آبرو را و ایراکه بعد از پیغمبر شاصلی الله علیه آله از همه مردان بستر و دای اهل کوفه برکنده شد رحمت الهی انقباضی شما را
باشید که شکر خداوند رستگاران غایزانند و لشکر شیطان زیانکارانند پس آن مظلوم شروع کرد بخواندن این شعر قتلتم آتی منبر
قول لا یلکم ستغفرون را آخر یا تو قد یعنی قتل رسانیدید ای اهل کوفه برادر ام را و برادر بزرگوارم که بعد از پیغمبر خداوند از همه کس برتر بود
سوزانده شکرت و مآثره شانه شکلتا و حرمان القرآن ثم نعم ای اهل کوفه بخت خود را که خداوند حرام گردانیده بود و بختی از او چنان
کلام خداوند و جناب محمد صلی الله علیه آله حرام کرده بودند الا فاشیر و ایا فاشیر فاشیر یعنی بفرستید خدایتان را که گاه باشد
که بشارت به سبب شما را در فردای قیامت بآتش سوزانده پس چنین کنسید قلم را و جتم غلظه خواست بود و آتی لا یلکم فی حوزة علی آتی
قلی خیر من قبله ایست یوتد و بدرسیکه من نازده ام کریم خواهم کرد بر برادر بزرگوارم که بعد از پیغمبر خداوند از همه کس برتر بود و بختی خیرتر
منشیل ملکف علی خدیجی انجالیس نمده باشد ریزنده بناله داودنده یا خاکنده که بر صورت من عیبه جاری خواهد بود و
هرگز خشک نخواهد کرد و دیگر که چون مردان و زنان اهل کوفه اسیر آل محمد را و سرکار بزرگوار را و اسیر زنان و کودکان را و پسران
خوفا می دیدند و خطبه ها و اشعار ایشان را شنیدند و بچک می دیدند و با گریه و ناله بلند کردند و حای می خواندند و زنان و پسران را در خاک می کشیدند
خود می کشیدند و روی خود را با خون میخاشیدند و سیلی بر صورت خود میزدند قلم بر پاک و پاکت اکثری بکنایم یعنی هر کس میباید
بود که تیر مردان و زنان را بان نوع که در آن روز دیده آه آه که در حدیث مشهور است که اهل کوفه با طغیانیکه بر سران محملها سوار بودند فرمودند که
میدانند جناب ام کلوم خاتون بر ایشان میوزد و قالت انی انکون ایاک الله فاعینا خیرا یعنی آن مظلوم فرمود که ای اهل کوفه بچک
صید و با اوجیت تمام است پس شمار از دست و دایان انجالیس میگرفت و بر زمین می انداخت و روی میگردید که اهل کوفه مدام که دراز
و ناله های بزرگ میکردند و آرام نمیکرفتند پس زنده ای که جناب ام کلوم خاتون تفرشته و سوار بر محملها و او فرمود که خدایا این
قتلتا را بکشم و بکشتا تا تو کم قاتلی کم قاتلی و بکشم الله یوم البقیة یعنی پس کنسید ای اهل کوفه مردان شما را و اهل بختی سیر مانند زنان شمارد
که یکسکه پس عالم در میان ماه شاهدان دست در روز جزا پس از جناب ام کلوم دست و دشمنی که مستعد داده میگوید که دو دشمن
آن مظلوم با اهل کوفه سخن میفرمودند که تو خای علی شد و جدا با گریه و ناله بلند شد چون طاحله گردانده و اغریاه و وایلاه و دیدند که سر
شبهان آل محمد در بالای سینه پیداشد و آن چه سر بود بعد از آن سیر علی علیه السلام و جوانان بری قری آنکه خلق بر رسول الله صلی الله علیه و آله
علیه آله و اخوانه که پیش از جهنم سرفای شیدان و سر و مظلومان حضرت امام حسین علیه السلام بود و آن سری بود و آن دانه حاشیه
و شبه ترین خلق بود بر رسول الله و علامت جناب نان ظاهر بود و مانند شب چارده گرد و نورانی بود و آنچه طغی غلبه نموده و ثمار
آه و مصیبتا که باو بارش چرخه مسلسل او بازی میکرد و از اطراف راست و چپ حرکت میداد آه و وایلاه و مصیبتا که در آن وقت نظر
جناب زینب خاتون بخون بر آنسویده و عرق بخون جاد پس سرور برادرش را بران میات دید تا ب نیارده بی اختیار چنان میانی خود
بر چوب پیش محمل زد که بکشت مرگت کوی تیغ کین اول چو فرق سانی کوز شکست پس شید که با فرق نامشکست
چون که زینب آن شک دیدند پس شد و خیرت چو دیشانی خورد شکست من دانه زمین مصیبتا چون شد اخلاص
بکشت دانه زمین شکست الله الله این مصیبت کرد و بگو جان پس ل زهر او حید و قلب من شکست آری ای

باشد چاکر شاه نشید زین مصیبت جام حشرت صاف حشرت گفت قال از کوی حتی را بنا الله تم حیح من تحت قبا عن آه که
مادی میگوید که ما دیدیم که حقان زید و صفیه مظلوم هر دو نه جاری شد پس با سوز دل اشاره با سر کرد میگفت یا باطل الله است که
خالد حشره فادی عروبا یعنی میاید یعنی ما شوم که هنوز بنیای طلوع کمال نرسیده بودیم که دید و فرد رفت در زمین و عروپ نمود تا وقت
یا شقی تو را دینی کان بدامند ترا کفرنا ای جنس و دست قلب من هرگز کان نیکو دم گشته شدن ترا و نه بهستم که این باشد مقدر ظاهر
گردد یا آنی فاطمه بنشره بکننا خدا کا دقتنا آن بدو با ایراد جان بحسن با فاطمه صغیر و حتی کوی که نزدیک که از شدت هم دم
آب شود قلب یا آنی شکک الشقی طلیا بالله قد قتی ضایحنا ایراد جانم حبش قریب تو جربان بود با ما حال چه شد
که هیچ تخم نیکویی یا آنی لوتی حیل الله لا یسر مع انیسیم لا یطیر فوجنا ایمان براد کاش میباید فرزند خود علی بن الحسین که از بنی
اسیری قدرت ندارد بر ضبط خود جواب کلام قل او جوده بالقریب فاذا کان بذل انیسیم قضا نکرنا آه آه هرفت که اورا از
خون در کان دل ترا میخواند و از چشمها او اشک میریزد و یا آناه میگوید یا آنی صغیر نیک و ذریه و نیکن فاده از عروبا ایراد
قدری و او را خوش مرمت خود کرد و نزدیک خود طلب آرام ده قلب میدهد شده ترسیده اورا ما ذل الشقی من بنیادی کینه
ولا تراه مجنا آه و اعزانه دو مصیبتا چه قدر خوار و ذلیل میشود طفل هرگاه به خود را بخواند از اضطراب و یا آناه بگوید و اصلاح شود ترا نشود
حال آه و کرامیت پرفی کمال به پناه را بطریق بعضی از احوال ایشان را شنیدید با طراف کوه را میبندند و لا تحسن به فاطمه و علی و علی بن

محش و ششم در رجوعیت با سر و طریقه و دایره و زینا بکوفه کوفه و معامله این بنا و بنا با آقا عباد

السلام علی ابن کسین علی و فخر بن زرقانات و الزهراء المتعینات در خانه و بر کانه و بعد اللهم صل علی محمد و آل محمد
بنده دینی بلیک بن ابی ایلی ایضایات و سلم فکرم صیده و غشی تا بوقت خصوص علی صاحب الغیث و ابی القاسم جواد الشرف بن
الاسد بن فی الخکایت و در آنکه شریف بن الزهراء و در آنکه شریف بن الزهراء و در آنکه شریف بن الزهراء و در آنکه شریف بن الزهراء
الی ایضایات آه منوالتیابین بنی بن زیاد و ایضایات و در آنکه شریف بن الزهراء و در آنکه شریف بن الزهراء و در آنکه شریف بن الزهراء
فدایت ایضایات عید الاثقیات و الکفایات ثم علی بنو النبی ایضایات ایضایات و در آنکه شریف بن الزهراء و در آنکه شریف بن الزهراء و در آنکه شریف بن الزهراء
در کتاب بحار انصاف کمال صاحب کتاب و ابن خادمانی حقیق و ابی که گفته که چون عمر بن سعد بنی سر کرد و مظلوم و فخر
پسیر آخر از ناز و تسلیم خلی بن یزید صبی شعی نمود که از برای بن زیاد بدیداد و در خلی شب و غل کوفه شد و دید که در حضور او اهل خانه
سر کرد و فخر بنی است پس آنرا مظهر را منزل خود آورد و در وطنی که همان سر کرد و شیر میکند و عربک را جان میکند که هشت و مظلوم
بود یکی از قبیل بنی سعد و یکی دیگر حضرت که اسم او نوده و از دوستان حضرت هره بود پس آنرا مظلوم و فخر اول و در حضرت شد از ناز
سوال کرد که از سفر چه بجهاد آورده قال فکنت بالذهب فذکرنا من نکت البدار یعنی از برای تو طلا آورده ام و اینک سر
حسین مظلوم را بجان تو آورده ام صغیر خوف و جواب دگفت که مای بر تو مردم حلال نفره میاورد و تو سر فرزند رسول خدا صلی الله علیه
از برای علی کرده و الله بعد از این هرگز سر من با سر تو یک حکا که مشته بخوابد پس زن میگوید از رخت خواب و بجهاد شوم و صغیر
آدم و آنملون زوجه اند خود را طلیه در سپهر خود خوابانید آتونی نیک اختر میگوید که والله علی الله و ام نظر میگردم میباید که عرو
مثل خود میدرخشد از آنظر فیک سر نشید و آن بود بسوی سان لا میرفت و آیت طه و ایتضا و در وقت کوهنا و خول الزهراء یعنی
و دیدم مرغان صغیر بسیار که در اطراف آنظر و در جوار آنظر مظلوم طواف میکنند و بجانب کمان و زمین به پا میکنند و آنرا گوید
که اما آنچه از بعضی کتب مشهور شده است که آنملون آنسر بر خور از تور خاکستر داشت و زنان و حوریان جهان زیارت آن آمد و درین
نوحا میگردند پس بنیاب صلاجه بنظر این خادم اخبار رسیده است و الله اعلم پس چون صبح شد آنملون آنسر بر خور از تور با سایر شقایق
که باقی سر را و سایر از همراه داشته و اخل که شده اند قال المادی و از اینجاست که از گفت رادی میگوید که از داخل سر را و بران کوفه
چنان صحرای از خلی بر آمد که کویا کوفه زلزله شد و حرف فلان گوید که چگونه میشود که زلزله نشود و حال آنکه از اطلاع آن طبیبی و دینی را

صغیر که سر را

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

مجلس شصت و هشتم در مکالمه ابن زیاد است با سیران و برودن ایشان است بزمندان

السلام على ان يدين على نفسه ادوا لاسراة ورحمة الله وبركاته

پس آنکه گفت که ایستاده قتل آنکه علی بن الحسین یعنی ایامیست که خداوند کشت علی بن الحسین یعنی شیدیم که علی بن الحسین با
کشته اند پس چار کرد بلا در جواب او فرمود که ایشتی آه آه مراد برادی بود علی بن الحسین که او را تیر علی بن الحسین بخاند و مردم او را کشته پس نشی
بیجاقت عرض کرد که بلکه خدا را کشت آنحضرت در جواب او این آیه را خواند که انالله و الیه راجعون و شاید که مقصود جواب
از خواندن این آیه شریفه شاره باین باشد که ای پسر یار همه را خداوند خواهد پس از آنکه او دست می و میست پس این سزای نیست بمرادها
باشد که بعضی روح ترا خواهد نمود پس چون آن جیای ایمان خندید که اگر باین بزرگوارم سخن بگوید رسوا خواهد کرد و دیده غضب داشت گفت که گفت
خبر علی بن الحسین یعنی ای پسر ترا جرات است که با من مبارک کنی و هر چه بگویم جواب بگوئی او هم باین قاضی را خفته آه آه که بملایم
آین امر کرد که برید این پسر را و گردن را برید لاجل ولائته الایمانه که خانب غیب مظلومه چون بخلام غم فرجام را اجتماع نمود ثبات
یا این زیاد ایگت که تیرتی بنا احد افان فرقت علی قلبه فاقبلی منه آه آه که مظلومه فرمود که ای پسر زیاد تو که احدی را باقی نگذاشتی
و بمن مردان و جوانان را قتل ساختی آه آه از برای ایران محمدی باقی مانده است مگر این جوان چارای پسر زیاد اگر راه کشتن را دوری
با او قتل رسان مولف ناان گوید که دانسته میم و میمیدم که مظلومه بر چه حال شد که با آنکه زن بود و حکم شهادت بر او نبود و با آنکه زن
شد و التماس میکرد که او را با آن چار قتل رسانند آه و آخر آه این یاد بدیداد اصلا که شایان مظلومه نداده و فریاد و گریه آه آه که حلا
کجهاد داخل مجلس شد و باز وی گفت چار را گرفت که از مجلس سپردن بزرگوارم و دختران از جا برخاستند و راه حلقه تمام زدند و گفت
کریان حیران گوید که آه نمیدانم که هر یک از ایران بر چه حال شده اند و آخر آه یا سکنه خاتون صغیر که او را بغیر از این برادر چار محمدی نمود
حال شد که برادر خود را در دست جلا دشتاده نمود و آبا عمما مظلومه ش چه دیدند و چه ناله ها کردند و التماس که شمع کمال تابان نهاد که جل
آن چار عیسی اسیر در غل و زنجیر را در تران بگیرد چاره را در مثل تخلص در حضور خاص و عام تصور نماید و اختیار قلمش محزون و سینا ش نورانی
کریان نکرد آه آه که شیخ خفید و این غایبها الرحمة رؤیت کرده اند که حضرت غیب خاتون دلخون است که گردن آن بیچاره سیر کرده فرمود که
ای پسر زیاد چشمت که من را نشان یعنی بل است ترا چنان خونیا که از مار بجخته و آنکه دست از گردن و نذارم تا آنکه اگر او قتل پیش مرا
بخشی در حدیث که انشتی بقدر یک ساعت نظر بجا بنشینان مذاخه ساکت و متحر و متفکر بود پس رو بجا خزان کرده که تقب فایم از هم
و محنت خویشی آنه چنان که آن کردم که زینب دوست میداد که او را با فرزند برادرش قتل رسانم پس در مقام ترخم برآید گفت که او را کشته
او را جان بچارا و آگهی میکند پس جلا دوست از ایشان برداشت سید بن طاووس بیتا کرده آه که ولایت خانبی است اسامه بن علی سلام
بقعه خود کرده که ایمنه جان شمساک شیدمان باین ملعون سخن بگویم پس بزرگوارم بجا نباشد که ده فرمود که ای پسر زیاد یا ایگت سیدن
عترسانی آیمیدایک قتل عادت است و شهادت کرامت شمساک ملعون چیا امر کرده که غل آورده آن بجا عیسی را غل تازه کردند و باز
و دختران بزدان بودند راوی که یکی از ملازمین بن زیاد بود میگوید که من از مجلس ایران بیا و تا زندان همراه ایران بودم از هیچ کس که شکستم
مگر آنکه ملعون از مردوزن بود که همه بر صورت خود میزدند و میزدند تا آنکه ایشان را زدا اخل زندان کردند و در آنرا بستند و در حدیث یک
که ایشان را بخانه عزله بردند که در جنب مسجد کوفه بود قال النبی فالت زینب بنت علی علیه السلام لایه خلق جلیلا یخیرت الا اثم و لایه لک
فانتم فیین سخن بپشتان ایجهان و دیگر گنندگان سید از خانب غیب خاتون رو شده است که قلبهای مردان و زنان از محاربا
تا قیام کباب و دیدگاه ایشان را برآورد که میفرماید که چون را بزدان بودند هیچ زن آزادی بدیدن تا بدید که کثیران که از کوفیان او را
بهر سانیده بودند یا زسانیده بودند بدیدن آمدند زیرا که ایشان سیر شده کان بودند و ما نیز ایران بودیم مولف گوید که ایشان
مردودل خانب غیب آنفریزی میرسد که در کمال عزت و بزرگاری زندگانی کرده باشد و بزرگان بنیاد وین و راعرتا کرده باشند
ذیل شده باشد و او را دیدن بخند کرد و لایع ایران و خیران بن ایران در آن زندان کریان فالان شغل کرب و زاری و غریه کار کردینه
الا و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین و لایسما مولانا الایسریند لایسما بهی العشره الاساکر بادی المناضین لعنة الله علی اعدائهم اجمعین

مجلس شصت و معتم در بیان بعضی از اذیتها این است در کوفه با شرو ایران شهادت عبد الله عیسی علیه الرحمة

که کلفت شد رکای کردن او که هرگز از علمای ختم خلاصی نیابد و فریاد بر کشید که ای ملازمین این کو را بگیرید و بنزد من آورید پس ازین سخن
از اطراف بنواستند که آنستاد و قند را بگیرند که گاهه نزد کان و اشراف از قبیل بنی از که سپهر عربی هبانه بودند از جای برخاسته از پشت
از دست آن بلیان پس که قند از دست پیران برده منزل خود رسانید پس این یاد نبرد بر کشید که بروید و بنمود که خداوند چشم ظاهر
و باطن و را که کرد اینده بیادید پس قبیل از دزدان شدند و جمعی از اهل این ایشا نرا عانت کردند که نگذازند که جمله را به دست
این زیاد علیه الله ملازمین خود را با قبیل از اهل مصر بر کردی محمد بن شعث روانه نمود و امر کرد که با ایشان محاربه و مقاتله کند پس این
دو فرقه حق باطل بر یکدیگر تاختند و هیچ کسیری از هر یک شسته شد پس ملازمین شعث و تاین خود را بدو خانه عبدالله رسانید و در خانه بستند
بدون زن و داخل خانه او شدند پس در خورشید و در آخر که پس او بدو شمشیر گرفت که شمشیر را بر این پس خرمی و اندویشمیر از هر طرف
میآمدند ایشان را زود میگرد و دوشمیر شمشیر که ای کاش من مرد بودم و در میان دو دست تو با این قوم فخره که دشمنه با حقرت ظهور
مجاوده و متاعه نیکو دم پس نیش را از اطراف آن ایما نرا گرفته از هر طرف که میآمدند آنقدر صد میزد که ای بد جان از طایف طرف اندویشمیر
بها نظر میزد و آنچه میخواستند میخواستند مگر آنکه یکدیگر را میزدند و یکی خنجر را بر دیگری میزدند که از شدت صدمه ابرو روی خنجر افتاد
بود و اسب او را در میان لشکر اعدا برده بود و آنجا به قدرت بر آن بود که خود مشا به فریاد که دشمن از کدام طرف میاید و احدی حتی یکی از
خواهرنش در خدمتش نبودند که او را مطلع کند که دشمن از چه جهت میاید تا آنکه از چهار جانب چندان آلات حرب بر او زدند که بدن نازک از شمشیر
قلعه قطعه کردند و بعد از آنکه بر خاک افتاد و در بزرگوارش سر جدا پاره پاره او کرده آه آه و مظلومه و اغریا و بعد از آنکه بی یاری اهل
بمنه شمعان خراب مظلوم که ملاشوم که در میان میدان که بلا افتد و غریب بود که احدی حتی یکی از دخترش همراه نبودند که عرض کند که دشمن از کدام
طرف میاید آه آه که بر سر مظلوم از هر طرف که فغان شایع میجویم آوردند و هر یک یکت حرب را از آنز که او را نیت که دزد و بر خاک که با خدا
آه آه که افتد و غریب بود و در بزرگوارش سر جدا پاره پاره او کرده آه آه و مظلومه و اغریا و بعد از آنکه بی یاری اهل
بمنه شمعان خراب مظلوم که ملاشوم که در میان میدان که بلا افتد و غریب بود که احدی حتی یکی از دخترش همراه نبودند که عرض کند که دشمن از کدام
طرف میاید آه آه که بر سر مظلوم از هر طرف که فغان شایع میجویم آوردند و هر یک یکت حرب را از آنز که او را نیت که دزد و بر خاک که با خدا
آه آه که افتد و غریب بود و در بزرگوارش سر جدا پاره پاره او کرده آه آه و مظلومه و اغریا و بعد از آنکه بی یاری اهل
بمنه شمعان خراب مظلوم که ملاشوم که در میان میدان که بلا افتد و غریب بود که احدی حتی یکی از دخترش همراه نبودند که عرض کند که دشمن از کدام
طرف میاید آه آه که بر سر مظلوم از هر طرف که فغان شایع میجویم آوردند و هر یک یکت حرب را از آنز که او را نیت که دزد و بر خاک که با خدا

و در میان لشکر اعدا برده بود و آنجا به قدرت بر آن بود که خود مشا به فریاد که دشمن از کدام طرف میاید و احدی حتی یکی از خواهرنش در خدمتش نبودند که او را مطلع کند که دشمن از چه جهت میاید تا آنکه از چهار جانب چندان آلات حرب بر او زدند که بدن نازک از شمشیر قلعه قطعه کردند و بعد از آنکه بر خاک افتاد و در بزرگوارش سر جدا پاره پاره او کرده آه آه و مظلومه و اغریا و بعد از آنکه بی یاری اهل بمنه شمعان خراب مظلوم که ملاشوم که در میان میدان که بلا افتد و غریب بود که احدی حتی یکی از دخترش همراه نبودند که عرض کند که دشمن از کدام طرف میاید آه آه که بر سر مظلوم از هر طرف که فغان شایع میجویم آوردند و هر یک یکت حرب را از آنز که او را نیت که دزد و بر خاک که با خدا

میخواهند الا یفینن جویدی وقت یکی علی الشهدا است یعنی ایچشم من احسان کن بگریه خود زیاده از طاقت من که دیگر
و کسیت که گریه کند برشیدان بعد از من علی زهدی و قوتهم انما یا الی حشره و ملک قندی ایچشم من که گریه کن از برای بزرگداشت
که میگذارد اجلاس از بسوی بکبرت خلعت که ریس و بزرگ ملک است آه و اخر راه و دایره که در حدیث وارد شده که چون
آن یکسان بنزدیکی شهر مرشد و سید نه چهل کشته از مردوزن از پیروان شیعیان و حشران و طفلان با استقبال آن
امیران حشران آمدند چون آن امیران حشران و سرای شیده از اساطیر که در دهن از خوشالی خنده دندان با جگر قصه میکردند و از عجب
امور است که باین حال صلوات بر محمد و آل محمد علیه السلام میخاستند و بر دشمنان ایشان لعنت میکردند و اید وستان و انا و کما
آه آه آنکه قاری محمد و غصه در بک اهل بیت در هر شهر و دیار بدین که رفته آه که چون نزدیک شهر علیک سید نه با کمال آنست نشوند
که با اهل شهر را استقبال کن که بهرحسین بن مطالب علیه السلام پس با مباحکم عالم نوجوانان ایشان شده و علیها برافراخته و خفته
شادی خنده بمقدار پنج میل به استقبال رفته آه آه و اخر راه که چون نظر جابم کلوم خاتون بخون بان از دعایم و جرم عام اقا
کریست و برایشان نفرین کرد خالت انا و الله نکر و سلم علیکم من نیکوکم یعنی خداوند جمعیت شمارا متفرق گرداند و مسطر کرد
بر شما کسی که بقتل رساند شمار آه و مظلوما که در آنوقت بیار که بطالب سید نه از جابین علیه السلام کریست که سینه شیده و این شمار از
هوا از زمان طاعتی تجا به عین الکریم و تاجید مصاحبه یعنی این روز کار با غیر من و موید او حق کریم و بزرگان دین آرام میگیر و عیسا
آن بلکه دایم عیسا تازه رود میهد و قلیت شعری آن کم ذاتی برنا قوت و توانا کم مجازیه پس یکاش که سید انتم که با چندین روز کار و عیسا
اقسام چهارم میکند با دوتا چندینا طاعت مصیبت کشیدن را با یسری بنا فوق آفتاب طواف و ذیابن انیس قلی عیسا غایب
آه آه با طرف میگرداند ماراد با لای قتیبا شتران جاز و آنکه شرو و میران مانع است که بر دوش کمانشان وارث و مارت کتم نگه
در عقب آن میفشانند تا رخت کتم کاشان من تارای الزم و بنیم کاف قالا لعلنا نرکاذبه آه آه که با ما از امیران دوم میباشیم و درین
ایشان که با چند آنچه غیر خجرت و حق ما فرموده دروغ بوده کفریم بر رسول الله و کفریم مثل من مثل من است آیه وای بر شما که کافر شده
بر رسول الله صلی الله علیه و آله پس میباشید مسل که کلمه شده باشد عیسا و باقی مانده باشد بدین ادوی میگوید که با جان جمعیت است
تا در آن اطراف صومعه راهی بود امیر از ادوزگی آن منزل او ند و سر بریده خامس آن عیار و اخاله الله را بر سر نیزه کردند و پیشگاه
آواری شیده کسی نمیداند که این شمار را میخواند و الله ما جنتکم حق بفرشت به یا لطف مخیر که درین مخزنا یعنی دایم عیسا
نزد شما که آنکه چشم خود دیدیم مظلوم را که در زمین که ظاهر و طرف رسوا و محاکم لایده و گردن او بریده بود و حلقه قلیت نه میخوریم
مثل المصباح فی شون الله فی نور آه آه که در اطراف و جوانه چند افتاده بودند کشته شده که شجر جراحی نور دهنده بر طرف میخاستند
خود خطرات را کالی کسین بر جایستند و الله اعلم فی قل من نور بوده حضرت امام حسین علیه السلام هر عیسا که دیگر آنست
میکنند از او خداوند و نامت که من کفتم سخن با طلی را پس ام کلوم خاتون فرمود که خداوند ترا رحمت فرماید تو کیستی او در جواب عرض
کرد که من یکی از پادشاهان جینانم بالشکر خود آمده بودم بیا حضرت امام حسین علیه السلام پس باقیم آنجا برا کشته شده و اینک از برای
نوحه و ناله میکنیم چون لشکران بنی ایمان آن خدا را شنیدند بر سید نه و بر خود بریزند و یقین کردند که از اهل تشدد و در حدیث دیگر است
که چو شب در آنجا راهی که در آن دیر بود و سر از صخره بر آورد دید که از آنسیر بریده نور از زمین باسمان بالا برود و دید که در آسمان در کشتن
و دایم ملاک نازل میشوند و عرض میکنند که یا ابا عبد الله علیک السلام پس اباب زشاده این احوال بجمع در آمد و در کتب بعضی از اصحاب
که آنرا گرفت و بوسیله و بر سجد خود که است کریست عرض کرد که کان یمنی که تو از برای کوری که من صفت ترا و توره عیسی
و انجیل عیسی خوانده ام حق آنکه او ندیکه ترا انجیل نشان عطا فرموده بفرما که کیستی پس باذن الله عزوجل آنرا منور میگرداند و فرمود که
ای باب بنم حسین بن مطالب خاتمه نصر محمد مصطفی که خاتم رسولان است او شده آنچه در حدیث معتبر است است که آنرا منور میگرداند
بر بالا نیزه بوده نور از آن باسمان بالا میرفت آنرا میباش که میفرود و چو صبح شد و خورشید که روانه شد از صبح ایشان
که این حرکت که بهر آه آورده اند و آنکه این حسین بن مطالب را باب گفت که گشت در آن کشته که خاتمه زهر و خمر

در حدیث معتبر است

در حدیث معتبر است

یا رسول الله که شایسته قتل فرزند تو نگردیده ام بلکه راضی به شهادت او نیز نبوده ام آنحضرت در جواب فرمود که دایم بر تو در کارهای
 و در قتلها مشا به میگردی که به فرزند من چه سلوک گردانم عرض کردم که بی بی فرمود که ای یکت الموت روح این برقص کن و تو شکر
 خوا ده شد قال از جنب قلا عظم الله کلت یعنی ای یغیون بر و بر زنند و اند تر نیامزد پس آنملعون گفت که چو بچو شد ملاحظه کردیم
 که اصحاب من بجای هلاک شده اند و خاکستر گردیده اند پس یکت به من وضع کرده ام چه آنکه از کنا بان خود تو بکنم و در حدیث آمده است
 که چون سیر از اجزای یک شام رسانیدند ندای قافلی را شنیدند که این شاعر را میخوازد و کسی اینیدیدند را آن بنی بنیست محمد و پیوسته
 یا لیل جابل قلی قلی قلی یعنی کجایند مردان کا زار که بفرزاده استغاثه من سده که پسر خرم محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم و سلمی و سلمی
 بر بالای بنیسه در کرده است و این شعر را میخواندند لا جازع منم ولا متوجع آه و مسلمانان همه می پندیدند و می گفتند
 کسی زایشان جرح میکند و کسی ناله و گریه کند گفت بیکت القیون عیال و اصم و زکات کل اذن تتبع راضی بوی شد چو کسی که
 سر مقدس جناب برابر سر نیزه دید و گریه کرد و اندید مصیبت تو هر کوشی که شنید باز و قضا و الاقتضا لک نزه و لک نزه
 متوجه غایب زبانی مگر آنکه آرد و کرد که قبر و تربت بوده باشد از برای جناب تو تا محفوظ شود و سپو شود تو متجاوز لال المان
 آل محمد و عدت ذناب البیره بکفر منکرند این اشعار را از انزال محمد علیه السلام و حال آنکه در هر صبح گریه و زاری
 بیابان در آداب میخواند عین قیام کمال فیه تر عرفت و دید تصایغ فی البیره قطع چشمیکه در این مصیبت از خوشحالی سیرت
 آب و در دما که شود و دوستی که از روی سرور در این طبع مصفا کند بریده و قطع شود و او مصیبت و او غمراه از کیفیت و در دما
 در شهر شام با آنکه در کجا را به حاجت مقابله است کرده که سهل بن سعد میگوید که در سالی روانه بیت المقدس بودم و در شهر شام شدم
 که نزد های آب جاریست و درختهای آن بر و خرم است و بر طرف پرده و در کجا میاید و آنجا و اهل آن در کمال فرح و شادی سرورند
 و زمان ایشان شول هو لبسند و دوف و طبل میوزند من با خود گفتم که کربلای شام را چه تنی زده است که در نزد ما معروفیت پس دیدم که جمعی
 در گوشه نشسته اند و با یکدیگر سخن میگویند نزد ایشان زخم و کتبه ای قوم مکرر برای شاد شام میزدند که در نزد ما معروفیت ایشان
 گفتند که ایشان می بیند ترا که در این شهر غریبی گفتم که من سهل بن سعدم و از اصحاب جناب محمدی صلی الله علیه و آله و سلم ایشان گفتند که ای سهل چه میگوید
 که از آسمان خون بسیار در زمین باطل می شود و گفتم چرا قالوا لهذا سئل الخیرین خیرة محمد صلی الله علیه و آله و سلم من ارض العراق
 کشفه ایشخ اینک سر حضرت ام حسین علیه السلام حضرت جناب محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم است که از زمین عراق از برای بزرگوار
 و اهل شام عیش و شادی میکند چنانچه می بینی گفت و اعجاب میزد از آن تخمین علیه السلام و اناس تغیر خون پس گفتم که و اهل شام
 حضرت امام حسین علیه السلام را بهید میاورند و مردم از خارج فرج و شادی میکنند پس سوال کردم که از کدام دروازه وارد میشوید گفتند که از دروازه
 ساعات پس من روانه جانب دروازه ساختم که ناگاه دیدم که یک نفر ضلالت از عقب یکدیگر می آیند و مقدم بر عجمه ایشان آه و سوا
 میآمد که بالا علم او سری بود که ایشان را بر خبر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم آه و غمراه که آن شبیه ترین خلایق بود بر رسول الله و آه
 که در جفت از سر سرای نورانی بسیار دیدم که بر سر نیزه بود آه که بعد از آن زمان چند را دیدم که بر شران چهار سوار شده بودند
 من نزدیک آنکه مقدم بر همه بود رفتم و عرض کردم که یا جاریه من انت یعنی ای دختر تو کیستی جواب داد که یا کینه بنت الخیر من من
 عرض کردم که این دختر آیا ترا حاجتی هست بوی من ای یکت من سهل بن سعدم و از اصحابی میباشم که بخدمت جدت من رسیده ام
 و اداک فیض صحبت آنجناب نموده ام پس یکت فرمود که ای سهل حاجت من آنست که باین نیزه داری که سر بر نیزه دارد و بگویند که
 این پیش روی ما برود حتی شستنی اناس بالظلمه و لا یطرو الا حرم رسول الله ما آنکه مردم مشغول شوند بنظر کردن آن نظر کنند بوی حرم
 رسول الله سهل میگوید که نزد آن نیزه دار رفتم و گفتم که بشود که از من چهار عدد بنم مگیری و پسر پیش بر ما مردم مشغول میدان شود گفت
 و سر پیش برد من آنچه را که وعده کرده بودم با و ادم و لیکن سینه من در دایره گردیده که چون سیر از نزدیکی دروازه شام رسید
 جناب ام کلثوم خاتون بخون شهر شیرین طلبد و فرمود که ای شمر ما بتو حاجتی است یا عیض عرض کرد که حاجت کدام است گفتند
 اذ عطف بنا الله فاجعلنا ذب قبل الظلمه یعنی ای شمر هر وقتی که از داخل شهر میگذری از برای داخل شهر کن که نظر کنند و نیزه داران را

نزدیک

نزدیک

از فضل طیفه مکتوبه یعنی از نور طیفه اعلیٰ علیهم السلام از فضل اصل آن زیرا که کسی را در مصل و حقیقت طیفه
شرکت نیست و محجوزان و دلائل آنرا و رشتنا بنیم شیشه و سرشته شده است طیفه شیعیان با بایات با
راضی شدند با ما از برای حرد و مراضی شده ایم بشیعه و در ایشان از برای نصیحت مضافا و یکجمله از جانب ایشان میرسد
مصلحت و دینا و کرد و در مایه و در ایشان از ناخوشیهای و غیره هم غرضنا و تیرتم سرورنا همون میگرداند است از غرض و سرور
یکگرداند ایشان را سرور و خوشحالی و خوشایندنا تا آنکه ما بایستیم و مطلق علی احوالهم و ما اهل بیت نیز تا آنکه بشویم در اهل ایشان و مطلق بشویم
بر احوال ایشان بقمم متنا لاینا و ثونا و مطلقا لغیرهم پس ایشان با اهل بیتند و از ما میخارفت میکنند و ما نیز با ایشان بخیر و از ایشان
جدای نمیشویم لان مخرج النبوی سیدیه و مخرج علی مولود از جهت آنکه بازگشت بنده بسوی آقایی دست محل اعتماد و یکجمله از
اوست هم تیردن من غاذا و تیردن مخرج من الا و با عدون من و انا ایشان دوری میکنند از هر کس که دشمن است و دشمن است و دشمن است
میکند هر که که دوست است و دوری میکند از هر کس که دشمن است اللهم انی شتیت فی ذلک و انی شتیت فی ذلک و انی شتیت فی ذلک
مانند مکران شیعیان را در دین دولت و دین باقی و در ایشان از ادب و ملک و ملک اللهم انی شتیت فی ذلک و انی شتیت فی ذلک و انی شتیت فی ذلک
بدر شیکه شیعیان نسبت دارند به ما متعلق اند با قرنی که مضاینا و یکی لاجنا استی انما انی شتیت فی ذلک و انی شتیت فی ذلک و انی شتیت فی ذلک
و که یکدسته بجهت خاطر ما میگرداند اینک عذاب کند او را با تشعشع خود مکتوبه شمسار که یکدسته عذاب کند او را با تشعشع خود
کامله خود را از فضل طیفه اعلیٰ علیهم السلام از فضل اصل آن زیرا که کسی را در مصل و حقیقت طیفه
فرماید که ما که کاران بجایا که از عذاب و جاکرده ایم و کن که در ایم سبب کیستن در عیبا ایشان عذاب فرماید چگونه میشود که با و
شدن مصایب ایشان را و نوحه کنیم خصوصا مصایب که در شام محنت انجام برایشان واقع شد اید و ستان از برای ناله و نوحه و بیهوش
بگر شکاف بر است که در کتاب مصیبات المعصومین از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده ام که آنجناب از پدر بزرگوار خود حضرت باقر
روایت کرده است که از پدر مظلوم خود جناب سیدنا حسین علیه السلام سوال کردم که شمارا چگونه داخل شام کردند و نزد یزید پدید آمدند
قال قلت لعلی بن ابی طالب یعنی فرمود که سوار کرده بودند بر اسب و بر سر برهنه که میلنیکه و سر بر مظلوم شدیم حسین علیه السلام روایت
من بر سر برهنه بود شنیدی که بفرق یزید از او است بفرق نیزه سوار شدیم میرزا دست شعی که جلوه کند بر نشان چهر
سرس شاع هر دو و نور شمع و اختر از اوست همین شور یکی فکند و خنجر شمر خودش نه فلک شور و هفت کشور از دست
همین جهان نیز از شور و غوغا باشد که شور ناله و غوغا و در محشر از دست و بنو شام خلقی طایفان الکف آه که وزنان در عجب
من بر قاطرهای محبوب لاغر سوار بودند و طایرین همه تیر بار دست گرفته و عقب و اطراف را راه میفرستند و انی شتیت فی ذلک و انی شتیت فی ذلک و انی شتیت فی ذلک
راسته یا فرج آه و مصیبتا اگر یکی از ما میگریست و اشک از چشم او بیرون میزد بر سر و میزدند و داخل شام شدیم پس یزید فرمود
زد و گفت یا اهل الشام بولاد سبایا اهل البیت خداوند هرگز در آن نغیرا در زنده بیایا از اند قوم جنم غلام کرد اند که سختی
که نمیتوان بیان کرد و نمیتوان شید لاجل لاقوه الالباب علی عظیم و در کتاب بحار آمده که چون اهل بیت علیه السلام را داخل
شام کردند و در نزد مسجد جامع جای دادند و در آنجا نیکه اسیر را جا میدادند و در میان اسیران بود حضرت سیدنا حسین علیه السلام پس یزید
از اهل شام خدمت آنحضرت آمد فقال الحمد لله الذی فککم و ابلغکم و قطع قرن الفتنة فلم یال عن شتمهم پس عرض کرد که محمد کیم خداوند
آنچنانی را که بقتل رسانید شما را و هلاک گردانید شما را و قطع کرد شما را و باقی نگذاشت هیچ نامزد را اگر آنکه هر چه خواست بداد کرد و
چنان کتاب در حدیث دیگر است که گفت الحمد لله الذی فککم و ابلغکم و قطع قرن الفتنة فلم یال عن شتمهم پس عرض کرد که محمد کیم خداوند
خداوند آنچنانی را که بقتل رسانید شما را و هلاک گردانید شما را و ابراحت انداخت شما را از دست مردان شما و مسلط گردانید یزید را بر شما و چون
کلام آنروز به آخر رسید بجا که بلا فرمود که ای مرد من جبر که دم و کوشش بجان تو دادم و تو از عداوت و خشم خود هر چه خواستی ظاهر کردی و ندیدی
خواستی گفتی آیا میشود که تو هم صبر کنی و کوشش بجان من بکنی و چنانکه من کوشش دادم آنروز گفت که ای بیار تو هم بگو با شتمم که چه میخواهی بگوئی
آنحضرت فرمود که انا کلام خداوند عز و جل را خوانده عرض کردم که بی فرمود که آیا این را خوانده که فرموده قل لا اله الا الله

[illegible]

خود بیکر سببها نشاند پس اول سر تا کجا خوانان جنت را طلبید پس معلومیکه نیزه دار سرانبرگوار بود آنسر را در ده که هشت و نه نفر خوانان
بی جان کردانید و گفت اطلاقا کبابی فخته آذوبها فخته است پس یعنی بر بار کن شتر سواری را از نفره و ملازم را که قتل
رسانید اسم فانی را که پرورده در جی بجا حرکت و بهالات بوده است قتل خیراتنا بر آذوبا و نیزه تم از پیشون لبتنا آه که گفتم
که بهتر از همه کس بود از جهت مادی و دینی و نیزه دار تر بود از همه کس از جهت حب و نسب پس چون یزید باطل را از آن ملعون شنید بگفت
که اگر میباشی که او بهتر از همه خلق است چرا او را قتل رسانیدی گفتی در جواب گفت که با من عیازه تو نیزه میزدی گفت که ترا جایز نیست و اگر
تا گردن تخم باز دزد و حدیث دیگر است که شمر شمر بر داخل مجلس ملعون شد و طلب عیازه نمود و این شعر را خواند اطلاقا کبابی فخته آذوبها
قتل خیراتنا بر آذوبا یعنی بر بار کن شتر سواری چرا از نفره و ملازم را که قتل رسانیدی اسم فانی که بهتر از همه کس از جهت مادی و دینی و نیزه
که چون شمر ملعون بی شعر را خواند یزید ملعون نظر غضب آورده باو کرد و گفت و گفت که خیراتنا بر آذوبا فکلم فکلمه و جملتی بر آید
وای بر تو ای شمر هر گاه میدانی که او بهتر از همه خلق است از جهت مادی و دینی و اگر او را کشتی و سر او را از برای من آوردی پس گفت ملعون از مجلس
برو که از برای تو در زمین جایزه نیست پس آن ملعون بجایا بنایت خمران حسرت و ندامت اندکی از مجلس او حرکت و پیروست قد خیراتنا
والاخره ذلک باطلش را نهی پس امر که تا طبعی باطشی اطلاقا آوردند و آنست که در میان آن گذاشته پس بر حصار آن سر طوطا خبر
که بر عیازه بوی خوش غالب بود آه که از برای اطلاقا جلال خود و حقارت آن بکرزیده خداوند گفت که گفت رأیت یا حنین یعنی حکم پذیرنده
امر را بحسین آه و او پناه از نصیب بزرگ که اگر قیامت خون چشمهای عالمها بجهت آن جاری شود از حق تعزیه داری آن بر نیانید امتداد
و او پناه که اول باو بد که گردان بود که چوب خیز را در دست داشت و بداند آنرا آنست که قدس را و احواله الغدا اشاره و بی ادب که در قول
ربکم انما یا حنین لقد کنت حسن الخلق آه و اخر راه که در وقت اشاره کردن بگفت که خدا ترا رحمت کند بحسین تو چه قدر خوش
و دزدان و شیرین لب سبب که خنده بود پس از تو فروغ و خوشحالی و فخریه این شعر را خواند فلیکن یا منیر یا لعل عیازه و هم کارا از حق
واضح یعنی میفهم ما فرق مردان عیزه و اشرف را و ایشان بودند مستحق تر یا نه از آنچه با ایشان بعمل آورده ایم و سر او را بردند که شمر از این
برایشان ظلم کنیم روایت شده است که او بوبرده اسلی گفت که وای بر تو ای یزید آیا بچوب خود بی ادبی میکنی یا بدندان حسین
فاطمه زهرا بی یزید شهادت میدهم که یکم خود دیدم که حضرت پیغمبر میگید و نداشتم از داد و ندانهای برادرش حسن و میفرمود که حسن حقین
آقا یا بن عیبه جوانان اهل بستاند بخند خداوند کشنده سوار و میتاگرداند از برای او جتر را که بد جای بازگشتی است از برای او پس یزید عیله
غضب کرده و امر کرده و او را از مجلس سپردن کردند و در روز دیگر دارو بسته است که گفت قسم بخداوند لا اله الا هو که یکم خود دیدم
رسول خدا کبر را بینه و سر او را سپید و میفرمود که اللهم انی اهدین و اهدنی فیه السبیل یعنی یا رب خدا یا ایند و فرزند امانت خند در دستان
پس گفت که ای یزید این نوع سلوک و رفتار میکنی با امانتهای رسول الله پس یزید در غضب و امر کرده و او را در زندان کردند و قتل شده است
که آنست که در زندان فوت شد و در حدیث است که در آنوقت را سحر کالوت که یکی از عیالی بود بود در آن مجلس حاضر بود و چون آن نوع
عبد قمار بیا یزید ما بالقیه انبر ستموید گفت ای یزید آیا اذن میدی که از تو سوا کسی گفت که از هر چه خواهی سوا آن کن پس گفت که ترا
بخدا قسم که راست بگو که صاحب جنون است حق رأیت اخن بنی و لا من یخفک که روی سبکو ترا زین کم دیده ام و خوش خنده تراند
مشاهده کردیم آن ملعون در جواب گفت که ای حسین حق است که در زین حراق با ما یا فیه بوده و فکر کردیم تا او را قتل رسانیدند و سحر کالوت
گفت که گناه او چه بود که متوجع گشتن شده بود یزید ملعون گفت که وای بر تو بد آنکه اهل حراق کا فدا یا و نوشند و او را آنجا خود خوانند
و میخواهند که او را خنجر کنند اما پس طایفه من بن زیاد را کشت برادر را بجا من روانه کرد پس گفت ای یزید در میان منی و حضرت را
زیاده از منی در حدیث دیگر بنما و بفرما صله است و هر دو را متعظیم میکنند و خاک قدمها را از برای تبرک جمع میکنند و پیغمبر شاه مورد
از میان شما رفته است و امر دشواری بن شدت بنما و لا دلتی که فرماید و ایشان را قتل رسانیده اید و زنان محرم او را سیر کرده اید آه
و حبیباه و حمه و لا و او را در دیار و صحرا متفرق کرده اید بدان یزید که شاید ترین عیاله یزید علیه چون این سخنان را شنیدند
گرفتند و گفت که اگر نه این بود که ستمنا فرموده است پس کنج امثال استخوان بگو و الا امر میکنی که ترا قتل رسانند پس ساکت ماند و

[illegible]

او بر دانه که تامل برود دست از نیماز گرفت و بنا به عزم فرمود که ای یزید تا ریحان از گردن من ببرد ای من خواهم که دست
 از گردن من باز کنی پس انشتی امر کرد که ریحانها از بازو گردن همه اسیران بریده و در پیشت که انعام شوند و در طلسم بدست خود
 فعل جابجاء کردند چنانکه بلا علیهم السلام ساییده و در پیشت پس عرض کرد که یا علی بن ابی طالب چه میدانی که انجم را بر احرام بدست خود
 کردم آنحضرت فرمود بلی میخواهی که این منت را بر من بگذاری نه غیر گفت بلی انچه میسر افتد که در جودم و دوستی شدت که اگر ایسر
 دار و بریزد بلی شد بدو زده فرمود پس آن چهای به ایمان جانب هر یک نظر میکرد و دو قسم هر یک را جدا جدا میبرد پس نظر انعمون
 بکینه خاتون ثار و سوال کرد که این کسیت جواب دادند که نیک میکنی ست فکرت خفصا جرتا حتی کادت

و در جوابش ریحان و ای که کسند کاج چنان باب سینه خاتون بخون یا خالت را مشا به نموده آه که چه استیاد کسیت از شدت الم
 کرد در کلویش گریه شده بود بعد که نزدیک بود روح از بدن از پیشت مفارقت کند و چون کسیت و اندک در غرق قلبش میگفتی شد
 یزید جیاکش که ای سینه پیرا اینقدر گریه و ناله میکنی قاتل کیست که لایکی من کشته است و تیر و جها در اسباب و جنگ و اسباب آه
 که سینه مخوفند در جواب فرمود که ای یزید چگونه گریه و فو که کند در فکر که جامه نازد که روی سر خود از تو دار این شینان و نا سحران
 پیران پس انعمون سینه چون این کلمات را از سینه مظلومه شنید کسیت و گفت که لعنت خدا بر این زیاد و اما قسی قلبه علی آل رسول گفت
 چه قدر قسی القلب نموده است در حق آل رسول الله صلی الله علیه و آله و بعد از آن کلمات ای سینه همراه نیزان اسیر برود و در کوشش را مگر سر
 رای بر آن قرار گیرد در حق شما حکم کنیم و در حدیث دیگر است که انعمون بر این بعد از آنکه امر کرد با حضار اسیران همه را در مجلس آن بزرگوار
 حاضر کردند و آه الله که شروع کرد و نظر کردن با ایشان را رسم هر یک جدا جدا سوال میکرد و میگفتند که این نامه کثوم کسیت نمک
 که یک کلام است که مرا در جانب این خاتون باشد و این نام کثوم حاضر نیست و این صفت است و آن نام نیست و نیک و رفیق است که هر عیال
 علی بن ابی طالبند و نه دشمن سینه و اندک فاطمه است که در حرا حین بن طلیت و انخوان پار علی بن ابی طالب است آه که انشتی به ایمان
 اسیران اسم و نسب شناخت پس وی خمس خود را بجانب سینه خاتون کرد و گفت یا سینه ابوک الذی کفر حق و قطع رحمی نارحمی
 فی کل معنی ای سینه پیرا کسی بود که کفران کرد حق مرا و قطع کرد رحم مرا و منازعه کرد در ملک پادشاهی من آه سینه خاتون شنید
 این سخنان کسیت و در جواب فرمود ای یزید خوشحالی کن بکشتن بر پیر زکوارم زیرا که همیشه و مطیع خداوند و رسول و بود و پروردگار
 او را بخوار و در طلیت و اجابت نمود و سعادت ابدیه کامیاب کردیدی یزید و الله ز برای تو دور و زجر افتاد میانه قدرت
 آنچه خواهد بود که از تو سوال کند از آنچه باید مظلوم حمل آورده پس مستعد جواب شود که کجا هست از برای تو جواب پس بید گفت که برکن
 ای سینه پیرا رحمت بر من و در حدیثی وارد است که سینه خاتون فرمود و الله که یکس را ندیده بودم که قسی القلب تر بوده باشد از یزید
 و لا رحمت از او و لا شکر از او و لا غفری من بعد یعنی ندیده ام هیچ کافر را و نه شکر که اگر شیر تر و خا کا تر باشد از یزید روی آن و شب و لیس
 و جل قال جلی به هجاری من انچه میگویند خادم آه و نه تیرا و نه خوا که در حدیثی که در آنوقت طعن میشد و گفت یا امیر المؤمنین
 این کنیز را انچه سینه را از برای خدمتکاری خانه مرجع طافرا که این صفت من بود باشد در میان این اسیران آه و مصیبتا که چون سینه مظلومه
 این سخن را از آن چنان شنید انشتی الی عتبات کثوم و قالت یا عتبات ترین قبل رسول الله ما الیک لایعنی مظلوم خود را بتراش
 ام کثوم چه بایند و گفت که ای عتبات جان از کجا هست که نسل اینا خدمتکاری کنی سینه فغانا اهدا پس نام کثوم خاتون در غضب شد
 روی آن نام و کرده فرمود که خداوندان ترا بکنند و چشمهای ترا بکنند و دستهای ترا خشک نماید و آن ترا فحل کند و نه
 از جنم ترا خلاص کند و انشتی با آنکه در حدیثی که اولاد انیا خدمتکاری کنند برای ولاد زارادی میگویند که و الله نه بکلام مظلومه
 نشد بود که خداوند جل جلاله دای و استجاب کرد نهید و نه انچه که قرار شد پس مظلوم مخوفند دست به جابجاء شد و گفت که ای سینه خاتون
 محض لک انصوبه و الله یا قبل الاخرة یعنی خداوند را من است که تعجب فرمود و حقوت تو در دنیا پیش از آخرت نیست برای کسی که من
 حم رسول الله صلی الله علیه و آله شود ریحان ای که کسند کان آه انشتی چنانچه اهل شام که با وجود آنکه مظلومیکه سینه خاتون را به کسری
 انشتی فذاب انی که قرار شد و قسند و شمر انشتی و رسول کرده طعن و دیگر فاجاست فاطمه و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام

[illegible]

بها نظور که کنیز را میبرد بر شتران بجا از شتر با شتر میزد و بر جواب گفت که این زینب برادرت میگفت که من بهترم از زید و دیدم
 بهتر است از زید و او مادرم بهتر است از مادر او و جد من بهتر است از جد او و برادرت راست گفته است و بعضی از سخنانش و
 گفته است و بعضی از آنها اما جدا پس رسول الله بهترین همه مخلوقات است و اما مادر او پس بهتر است از مادر من اما اینکه گفته است که من
 بهتر است از زید و زید این چگونه میشود که راست باشد و حال آنکه پدر من محابیه حاکم و امیر بوده پس این شریفه قل اللهم مالک الملک
 تا آخر خواند پس جناب نینب خاتون در جواب آید و آن حسن الذین قبلوا فی سبیل الله امواتا بل احياء عند ربهم یرزقون تا آخر خواند
 فرمود مولف که یک احتمال دارد که مراد جناب نینب خاتون این باشد که ای زید تو اگر ملک و پادشاهی نیایی غایب فری کنی غریبا
 بشاد و در دنیا و پادشاهی آخرت است که دار باقی و ابدی است پس فرمود که ای زید تقبل ز سائید برادر من حسین را احدی بخیر از تو را
 که اگر غیبه دینی سپردم جای از آن پست تر و ذل تر بود که تواند اورا قبل رساند ای زید آیا از خداوند شریفتر و قیل او و حال آنکه حسین سال
 در حق او و زودش فرمود که حسن حسین قایم همه جوانان اهل بهشتند پس اگر بگوئیکه جناب خیر حق الله علیه آله و سلم را فرموده است
 دفع گفته و اگر بگوئیکه فرموده آخر و ختم نفس خدشه پس زید علیه العذاب باشد و چون دید که عاجز از جواب آید شریفه یا خداوند که در حق
 بعضی من یقین موقوف گوید که ظاهر نیست که حضورش این بود که اولاد علی بن ابی طالب علیه السلام با هر کسی دله کند و سخن بر او فاش
 پس آن ملعون در میان مجلس خجل شد و ساکت گردید و توانست که جواب جناب نینب را بگوید و گفتی است از طغیان و ضلالت خود بپوشد و ایستاد
 اوست میرسانید و کافی است از برای شاره بطغیان عداوت او با ذی شرف رسول الله ای حدیث شریف که در کتاب عیون است بر آن
 حکایت که از حضرت امام رضا علیه السلام شنیدم که میفرمود که اول کسی که از برای و شراب قلع را که آن شرامیت که از شیر و جو و غیر آن درست
 شد و طعام خور نمود زید ملعون بود در شام آه و امیبتاه که قلع را وقتی برای او آورده بودند که آن ملعون مغرور غذای خود را بر بالای سر
 محکوم که بلا علیه السلام سپرد و او پس شراب را خورد و هر که میگرد و با صاحب یاران خود میاشاید و میگفت بنوشید که این شراب یک
 و از جمله برکتها و اینست که اول کسی که آنرا آشامیده با بوزیم و در حالتی نوشیدیم که سر و شمن و در میان دوست داشت و خوان نعمت خدا بر روی
 آن گسترده ایم و با قلب مطمئن و خاطر جمیع غذا میخوریم مولف نجابت دیده پر آب گوید که آه و آخرگاه که باطل و مظلوم که بلا میزند بشود که زید
 و یارانش خون طعام خود را بر بالا سر بریده و مظلوم بکستند و با رامی ل غذا خورد آه و او بیلا و حال آنکه بگویم آن ملعون آن امام مظلوم شد
 و کرسند و کرده باشند و حالش بکلی گرسنه و تشنه و مجلس حاضر باشند همگیان حضرت امام رضا علیه السلام میفرماید که هر کس این شراب
 باید از این شراب اجتناب کند زیرا که آن شراب شمن است مولف عرض نمیکند که باید که ایحسان حدیث بکر شاف باشند و شکست
 خوین از دیدن بر چنین چاری زید بر زید عین لغت کند و آن حدیث اینست که در کتاب عیون از حضرت امام رضا علیه السلام است که ده
 که فرمود که شرمبارک حضرت امام حسین علیه السلام را چون شام محنت انجام بردند زید پلید مکر قتا آنرا در طاقی گذاشتند و خون طعام او را بالا
 آن پس کردند پس او یارانش شروع کردند غذا خوردن و شراب قلع آشامیدن و چون فایع شدند آه الله الله که آن ملعون مکر کرد و آنکه
 آنسر بریده را در طشتی گذاشته و دند زبخت او گذاشته و بر بالا آن مغرور شطرنج را گسترده و نام پر حضرت امام حسین و پدر و خدا و علیهم السلام
 و برایشان استخوان و خمر میگرد آه و آخرگاه که بزوقت بر حریف خود در قمار غالب میشد از شراب طعام میاشاید مولف گوید
 زید خود و شراب و مکر و عده نزد زید قبل امام زمان چه قمار نکرد شراب و زرد و قمار و همه معاصی بجنب کشتن مملی جان بود
 که نکرد آه و امیبتاه که در دهر جرحه آنرا در پهلوی آن طشتی که آنسر بریده و در آن بود بر زمین میریخت پس آنحضرت فرمود که هر کس این شراب
 است باید اجتناب کند از شراب قلع و بازی شطرنج و هر کس که نظرش بر قلع یا شطرنج افتد پس باید آورد حضرت امام حسین علیه السلام را
 و لعن کند زید و آل یا دارا الی یوم القیمه خداوند محو میفرماید از نامه عمل او کسان او را اگر چه بعد دستارهای کسان بوده باشد مولف گوید
 که ایشیم و اینها که کندان بشنویید و خود را از گریه محاف نماید که آنسر است امام صلوات آن آه نوش بر من شهادت چون زخوردن
 طعام و نوشیدن شراب و بر دباخت قمار فارغ شد چنانکه در مجاز و غیره از کتب معتبره و تواتر است اینست که روی نفس خود را بجهان
 لشکر شهادت اثر کرد و گفت که از برای من محالیت کند که در میان شما حسین بن علی حکم کند که شت آن ملعون جواید او ند که در دهر مملی

وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمَلِّئُهُمْ خَيْرًا ۖ إِنَّهُمْ مُبْتَلَوْنَ ۚ وَلَكَ عَذَابٌ مُهِينٌ ۚ
 اینکه ما ملت میدیم ایشان را مبتلاست بر ایشان عذاب نیست که ملت میدیم ایشان را تا زیاد کند از برای خاکش و از برای ایشان
 عذاب خور و ذیل کننده پس فرمود که ای یزید ایها دجخل آیا این از عذاب است که گنیزان و ازاد کردی خود را و پیش پرده و حجابها
 کاه واری و حفظ کنی و دختران رسول خدا را مثل اسیران در اطراف دحالتی که چادرها و حجابها ایشان پاره پاره باشد و در میان ایشان
 باشد و موکل باشد بر ایشان دشمنان ایشان از برای گردانیدن بشرد و یار تا آنکه وارد شود بر ایشان اهل منزله و هر که در میان
 از برای اهل وادها و نظر کند بصورتها ایشان هر یک که و آشنای و هر غایب حاضری و هر شریف مرتبه پست مقامی و هر پائین مرتبه
 و بلند قدری و دحالتی که نبوده باشد همراه ایشان زمره ایشان متوجه شوند و از خویشان ایشان پرستکاری و بخلینای یزید از جهت
 یا غنی بودن متا از خداوند و منکر بودن است مرسل خدا را و قبول نداشتن پستان آنجا میر که آنجا جنبه او نداشت و در پیش او
 اینها و در نیست از تو و عجب نیست از رفتار تو ای یزید چه امید میتوان داشت از کسی که میریزد از ددان و پاره های جگر شده و گوشت زنده
 شده از خون سحر و بر پا کرده است از جگر از برای سینه دنیا و جمع کرده است لشکرها و از خلاف در آورده و جملها و در دست است
 بر روی حضرت رسول شده و ترا از همه عرب است برانجا بر خن و انجا بر رسول خدا و زیاده از همه کس فلان هر یک که داند خدا را و آنحضرت را و
 بیشتر از همه سر کشی میکند حکم پروردگار را از روی کفر و طغیان ای یزید آگاه میگردانم ترا که اینها همه نتیجه کفر و طغیان است ثمره کینه است
 که از جهت کشتنهای جنگ بدر در سینهها جمع شده است ای یزید طول نخواهد کشید زندگانی کسی که نظر کند از روی بغض و سر کشی و کینه و طغیان
 که داند کفر خود را بر رسول خود و علانیه که داند کفر را بر زبان خود و اطوار خوشحالی کند بقتل او و پیغمبر خود و اسیر کردن فرزند او و آنکه خانیست
 یا عمر عظیمی بسیار و از روی فرح و خوشحالی شعر بخواند مخصوصا در حالتی که بچوب خود کوبد بر دندانهای بد عجله علیه السلام که در سجده و رول
 بوده است و در حال چوب زدن تار فرح و خوشحالی از روی و طغیان و هویدا باشد ای یزید بجان خود قسم که پست از روی دشمنی پرورده و آنکه
 و جراحتهای قدیم پاره و از پنج بر کنده شده و دیگر زخمی و جراحتی از برای تو باقی نماند بر چرخ خون سینه جوانان اهل بیت که فرزندان و
 عربست و شمس آل جلد ملطبت است ای یزید صد از مشایخ خود را و تقریب جستی بر یحیی بن خن برادر حمزه بن جعفر که از پیشین خود آرد
 خود را و این باب بسیار بلند کردی بجان خود که بصد آبله ایشان را خواندی و آرزو کردی که ایگاش ایشان جنگ بدر چنین حاضر
 میبودند و میدیدند که چگونه انتقام از ذرئیه قاتلین ایشان کشیده و خواستی که ایشان تو بگویند که ای یزید مثل نشوی که چنین عملی از تو صادر
 نیکو ای یزید خبر دهیم ترا که عاقبت دست تو از منقش مل شود و زمرگان جنگ بدر چنین بغیراد تو نرسند و تو آرزو کنی که ایگاش در دم
 مرا بغیراد و پدرم مرا بر صلب خود بینداشت و وقت آن آن زمان است که خصمی کند با تو رسول خدا و تو روانه شوی بسوی خط و غضب الهی
 جل شان و عظم سلطان پس خرامیر المؤمنین علیه السلام بعد از این کلمات روی خود را بجانب پروردگار خود کرده و ممانه عجز منکر
 متابعت و بکلمات که قلب و متان را کباب میدادی ایشان را بر آب گردانیده عرض کرده که اَللّٰهُمَّ خذْ حَقِّيْكَ وَ اَنْتَ اَعْلَمُ بِمَنْ خَلَقْتَهُ وَ اَنْتَ اَعْلَمُ بِمَنْ خَلَقْتَهُ
 عَلَيَّ مِنْ نِّفَاقٍ وَ اَنْتَ اَعْلَمُ بِمَنْ خَلَقْتَهُ ۚ یعنی بخور و اندام بگیر حق را و انتقام بکش از هر کس که ظلم کرده است بر ما و در فرا غضب خود را بر هر کس که
 ریخته است خونهای ما را و شکسته است دنده ما را و بقتل رسانیده است مردان حمایت کننده ما را پس روی مبارک خود را بجانب غلظت کرد و فرمود
 که ای یزید از همه دریدی پرده ما را کردی آنچه خواستی که بکنی ولیکن بدانکه در بهم ندیده مگر پوست خود را و پاره پاره نکردی مگر گوشت خود
 خود باشد که وارد شوی بر رسول خدا بسبب آنچه قتل شده از ذرئیه او و شکسته نموده از عورت او و ریخته از خونهای عترت او و پاره
 بدن او و در نوقتی که بناگذا پیغمبر صلی الله علیه و آله اینک جمع کند بر آنکندگیهای ایشان را و باصلاح آورد بر شانی ایشان را و انتقام کشد از ظلم کنند
 بر ایشان و بگیرد حق ایشان را از دشمنان ایشان پس ای یزید بسیار خوشحال گشت که برادر را بقتل رسانیده و منت حیرت از او گرفته که
 نخواهد که خداوند میفرماید که وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمَلِّئُهُمْ خَيْرًا ۖ إِنَّهُمْ مُبْتَلَوْنَ ۚ وَلَكَ عَذَابٌ مُهِينٌ ۚ یعنی البته
 گمان کن آنجا حقیرا که گشته شده اند و راه خدا مردگان بلکه ایشان زندگانند و نزد پروردگارشان روزی داده میشوند و خوشی آید آنکه
 عطا یسوزد خداوند ایشان و فضل خود پس فرمود که ای یزید پس است ترا اینک حاکم دولتی و صاحب اختیار برادرم خداوند و جل و علا است

جسم تو رسول الله است و جبرئیل این یاری کننده و معین است زود باشد که بداند آن کسی که ترا صاحب اختیار و منتظر کرده است
 بر گردنهای مسلمانان نیکی بدست جای بارگشت طلسم و اینکه بشمارم که ایگن بتر است بجان او که میگوید که ترا پیش
 او ای میزبان کنی که من ترا سرزنش میکنم و مظهر نایم و قدر تراست بشمارم و طبع اندام که سخنان و موعظه را در تو تاثیر می
 بودند و الله من چون دیده ام که سخنان بر کان من در زبانی سلیمان از تو تاثیر نیست و همه را پس شد و انداز سخن شنیدن تو من نیز
 با پس که دیده ام ای یزید بوده است از برای پیشینان از تو قبایلی قایم و نفوس طایفه و جسدها که بر بوده از سخن و نصیحت و
 ولعت رسول الله و ایشان ساخته بودند در آنجا شیطان و پیکر کرده بودند و میانه آنها و تو ای یزید بعینه مثل ایشان است از برای
 قتل اقیان و ذریه دنیا و فرزندان و صناد و دست اولاد زمان به صاحب و فرزند خاندان و نسل خیره و زنا که هستی خود را زنگین که در آنجا
 ما و زدهای ایشان بر سر زدها و شتای ای یزید بجهت خاطر نفوس خدیه و زبان آفتاب فاد است در یک طایفه پاکیزه که رفت و آمد میکند
 نزد ایشان احدی از دوستان و نیست مستحق دیدن ایشان مگر چون آن دو تن که بیاکان یزید لگرا را میگرد و غنیمت از برای خود
 شمرده و غمخیزید در غرات پیروان در آنوقت که نیاید از برای خود که آنچه را که پیش فرستاده است و ستای تو و ما الله بطلان و غلبه پس
 خداوند مبرم شکوه خود را و بسو است اعتماد و دوست پناه و ما و محل از روی پس هر چه کرداری بکار بر هر چه سی و یکم قسم حق آنکه از
 مشرف گردانیده است ما را بوجی و قرآن نبوت و نجابت که هر چه کنی نتواند که بمقام بلند ما برسی و نتواند که فتنای را در دنیا و نتواند که نمک زهر
 ما را و آنکه بقدر از ما عاده را و نیست که تو مکرست و ایام عمر و سلطنت تو که مگر جمیع تو پر از کند و در شب که از جانب تبارک و تعالی
 ندانند که کجایان آگاه باشند که گفت خداوند میباید شد از برای هر عالم که گفته و در خصوص است از برای خداوند آنجا که حکم فرموده است
 او را خود بعد از دست و ختم فرموده است از برای اصفیاء خود بر ساینده ایشان بختای معصومان و قرار داده است بازگشتن از بسوی اقامت
 و رضوان و مغفرت خود ای یزید شقی و بد عاقبت شده است بجهت این ساینده بستان او یکا الکی مثل تو و مثل شده است با ایشان
 و سوال میکنم از خداوند آنکه کامل کرده اند از برای ایشان اجر را و بسیار کرده اند از برای ایشان ثواب را و ذخیره را و سوال میکنم از او که عطا فرماید
 نیکو و پاکیزه کرده اند بازگشتن از بسوی خود به رستگاری و دوست خداوند چیم و درود پس چون یزید بقدر کلمات و بیانات و حساب و ازان
 زینب خاتون شنید و عجبش و در جواب او این شعر را خواند یا صبیح محمد بن صبیح یا اهل بیت المومنین علی التواضع فیما یصلحنا من شئ
 و آرام گیر از نو که از برای تو که کشنده کان مردن است از نو که در کن پس رو تو خجسته در ایجاب بندگان شام که در اطراف مجلس
 بر کرسیها نشسته بودند که گفت چه سلوک کنم با این امیران پس طعنیکه خداوند بر گردان و در آن زمانه آتش فایغ نموده اند که گفت
 که دوست خالص نیستی و آنکه بگوید و غیرت اندیشه و بی اختیار ندانند و غرضش این بود که ای یزید ایشان قابل آن نیست که کسی عدا کند چه
 جای آنکه متعجب باشد که با ایشان چه سلوک نماید ای دوستان خداوند رحمت فرماید بفرمان بن بشیر را که حاضر بود و گفت یا یزید نظر افکند
 از رسول یقین بستم فاصفیه یزید یعنی ای یزید نظر کن که اگر رسول الله صلی الله علیه و آله که حاضر بود با ایشان چه رفتار مینمود تو هم با ایشان
 کن پس اعلیون از شنیدن این سخن خجل شده و هیچ نگفت و در کتاب بکار و عوالم ریتا شده است که یکسره خاتون از جای برخاست و فرمود
 که ای یزید دیدی خواب دیده ام اگر گوش میکنی از برای تو نقل کنم گفت نقل کن فرمود که ای یزید چون شب از غار و قیاس فارغ شدم
 مرا خواب میبرد پس از بس که بستم بچال شدم و خواب رفتم در خواب دیدم که در آسمان کشته شده و نوری از آسمان بر من تابید پس رفتم
 از رو فضا جنت دیدم که بسیار بر سر و غم بود و حوری بسیار را دیدم پس در آن موزه قصر را دیدم که چنبر مردان کامل میخواستند که در
 آن قصر شوند پس دیدم که حوریه بر در آن قصر ایستاده گفت ای حوریه این قصر کیت جواد که این قصر بر بزرگوارت حضرت امام حسین علیه السلام است
 که خداوند و جوش مبراد و عطا فرموده است پس دیدم که این مشایخ گیسند گفت اما اول پس حضرت آدم علیه السلام بود و بعد از آن نوح
 بنی انداخت اما سیم پس حضرت ابراهیم صلی الله علیه و آله است اما چهارم پس حضرت موسی علیه السلام است اما پنجم پس حضرت عیسی علیه السلام است
 و قاضی علی بن یحیی بن یزید بن یزید که دست مبارک را بر ریش منور خود گرفت و گریان و محزون و در میان ایشان میبرد و پس آنکه گفت
 که یکسره با او را همیشه میگویم که آن جد تو رسول الله صلی الله علیه و آله است و موافق روایت دیگر در بجا نیست که سینه خاتون من فرماید

این سخن را در کتاب
 تاریخ طبرستان
 نوشته شده است

که پنج شتر دیدیم از نور که بر هر یک شتی نشسته بود و ملائکه و حوری بسیار در اطراف ایشان راه میزدند پس چون ایشان گذشتند حوری
نزد من آمد و گفت ای کینه جنت ترا سلام میرساند من در جواب گفتم که سلام من بر رسول خدا باد پس پرسیدم که تو کیستی گفت من
از حوریان بهشت گفتم که این بزرگواران کینه گفت آدم صغوه الله و ابراهیم خلیل الله و موسی کلیم الله و عیسی روح الله گفتم آن بزرگوار
دیگر که دست بر ریش خود گرفته است و از شدت بزم و غم گاهی میافتد و گاهی بر میخیزد کیست گفت جده تو رسول الله صلی الله علیه و آله
گفتم ایشان کجا تشریف میبردند گفت بدین پدر بزرگوارت میروند پس من با خود گفتم که فائده تخیل میروم تا خدمت جدم شرف میوم
و آنحضرت را خبر میدهم از مصایبی که بر ما وارد شده است و چون آنجناب تخیل تشریف برد هر چند خواستم که بخدشان برسم نرسیدم پس نگار شد
بودم که ناگاه دیدم که جدم علی بن ابی طالب علیه السلام ایستاده است و دست او مشربست قادیث یا قذاه قیل و انشیه انشیه
پس بعد از این عرض کردم که ای جده بزرگوار گشته شد و الله فرزند تو بعد از تو قتل و قتیلی الا صدیره و قال یا لیت صبرا و الله انشیه یعنی
چون جدم ایسلام را از من شنید گریست و مرا بینه خود گرفت و فرمود که ای دختر من صبر کن خداوند یاری کننده است پس تشریف برد
و نه استم که کجا رفت و من از روی تعجب پیاده بودم و میدانستم که چه باید کرد که ناگاه دیدم که درمی از آسمان کشیده شد و فوجی از ملائکه
بالا میرفتند و فوجی نازل میشدند موسی سر پدر بزرگوارم پس چون رسید ایسلام را از کینه شنید سیلی بر صورت خود زد و گفت یا یوسف
یعنی مرا چکار با قتل حسین و در روایتی دیگر در عالم وارد شده است که یکسره فرمود که پس رو آورده جانب من مردودم که روی ساریش
مثل ماه شب چهارده میدرخشید لکن بسیار محزون بود و من بعلی گفتم که این بزرگوار کیست او در جواب گفت که جده تو رسول الله صلی الله علیه و آله
پس من بخد متباد رفتم و عرض کردم یا قذاه قیل و انشیه یا جان یا قذاه و الله گشته شد مردان و شکست فائده و انشیه و بخت
و الله خونهای و شکست و انشیه چرمنا و دریده شد و الله حرم ما و حقیق علی الاقاربین فرمود ما و ما را با برگردن برقیبا شرفی
بجای آورد و بر دند برای نرید چون من ایستادم ترا جدم عرض کردم جدم مرا بینه خود گرفت پس رو مبارک را بجانب حضرت آدم و نوح و ابراهیم
و موسی که ده فرمود که آیامی بینید که امت من چگونه سلوک رفتار کرده اند با فرزند من بعد از من پس گفت یکایک دیگران
مکوی که بگریه در آورده رسول خدا را پس آنعلی بن است مرا گرفت و داخل حشر کرد پس دیدم که خن زن در آنحضر بودند که خداوند عظیم گشته
بود خلقت ایشان را و زیاد فرموده بود در نور ایشان و زنی در میان ایشان بود که خداوند بزرگ گردانیده بود خلقت او را پس او را
دیدم که موهای خود را پرمیشان کرده و لباس سیاه پوشیده و در دست خود پیراهنی داشت بخون آلوده هرگاه آن زن بر میخواست با
زنان بر میخواستند و چون می نشست همه می نشستند پس من بان علان گفتم که این زنان کیستند که خداوند اینگونه عظیم فرموده خلقت
ایشان را گفت که این خواها داد میان ایشان و این یکی مریم دختر عمران است و آن یکی دیگر خدیجه بنت خویله است و آن یک با جبر و اندک ساراه
و اما آن بزرگوار که بر این خون آلوده در دست دارد و هرگاه بر میخیزد همه بر میخیزند و هرگاه می نشینند همه می نشینند آن جده تو فاطمه
زهرا علیها السلام است پس من نزد جده ام رفتم و عرض کردم که ای جده بزرگوار قیل و انشیه یا جان و او برت علی صغیر یعنی
شده اند پدر بزرگوارم و من در کودکی ختم شده ام و در حدیث دیگر در بجا است که یکسره خاتون فرمود که آدم در پیش موسی
جده ام نیستادم و با که گفتم که ای جده بزرگوار ایام در جان نگار کرد و الله حق را ایام در جان متفرق و پراکنده کرد اساس و سبب
ایام در جان را و داشتند تنگ مرست ما را ایام در جان و الله گشته شد پدر بزرگوارم حسین با بس جده ام فرمود که ای دختر دیگر سخن مگوی که
قلم را کباب کردی و در کبابی لم را باره شود ای کینه اینک بر این بخون آلوده در دست که با است که از خود جده اینکیم تا ملاقات کنم
پدر و کار خود را پس یکسره خاتون فرمود که پس جده ام مراد میشد خود گرفت بسیار گریست پس یکسره خاتون فرمود ای بزرگوار دیدم که
آنرا نزا که گریستند و در نزد جده ام آمده عرض کردند که ایناطه ظاهر خداوند حکم خواهد فرمود در میان تو و بزرگوار و در در حق است
و در حدیثی که نزد یحیی شکیب دل خواب بکنه را شنید حاصل است ملائکه و ابر که در که اسیر از بزرگان بودند و در آنجا که
که فاطمه دختر امیر المومنین علیه السلام روایت کرده است که بزرگوار علیه القدر کرد که زنان مظلوم که بلا با جناب پهلایا جبرین علیه السلام زند
بروند که ایشان را از گرام و سر ما حفظ میگرد حتی تعشیرت و جوینم آه آه ناگاه دیدم ایشان پوست بخت الله تعالی بزرگوار

و در روی زمین شهری از آن بزرگترین و کافور و دایق و تر از آن در شیرستان و در دهنهای آن عود و عنبر است و آن شهر در دست راستی
 وایش از بغیر از خودشان پادشاهی نیست و در آن شهر مسجدی بسیار از برای نصاریست و بزرگترین بنه آن کعبه است که آنرا
 کعبه حافر میگویند و در میان آن محراب آن خانه است از طلا که در خانه آن تمام است که میگویند آن تمام لایح حضرت عیسی و اطراف
 آن خانه را بطواف بسیار از نیت داده اند و در هر حال از اطراف بسیار از نصاری زیارت آن میآیند و در اطراف آن طواف میکنند
 و میسند و از آن نزد خداوند شفع خود میکردانند و در تخیل و خیال آنی نزدیک است شان و قاعده در قاریان با نسی که گمان میکنند
 که آن از الانی است که حضرت عیسی بر آنجا رفته است و قائم نقل آن بنیت میگویم و تا قبل میرسانند پس در حق رسول خود را ظاهر کردند
 و حکم و لایق میگویم خداوند هرگز برکت عطا نفرماید نه بشما و نه به من شما پس چون یزید ایکنه ترا از آن نصاری شنید گفت که او نقل
 رسانید تا ما را در بلاد خود متفق و روا کرد و پس چون دانست که او را میگوید گفت ای یزید بخوابی مرا قبل را یزید گفت ای یزید
 گفت ای یزید به آنکه من شب بخیم شما را در خواب دیدیم که من فرمود که یا نصاری آتش من را بکش یعنی ای نصاری تو از این
 و من تعجب داشتم از فرموده آنجناب پس گفت که شما ان لا اله الا الله و ان محمد رسول الله و از جای خود جریست و آنسریه را برآید
 و بر سینه خود چسباند و شرف کرد و بوسید آن و در کسین تا آنکه گشتند فرموده الله علیه و آله ان الله قد بعث اليك رسولا من قبلك
 وای ناله کنندگان بدانید که از جمله آنکه با یزید ملعون مجادله کردند و بفرموده الله بن فرمود و زوجه او بود و مجمل احوال هند
 و مجادله او اینست که در حدیث وارد شده که هند زوجه یزید را قتل عمر و قتری بود و در نهایت خردی و کمال در خدمت حضرت
 فاطمه زهرا سلام الله علیها بود و آداب بین و نماز و احکام شریعه را از آن مخصوص تعلیم گرفته بود و بعد از حدیث و کمال بعد از آن است
 و در آوردن و روی آنجا کانت تحت الحسین علیه السلام و از این حدیث معلوم میشود که در تحت تصرف مظلوم که بلا علیه السلام آمدند
 پس یزید علیه الله چون از حسن کمال جمال او مطلع شد او را ندیده عاشق جمال کمال او شد و بتی که میکرد و از پدرش مو علیه السلام را
 خواهرش نمود پس ملعون او را از حضرت امیر المومنین علیه السلام خواهرش نمود و پیغام داد که اگر او را مطلقه کنی و از برادر یزید نفرستی اگر کسی
 خواهد شد پس جناب امیر المومنین علیه السلام از حبه مکتب و مصلحت اسلام بفرزنده خود مظلوم که بلا علیه السلام فرمودند که او را مطلقه کن
 مؤلف گویند که چنان بخاطر دارم که در حدیثی وارد شده که حضرت امیر المومنین فرمودند که یزید یا و آله ی یحیی بن قیس بن
 یعنی طلاق ده او را ایفرزند آجین بدیست که در آن سریت پس او را طلاق دادند بعد از آن هم مردن و زن یزید شد مؤلف گویند
 که شاید از جمله اسرار آن بوده که بعد از سیری ملیت در شام تحت تمام ظاهر شد و گفت آن موافق اخبار است که در سبکه سر
 بریده خاسر آل جبار ایران در مجلس یزید علیه الله بودند و هند متعنه خود را بر سر کرده و عجا را بر موضع چادر بر سر کرده و چنانچه قاصد
 عربیت آمده و عقب پرده پسند و تا مجلس بیدار تا شام که آه آه و همیستاه که چشمش سر بریده افتاد که در پیش روی یزید که آتش
 پرسید که این سر کیت قال انک کسین بن فاطمه یزید ملعون خواست که در نزد او فرزند گفت ای هند این سر حسین فرزند
 فاطمه است آه و اخر نه که چون هند اسلام را شنید فاطمه غریز حق فاطمه آن تری را آن که یزید میگفت گفت چه بسیار ناگوار
 و دشوار است بر فاطمه طاهره که سر فرزند خود را در میان دوست تو مشاهده کند ای یزید وای بر تو بجهل آورده فاطمه را که با آن سر
 شده در روز قیامت و آنکه بعد از این نه من زوجه توام و نه تو شوهر منی یزید ملعون گفت که ای هند ترا چکارا با فاطمه هند گفت و ای
 اگر ایشان میبودند هرگز ما تو بدیت نمیافیم و یکتا یزید باقی و بقیه علی الله و جده رسول الله یعنی وای بر تو ای یزید که
 روی طافات خواهی کرد خداوند جل جلاله را و جدا و رسول الله را پس یزید میگوید گفت که پس کن ایند از کلام خود و الله من خبر ندانم
 از شهادت حسین بن کعبه بودم که او را قتل کرد پس هند از مجلس آن بجا پر و رفت مؤلف گویند که در حدیثی دیگر در کتب
 شده است که این یزید گفت که آنرا از حسین علیه السلام قتل بابیده آه آه و اخر نه که یزید ملعون ایما
 امر کرد که سر سر کرده شنید آن جناب میباشند از او حاله غذا را بر در خانه اش بردار کشیدند مؤلف و بحاجت گویند
 آنکه بود و نو آبی بدید از آن از بدوست دید که کونین بخود دید و الله جای آنکس باید که خون کسیت چون شد بدید و یزید

بهر چه عیال جنت در رسول الله صلی الله علیه و آله در بالای آن نیست است و بالا پوش بر دوش مبارک خود انداخته است یکی از جهت
 الهی و یکی از نور الهی و بر فرق مبارکش تاج نبوت که مکتب کجواهر رسالت است که در آن روشن گشته است هفت عشره را در دجه
 من که علی بن ابیطالب بگذراند آن بالای تر است و بر دوش من یکا لا پوش فرزندت یکی دیگر از کافور است و در کتاب عوالم است که
 رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که با عاظم بر پا کرده بشود از برای تو در روز قیامت منبری ز نور که از برای آن هفت دجه است و در آن هفت
 آن صفها از طلاست که در دستهای ایشان لؤلؤهای ز نور است و در همین ظرف است آن صفها کشیده اند و نزد کیتربنی نانی از طرف چپ
 حضرت خواسته است و این با یوهان رسول خدا روایت کرده است که هرگاه در قیامت شود نیت داده میشود عرش حضرت بکمالین
 رقاع زمینها پس آورد میشود و در نبر از نور که طول هر یک از آنها بقدر میل است پس گذارده میشود یکی بطرف راست عرش و دیگری بطرف
 چپ آن پس بالا میرود و بر یکی از آنها حسن و بر دیگری حسین بنیت بهم میرساند عرش الهی بآن دو نر کو اولیای سلام مثل نیت دادن
 دو کوشش خود را بگو شواره مؤلف گوید که اینست که از معانی اخذ میشود که ایند و بزرگوار دو کوشش عرش الهی اند که در اول و دوم
 بهمه ملک که تحت سلطنت خداوند است بوده باشد معنی این حدیث این خواهد بود که در دو طرف راست چپ ملک الهی مقام
 عالی است از برای ایند و بزرگوار که باعث زمینت همه ملک الهی اند و اگر مراد از عرش معنی علای آن باشد که آنقلب حضرت رسول صلی
 علیه و آله پس معنی آن خواهد بود که در دو طرف قلب رسول الله صلی الله علیه و آله که معدن جنت و قیامت و طریقه اجتناب از عذاب و غافل نموده و نخواهد بود
 و مقام عالی از برای حسین خواهد بود که در جبهه نیت جمیع عوالم قدسیه تحقیقه رسول الله خواهد بود و الله در سوره اولیا ذمه العلم و در حدیث
 جناب امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که سایه ائمه طاهرین بقدر مرتبه خود در طرف راست چپ بر سر کسب است که الهی مبارک و الهی قرار
 گرفت و تمام بنیاد و اوصیای ایشان و ایند و بزرگواران که از اهل عالم تا آخر آن که جبهه الهی بوده اند هر یک بقدر مرتبه خود در جبهه
 قرار خواهند گرفت و بر دوش ایشان است خلعتی از نور و کرامت الهی جل شانه لاله و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است که در روز قیامت
 گذارده میشود منبری چند و تحت عرش از برای شیعیان من و شیعیان اهل بیت من آنجا که خالصند و بی دلا و دوستی پل جانب حق سبحان
 و تعالی اندامیرسد که بشاید بجانب من ای بنده کان من تا آنکه بکسر انهم بر شما رحمت خود را پس تحقیق که اذیت کرده شده و در دنیا و دین
 از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام ستوده است که آنحضرت فرمود که چون همه ما را بر غیره قرار فرستیم می پند ما اهل بیت را نه ملک مقرب و نه
 مرسل مگر آنکه بهوت یسود از شدت انوار با و تعجب میکند از نورانیت و جلاله از طرف راست چپ و سبیل از چپ است رسول خدا صلی الله علیه و آله
 آنقدر که چشم کار میکند پس از میان آن ندانید که ای اهل محشر خوش بجا آنکسی که دوست دارد و صبی و ایمان آورده باشد بنی اقی عرب و هر کس
 باشد با ایشان تشدد نگاه دارد و از طرف چپ سبیل از جانب چپ رسول الله صلی الله علیه و آله تار یکی خواهد بود که از میان آن ندانید
 که ای اهل محشر خوش بجا آنکسی که دوست دارد و صبی و ایمان آورده باشد بنی اقی قیم با آنکه از برای او ملک و پادشاهی بزرگ که در دنیا
 احدی و بروج و ریجان جنت نمیرسد مگر کسی که مطلقا کند خالق خود را با خلاص باین و این معنی و پیرو کرده باشد مرز و نه ایشان از ایشان
 کنید ای اهل دلائله نبوت رو بیک خود و شرف مکانهای خود و محترم بودن خود و شستن شما با بر کرسیها و مقابل یکدیگر و ای آنجا اینکه
 بهر چه خود را از خداوند خود گردانیده اید و از بنی و دینی و ذریه ایشان مخوف شده اید و بیکدیگر رو بیکدیگر خود و دیکجا را جابر
 رو بیکدیگر که آنحضرت صادق علیه السلام عرض کردم که بعد از تو شوم یا بن رسول الله جبره مرا بجیشی در فضیلت حقیقه جناب علیه السلام
 که هرگاه من آنقدر شتر از برای شیعه بودم که خوشحال شوم و آنحضرت فرمود که خبر داد مرا پدرم انجدم رسول الله که فرمود چون روز قیامت شد
 از برای پیاد و سل غبار از نور و بزمین از همه بالاتر از همه منزه است پس از جانب خداوند ندانید که با آنحضرت خطبه بخوان پس من خطبه
 بخوانم که احدی از شما و مرسلین مثل آن نشنیده باشند پس نصب کرده میشود از برای و صیبا از نور نصب کرده میشود از برای و صیبا
 علی بن ابیطالب علیه السلام منبری از نور در وسط آنها میشود خبر و بالاتر از همه منزه است پس از جانب خداوند جل جلاله ندانید که با خطبه
 بخوان پس آنجا خطبه بخواند که احدی از او صیبا مثل آن خطبه نشنیده باشد پس نصب کرده میشود از برای دلائله و مرسلین منزه از
 پس صیبا از برای دو فرزند من دو سبط من و دو ویرانه من در ایام حیات من حسن و حسین علیهما السلام شتر از نور بر من و بر سبطان

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

اولا ذکر تقیم ایشان و ایجاب طین و ایمان و خداوند لعنت فرماید بر یزید پلید و خطیب و قثم حقیقی و ان خطیب ملعون از قوم جنم
فرماید که چون دست آن چار عیال را گرفت و بر غیر برآمد باقی گذاشت از سخن نشناخت تا نایب سی در حق تبارک و تعالی و پدر بزرگوار
جناب سید الشهدا و جدش حضرت سید اوصیا و اوصیایا لعن الله مکرر آنکه گفت و بی ادب کرد و صاحب قب و کیران شد که می
که یزید علیه لعنه امر کرد و بفری و خطیبی تا آنکه بفرمودم را از بدیهای جنایتی الشهدا و جاحل میرزا نایب علیها السلام و جرد و خلی را از او
ایشان پس خطیب ناخوب بر غیر برآمد و حمد و ثنای الهی بجای آورد و بعد از آن شروع کرد در بدوع و اقراستین بر جنایت او و صیاد و شهادت
پس از آن شروع کرد در مدح حمید کثیره و حق یزید و نحو علیها السلام و بعد از آن شروع کرد در مدح و ثنای ائمه و باقی گذاشت هیچ مدح و غیر از آنکه
دینی اند و بی ایمان شمرده و ضحاک بن یزید بن عیینة علیها السلام و قال فی کتابنا انما خطیب شریک تر فضائل ائمتین سجد اخراجی قهر و عتد
میراث را پس جناب سید الساجدین از برای حقایق و ابطال باطل و هدایت امت بصیری بلند فرمود که ای یزید آیا اذن میدی
بر غیر برآیم و سخنان چند گویم که در آنجا باشد رضای خداوند و باعث اجر و ثواب باشد از برای خطبا یزید اذن ندا و حق را محض که
یا یزید از تو سؤال میکنیم که اذن می دهی یا نه تا ما فصاحت و بلاغت حجاز یا زبانشنوم یزید گفت که اگر او بالای غیر و دو پاتین بخازد آمد که
ر بسوا و مفسد که دادند من و آل با سفیان پس حضا گرفتند که یا یزید از اینخوان بکار بر میاید و چه قابلیت دارد و سخنان او یزید گفت
از اهل بی است که علم را چشیده و فرو برده اند و فرو بردن عجمی پس حاضرین بیفقد رب العه و التماس کردند تا آنکه غلغله و دن او پس آمدن
علم و علم بر غیر برآمده بعد از حمد و ثنا آنکی خطبه اش از فرمود که همه چشمها بگریه در آمد و همه قلبها بر سرید پس فرمود که تیا انی میگویم که از جناب
خداوند عطا کرده شده ایم شمس خصلت و فضیلت بخشیده شده ایم بهنم عطا کرده شده ایم علم و علم و سخاوت و سخاوت و شجاعت و شجاعت
در قلبهای تو منین و تفصیل داده شده ایم با نیکو آستانه می بخار حضرت محمد و از آن صندیق و از آن طهار و از آن اسد و اسد رسول الله و از آن
و وسط این است تیا ان من هر کس هر پیشناسه شناسد و هر پیشناسه من حسب نسب خود را با پیشناسه نام تیا ان من هر کس
فرزند مکه و منی و منم فرزند زفرم و صفا منم فرزند آنکسی که مکه را بکوشه و داند و میست از برای فقر منم فرزند آنکسی که بهر است از هر کس
زیر جامه پوشیده است و عجا بردوش گرفت است منم فرزند آنکسی که بهر است از هر کس که ندین با کشته ای پای برهنه راه رفته و منم
فرزند آنکسی که بهر است از هر کس که طواف مکه بمن آورده است و منم فرزند آنکسی که بهر است از هر کس که حج کرده است
و اینک اللهم بیک گفته است منم فرزند آنکسی که بر براق سوار شده از برای فتنه بود منم فرزند آنکسی که در شب مصلح سیر کرده از هر کس که
مسجد اقصی منم فرزند آنکسی که در شب مصلح بر داور جبرئیل تا سدره المنتهی منم فرزند آنکسی که تا قافه سین و او فرید منم فرزند آنکسی که تا
کرد در غار از برای ملائکه آسمان منم فرزند آنکسی که وحی فرمود خداوند جلیل با آنچه وحی فرمود منم فرزند محمد مصطفی صلی الله علیه و آله ایها الناس
منم فرزند علی مرتضی منم فرزند آنکسی که شمشیر بر سر طوم خلق آفراد نمودند بلا الا الله منم فرزند آنکسی که جهاد کرد پیش منی رسول الله
بسیحین و غیره بر در حین و بهر نمودن مرتین بیعت نمود و پیشین و مخالفه کرد و بنک بدر و حین کافر شد بکذا و ند بقدر و طریقی
منم فرزند صالح نو منین و دارش علم غنیم و قطع و قطع کشته و عیدین و با دنا و مسلیق و نور مجا بدین و زیت عابدین و تراج با کین و صبر کینه
از همه صابرین و فضل قایمین ز آل پس رسول الله صلی الله علیه و آله منم فرزند آنکسی که عیدین و بهر کمال این و نصرت داده شید با حال منم فرزند
آنکسی که حمایت کرد از حرم سلیمان و او بود قاتل یاقین و ناکشین و قاسطین و جاهد که بعد شمشین و صیبن و فراد زیاده بود و بهر فرشتین و او
بود اول جوابی بهر کان از منین و او بود اول سایقین و دوم شکنده و متدین و هلاک کننده و شکرین و تیری از تیرای خداوند و بهر کشتین
و زبان ملک تا بدین و نامردین الله و ولی امر الله و لسان حکمت الله و صدق علم الله و او بود صاحب برکت و شهادت و بزرگواری
و خنده و روی و پیشی و قوم و بهر همه بخواب و پانیزکی و پسندید که بهر کس از او خوش شوند و دلیر که بهر کس از او خایف باشند و بزرگ
جستی که همه موزان دشوند و کشتین و او بود که در شمس و او بود عاقر و خدا دست قاسم لیل صائم النهار پاکیزه و طوار و قطع کننده و صیبا و تفرق
کننده و شکر و شکم نما و از منم عسکرا و قوی و ل تر از همه قوی لای و جاری فریادنده تر از همه و در غرقهای جهان و شدید و از منم صیبا و طین
و او شریک است در هر که نرم کند و دشمن او در هر کس که نرم کند و دشمن او در هر کس که نرم کند و دشمن او در هر کس که نرم کند و دشمن او در هر کس که نرم کند

مثل مردی باد و علفهای برسیده را در دست شیر مجاز و پیش حرق و دوستی حق حق حق بدی اندی شجری مهری که
 در میان عرب سینه دیش است و در میان جنگ شیر شایسته و در استرین و ابو اسبطن می حسن و حسین نیست بدین
 علی بن ابی طالب علیه السلام است پس فرمود که بنیانی منم فرزند فاطمه زهرا و منم فرزند سیده النساء و در حدیث و کرامت که فرمود
 منم فرزند نیکو بگری آنا بن مقبول ظنی آه آه منم فرزند ابرو که گشته شده است اندوی ظلم آنا بن الحز و یار ابرو منم
 آه آه منم فرزند اخطو میکه بریده شد سر او از پشت گردن او و نکلف و کباب ویده پریاب کویه که موثق این ظلام است تخم نیکو جناب
 سید الشهدا ارجا که الفدا و عفت شهادت بنم شیر علی الله و اسیر فرمود که ای شیر کرم خود را بکش پس چون گوشت دید که کف که چو
 و پستانها متد پستان سگ و خوک پس آنحضرت فرمود که راست فرموده آدم رسول الله صلی الله علیه و آله که در آنچه فرموده است این
 عرض کرد که چه فرموده است آن مظلوم فرمود که آدم کرم بد مردم میفرمود که با حق بقتل میرساند تا فرزند ترا معلومیکه چنین و شیعه برین
 میکش و هر که پس آن ملعون بجا از شنیدن بحلام در غضب شد و زیاد شد که بغض او و قال و الله لا یقتلک قبری و لا ذنبتک
 یکنون ذلک اشد من هذا یک یعنی آنشکی گفت که و الله بقتل میرساند ترا نه یی نزار من و بهر این پنج یکم من ترا از پشت من
 اینک بوده باشد این قسم فرج کردن باعث زیاده در عذاب تو ثم قال انما اناس آنا بن الخطاب حق حق یعنی جایت اینک
 علیه السلام فرمود که اگر ده مروج بداند که منم فرزند آن مظلوم غری که تشنه بود تا آنکه شیه شد آنا بن طریح که بلاء منم فرزند
 شیهه که بدن ناخوش در صحرای کربلا افتاده است آنا بن سلوب القاتمه و آلز و آه آه منم فرزند آن مظلوم که بیارت مرده شده
 و ردای او آنا بن من کت علیه السلام آه آه منم فرزند آن بزرگوار که گریست در مصیبت او ملاک آسمانها آنا بن من کت علیه
 ایمن فی الارض و الظفر فی النوا منم فرزند آن سرور که در غرای او جن و دین و جبر در هوا آنا بن من کت علیه السلام
 یتدی آه و امصبتاه منم فرزند آن شهید غری که سر او را بر نیزه کرده و بهر بر زده آنا بن من کت علیه السلام آه آه و اخره
 منم فرزند آنجا بیکه حرم او را سیر کرده بشام آوردند پس فرمود که اگر ده خلاقی حد یکم الله تعالی را که امتحان فرموده اهل بیت بیایک
 از آنجا که قرار داده است علم هدایت و عقل و قویرا در راه قرار داده است علم ضلالت و کما پر او غیرا و فیصله بختی که اهل بیت را شست
 معلوم و علم و شجاعت و بخش و محبت و بزرگاری و در قلیهای بر زمین و عا فرموده است بجا چیزی چند که داده است با جسی از عالم پیش رها
 و در راه قرار داده است اهل بیت و اما ملاک که او نیز بکشت سادیه را و در حدیث که آن بزرگوار آنقدر فضایل و مناقب و مناقب خود را با
 فرمود که صلی کریم و ناز خلق بلند پس بزیاید ایمان خوف آن که در کفنه شود و شاه موزن کرد که با ذان کفن سخن او واقع کن پس چو
 موزن گفت آنکه بزرگوار فرمود که لا شیء الا کبر من الله یعنی هیچ چیز بزرگتر از خداوند نیست و چون گفت که آنرا لا اله الا الله
 آنحضرت فرمود که شهادت میدهد بر حقیقت و حقیقت و صدق اینکلام موی من پوست من و گوشت من و خون من پس چون موزن گفت
 که آنشدان محمد رسول الله آن بزرگوار از بالای خبر دوی میرید که دو فرمود که ای بزیاید این محمد که نام نامی و اسم کرامی و تهظیم و کرم
 میگفت که بدست چرا بقتل رسانیده عترت او را بزیاید پلید جواب داد و موزن ذان و اقامه را تمام کرد و نیزه مشول غار طرشد و در کجا
 روایت کرده است که در آن مجلس عالمی از علی بود حاضر بود چون بن کلا ترا از آن بزرگوار شنید بر نیزه گفت که یا امیر المؤمنین این ظلام کیست بر نیزه
 گفت که او علی ابن حسین است آن عالم پرسید که کدام حسین زب گفت آنحسینی که فرزند علی بن ابی طالب است پرسید که کبست با او را گفت داد
 فاطمه و دختر محمد صلی الله علیه و آله آن سید گفت احمی چون آن بزرگوار را شناخت گفت که بجان من این سپرد دختر من شهادت است که
 دلم من ندی و در قتل رسانیده اید پس بدست و زقا کرده اید و حق و تویم پیغمبر خود و الله بزیاید اگر باقی میکشد و در میان ما برکت
 عمری سبلی از صلب خود گفت آنا کت نقبه من و ذوقی پرتنا یعنی هر اینه ما حدیم که گمان میکردیم که او را در مقابل پروردگار خود پیش
 که بنم و هنوز دیر پیغمبر شایان شمارده است و شایر جسته اید و فرزند او را بقتل رسانیده اید وای بر شما که بدستی بوده اید پس
 بزیاید ملعون ام که که او را از دست رسانند پس سه دفعه ملازمین حق او را کشتند که او را خفه کشته پس آن عالم از جای خود بر جست و گفت
 که خدایا شایر بقتل رسانیده او را که در مدینه اند که من در مدینه تهنیت میباشم که کس که بقتل رساند تو را پیغمبر را با ما میکشد زنده است علی الله

شخصی چو اید که ای بنده ۱۰۰۰ جنین را سپرد علی اکبر و علی اصغر کنیم و اینک علی او سبط است چون چار بود او را گشاید که قسم
 و نذر تو آوردم پس بفرمودی بآن مظلوم چار که ده گفت ای پسر حسین بدست در سلطنت با ما نماند که در کتشد آنرا که در نظر
 که خداوند لغت کند بر آنکه پدر مرا کشت و بر هر کس که راضی گشتن او شد ای بنده نبوت و پاوشایی از جاد من بود یا از جاد تو دور
 جنگ بدو و خراب و اعدایت اسلام در دست جدم بود یا جدم تو ای بنده جبرئیل در خانه نازل شد یا در خانه تو ای بنده آیه تطهیر در
 خانه نازل شد یا در خانه تو آیه لزوم مورث ذی القربی در حق ما نازل شد یا در حق تو ای پسر محبوه اگر بدانی که مرکب چه قیاح شده و باید
 بنده کوارم که نور چشم محمد مصطفی و میره قلب علی مرتضی و سرور سینه خاتم النبیین و با اولاد و اقربا و عتبا و چه کرده هزاره کوه با کبر
 و بر خاکستر نشینی و فریاد و ادیاه و غره و مصیبت از جگر برکشی ای دوستان ای ناله گدگان آه آه و مصیبت و وادخرا که در پیش
 دار شده است که چون بچار که با علیه السلام فرغی و با نیکه نسب او رسول الله صلی الله علیه و آله میرسد بفرموده و بفرموده و بفرموده
 یکلوا زه اذ غلبه و اذ غلبه و اذ غلبه آه آه و مصیبت و وادیاه که آن ملعون بچار در اطلید و گفت که اینها از ابر و در
 این بستان کن و او را بقتل رسان و در فز کن قل سمعت ذلک یحیی قلت یا ابن معاویه کففت ثم یثیثا اعدا آه و غمنا
 و وادخرا که چون جناب یثیث مظلوم شد که آن ملعون امر بقتل بچار کرد با نمودنی اختیار شده فرمود که ای پسر محبوه تو اصدی زما باقی کن
 و همه را بقتل آوردی قال المیثقی عقلت به ذنب عمه و قالت یا ابن معاویه کففت ثم یثیثا اعدا و قالت و انما لا انا بقره
 فان قتلتها فاقتی متی آه آه که زینب خاتون عمه آن چار دست در گردن سپر برادر خود در آورد و بفرموده که ای پسر محبوه
 ترا بس است آنچه از خونهای که بختی ای بنده دست از گردن و بر خنجر اهدایت تا اگر او را یکیش مرا بچرا و او کشتی که مرگش این نوجوان
 بچار نیست و اندید و در حدیث که در آنوقت بفرموده بچار که ای پسر محبوه بچار که ای پسر محبوه بچار که ای پسر محبوه
 که چگونه با او را و بختی است دست از او بریند ارد ثم قال عیالی لیرحم الله ابی الاطینا و دثت اخی اقلنا متی پس گفت که بچار
 بقتل میکنم از رحم و آنکه که این زن و دسوقه را بر حالی می بینم که دست میدارد که او را با این چار بکشم مؤلف و نگار بچار که بیک
 آه آه و وادخرا که این بود بیان عمه از احوال زینب خاتون در مجلس ملعون و آنکه متحیرم که سایه زان کریمان حیران که همه غریب
 و در زنجیر بودند و در مجلس آنحضرت می نماند و میدیدند که همه مردان و جوانان و مهرهای ایشان تراکشته اند و بجز این چار
 مهر می ندارند و او هم دست جلاد است آیا بر چاه بودند و چگونه خنجر و فرغ نمودند و در آن یکسراحوال ایشان بنیوخ و چاره
 از برای در ایشان بیکر و خصوصاً سینه مظلومه خنجر که در آن طولی در عزا پرورد و برادر یکی علی اکبر یکی علی حسن و ملا و گرفتار
 و این برادر علی اسیر در فل و بجزیرا هم در دست جلاد می نماند و آنکه که اگر تا فل کنیم خنجر و گرفتاری سیر را در مجلس است
 که از غم و شک خون از چشمهای بچار شود و آنکه همه سیران در جوش و خروش بودند آه و مصیبت که بفرموده که بفرموده که بفرموده
 بچار رحم آمد و نه بر جرم و دفع و التماس از ترمان و کوهان اسیر دش بخت قال یکلوا زه اذ غلبه و اذ غلبه و اذ غلبه آه آه
 که آن بچاری ایان فریاد کرد و بر ملازمین و جلادان فریاد کشید که اینها از باغی سر اسیر و او را بقتل رسان و در همانجا دفن کن الله الله
 در بعضی از کتب اصحاب است که چون سیران نالان کریمان از آن ملعون بایوس شدند و دانستند که التماس بر آن سنگدل اثر نمیدارد
 خود را بجان بقره خود کرده همه بیاخته یا رسول الله بکشد پس ملازمین شهادت آمین آن چار علی را بگو آن بستان بفرموده
 شروع کردند بکندن قبر و آنرا شروع کردند و نماز کردند و زمان در مجلس آن چار استاده و متحیر بودند که با آن چار چه میکنند
 نمودند آه آه و وادخرا که در بعضی از کتب مرگ است که بعد از کندن قبر جلاد شد و بعد از آن چار را بر سر کوه برده و مشیر خود را
 که گردان و بفرموده آه آه که گوش من از این بستان بستان بود که ناله شنیدند که آن چار علی بصدای ضعیف و ضعیف میگفت
 که اشد الله الله پس نالان اختیار شده صدای خود را بلند کردند بگفتن و الحمد لله و اعطاه و عافاه و کویا ام کویا
 خاتون مظلوم با جرم و عزم عرض کرد که انا ذلک اعدا یا خیر ترسل خینک مقول و شکک ضائع و ذلک علی بن
 الحسین معیت یا خیر ترسل یقتل و لعین و اخی یعنی ایچند بزرگوار و ای بهترین انبیا و رسل حسین فرزند نبوت شده است و نسل

اینها از کتب
 اصحاب است

فریش مشول ناله و زهره شده ناکاه صدای ملازمین بریده شد و گفتند یا اهل الطراء قد اشدن الرؤس یعنی ای اهل غریبک
 سرای شیدا است که زینت محض است قوتت خیره ثنونی الحسین علیه السلام فاضلت کل فاضله و منقش ناس شنبه قلم
 این سیاح و فاضل الصلح آه آه که جمیع قدرت ظاهر و با صیحه و نار از جای جسته و با ستوبان سرای کی شکان خود روانه شدند و
 سوخته و بی شریک و بی یار و دوست و برینجه جرات بر سیده خود جای داد و پس چون زمان شام آن سرای بریده و شنبه بر شنبه
 اسیران دیدند صدای نوحه و ناله را و هم انداخته چندان افغان و حسینه و دواشیده از آن خانه بلند شد که گویا شام شام زلزله شده
 و این سیاه که مادر اسیران جناب تربیب جبران سر بریده آفتاب بر شیده از او برداشت و بعد از بوسیدن و بوسیدن بر سینه گذاشت
 در نوحه نمود آه آه که جناب ام کلثوم بی لباس و ساس سر برین برادر با جان برادر خود حضرت عی سر بر داشت چون بن شیرین بران
 حرمین نگین جای داد و ناله میزد آه آه در حضرت قاسم سر فرزند دلبند ناکام ناشاد و بر داشته و بوسیده و بر سینه چکان کشیده جای داد
 صیحه میکشد آه آه فاطمه محرومه سر برادرش جگر شبیه جناب پیغمبر حضرت علی اکبر را برداشته چون تلمح محبت در سینه کاشته و برده
 نگاه داشت افغان میزد آه آه که یکسره صغیره گویا سر برادره میرزا خود علی اصغر را برداشته کای بر دامن کای بر سر و سینه نگاه داشت
 آه آه که هر یک از زنان اجا و همایب سرای مردان و نوجوانان یکبار مشهور و سپهر را بر سینه و صورتها گرفته پس اسیران زبان شایان
 با بر دای پریشان شروع ناله و افغان نمودند و تیسر آن بخت منتهی من کثره قریب لید علی ام را آید و وقت منتهی علیه است
 و ایغم بعضی بداند که فعل شده است که بعضی از آن یکیا ان از بس ناله کرده بود و بر فرق خود زده و غش کرده و در میان آن ناله افاده بودند
 نوکنت خود بگرد آه پر شر و کوی که وانه تحیرم که جناب منب خاتون جگر خون مکده ام مصیبت زمانه شنبه شام خبر میداد و آید
 احوال سبب عی شورا و رفتن اصحابی به یوفا خبر میداد و کیفیت و دواعی آنرا و بوسیدن حلقوم برادر با جان برادر مطلع حیات یا از دست
 تشکی و کشتی برانده طاعتش خبر میداد یا از آب بیدیدن و جواب نشین بلکه نامر جواب نشین نگاه میکرد و آید آه یا از تیر باران کردن
 برادر بر تیراز جانش خبر میداد آه و مصیبت آه یا از افتادن از دزدان حاج یا از بی دیگا شمر چرخ مطلع میبخت آه و از خانه یا از اشد کبر
 گفتن شمر یا بید لشکر و وقت بلند کردن آن سر خبر میداد یا از کیفیت غارت اسیران و آتش زدن ضیما و کربن ایشان
 عصیان یا عبور کردن از قلعه شهیدان و دواعی کردن با آید نهایی سپهر یا پاره عریان خبر میداد آه یا از احوال اسیری و کرب
 و بر شمر و دایر و مبر کوه و دایر و در وقت هجوم فتنه و فتنه یا از کیفیت مجلس این یاد و زید شرانجور علیه الله مذکور است
 و این نوحه و ناله که گفته کان میداد که ام کلثوم خاتون از ضربات آیهام مغر با حضرت برادر خود جناب عباس خبر میداد یا از کیفیت دواعی آخر
 او با برادر از جان بهتر از جان چون جگر یکسره تشنه جگر در بر و آورده و دوشک خشکیده آه آه یا از حالت غل غارت شده
 و آب نخوردن و مشکب پر کردن و کوشش کردن برای چینه رسانیدن و هر دو جدا شدن و مشکرا بندان گرفتن و آخر الامر تیران شدن
 خوردن و آب نخفتن و بچینه رسانیدن و مثال آنها مطلع میداد آه و مصیبت آه بسیار تحیرم که آیا مادر قاسم که سر فرزند خود را
 بر سر و سینه داشت که امیکت از تنیبتا آن نوجوان از قتل برده آه آه عرویس میبخت با طور دواعی کردن با عرویس پاره کردن
 آستین و شستن با عرویس و سر حیات میگردانید و کیفیت اذن جفا و خواستن از عم بزرگوار خود و اذن نهادن آنجناب فرمان سعادت
 آوردن و اندر دواعی کردن با عم خود و غشی کردن بر دود و وقت دواعی و دواعی آخر با عم خود حضرت عباس و سر عم خود که اکبر و مادر
 و همها را بیان میفرمود آه و مصیبت آه و دایره یا احوال جفا کردن و دایره اسب افتادن و دایره اسب هبان شدن و بهمان سبب جفا
 بچینه آوردن و ناله های عرویس و مادر و همها را بیان میفرمود آه آه از مصیبت بزرگ که کویا عانی را قیامت کباب و دیدنی شایان
 پر آب و دایره طایفه ظاهر آه یا بر چه حال شد که سر برادر نوجوان مثل عا کبر شبیه پیغمبر را بر دست میداد و آیا از کلام مصیبت او خبر میداد
 آه آه از دواعی آخر که با پدر رسیده بود هر چند اذن جفا و خواستن او را اذن میداد و هر دو کربهای بلند میکرد و خبر میداد و از جفا
 مادر و خواهران و همها در ظرف و بلند شدن ناله ها با الوداع الوداع یا از آوری میگردی یا از آن وقتی که داخل میدان شد و در میبارش
 مانند ما و شب چهارده میفرمود و غلطان کردند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله ظاهر شده و عمر بن سعد بجا گفته که این نوجوان

مینست بلکه نوجوان حسین متعلق گردانیدی آه و مصیبتا یا از آنجا یک از شدت تشنگی بجانب پدر محبت نمود و چو
تشنگی اش زبان خشک خود را در دهان خشک او گذاشت یا آوری نمودی آه و داد و پناه یا از آن بهنگامیکه لشکران نمایان
در میان او و جنبا حایل شدند و از اطراف بر او تیر میزدند تا آنکه اسب او را در میان لشکر برد و تمام بدن او را از ضرب تیرها
و تیغها قطعه قطعه کردند تا بر خاک افتاد خبر میداد آه و افرانه یا از آن وقتی که آن نفس پاره پاره را بچشم آوردند و همه اهل بیت
اطراف او بر سر و پند میزدند خبر دادی و ناله میکردی آه و مصیبتا مینداسیم که سینه خاتون زحمت تشنگی و شیر علی سهر خیز
میداد یا میدان بدون و لب بر آه و خواست در عرض آب تیرا بر طعش نشستن و با قنداق پر خون برگردانیدن و با خبریت
آه آه یا از وقت دیدن مادرش اینا ترا خبر میداد آه یا از وقت عبور سیران ز قتلگاه کفایت و دواعی که آنجا ابرو بردار که هر دو
طفل بودند مطلق میساخت و ناله میکرد و الله یا آل المصطفی که از برای مصیبت کز چک شما اگر شیئا و دستا تا قیامت ناله و نوحه
کم است نجف از برای مصایب عظیمه شما که از جمله اینا تقریر داری کردن شماست در شام غم فرجام زیر که تصور احوال او مضاعف
نوحای آل محمد و بنی هاشم و اهل شام در آن مجلس که آیا هر یک از چه مصیبت خبر دادند و چه قد نوحه و ناله کرده اند و هر یک بر چرخ حال نشاند
و الله که دوستان کامل را در راه و نوحه و گریستن و گریانیدن بی اختیار میکردند تا الله و انا الیه راجعون در حدیث که در
ششم از پیدایش آنرا از غراخانه طلید و تدارک سفرایش نرزدید و روایت مدینه طیبه گردانید **اَلَا وَصَلَى اللهَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ**
وَفَرَسَتِهِ الْفَرَسِيَّةِ وَابْنِ كَيْنٍ حَلِيمٍ وَالْاَجْبَةِ وَلَقَدْ اَتَتْهُ اَنْثَى عَلَى نَزْدٍ رَشِيْسٍ الْكَفْرَةِ وَابْتِجَاعِهِ الْعَجْرَةِ دَوَامَ الدُّنْيَا وَالْاَمْرِ

مجلس بیست و نهم در وصف سر امام ششم و خلاصی سیرت از شام غم فرجام

اَلَسْأَلُكُمْ قَالِ ابْنِ كَيْنٍ الْفَرَسِيَّةِ عَلَى الشَّيْءِ الَّذِي بَدَأَ الشَّرَفَ وَلَا يَذِي اَيْنَ رَأَيْتَ الْمُسْتَفِ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَكَاتُهُ و قد
وَأَمَّا الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَا أَدْرِي يَا مُحَمَّدُ أَلَمْ يَأْتِ اللهُ وَبِأَيِّ شَيْءٍ عَظِيمٍ أَلَمْ يَأْتِ اللهُ وَبِأَيِّ شَيْءٍ عَظِيمٍ أَلَمْ يَأْتِ اللهُ وَبِأَيِّ شَيْءٍ عَظِيمٍ
الْمُجْرُوحِ الْمُسَوِّقِ وَهَلْ رَأَيْتَ الْمَقْطُوعِ الْمَشْوُوقِ وَابْنِ كَيْنٍ حَلِيمٍ عَلَى رَأْسِ رَأْسِكِ الَّذِي أَفْجَحَ حَقُّهُ اخْتِدَا آه
آه و افرانه آنکي علی سبب شایکست فی ارض الناریه او علی ازار زبانی الی الاسراء فی مجلس ابن نمایه آه و مصیبتا و الله انحران
علی ناقص چند نرید مع حبسک التمسک المکرّم او علی ناقص اللعین قال مع حبسک و زایک المنور المحرم **اَلَا وَصَلَى اللهَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ**
وَفَرَسَتِهِ الْفَرَسِيَّةِ وَابْنِ كَيْنٍ حَلِيمٍ وَالْاَجْبَةِ وَلَقَدْ اَتَتْهُ اَنْثَى عَلَى نَزْدٍ رَشِيْسٍ الْكَفْرَةِ وَابْتِجَاعِهِ الْعَجْرَةِ دَوَامَ الدُّنْيَا وَالْاَمْرِ
و مجاورت و ابی کین حلیمک دوام خلوة اهل العداوة فی اللقیة ای اهل محبت و دلا و ای اهل سعادت و وفا و الله که ذکر همه احوال
و مصایب خامس آل عباس بید الشهدا و احوال العدا و السور و غم اندوز است مگر برین مصیبت نیست که جسد شریفش با عیضا
و جوارح قطعه قطعه شده در ارض کربلا طوفان شد و سر بریده تیر خورده اشرا شبر و دیارهای نروده و اکثر اختلاف احادیث مخیرم که آیا
کردند یا با سمان بالا بردند و غایب شد و اگر در زمین دفن کردند یا در کجا دفن کرده اند مگر نشینده اید که در کتاب مصایب المصطفی علی
که در خصوص سرانیز کوار و آورده است میگوید آه آه که از بعضی از احادیث معلوم میشود که معلوم نیست که در کجا است و از
حدیث دیگر معلوم میشود که در مصر و مشهد الکرم است و در روایتی میفرماید که در شام دفن شد و در حدیث دیگر است که در نجف شریف کربلا
سر پدر بزرگوارش جناب امیر المؤمنین علیه السلام دفن کرده اند آه آه و افرانه که در روایت دیگر است که بردند در مدینه طیبه و نزد قبر
فاطمه طاهره دفن کردند مؤلف دغون گوید که اگر نجف اشرف مدینه طیبه برده باشد میندازم که مثل جناب امیر مدین طوفان رؤفی و مثل خان
جنان ناله مرغان بر چه حال شدند در وقتی که سر بریده پر خون سوراخ سوراخ از تشنگی و کرسنگی بریده آه آب بر آن تابیده فرزند
و پسند خود خسر صاحب شایسته استوار و احوال العدا فرزند میرادیدند که ز بدن جدا کرده اند و آوردند در نزد ایشان دفن نمایند
آه آه و میندازم که از یوم دفن تا زمان حجت و ظهور دولت حقه محمل الله فرج آل محمد که از برای انتقام از اعدا خواهد شد آیا که و بزرگوار
خسرو ما در میان جناب فاطمه طاهره با آن سر بریده و سلوک خواهد فرمود و چه نوحا و ناله خواهد کرد و خلاصه لا قوة الا بالله

[illegible]

نمیست دید که محمد زینت کرده اند قاتل اجلو سواد حق تعالی انرا بی نصیب و قزاق بقتل اولاد الزهراء علیه السلام آورد
 فرمود که محمدی یا سیه پوشش کنده تا آنکه داخل هر شهر و دیار که می شود خلق بدانند که مادر مصیبت و خزانیم از برای قتل اولاد فاطمه زهرا
 پس برید مکتون به نمان چون یک کی از خانه حضرت یسریل خدا بود امر کرد که هر چه سباب سفرو و احتیاج ایشان است فراهم آورد و شخص
 صاحبی را همراه ایشان کن و آنچه حیوان و ملازم لازم باشد حیوانات را پس آن مخلوق خود را بسا نغیس از برای هر یک درست کرد و گنجینه
 بر آنجا گذاشت و هر منزل از منازل سفر مکان مناسبی و غذای نیکوئی معین کرد و جناب سید الساجدین علیه السلام را طلبید و عرض کرد
 که خداوند لعنت کند این زیاد را که قهیل کرد بر تمل حسین بنی طایفه و الله اگر من بایدت ملاقات کرده بودم هر طبعی که داشت بر می آوردم
 و تا مرا نکلن میشد یکدانشم که او را شهید کنند اگر چه بعضی از اولادای خود کم شسته میشد و لکن قصای خداوند جاری شد بر طوریکه دیدی
 نیست از برای قصای او یا علی بن الحسین چون بیدینه برسی باید نامه تو بمن برسد و هر حاجتی که داشته باشی مرا مطلع کن پس از کجایی
 خود را بجا بیا که آنکس که همراه ایشان کرده بود و نمود و وصیت بسیار در خصوص خود نموده و ای ایشان نزد پس آنکس ایشان را از شام پرن
 آورد و در هر منزلی از انواع خدمتکاران بی جای می آورد و در هر جا که منزل میکردند خود را با صاحبش چون محرم بودند در مکانی دورتر
 که محل ایشان نباشد جای میکردند و در منازل مثل پاسبانان در اطراف ایشان مستحضر بودند و درین راه هر که آمد که اراده تخفیف
 داشتند دفعه ایشان را پیاپی میکرد و مدام حجاج ایشان را عرض خودشان میرسانید که اگر خدمتی باشد با و فرمایش فرمایند و کلمات
 و لوسه گوید که خداوند لعنت فرماید بر پیر و اتباع او که محرم و بواجبانشان شیت که هم سفر ایشان بودند کشته و در وقت محبت ایشان را
 با ناخرمان هم سفر کردند که اگر بجا رکب را مواظب حدیثی و با حضرت فرموده حدیثی دیگر هر آنچه بودند اصلا کلام نداشتند الله علی اقوم القائلین

محبت شام و در و ارد شدن اسیران و جابر است در اربعین کربلا معلی

السلام علی ابی کین علی الاشراف اقصاء اضراب و رحمه الله وبرکاته و بعد الله اکبر الله البکرین عظیم مصیبت مولای معلوم
 الهی لا عزاء لنا الله الله من یزید و یکتبه الهی لا ذواتنا و یستحق ان یتیم شد و آیه اولیه یکتبه شهادتیه آه من محرم و محرم
 یکتبه بر عظیم علی تربیه آه که من محرم و ضارب جانی شایدا و اولاده و آیه یکتبه مسل علی اقبل الولاده و متعین الوقوف و محرم و محرم
 و علی و یکتبه در سائر الاشراف و الشهداء و الله علی اصول الکفر و متعین ابطاء و فرج الهی و الا فیراه و دائم داری الفناء و الشهداء
 به آنکه از ناصر رفته است که در کتاب کشف المحج ذکر شده است که چون شهادت حضرت امام حسین علیه السلام به نیت طبعه
 رسید عبدالمجید فلان آنده شده متوجه دمشق گشت که یزید را تنبیه نماید چون از مدینه بیرون آمد به متری رسید و آنرا کفر و فسق
 میکرد و مردم را از بیعت و محبت او بر میگذاشت و مردم را میزد و در هر طایفه میبستند از او قبول میکردند تا آنکه به دمشق رسید و در
 دمشق نیز انواع فضایل و مناقب حبیب الله علیه السلام در دیال و محافل بیان میکرد و یزید و تابعین او را زبانه از نده میزد
 چون این خبر بر یزید رسید او را بختیبرد و گفت خدا پدر خود را میبست تا بی پس صند و قهقهه حاضر ساخته مکتوبی در آن
 بر بار خیمه پیچیده بدست عبد الله داده و در آنجا نوشته بود که این محمد است از فلان بن فلان بمبادرتی بی سفیان جان بمبادرت
 که محمد باید بکشد و محرم را از عبادت و حق و دین که سببت بودند باز داشت او در محرم موسی و عیسی بنی اسرائیل خالیه بود
 و من هر چه باقم که بودم و ترک لات و غری و دین نکردم و تو هم ترک من چون محمد از میان رفت من چهل کس را برای یکتبه که کوهی
 آنکه محمد گفته است الله من قریش و علی ما اختلاف مغزول ساختم و خلع اربعیت از من داشتم و بطا هر طاعتی که کردم
 اما با طایر بهانم که در جایت بودم و با اولاد محمد هر چه مقدور بود کردم و بازده ام میگویم و ترا که معویه بنیعت میکنم مانتند
 باشد بر ایشان تو هم نمی بلکه بجز کشتن ایشان بکاری نمی باشی و اگر تو ای که خاندان محمد را یکبار برادر و برادر و برادر
 شرح او بخانه کنی انت او بر تو خود نمکند و با طنا آنچه ترا دوست رسنی شد دفع ان کین زنها که محبت لات مغزی از دل برود
 کنی چون آنکه تو را بر سر مطالبه خود زنده دیگری بپشتش داد و بعد از آن دیگری آنکه قریب یکم فکرت از این قبل سخاوت

نمودن از کربلا
 محرم و محرم
 جابر است

و دیدی که داشتند فرمود که ما را از راه کربلا میخواست که خود را زیارت کنیم و موافق بعضی از اخبار که مطابق قول مشهور از علی بن ابی طالب
 اینست که جلوه از زیارت قور شد بر سریده جناب سید الشهدا را همراه داشتند که بیدین پیمان پیش حق سازند و در حق
 بعضی از احادیث در روز اربعین وارد آن زمین محنت قرین گردیدند و در جانب حاج بن عبد الله اشکبار رحمة الله با جمعی از بنی ناسر و
 چند تن از آل رسول الله برای زیارت تربت طاهره جناب سید الشهدا و سایر برادران وار و گردیدند بنویس که اسیران آل محمد از طرفی و جابر
 و بنی ناسر از طرف دیگر وارد گردیدند و نگذشتند که کبریا فرمود که در قلبها از نظر من بپوش آید آه که صدی چهل و هشتاد
 و دو مظلومه و دو مقوله و یا اباجده الله و یا ابن رسول الله و یا ابن امیر المؤمنین و یا ابن طایفه الزهراء و شمال یسار از طرفین بلند شد آه
 و اخره که چه سیلیهای غم بر صورتها پرالم از جانین زده شد و خود را از هم جدا کردند تربت شد انداخته آه و مصیبت که اسکی
 چشماهای خود را با خاک خون نرین درآمیختند در روزی که در شب انجم قاتلانی تم التفرقة بکنا و آه و او بدلا که چنان شوی صیحه
 و ناله از قلبهای هجران کشیده اسیری چیده بر یکشند که قلبهای مستحیر از غم و کباب و دیدنای ایشان از جرح و پر آب میگردانند
 و آخبر آتینم بیا و کنگ الشوا و آه ترا غلیظت آتیا آه و اخره و مصیبت که روایت شده است که چندان صدی صیحه و
 و غلغل که بید شد که صدا در اطراف بیابان کربلا بر شد بجهتیکه در چشماهای حراب که در اطراف بودند صد پیر شد آه که چون زمان
 محبت و سوخته از آن واقعه با خبر گردیدند فرج فرج کریم کن و ناله زنان روانه خدمت امیرن شده در نوحه و ناله و گریه تا چند شارب
 همراهی نمودند بپشتا شپتیم غیث و در دهم رجم الله شهنشاه که گوناگون از غریبی منقبتیم الحنین خوش بحال شیعیان که در حق
 ایشان در حدیث وارد شده است که خداوند رحمت فرمایند پیشینا تا را که تحقیق که مشارکت و همراهی کردند با اهل بیت در طول
 داند و ما را تنها گذاشتند در مصیبت جناب سید الشهدا نولف گوید که این حدیث شریف نه همین حضور است که در روز اربعین
 در کربلا همراهی کرده اند بلکه شامل حال همه شیعیان تا روز قیامت پس خوش بحال آنرا که بامر و یک احوال اسیران در کربلا میگذاردند
 اربعین بخاطر آورد و مانند ایشان نوحه و ناله کند تا در ثواب ایشان شریک گردد و پیشینا و این نوحه کنندگان چهل و سی مرتبه میگویند
 و تکیه اسیران بر سر قور شهیدان رسیدند چه میکنند و کدام مصیبت را ذکر میزنند بودند و ناله و نوحه میکرده بودند از آنکه میزدند و
 کربلا جناب سید الشهدا باین آیه از جاری خود خبر میدادند و ناله میکرد و از غل و زنجیر که بر گردن و دستها میگذرد گذشت بودند و این
 و تکیه چنان آتش زدند و همه اسیران فرار کردند مگر آن بیچاره که در تنهایی بود و قدرت بر فرار نداشت یا از آنکه در اوقات اسیری پای
 مبارکش را بر شکم شربت بود و یا از آنکه در مجلس کوفه و شام اهل کفر و عناق بر گریه میبناشتند بودند و آن بیچاره غریب با غل و زنجیر رستاده
 بود یا از آنکه از آن شرار شنیده آه یا از آن تنگی که نریدید شام امر بقتل او کرد و اسیران بدوش حلقه ماتم زدند آه یا از آنکه
 در مسجد شام از تخطیب نافرجام شنیده آه یا از آن بیچاره و بی ویشا که بر سر پرند و بگوید عرض کرد پیشینا و این نوحه کنندگان و اسه تحمیر
 که ما در میان جناب نبی خاتون آیا بخاطر آوردن اوقتی ماکه برادر مظلوم خود را در کربلا شد و حال آه و برادر دارد و شد و آه و
 عباد تنهای شب عاشورای اویا تشنگی و ناله های در عاشورای اویا آه یا در دواغ آخر بوسید حلقه منارک اویا آه یا از آن
 سوختن خیمها و کرفتن چادرها و مقتضای فرار بجایا بنهار آه و مصیبت آه یا از آنکه در کربلا شربت از آن احوال شربت
 و دیار و کوچه و بازارها و مجلسهای کوفه و شام آه یا از آنکه در آن شبها در دواغ در خرابها و مسجد و ناله های کودکان زاده
 و او بدلا و این مکالمات باین زیاد و نیز در حلیها الله را یا از آن احوال سزا بر تیر و در شربت و مجلسها و آه و تکیه بر دواغ و دواغ و گریه
 در بازارها و اطراف بارها و چنهارا آه یا از آنکه در کربلا با نوحه صا آه یا از آنکه در کربلا در کشتن میدشتند بر سر قبر جد و مادر و برادر
 بنود برادران و نوجوانان و یا از تنهایی بودن قور شهیدان در کربلا آه که نه هیچیک از مصیبت متبانی بیکدیگر و مصیبت هجران
 و محرومی از برادر بزرگوارش پیشینا یا اتم کلوم خاتون از احوال برادرش جناب سید الشهدا میگفت یا از احوال برادر دیگرش حضرت
 عباس و دستهای بریده او یا در میگردید یا از احوال اسیری و دیدن جد و آیه که در دواغ شام بکثیری و خدمتکاران
 و سایر احوال که فراقی خود و سایر اسیران ناله و افغان میزدند آه که آخر الامر بر خاک افتاد و قور برادر با جان برادر و آتش

بعضی از اخبار که مطابق قول مشهور از علی بن ابی طالب
 اینست که جلوه از زیارت قور شد بر سریده جناب سید الشهدا را همراه داشتند که بیدین پیمان پیش حق سازند و در حق
 بعضی از احادیث در روز اربعین وارد آن زمین محنت قرین گردیدند و در جانب حاج بن عبد الله اشکبار رحمة الله با جمعی از بنی ناسر و
 چند تن از آل رسول الله برای زیارت تربت طاهره جناب سید الشهدا و سایر برادران وار و گردیدند بنویس که اسیران آل محمد از طرفی و جابر
 و بنی ناسر از طرف دیگر وارد گردیدند و نگذشتند که کبریا فرمود که در قلبها از نظر من بپوش آید آه که صدی چهل و هشتاد
 و دو مظلومه و دو مقوله و یا اباجده الله و یا ابن رسول الله و یا ابن امیر المؤمنین و یا ابن طایفه الزهراء و شمال یسار از طرفین بلند شد آه
 و اخره که چه سیلیهای غم بر صورتها پرالم از جانین زده شد و خود را از هم جدا کردند تربت شد انداخته آه و مصیبت که اسکی
 چشماهای خود را با خاک خون نرین درآمیختند در روزی که در شب انجم قاتلانی تم التفرقة بکنا و آه و او بدلا که چنان شوی صیحه
 و ناله از قلبهای هجران کشیده اسیری چیده بر یکشند که قلبهای مستحیر از غم و کباب و دیدنای ایشان از جرح و پر آب میگردانند
 و آخبر آتینم بیا و کنگ الشوا و آه ترا غلیظت آتیا آه و اخره و مصیبت که روایت شده است که چندان صدی صیحه و
 و غلغل که بید شد که صدا در اطراف بیابان کربلا بر شد بجهتیکه در چشماهای حراب که در اطراف بودند صد پیر شد آه که چون زمان
 محبت و سوخته از آن واقعه با خبر گردیدند فرج فرج کریم کن و ناله زنان روانه خدمت امیرن شده در نوحه و ناله و گریه تا چند شارب
 همراهی نمودند بپشتا شپتیم غیث و در دهم رجم الله شهنشاه که گوناگون از غریبی منقبتیم الحنین خوش بحال شیعیان که در حق
 ایشان در حدیث وارد شده است که خداوند رحمت فرمایند پیشینا تا را که تحقیق که مشارکت و همراهی کردند با اهل بیت در طول
 داند و ما را تنها گذاشتند در مصیبت جناب سید الشهدا نولف گوید که این حدیث شریف نه همین حضور است که در روز اربعین
 در کربلا همراهی کرده اند بلکه شامل حال همه شیعیان تا روز قیامت پس خوش بحال آنرا که بامر و یک احوال اسیران در کربلا میگذاردند
 اربعین بخاطر آورد و مانند ایشان نوحه و ناله کند تا در ثواب ایشان شریک گردد و پیشینا و این نوحه کنندگان چهل و سی مرتبه میگویند
 و تکیه اسیران بر سر قور شهیدان رسیدند چه میکنند و کدام مصیبت را ذکر میزنند بودند و ناله و نوحه میکرده بودند از آنکه میزدند و
 کربلا جناب سید الشهدا باین آیه از جاری خود خبر میدادند و ناله میکرد و از غل و زنجیر که بر گردن و دستها میگذرد گذشت بودند و این
 و تکیه چنان آتش زدند و همه اسیران فرار کردند مگر آن بیچاره که در تنهایی بود و قدرت بر فرار نداشت یا از آنکه در اوقات اسیری پای
 مبارکش را بر شکم شربت بود و یا از آنکه در مجلس کوفه و شام اهل کفر و عناق بر گریه میبناشتند بودند و آن بیچاره غریب با غل و زنجیر رستاده
 بود یا از آنکه از آن شرار شنیده آه یا از آن تنگی که نریدید شام امر بقتل او کرد و اسیران بدوش حلقه ماتم زدند آه یا از آنکه
 در مسجد شام از تخطیب نافرجام شنیده آه یا از آن بیچاره و بی ویشا که بر سر پرند و بگوید عرض کرد پیشینا و این نوحه کنندگان و اسه تحمیر
 که ما در میان جناب نبی خاتون آیا بخاطر آوردن اوقتی ماکه برادر مظلوم خود را در کربلا شد و حال آه و برادر دارد و شد و آه و
 عباد تنهای شب عاشورای اویا تشنگی و ناله های در عاشورای اویا آه یا در دواغ آخر بوسید حلقه منارک اویا آه یا از آن
 سوختن خیمها و کرفتن چادرها و مقتضای فرار بجایا بنهار آه و مصیبت آه یا از آنکه در کربلا شربت از آن احوال شربت
 و دیار و کوچه و بازارها و مجلسهای کوفه و شام آه یا از آنکه در آن شبها در دواغ در خرابها و مسجد و ناله های کودکان زاده
 و او بدلا و این مکالمات باین زیاد و نیز در حلیها الله را یا از آن احوال سزا بر تیر و در شربت و مجلسها و آه و تکیه بر دواغ و دواغ و گریه
 در بازارها و اطراف بارها و چنهارا آه یا از آنکه در کربلا با نوحه صا آه یا از آنکه در کربلا در کشتن میدشتند بر سر قبر جد و مادر و برادر
 بنود برادران و نوجوانان و یا از تنهایی بودن قور شهیدان در کربلا آه که نه هیچیک از مصیبت متبانی بیکدیگر و مصیبت هجران
 و محرومی از برادر بزرگوارش پیشینا یا اتم کلوم خاتون از احوال برادرش جناب سید الشهدا میگفت یا از احوال برادر دیگرش حضرت
 عباس و دستهای بریده او یا در میگردید یا از احوال اسیری و دیدن جد و آیه که در دواغ شام بکثیری و خدمتکاران
 و سایر احوال که فراقی خود و سایر اسیران ناله و افغان میزدند آه که آخر الامر بر خاک افتاد و قور برادر با جان برادر و آتش

بر جوش و غرورش جز ذکر نشانهها و نوحها که داده آه و اذرا و اید و ستان و الله که هر وقت میاد فاطمه ظاهر و نور میا هم نور از کینه
 نیتوا هم صاف داشت زیرا که محترم که در روز را برین بر سر قور شد با ایا از احوال سر و بدن پدر با جان بر بر شش خاب سید شهادت
 ارد احوال الفدا می کشد و میگریسته یا از سر و بدن عیش حضرت عباس یا از احوال برادران شهید با جان بر بر شش خاب علی اکبر و علی صغر
 یا از برادر بیامی پرستگار شجاعت سید الساجدین یا از احوال سر و بدن پامال شده شوهرزاد کاش حضرت خاسم یا از احوال عیسی
 یا از احوال خودش و بگینری خواستش لا حول و لا قوة الا بالله اینا که کنندگان میزند هم سینه فاقون و لحون یا از احوال سواری در کجا
 عمت و ذوالجناح پدر می کشد و ناله میگوید یا از سواری بر شتر تک بدر راه بدر قار حجاز و عرب با صبی بختی که بر او مکتوب بوده آه آه یا
 از احوال و دواعی آخر با پدر در میان نه خیمه و وقت که می کشد یا از احوال و دواعی با بدن پاره پاره سر پدر در وقت عبور از قلعه می کشد
 یا از احوال و دواعی با قذاق علی صغر بیشتر یا از وفات خواهرش در شب و در غایت شام یا از آنکه خواهرش خدمتگارش کرد و ندیدم
 عثم فرجام یا از شهادت شش پدیده طبعه القصد میزند هم کچه زبان و بیان شرح احوال سیری و چهار نوا نمود الله الله محترم که آیا هر کسی
 بر سر قبرشیدی عرض کرد ام مصیبت در اطراف که مشقت و بیان که ام اذیت و چندان کسیت و چگونه ناله نموده و چه قدر غم
 مصیبت از قبو شد بر سر نموده فائده و آنا الیه راجعون و اما جابر و زهرا و پس چون نزدیکی تربت خامس آل خیار رسید
 جابر رحمه الله از دور که هنوز بر سر قبر مطهر رسیده بود بنا که صد آخو در بلند کرده و گویا گفت که صلی الله علیه و آله یا ابا عبد الله
 و ما عرفک و بین شرب الماء متفکک یعنی صلوات الهی بر جناب تو باد ای ابا عبد الله آه یا ابن رسول الله ترا کشد و نشاند
 ترا و از آسایش آب فرات منع کردند ترا و ندانند که می کشد و گویا از آب منع میکنند و چون بر سر قبر مطهر رسید بی اختیار خود را
 بر روی آن تربت ظاهر انداخت و فرمود حسین و یا ابن رسول الله و یا ابن امیر المؤمنین و یا ابن فاطمة الزهراء و دوحشانه
 و دواجوانا و دواجبرکاه و دواذچاه و دواشیده و امثال آنها زودل میبرد و بر می کشد و بر سر آن تربت ظاهر مکرر بلند میشد و بی اختیار
 بر زمین خور و پس از شدت گریه و ناله های میزن آل محمد همه حاضران بلکه ملائکه زمین و آسمان بگریه و ناله و نوحه درآمدند و همان
 و شیئا تا قیامت اقداب ایشان خواهند کرد و خواهند کسیت و در بعضی اکتساب محاسن است که بعد از آنکه چند شبانه زود در کربلا
 معلا تعزیه داری کردند قال یتب تعزیه الله تعالی عننا لا یزینا یخیرنا علی بن الحسین علیه السلام علیه حتی اجابو یقرأ فی الخیرین الا ان الموت یعنی
 جناب نبی خاتون علیها السلام بفرزند برادر خود جناب علی بن الحسین علیه السلام گفت که واکذایید مرا تا آنکه مجاور قبر برادر حسین
 شوم تا از دنیا رحلت نمایم جناب سید الساجدین علیه السلام جواب فرمود که تو لا اله الا الله لا اله الا الله لا اله الا الله لا اله الا الله یعنی
 ای محمد جان اگر نمیبود و صیت پدر بزرگوارم که بعدینه مراجعت نمایم و نمیبود اما مت است هر این من نیز این آرزو داشتم که عمر خود را در
 قبر پدر بزرگوارم کنم نمایم و در کربلا معلا مجاور شوم تا از دنیا رحلت نمایم گفتن اجابت که بعدینه مراجعت نمایم مؤلف شتاق
 آرزو مند گوید که این حدیث شریف از جمله حادثاتی است که دلالت میکند بر حسن محبورت و در کربلا معلا تا آخر عمر اقامت ازین دنیا
 قریه الشرف و حقیقه و حرمت علی السلام پس قور شریفه مقدسه شد و اذاع نموده روانه مدینه طبعه زنتا الله زیارتها شدند و دیدند
 که همان مرد صالح که زیاده بمرآه ابلهیت داده و ندانده بود در خدمت ایشان بود و بلوازم خدمتگذاری قیام و اقدام میزد و از هر کس را
 از خود خوشنود داشت فاطمه دختر امیر المؤمنین میفرماید که من دیدم یکی از منازل بنوا هم جناب نبی خاتون عرض کردم که این نحو
 حسن خدمتگاری آورده بر ما واجب است که با و احسان کنیم ای خواهر اراده داری که با و احسان کنیم جناب نبی فرمود که این خواهر را
 با چیزی باقی نمانده است که تو اینم از محبت او برتسم مگر آنکه بعضی از زواری خود با و بفرستیم فاطمه میفرماید که دستند و بازو بند
 مؤد و بستند و بازو بند خواهرم را که در مجلس بنید غا ترکان در کربلا بجا آورده بود و در برای نمود روانه کردیم و عذر خواجی بی از کجا
 او نمودیم و پیغام دادیم که این بعضی از جایزه است بجهت تو که خدمت تو و انشا الله بعد از این زنجبت میروم خواهم آمد و آن گنج
 اعتقاد چون آنها را دید جواب داد که ایها تو نهایی من گریه از برای دنیا خدمت شما کرده بودم با جرات کسرا این هم با صبی بودیم

و در دین اسلام نه کرده بودیم و لکن باینکه پدران ما با خرداوه اند که این امت طعنه باینکه نه سلوک در حق خواهند نمود
 اگر حضرت پیغمبر ایشان وصیت میفرمود بکشتن و اذیت یا چنانچه وصیت فرموده بود ایشان نیکو نه بد حق با برادران نمیکردند
 آنچه باشد با کردند زیاده ظلم کنند پس آنچه را که نگردد معلوم است که قدرت بر آن نه شد اند پس فرمود که انا لله وانا الیه راجعون
 مصیبتی بود که بیشتر نیست از آن و بدرد آورده تر از آن و مکن عزیزان دیدن زیاده از آن و چشمتی بهم رسیدن از بطن برادران
 زیاده بر آن و بدخون و کج خلقی از دشمن کشیدن و سخنان درشت از سنگدان شنیدن بیشتر از آن آه که غیبه و مصیبتی غیر از آن
 و سنگین تر از آن پس از خداوند تبارک و تعالی بکنیم اجر و مزد خود را چنانچه در راه رضای او مصیبت کشیده ایم و اذیت رسیده ایم با برادران
 غالب است بر همه و اوست صاحب انتقام و پس از اتمام این خطبه با اهل و عیال و خلق مدینه از مردان زنان که برین مکان روانه
 شد مدینه شدند و در خانه مشغول فراداری کردند انداخته و انا لله راجعون

مجلس ششاد و دویم در وارود شدن اهل بیت است بحدینه و شهادت خباب و در آن

السلام علی النبا کثیرین فی حق آل الله و لا سیما مولانا سید الشهدا از و انا لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله
 کامل عیاران بهتر خطبه و اشعاریکه در اقل مجلس خوانده شود تا دوستان مخصوص محزون بلکه گریان شوند اشعار جناب ام کلثوم خاتون
 که در وقت وارد شد بر بریده طبعه خواند و اهل مدینه و مسلمان و عزیزان که در آورده و لکن قبل از شروع در آن بداند که میان اهل اعیان و
 کنندگان اخبار و آثار اختلاف شده است که آیا این قصیده را جناب ام کلثوم خواند و فرموده یا یکی از اهل از زبان ایشان فرموده و در اینجا
 این تولد امیدوار کتاب مصایب المصونین تصنیف میکردم و تخریر کردم که این قصیده را که نسبت به هم شب و روز دیدیم که بکر اهل بیت
 شد و بمجلس است اسیر و آنجا جمعند و اراده دارند که بحدینه بروند پس مثل طایرین در عرض و مشغول خدمت ایشان بودیم چون علامت شریعت
 پیدا شد نزد محفل ام کلثوم رقم و با خود خیال کردم که اگر این قصیده از ایشان باشد خواند و الا فلانگاه دیدیم که از زبان محفل دست مبارک
 در آورده پرده پیش محفل را بالا کرده دست شریفش را در میان استین برین کشاد و عریض مثل تفریه داران و توحه کنندگان از طرف است و
 حرکت داد و اشاره بشهر مدینه فرمود و بعد از ضعیف و خفیف برین راه با گریه و ناله چنان این اشعار را خواند که جمیع اهل قاع و اهل مدینه را گریه
 برآورد و آمدند و حیران گشتند و ناله از خواب بستم و خواب بخت زیادی طینان شد که این قصیده از مظلوم است پس در کتاب مصایب
 المصونین و این کتاب هر دو نوشته و آنست *مَنْ يَنْتَهِي جِدَّتَنَا لَا يَنْتَهِي قِيَامُ حُرَّتِ وَالْأَقْرَانِ جِنَانِ* یعنی بحدینه بزرگوار و بیکوار قبول
 و بخود راه برد زیرا که با حیرت و حزن آمده ایم پس خود را بجناب خود کرده عرض کرد *أَلَا يَا جِدَّتَنَا أَنْتَ بِنَا وَأَنَا قَدْ فُتِنَا بِأَقْرَانِ بِنَا* یعنی
 یکدم بحدینه بزرگوار جان بدینکه مصیبت شده ایم و در مصیبت بد خود مظلوم کردار داریم *أَلَا خَيْرَ رَسُولٍ أَنْتَ خَيْرُ بَنَاتِنَا أَتَقْنِي أَتَقْنِي أَتَقْنِي*
 اینجا ما بر رسول نه عرض کن بدینکه مصیبت بردار خود داریم *وَأَقْرَانِ بِنَاتِنَا بِطَلْقِ صَرْحِي يَا زَارِقَ قَدْ جَوَّجْتِنَا* آه آه بجز عرض کن
 مردان ما تفرقت و زمین کردار ما بر باد و اطفال که چنانچه برانگیخته کرده اند *وَأَخْرَجْتَنَا أَنْتَ أَيْسَرْنَا وَبَدَلْتَنَا جِدَّتِنَا بِنَاتِنَا* آه و اخراجه و جز
 جزیره که از ما بایک زانرا چه سیر کردند و بعد از اسیری و اجارت بردند *وَرَبَّنَا كَيْفَ نَسْتَعِينُ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَخْوَا عَرَايَا بِالْمَقْنُونِ مُتَقْنِي* آه و
 و بیکوار رسول نه چه سلسله تو در میان روز روشن و زمین کردار ما بر باد شده و لباسهای ما را از اجارت بردند *وَقَدْ تَجَوَّجْتِنَا كَيْفَ نَسْتَعِينُ*
 چنانکه ما بر رسول نه قنای آه و مصیبت و عرض کن که تخریر کن و بجز که فرزند تو حسین را و بر ما نکردی رسول الله احترام جناب تاج و تاج
 نظرت *يَا رَسُولَ اللَّهِ كَيْفَ نَسْتَعِينُ* علی قاضی انحال گفتند آه و اخراجه اگر ما هدیه میکردی رسول الله هدیه می کردی بحدینه که در عرض محفل برقیبای شما
 سوار شده ایم رسول الله *يَا رَسُولَ اللَّهِ كَيْفَ نَسْتَعِينُ* عیون انبار بر نظر تو اینا یا رسول الله بعد از آنکه دختران خود را در عقب سر سوارات
 حصص و جلالت و نبوت پرورد آه آه با ما نگاه کردند که چشمها همه غلظت با اشاد *وَكُنْتَ تَحُولُنَا حَتَّى تَوَلَّتْ عَيْنُكَ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ*
 چنانچه بحدینه بزرگوار عادت جناب تو این بود که خود را بجان بودی و متوجه میشدی آه و اخراجه که حال میان مستحق و دشمنان ایشان
 انحال کنندگان بداند که مظلوم و ستم دیده ای اشک تو خود را بجناب قمر و در شش جناب فاطمه ظاهر کرده عرض کرد *أَنَا لَمْ تَنْتَهِي*

این قصیده را
 جناب ام کلثوم
 خواندند

